خصائص الثقلین

ویژگی های قرآن و عترت

(هدایت)

جلد ۱

بسم الله الرحمن الرحیم

خصائص الثقلین (ویژگی های قرآن و عترت علیهم السلام)

نویسنده:

سید مجید نبوی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خصایص الثقلین ۱ (ویژگیهای قرآن و عترت علیهم السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۰

عنوان و نام پدیدآور:خصائص الثقلین ۱ (ویژگیهای قرآن و عترت علیهم السلام) (بخش هدایت)- جلد ۱ / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان حجت الاسلام حاج سید مجید نبوی و با تشکر از حجت الاسلام شیخ هادی کاظمی و دیگر عزیزانی که ما را در این مجموعه یاری کردند.

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع : اهل بیت (ع) – قرآن

هدایت ۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

آخرین توصیه

آخرین حج آخرین پیامبر است؛ حجه الوداع.

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در این فرصتهای باقیمانده مهمترین توصیه ها و سفارشات را برای امت بیان می فرماید.

توصیه ها و سفارشاتی که ضامن بقای دین اسلام باشد.

دینی که پس از بیست و سه سال تبلیغ پی در پی و تلاش شبانه روزی حضرتش، اکنون فراگیر شده است، اما ...

دو نکته را بایستی مورد توجه قرار داد:

اولاـ مبادا کسانی که در این سالها به اسلام گرویدند و به برکت وجود رسول خدا «صلی الله علیه و آله» ره یافتند، پس از رحلت رسول خدا «صلی الله علیه و آله» به گمراهی جاهلیت بازگردند!

خداوند متعال نیز در قرآن کریم هشدار داده:

«وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكَمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِی اللَّهُ الشَّاكِرينَ».(۱)

«و محمد «صلی الله علیه و آله» نیست جز فرستاده ای که پیش از او هم رسولانی گذشتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به گذشته خود باز می گردید؟ و هر که به گذشته اش بازگردد هرگز به

خدا زیانی نمی رساند و به زودی خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد».

آیا چیزی هست که اگر امت به آن توجه و تمسک نمایند، دینشان بیمه شود و به گمراهی پیشین باز نگردند؟

ثانیا: پس از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» گمراهی ها و تحریفاتی در دین وارد شد که موجب تشکیل فرقه های متعددی با نام و ادعای اسلام گشت.

کسانی که در دوران پس از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» طالب دین بر حق اسلام باشند، اسلامی که مصون از گمراهی و تحریف مانده باشد، تکلیفشان چیست؟

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در واپسین ماهها و روزهای عمر مبارکشان، مکرر پاسخ این دو سؤال را تبیین و توصیه فرمودند.

آنقدر تکرار کرددند و دیگران نیز از قول حضرتش نقل کردند که این خبر تواتر لفظی و معنوی یافت.(۲)

خصوصا در آخرین سفر حج؛ هم در کنار کعبه، هم در واقعه غدیر و هم تا آخرین لحظات زندگی، این توصیه و سفارش را فرمودند. در کنار خانه خدا، در حالی که دستشان در حلقه درب خانه بود رو به مردم کرده و از مسائل و مشکلاتی که در مقابل دین پیش خواهد آمد گفتند و گفتند تا در پایان، این توصیه را بفرمایند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنِّی رَاحِلٌ عَنْ قَرِیبٍ وَ مُنْطَلِقٌ إِلَی الْمَغِیبِ، فَأُوَدِّعُکُمْ وَ أُوصِیکُمْ بِوَصِیَّةٍ فَاحْفَظُوهَا؛ إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی، إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً(۳)

ای مردم! من به زودی کوچ خواهم نمود و از بین شما می روم، پس با شما وداع می کنم و شما را سفارشی می کنم، آنرا حفظ کنید؛ همانا من دو چیز سنگین و گرانبها را

در میان شما وامی گذارم: کتاب خدا و و عترتم که اهلبیت منند، اگر به ایندو تمسک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد.

یگانه راه نجات از گمراهی، تمسک به قرآن و عترت است. محال است کسی که به قرآن و عترت متمسک گشته دچار گمراهی و سردرگمی شود. محال بودن گمراهی چنین کسی از طرف رسول خدا «صلی الله علیه و آله» با بیان تعبیر: «لَنْ تَضِلُّوا» تضمین شده است. «لَنْ» در زبان عربی برای نفی ابد بکار می رود، یعنی هرگز و ابدا هیچ گونه گمراهی برای کسی که متمسک به قرآن و عترت شود روی نخواهد داد.

جدائی ناپذیری قرآن و عترت

از حدیث شریف ثقلین فهمیده می شود که اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی به عترت نداریم، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد و اگر کسی هم بگوید: «فقط عترت»، او هم حقیقتا اهلبیت را نپذیرفته و از گمراهی نجات نیافته است، زیرا قرآن و عترت جدایی ناپذیرند. معنای جدائی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، در کلام دیگری از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» بیان شده؛ در روز غدیر، پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» در ضمن خطبه مفصل و مشهوری که از ایشان صادر شد فرمودند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ عَلِيّاً وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ وَ الْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ فَكُلٌّ وَاحِدٍ مُنْبِئٌ عَنْ صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ۴)

ای مردم! همانا علی «علیه السلام» و دیگر پاکان از فرزندان من ثَقَل(۵) کوچکترند و قرآن ثقل بزرگتر.

هر کدام از ایندو از دیگری خبر می دهد و با آن موافق است و هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا اینکه کنار حوض کوثر بر من وارد گردند.

«لَنْ یَفْتَرِقَا» یعنی هرگز و هیچ گونه جدایی بین قرآن و عترت راه ندارد.

جدایی ناپذیر بودن قرآن و عترت معنایش اینست که: «هر کدام از ایندو از دیگری خبر می دهد و با آن موافق است». جدایی ناپذیر بودن یعنی وقتی سراغ قرآن می رویم از عترت خبر می دهد، از ولایت ایشان، امامت و لزوم اطاعت از ایشان، از علم ایشان و ... و می رویم سراغ اهلبیت «علیهم السلام» می رویم می بینیم با تمام وجود از قرآن خبر می دهند و تمام وجودشان موافق با قرآن است، اخلاقشان قرآن است، گفتارشان بیانگر آیات قرآن و مستند به قرآن است و اصلا ملاک اینکه کلامی از ایشان صادر شده یا نه، موافق یا مخالف بودن آن کلام با قرآن است.

معیت قرآن و عترت با یکدیگر در روایات متعددی بیان شده است که در اینجا چند مورد از آنها را ذکر می کنیم:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «صلی الله علیه و آله»: عَلِیٌّ أَخِی وَ وَصِیِّی وَ وَارِثِی وَ خَلِیفَتِی فِی أُمَّتِی وَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وُلْدِهِ أَوَّلُهُمْ ابْنِی حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِی حُسَیْنٌ ثُمَّ تِسْعَهٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا یُفَارِقُونَهُ وَ لَا یُفَارِقُهُمْ حَتَّی یَرِدُوا عَلَیَّ الْحَوْضَ.(۶)

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: علی «علیه السلام» برادر من و وصی من و وارث من و جانشین من در میان امتم می باشد، و پس از من او ولیّ هر مؤمنی است و

یازده امام از فرزندان او که نخستین آنها فرزندم حسن و بعد حسین «علیه السلام» است و آنگاه نه تن از فرزندان حسین «علیهم السلام»، هر یک پس از دیگری. آنان با قرآن قرین اند و قرآن با ایشان، نه ایشان از قرآن جدا می شوند و نه قرآن از آنان، تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ «صلی الله علیه و آله» فِی آخِرِ خُطْبَتِهِ یَوْمَ قَبَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ: إِنِّی قَدْ تَرَکْتُ فِیکُمْ أَمْرَیْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا؛ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی، فَإِنَّ اللَّطِیفَ الْخَبِیرَ قَدْ عَهِدَ إِلَیَّ أَنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ کَهَاتَیْنِ (وَ جَمَعَ بَیْنَ مُسَبِّحَتَیْهِ) وَ لَا أَقُولُ کَهَاتَیْنِ (وَ جَمَعَ بَیْنَ الْمُسَبِّحَهِ وَ الْوُسْطَی) فَتَسْبِقَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَی، فَتَمَسَّکُوا بِهِمَا لَا تَزِلُّوا وَ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تَقَدَّمُوهُمْ فَتَضِلُّوا. (۷)

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در آخرین خطبه اش، در روزی که خدای عزوجل او را نزد خودش برد فرمودند: همانا من دو چیز در میان شما می گذارم که پس از من، مادامی که به آن دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا، و عترتم که اهلبیت منند، زیرا خدای لطیف و آگاه با من پیمان بسته که آندو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، مانند این دو (و دو انگشت سبّابه خود را به هم چسباند) و نمی گویم مانند این دو (و انگشت سبابه و وسطی را به هم چسباند)، تا یکی بر دیگری پیش افتد. پس به آندو تمسک جوئید تا نلغزید و گمراه نشوید، و ازایشان جلو نیفتید

که گمراه خواهید شد.

وَ قَالَ «صلی الله علیه و آله»: إِنَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَی الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَارَنِی مِنْهُمْ. ثُمَّ اطَّلَعَ ثَانِیَةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ عَلِیّاً أَخِی، وَ أَمَرَنِی فَزَوَّجْتُهُ سَیِّدَهَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ. ثُمَّ اطَّلَعَ ثَالِثَهً فَاخْتَارَ فَاطِمَهَ وَ الْأَوْصِیَاءَ ابْنَیَّ حَسَناً وَ حُسَیْناً وَ بَقِیَّتَهُمْ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ، لَا یُفَارِقُهُمْ وَ لَا یُفَارِقُونَهُ کَهَاتَیْنِ (وَ جَمَعَ بَیْنَ إِصْبَعَیْهِ الْمُسَبِّحَتَیْنِ) حَتَّی یَرِدُوا عَلَیَّ الْحَوْضَ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ(۸)

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: خداوند نظری به زمین کرد و مرا از میان اهل زمین انتخاب کرد. سپس نظر دومی نمود و برادرم علی «علیه السلام» را از میان آنان انتخاب کرد و مرا فرمان داد که او را با سَروَر زنان بهشتی به ازدواج او در آوردم. سپس نظر سومی نمود و فاطمه «علیها السلام» و جانشینان را انتخاب کرد، دو پسرم حسن و حسین «علیهما السلام» و بقیه آنان از فرزندان حسین «علیهم السلام». آنان با قرآنند و قرآن با آنان. نه قرآن از ایشان جدا نمی شود و نه آنان از قرآن، مانند این دو (و حضرت دو انگشت سبّابه خود را کنار هم قرار دادند) تا زمانی که یکی پس از دیگری بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند.

عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ «علیه السلام» قَالَ: الْإِمَامُ مِنَّا لَا یَکُونُ إِلَّا مَعْصُوماً وَ لَیْسَتِ الْعِصْمَهُ فِی ظَاهِرِ الْخِلْقَهِ فَیُعْرَفَ بِهَا، فَلِذَلِکَ لَا یَکُونُ إِلَّا مَنْصُوصاً.

فَقِیلَ لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَا مَعْنَی الْمَعْصُومِ؟

فَقَالَ: هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا یَفْتَرِقَانِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ الْإِمَامُ یَهْدِی إِلَی الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ یَهْدِی إِلَی الْإِمَامِ،

وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ»(۹) ،(۱۰)

حضـرت سجاد «علیه السلام» فرمودند: امام از ما خانواده باید حتما معصوم باشد و عصمت خصوصیتی نیست که در ظاهر باشد تا شناخته شود، از اینرو نمی توان آنرا تشخیص داد مگر اینکه (از جانب امام قبلی) به امامت او تصریح شود.

عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! معنای معصوم چیست؟

فرمودند: او کسـی است که به رشـته و ریسـمان خدا که قرآن است آویخته و تا روز رسـتاخیز از یکدیگر جدا نمی شوند؛ امام بسـوی قرآن راهنمـایی می کنـد و قرآن بسـوی امـام، اینسـت معنـای ایـن آیه: «همانـا این قرآن به آنچه اسـتوارتر است راه می نماید».

بهترین روش آشنائی با عترت

بهترین راه فهم و تبیین فضائـل اهلبیت «علیهم السـلام»، اسـتفاده از معیت و همراهی قرآن و ایشان است. اگر قرآن بسوی ایشان ره می نماید و از ایشان خبر می دهد(۱۱) بهترین راهی که می توان از آن راه فضائل اهلبیت را دریافت و به ایشان رسید قرآن است. اگر از طریق قرآن به اهلبیت راه یافتیم هم به نیمی از حدیث مهم و متواتر ثقلین عمل کرده ایم و هم معرفت ما نسـبت به اهلبیت «علیهم السلام» مبنائی و ریشه دار خواهد بود.

اینکه مـا و عـالم هسـتی مخلوقیم و خـالق و خـدائی داریم که بایـد او را بپرستیم معرفتی است که ریشه در فطرت مـا دارد، لـذا نسـبت به معارف دیگر، در حکم اصل و ریشه است. پس از اینکه با مشاهـده ی آیات آفاق و انفس، به معرفت فطری خود راه یافتیم و خدا را به عنوان خالق و معبود خود شناختیم، ضرورت ارسال رُسُل را نیز برای اینکه خدا

خواسته هایش را از طریق ایشان به ما ابلاغ کند درک می کنیم. با عبور قافله ی رسل، نوبت به آخرین ایشان، حضرت خاتم الانبیاء «صلی الله علیه و آله» می رسد. برای اینکه پس از آن حضرت، راه خود را به سوی حضرت حق ادامه دهیم تکلیف خود را از ایشان جویا می شویم و ایشان حدیث ثقلین را در پاسخ ما بیان می دارد. وقتی از راهی که در حدیث ثقلین معرفی شد عترت را شناختیم، در واقع همان معرفت فطری خود را دنبال کردیم و معرفت ما نسبت به عترت نیز ریشه در فطرت یافت.

از دیگر محاسن و امتیازات مهم این روش، اینست که مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد، چرا که انکار فضائل، در این صورت به انکار قرآن و کفر به آن می انجامد و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حقانیت اهلبیت «علیهم السلام» و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای آنها باقی نمی گذارد، برای دوستان اهلبیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن، جای هیچ شکی در فضائل برای ایشان نمی ماند.

از اینرو حضرت صادق «علیه السلام» فرمودند: «لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شِيعَتُنَا لَمَا شَكُّوا فِي فَضْلِنَا»:(۱۲) «اگر شیعیان ما در قرآن تدبر می کردند در فضائل و برتری ما شک نمی کردند». و فرمودند: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَكَّبِ الْفِتَنَ»:(۱۳) «هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه ها نجات نمی یابد».

مرجعیت قرآن

آیات و روایات، بیانگر جامعیت قرآن است، بیانگر اینکه همه چیز در قرآن بیان شده است. هر چه این امت تا روز قیامت بدان محتاجند

در قرآن آمـده، هم قرآن این مطلب را تأییـد می کنـد و هم تعداد قابل توجهی از روایات. اما با این وجود، اگر ما تنها قرآن را مبنای خود برای گرفتن دینمان بدانیم با دو مشکل اساسی و بزرگ مواجه می شویم:

۱. در قرآن دقایقی هست که کسـی جز معصوم ابتـدائا تبیین درست آنها را در نمی یابـد. شواهـد بی شـماری این را تأییـد می کنـد، علت وجود تمـام انحرافات فکری و عملی در میان فرقه ها و گروههای مسـلمانی که مرجعیت اهلبیت را قبول ندارنـد -با وجود اینکه همه در پذیرش و قبول داشتن مرجعیت قرآن مشترکند- همین است.

روایات زیادی وجود دارد که در آن هم جامعیت قرآن و هم اینکه مردم نمی توانند در تمام امور دینشان مستقیما بدان رجوع کنند بیان شده است. در اینجا یکی از آن روایات را به عنوان نمونه عرضه می داریم:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ «علیه السلام»: مَا مِنْ أَمْرٍ یَخْتَلِفُ فِیهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَکِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ(۱۴).

حضرت صادق «علیه السلام» فرمودند: هیچ امری نیست که در آن اختلاف شود مگر اینکه اصلی در کتاب خدا هست (که آن اختلاف را برطرف می کند) ولی عقول مردم بدان نمی رسد.

قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ «علیه السلام»: ذَلِکَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ یَنْطِقَ لَکُمْ أُخْبِرُکُمْ عَنْهُ(۱۵).

این قرآن ست، از او بخواهید که با شما سخن گوید، او هرگز برای شما سخن نگوید، ولی من از او به شما خبر می دهم.

روایاتی که در آن ائمه «علیهم السـلام» علت و ریشه ی گمراهی های فکری و عملی مسلمانان را با استفاده از آیات قرآن ذکر کرده اند بسیار است. آن روایات نیز همه شاهد بر

وجود مشکل اول در یگانه مرجع دانستن قرآن در اخذ دین است.

۲. از مهمترین مطالبی که خدا در قرآن بر مؤمنان واجب فرموده رجوع به اهلبیت «علیهم السلام» از طریق وجوب مودت، ولایت، تعلم و فرمانبرداری از ایشان است. اگر کسی قرآن را تنها مرجع خود برای فهم و عمل به دین بداند، این عقیده وی با مرجعیت قرآن (که خود در موارد متعددی ما را به اهلبیت ارجاع داده) منافات دارد.

در مرحله اول در تمسک به قرآن، در واقع ما از قرآن آیات و معارف مربوط به اهلبیت «علیهم السلام» را خواهانیم، مواردی را که خداوند از فضائل اهلبیت خبر داده و ما را به ایشان ارجاع داده است. پس از اینکه به توفیق الهی از طریق قرآن به اهلبیت راه یافتیم و نیمی از تمسک به حدیث ثقلین در وجودمان شکل گرفت با اوامر و نواهی اهلبیت «علیهم السلام» و سیره ایشان مواجه می شویم که همه دقیقا مطابق با قرآن است. در این مرحله نیز ما به لطف خدا می توانیم گفتار و رفتار اهلبیت «علیهم السلام» را بر قرآن عرضه داریم و عینیت و هماهنگی آن با قرآن را بررسی و تماشا کنیم. خلاصه سخن اینکه با توجه به جدایی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، ما در دو مرحله بایستی به قرآن رجوع کنیم:

۱. پیش از آشنایی با اهلبیت و به منظور آشنایی و راه یافتن به محضر اهلبیت «علیهم السلام».

۲. پس از درک محضر اهلبیت «علیهم السلام» و استفاده از ایشان، برای درک بهتر کلام و سیره ی ایشان، یا فهم مبنای آن و یا تشخیص اینکه کلام یا سیره ی خاصی که

منسوب به اهلبیت است آیا واقعا از ایشان است یا به دروغ به ایشان نسبت داده شده است. روایات متعددی نیز هست که پیامر و ائمه ی معصومین «علیهم السلام» در آنها، برای تشخیص این مهم نیز، ما را به عرضه کردن کلام و یا سیره ی مورد نظر، بر قرآن کریم دستور داده اند.

روش تحقیق

برخی از فضائل اهلبیت «علیهم السلام» فضائلی است که قرآن نیز از آنها برخوردار است، مثل علم، هدایت، حکمت و ... و برخی فضائلی است که مختص اهلبیت «علیهم السلام» است مثل ولایت و لزوم مودت.

از آنرو که قرآن در فضائل مشترک نیز از اهلبیت «علیهم السلام» جدائی ندارد، و از اینرو در بررسی آن فضائل در خصوص قرآن نیز گاه نکات نابی درباره ی اهلبیت «علیهم السلام» نصیب ما می شود، لذا در فضائل مشترک، بحث مختصری نیز درباره ی قرآن خواهیم داشت و از اینرو کل این مجموعه را «خصائص الثقلین» می نامیم.

اما آنچه در بررسی فضائل مشترک و مختص، مشترک است مبنا و اصل بودن قرآن برای آشنا شدن با اهلبیت «علیهم السلام» است. به یاری خدا و استمداد از خوبانش، بر آنیم که در این مجموعه، مرحله ی اول از رجوع به قرآن و استفاده از آن را پشت سر گذارده و با رعایت اصول ذیل، از طریق قرآن، به اهلبیت «علیهم السلام» و فضائل ایشان راه یابیم:

۱. یافتن آیاتی از قرآن که در آنها خداوند به عترت رهنمون گشته و فضائل ایشان را ذکر فرموده است.

۲. تبیین آن فضائل قرآنی با تدبر در قرآن و با توجه به آیات دیگر؛ که در این مرحله هر چه تأمل و دقت در آیه بیشتر گردد

ارزش معنوی کار، افزوده می شود. امام سجاد «علیه السلام» فرمودند: «آیَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ فَکُلَّمَا فَتَحْتَ خِزَانَةً یَنْبَغِی لَکَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِیهَا»(۱۶): آیات قرآن گنجینه هائی است، پس هر گاه گنجینه ای را گشودی شایسته است که بدانچه در آن است نظر کنی!

۳. ذکر روایاتی که اهلبیت «علیهم السلام» در آنها، از آن فضائل سخن گفته اند.

در تبیین هر فضیلت، ابتدا آن آیاتی ذکر خواهد شد که امکان بحث استدلالی قرآنی نسبت به آنها وجود دارد، یا فضیلت مورد نظر، در آنها واضح تر بوده و راحت تر فهمیده می شود. در این قسمت در صورت لزوم، از روایات نیز برای تبیین آیه و یا تشخیص مصداق آن استمداد می جوییم و در میان روایات نیز سعی مان بر آن خواهد بود که از روایاتی از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» که مورد اتفاق همه ی مسلمانان است استفاده کنیم و در مرحله ی بعد، از روایات اهلبیت «علیهم السلام».

اما با توجه به اینکه اصل و مبنا در استدلال ها قرآن است، کاری که روایات در زمینه ی تبیین آیات برای ما انجام می دهد اینست که در میان تبیین های مختلفی که برای هر آیه می توان ذکر کرد، تبیین برتری را که برتریش را به عقل خود نیز می توانیم دریابیم به ما معرفی می کند. لذا در واقع هنوز استدلال ما همچنان قرآنی است و برای هر مسلمان فهمیده ای قابل درک و مورد قبول است.

آنگاه آیات و روایات دیگری ذکر خواهد شد که در خصوص آنها امکان بحث به شیوه ی مذکور نمی باشد.

در این صورت آیاتی که بحث استدلالی نسبت به آنها انجام شده، نسبت به آیات و روایات بعد، در حکم محکماتی است که آیات و روایات

دیگر قابل ارجاع به آنها بوده و تکلیف کلّی ما را در تمام بحث روشن می کند.

*****

(۱). آل عمران،۱۴۴.

(۲). هر گاه گروهی که سازش ایشان با یکدیگر عادتا غیر ممکن باشد خبری را حکایت کنند و خبر ایشان در شنونده ایجاد یقین کند، آن خبر را اصطلاحا خبر متواتر گویند. خبر متواتر خود به خود یقین آور است و دو نوع می باشد: متواتر لفظی و متواتر معنوی. متواتر لفظی یعنی همه راویان به یک لفظ و عبارت خبر را نقل کرده باشند و متواتر معنوی یعنی راویان در ذکر معنای خبری متفق باشند، اگر چه با الفاظ متعدد آنرا نقل نمایند.

(۳). مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲.

(۴). الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۰.

(۵). ثقل به معنای چیز سنگین و گرانبهاست یا متاعی که مسافر از خود بجا می گذارد.

(۶). الغیبه للنعمانی، ص۶۸.

(۷). الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

(۸). کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۰۹.

(۹). اسراء، ۹.

(۱۰). معانی الأخبار، ص ۱۳۲.

(۱۱). در بحث از خصوصیت هدایت، آیات و روایات مربوط به هدایت قرآن به سوی اهلبیت «علیهم السلام» و به سوی امامت و ولایت ایشان، ذکر شده است.

(۱۲). الهدایه الکبری، ص ۴۱۹.

(۱۳). تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۳.

(۱۴). الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

(۱۵). الکافی، ج ۱، ص ۶۱.

(۱۶). الکافی، ج۲، ص۶۰۹.

هدایت

ضرورت هدایت

از مهمترین نیازهـای انسان در همه ی شؤون دینی و دنیوی ، در ارتباط با خـدا ، خود ، دیگران و دنیای اطرافش ، «هـدایت» به سوی الگوی کامل و ایده آل است.

برتری انسان نسبت به حیوانات نیز در همین است که انسان در وجود خود قابلیت چنین هدایتی را دارد. با وجود چنین قابلیتی ، اگر انسانی از این قابلیت استفاده نکرد ، در مرتبه ی حیوانیت خواهد ماند و از حیوانات ، که این قابلیت

را ندارند ، پست تر خواهد شد:

«إِنْ هُمْ إِلَّا كالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبيلًا» {فرقان/۴۴.}

«آنان ، جز مانند حیوانات نیستند ، بلکه گمراه ترند.»

از این رو بر هر انسانی لازم است تا در تمام امورش به دنبال «هـدایت» باشد که اگر کسـی از هدایت برخوردار شد ، اگر تمام عالم هم گمراه شوند ، او را گزندی نخواهد رسید:

«یا أَیهَا الَّذینَ آمَنُوا عَلَیكمْ أَنْفُسَكمْ لا یضُرُّكمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیتُمْ» {مائده/۱۰۵.}

«ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد! خودتـان را دریابیـد ، وقتی که شـما هـدایت یافتیـد ، بیراهه رفتن دیگران به شـما زیان نمی رساند.»

هادی کیست؟

تنها کسی که می تواند این نیاز انسان را پاسخ دهد و در هر وادی ، برترین راه را ، بر اساس علم و آگاهی کامل به وی معرفی کند ، خالق او و خالق جهان و خالق دنیا و آخرت ، خداوند داناست.

او از همان ابتدائی که قافله ی خلقت را از بهشتش به سوی زمین گسیل داشت وعده ی هدایت داد:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَمیعاً فَإِمَّا یأْتِینَّكمْ مِنِّی هُدی فَمَنْ تَبِعَ هُدای فَلا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ» {بقره/۳۸.}

«گفتیم: همه از آن پایین رویـد ، پس اگر از جانب من هـدایتی برایتان آمـد ، هر کس از هـدایت من پیروی کند ، نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند.»

«قالَ اهْبِطا مِنْها جَمیعاً بَعْضُكمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا یأْتِینَّكمْ مِنِّی هُدی فَمَنِ اتَّبَعَ هُدای فَلا یضِلُّ وَ لا یشْقی» {طه/۱۲۳.}

«گفت: هر دو از آن جا پایین روید که دشمن یکدیگر خواهید بود. پس اگر برای شما از جانب من هدایتی برسد ، هر کس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.»

نه تنها وعده ی

هدایت داد ، بلکه خود ، هدایت خلقش را بر عهده گرفت و بر خود واجب فرمود: «إِنَّ عَلَينا لَلْهُدی»: {لیل ، ۱۲.}

«همانا هدایت بر عهده ی ماست.»

و خبر داد که هدایت فقط در صورتی واقعا هدایت است که از جانب خود او ارائه شود:

«قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الْهُدی» {بقره/۱۲۰ و أنعام/۷۱.}

«بگو: بی گمان هدایت خدا هدایت [حقیقی] است »

و در حدیث قدسی تکلیف همه ی بندگانش را روشن کرد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: عِبَادِي! كلُّكمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيتُهُ. {من لایحضره الفقیه ، ج ۴ ، ص ۳۹۷.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

خداوند فرموده است: بندگان من! شما همه گمراهید مگر کسی که من هدایتش کردم.

او شأن هدایت را تنها و تنها مخصوص خود گردانید و حتی به برترین و آخرین فرستاده اش فرمود:

«لَیسَ عَلَیک هُداهُمْ وَ لکنَّ اللَّهَ یهْدی مَنْ یشاءُ» {بقره/۲۷۲.}

«هدایت آنان بر عهده ی تو نیست ، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می کند.»

اسباب هدایت

اما از آنجا که او بنیان این عالم را بر اساس اسباب نهاد و ابا داشت از اینکه خود مستقیما و بدون وساطت اسباب ، امور خلقش را بگرداند {عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَبَی اللَّهُ أَنْ یجْرِی الْأَشْیاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ (بصائر الدرجات ، ص ۶).}برای هدایت نیز اسبابی قرار داد.

اگر چه او از طریق هر مخلوقی و هر کلامی که بخواهد ، هدایت می کند اما در میان مخلوقاتش و در میان کلماتی که توسط آنها هدایت او به خلق می رسد برخی را شاخص قرار داد و در قرآن به عنوان اسباب هدایت معرفی کرد ، در موارد

متعددی خود قرآن و دیگر کتب آسمانی را به عنوان سبب هدایت معرفی کرد ، در برخی از آیات ، هدایتگری فرستادگان و پیشوایان و امامانی را که خود قرار داده بود بیان داشت ، گاه کعبه را سبب هدایت دانست و گاه ستارگان را و ...

مهمترین اسباب هدایت

مهمترین سبب هدایت ، رسولان او هستند که خدا کتابهای آسمانی که سبب هدایتند را نیز بر ایشان فرو فرستاد و توسط ایشان به خلقش ابلاغ کرد و با تبلیغ و تبیین ایشان ، امتها را هدایت نمود.

ما که امت خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) هستیم اگر خواهان هدایت الهی باشیم بایستی به پیامبر خود رجوع کنیم. اما در این زمان که به آن حضرت دسترسی نداریم این کلام آن حضرت راه هدایت را بر ما می گشاید:

إِنِّی تَارِک فِیکمُ الثَّقَلَینِ؛ کتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیتِی ، إِنْ تَمَسَّکتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً. {مستدرک الوسائل ، ج ۱۱ ، ص ۳۷۲.}

همانا من دو چیز سنگین و گرانبها را در میان شما وا می گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت منند ، اگر به این دو تمسک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد.

جز این کلام آن حضرت ، آیات و روایات فراوانی هست که ما را در امر هدایت ، به قرآن و عترت ارجاع می دهد که در این نوشتار به توفیق الهی آن آیات و روایات را ذکر کرده و پیرامون آنها سخن خواهیم گفت.

هدایت توسط قرآن

هدایت توسط قرآن

همه ی کتابهای آسمانی را خداوند برای هدایت امت ها بر پیامبرانشان نازل فرمود:

«نَزَّلَ عَلَیک الْکتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَیهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجیلَ مِنْ قَبْلُ هُدی لِلنَّاسِ» {آل عمران/۳ و ۴.}

«این کتاب را به حق بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتابهای پیشین است و تورات و انجیل را پیش تر نازل کرد ، که راهنمای مردم باشد»

«وَ لَقَدْ آتَینا مُوسَی الْکتابَ لَعَلَّهُمْ یهْتَدُونَ» {مؤمنون/۴۹.}

«و به راستی ما به موسی کتاب آسمانی

دادیم ، باشد که هدایت یابند.»

«وَ لَقَدْ آتَینا مُوسَی الْکتابَ فَلا تَکنْ فی مِرْیهٍ مِنْ لِقائِهِ وَ جَعَلْناهُ هُدی لِبَنی إِسْرائیل {سجده/۲۳.}

«و به راستی ما به موسی کتاب دادیم پس در دیدار با او تردید مکن و آن کتاب را راهنمای بنی اسرائیل قرار دادیم.»

«وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلی بَشَرٍ مِنْ شَیءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْکتابَ الَّذی جاءَ بِهِ مُوسی نُوراً وَ هُدی لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَراطیسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ کثیراً وَ عُلِّمْتُمْ ما لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لا آباؤُکمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فی خَوْضِهِمْ یلْعَبُونَ» {أنعام/۹۱.}

«و خدا را چنان که سزاوار منزلت اوست نشناختند ، آن گاه که گفتند: خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورده نازل کرد؟ که برای مردم نور و هدایتی بود ، اما شما آن را به صورت پراکنده در کاغذها قرار داده ، [قسمتی را] آشکار و بسیاری را کتمان می کنید ، در حالی که آنچه شما و پدرانتان نمی دانستید [به وسیله آن] تعلیم شدید. بگو: خدا ، آنگاه آنها را واگذار که در یاوه گویی خود بازی کنند.»

قرآن کریم نیز که آخرین کتاب آسمانی است ، کتاب هدایت است ، خدا آن را برای هدایت انسانها نازل فرموده است و این مطلبی است که هر مسلمانی آن را قبول دارد و خدا نیز در قرآن بارها متذکر آن شده است:

«شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ هُدی لِلنَّاسِ وَ بَیناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقان {بقره/۱۸۵.}

«ماه رمضان ماهی است که قرآن به عنوان راهنمای مردم و حجّت های روشنگر و فارق میان حق و

باطل در آن نازل شده است

«ذلِک الْکتابُ لا رَیبَ فیهِ هُدی لِلْمُتَّقینَ» {بقره/۲.}

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست ، راهنمای پرهیزگاران است.»

«فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِك بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَیهِ وَ هُدی وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنینَ» {بقره/۹۷.}

«او قرآن را به امر خدا بر قلب تو نازل کرد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.»

«تِلْک آیاتُ الْقُرْآنِ وَ کتابٍ مُبینٍ هُدی وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنینَ» {نمل/۱ و ۲.}

«این آیات قرآن و کتاب روشنگر است. که هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.»

«وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدی آمَنَّا بِهِ فَمَنْ یؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا یخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقا» {جن/۱۳.}

«و ما همین که هدایت [قرآن] را شنیدیم بدان گرویدیم پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد ، نه از نقصان [پاداش خود] می ترسد و نه از ستمی.»

«فَقَدْ جاءَکمْ بَینَهٌ مِنْ رَبِّکمْ وَ هُدی و رَحْمَهٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کذَّبَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْها سَنَجْزِی الَّذینَ یصْدِفُونَ عَنْ آیاتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما کانُوا یصْدِفُونَ» {أنعام/۱۵۷.}

«پس اینک از خدایتان حجت و هدایت و رحمتی سوی شما آمده است. پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را تکذیب کند و از آن روی گرداند؟ به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند ، به سبب روگردانی شان به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد.»

مجازات گمراهان

اولین مجازات کسانی که با روگردانی از هدایت به خود ظلم می کنند محرومیت از هدایت است.

خداوند متعال ۱۰ مرتبه در کتابش فرموده که «لا یهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمینَ»: «ظالمان را هدایت نمی کند.»

محرومیت از هدایت ، همان و دچار ضلالت و گمراهی شدن همان. از این رو در

جای دیگری می فرماید:

«وَ یضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمینَ»: {إبراهیم/۲۷.}

«خدا ظالمان را گمراه می کند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز درباره ی قرآن فرمودند:

«مَنْ طَلَبَ الْهُدَی فِی غَیرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ»: {تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ، ص ۴۵۰.}

«هر کس هدایت را در غیر قرآن بجوید ، خداوند گمراهش می سازد.»

معنای اینکه «خدا چنین کسی را گمراه می کند» این است که چون خدا کتابش را سبب هدایت قرار داده ، اگر کسی این هدایت را پذیرا شد که از آن برخوردار خواهد شد و گر نه در دام ضلالت و گمراهی خواهد افتاد.

چنان که حضرت باقر العلوم علیه السلام برای یکی از یاران خود نوشتند: «اِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی ... إِنَّمَا یضِلُّ مَنْ لَمْ یقْبَلْ مِنْهُ هُدَاهُ»: {الکافی ، ج ۸، ص ۵۲.}

«خداوند کسی را گمراه می کند که هدایت او را نپذیرد.»

قرآن کریم چه کسانی را هدایت می کند؟

خداوند متعال قرآن کریم را برای زمان و مکان خاصی و یا برای تعداد خاصی از انسانها فرو نفرستاده است. بلکه قرآن ، پیام خدا برای بشریت است تا روز رستاخیز. از این رو «هدایت گری» قرآن نیز از جهت زمانی ، مکانی و بشری محدودیت ندارد. در هر زمان و مکانی ، هر کسی در هر جایگاه و مرتبه ای از فهم و ایمان و کمالات که باشد ، با داشتن روح پذیرش ، بهره ی خود را از هدایت قرآن خواهد برد.

در آیات قرآن نیز خداوند متعال این مطلب را بیان داشته و کتابش را موجب هدایت همه ی انسانها دانسته است:

هدایت برای عموم مردم

«شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ هُدی لِلنَّاسِ وَ بَیناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقان {بقره/۱۸۵.}

«ماه رمضان ماهی است که قرآن به عنوان راهنمای مردم و حجّت های روشنگر و فارق میان حق و باطل در آن نازل شده است

هدایت برای مسلمین

«وَ نَزَّلْنا عَلَيك الْكتابَ تِبْياناً لِكلِّ شَی ءٍ وَ هُدی وَ رَحْمَةً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمينَ» {نحل/۸۹. و رک: نحل/۱۰۲.}

«و این کتاب را که بیانگر همه چیز و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتی است ، بر تو نازل کردیم.»

هدایت برای مؤمنان

«وَ ما أَنْزَلْنا عَلَيك الْكتابَ إِلاَّ لِتُبَينَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فيهِ وَ هُدی وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يؤْمِنُونَ» {نحل/۶۴. و رک: بقره/۹۷ ، أعراف/۵۲ و ۲۰۳ ، یونس/۵۷ ، یوسف/۱۱۱ ، نمل/۲ و فصلت/۴۴.}

«و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند.»

هدایت برای اهل تقوا

«ذلِك الْكتابُ لا رَيبَ فيهِ هُدی لِلْمُتَّقينَ» {بقره/۲.}

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست ، راهنمای پرهیزگاران است.»

هدایت برای نیکوکاران

«تِلْك آياتُ الْكتابِ الْحَكيمِ هُدی وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنينَ» {لقمان/ ۲ و ۳.}

«اینها آیات کتاب حکمت آموز است. که هدایت و رحمتی برای نیکوکاران است.»

هدایت برای اهل یقین

«هَذَا بَصائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدی وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يوقِنُونَ» {جاثیه/۲۰.}

«این [کتاب مایه] بصیرت هایی برای مردم است و برای قومی که یقین آورند هدایت و رحمتی است.»

قرآن به چه هدایت می کند؟

لفظ «هدایت» در موارد متعددی در آیات قرآن ، به همراه سَبیل (۲۹ مورد) و صِراط (۲۴ مورد) استعمال شده است که در این موارد ، سبیل و صراط به عنوان مقصد هدایت الهی معرفی شده است.

آنقدر کلمه ی سبیل در بحث هدایت موضوعیت دارد که خدا در قرآن وقتی می خواهد برای کلمه «اَهْدَی» تمیز ، بیاورد فقط از لفظ «سَبیلاً» استفاده می فرماید (یعنی آنجا که فرموده: عده ای «هدایت یافته ترند» در ادامه ی سخن در بیان اینکه آنها از چه جهت هدایت یافته ترند می فرماید: از جهت «راهشان»).

«قُلْ كلٌّ يعْمَلُ عَلى شاكلَتِهِ فَرَبُّكمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدى سَبيلا» {إسراء/۸۴. و رک: نساء/۵۱.}

«بگو: هر کس بر حسب ساختار وجودش عمل می کند و پروردگارتان بهتر می داند چه کسی راه یافته تر است.»

همچنین درباره ی ضلالت و گمراهی نیز در قرآن کریم برای کلمه «اَضَلُّ» ، فقط لفظ «سَبِيلًا» تمیز آورده شده است:

«وَ مَنْ كانَ فی هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمى وَ أَضَلُّ سَبيلا» {إسراء/۷۲. و رک: فرقان/۳۴ ، ۴۲ و ۴۴.}

«و هر که در این دنیا کور [دل] باشد در آخرت هم کور و گمراه تر خواهد بود.»

بنابر این ، آنچه در هـدایت و محرومیت از هدایت مورد توجه بوده و موضوعیت دارد «راه» است. هدایت یافته کسی است که در راه حق و حقیقت به سوی مقصد و مقصود در حرکت است و محروم از هدایت کسی است که یا از این راه بی خبر است و یا در راه باطلی به سوی مقصد

باطلی ره می سپارد.

این از جهت عموم آیات هـدایت ، اما در خصوص هـدایت الهی نیز در آیات متعـددی در قرآن کریم هدایتگری او به صـراط مستقیم و سبیل حق مطرح شده است:

«قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يهْدى مَنْ يشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ» {بقره/۱۴۲.}

«بگو: مشرق و مغرب از آن خداست ، هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند.»

«وَ اللَّهُ يقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يهْدِی السَّبيلَ» {أحزاب/۴.}

«و خدا حقیقت را می گوید و او به راه هدایت می کند.»

از این رو روزانه حـداقل ده مرتبه در نمازهـای واجب یومیه از او می خواهیم که ما را به صـراط مسـتقیم هـدایت کنـد: «اِهْـدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ»: «ما را به صراط مستقیم هدایت کن.»

در خصوص هـدایت الهی از طریق قرآن نیز خداونـد متعـال در چنـد آیه بیـان کرده که توسط قرآن خلقش را به چه مقصـدی هدایت می کند:

«يا أَهْلَ الْكِتابِ قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يبَينُ لَكُمْ كَثيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتابِ وَ يعْفُوا عَنْ كَثيرٍ قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبينٌ يهْدى بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ يخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يهْديهِمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ» {مائده/۱۵ و ۱۶.}

«ای اهل کتاب! همانا فرسـتاده ی ما به سوی شما آمده است که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که نهان می کردید برایتان روشن سازد و از بسـیاری می گذرد. همانا از جانب خدا نور و کتاب روشـنگری برای شـما آمده است. خدا هر کس را که در پی جلب رضـای اوست ، به وسـیله ی آن [کتـاب] به راه هـای امن و سـلامت رهنمـون می شود و به خواست خود ، آنهـا را از تاریکی ها به نور می برد و به

صراط مستقیم هدایتشان می کند.»

«لَقَدْ أَنْزَلْنا آیاتٍ مُبَیناتٍ وَ اللَّهُ یهْدی مَنْ یشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» {نور/۴۶.}

«البته ما آیاتی روشنگر نازل کردیم و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند.»

«وَ یرَی الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذی أُنْزِلَ إِلَیک مِنْ رَبِّک هُوَ الْحَقَّ وَ یهْدی إِلی صِراطِ الْعَزیزِ الْحَمیدِ» {سبأ/۶.}

«و کسانی که علم به آنها داده شد، می دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است و به راه [خدای] شکست ناپذیر ستوده هدایت می کند.»

«إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یهْدی لِلَّتی هِی أَقْوَمُ وَ یبَشِّرُ الْمُؤْمِنینَ الَّذینَ یعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کبیراً» {إسراء/۹.}

«بی تردید، این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود.»

با توجه به اینکه در این آیات، هم هدایت قرآن به صراط و هم هدایت به سبیل مطرح شده، باید ببینیم اولا تفاوت سبیل و صراط در چیست؟ و ثانیا مقصود از این دو چه می باشد؟.

مقصود از «صراط» و «سَبیل»

با توجه به اینکه مقصودی بالاتر از خدا نیست و همه ی مقاصد به او ختم می شود: «وَ أَنَّ إِلی رَبِّک الْمُنْتَهی : {نجم/۴۲.}

«و همانا انتها [ی همه ی امور] به سوی پروردگار توست»، صراط مستقیم شاهراهی است که بدون هیچ کجی و اعوجاج و بدون هیچ گرایشی به چپ و راستی که هر دو باطلند (مثل غلو و تقصیر در عقاید و افراط و تفریط در اخلاق)، بندگان خدا را به خالقشان می رساند:

«فَأَمَّا الَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیدْخِلُهُمْ فی رَحْمَهٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ یهْدیهِمْ إِلَیهِ صِراطاً مُسْتَقیماً» {نساء/۱۷۵.}

«اما آنها که به خدا

ایمان آوردند و به او تمسک جستند ، همه را در جوار رحمت و فضل خود در خواهد آورد و آنان را به سوی خودش به صراط مستقیم هدایت خواهد نمود.»

از این رو در برخی از آیات قرآن ، خداوند این صراط را به خود اضافه کرده و راه خود نامیده است:

«إِنَّکَ لَتهْدِی إِلی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ ، صِراطِ اللَّهِ الَّذی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ أَلا إِلَی اللَّهِ تَصیرُ الْأُمُورُ» {شوری/ ۵۲ و ۵۳. و رک: حج/۲۴ و سبأ/۶.}

«بی تردید تو (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) به صراط مستقیم هدایت می کنی. به راه خدایی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست. آگاه باش که کارها به خدا باز می گردد.»

کلمه ی «سَبیل» نیز به معنای راه است و ۶۵ مرتبه در آیات قرآن به نام مبارک «الله» اضافه شده است.

آنجا که سبیل به خدا اضافه شود همان صراط است ، مانند آیه ی ذیل:

«وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکمْ عَنْ سَبیلِهِ ذلِکمْ وَصَّاکمْ بِهِ لَعَلَّکمْ تَتَّقُونَ» {أنعام/۱۵۳.}

«این صراط مستقیم من است ، از آن پیروی کنید و از راه ها پیروی نکنید ، که شما را از راه او جدا می سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند ، شاید تقوا پیشه کنید.»

در این آیه دستور به تبعیت از صراط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که همان صراط مستقیم است داده و سپس فرموده: مبادا از «سُبُل» پیروی کنید که باعث جدائی شما از «سبیل» او می شود. معلوم می شود صراط مستقیم همان سبیل اوست.

اما اگر

سبیل به پویندگان آن نسبت داده شود بیانگر جایگاه آنان در صراط مستقیم و بیانگر نقشی است که ایشان در صراط مستقیم ایفا می کنند. مثلا در آیه ذیل نقش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در صراط مستقیم بیان شده:

«قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلی بَصیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ» {یوسف/۱۰۸.}

بگو: این راه من است: من و پیروانم با بصیرت به سوی خدا دعوت می کنیم! منزه است خدا! و من از مشرکان نیستم.»

درست است که پیامبر در صراط مستقیم است ، اما نقش او در صراط مستقیم ، دعوت مردم به سوی خداست تا آنها نیز به دعوت او ، در صراط مستقیم واقع شوند و این نقش ، نقشی نیست که به تمام امت دستور داده شود از آن پیروی کنند. بلکه تعداد خاصی از این امتند که خود در این نقش ، راه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می پویند و کار ایشان نیز دعوت به سوی خداست. این تبعیت ، به قرائنی که در خود آیه وجود دارد عمومی نیست. (رک: ترجمه ی تفسیر المیزان ، ج ۱۱ ، ص ۳۷۸)

از این رو در روایات نیز فرموده اند: این آیه در شأن محمد و آل محمد نازل شده است. یعنی جایگاه خاص آنها در صراط مستقیم ، دعوت به سوی خداست.

دیگران نیز هر کدام در صراط مستقیم جایگاهی دارند و نقشی را ایفا می کنند که در صورت تلاش و مجاهدت ، خداوند ، ایشان را به جایگاه و نقششان ره می نماید:

«وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ

لَمَعَ الْمُحْسِنينَ» {عنکبوت/۶۹.}

«و آنها که در راه ما جهاد کنند ، قطعاً به راه های خود ، هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است.»

از آن رو که همه ی این سبیل ها به سوی خدا و در صراط مستقیم هستند ، در این آیه ، خداوند متعال همه ی آنها را به خود نسبت داده است.

ملاک صراط و سبیل

اگر چه هر کسی در شاهراه صراط مستقیم یک راه خصوصی دارد ، اما بایستی یک ملاک کلی و مشترک بین تمام راههای خصوصی باشد تا همه ی آنها را به هم پیوند داده و موجب شود همه در صراط مستقیم بوده و پویندگان خود را به سوی یک هدف سیر دهند.

اگر چه هدف مشترک «الهی بودن و به سوی خدا رفتن» ، در همه ی این راهها وجود دارد ، اما این هدف نمی تواند آن ملاک کلی پیوند دهنده ی همه ی این راهها باشد. زیرا بسیاری از راههایی هم که به سوی دوزخ ختم می شوند چنین هدفی را برای خود ترسیم می کنند.

خداوند متعال در قرآن کریم ، هم ملاک در صراط مستقیم بودن را بیان کرده و هم ملاک در سبیل خدا بودن را.

ملاک در صراط مستقیم بودن

در سوره ی حمد از خدا می خواهیم:

«اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيهِمْ» {فاتحه/۶ و ۷.}

«ما را به صراط مستقیم هدایت کن ، به راه کسانی که بر آنها نعمت بخشیدی.»

صراط مستقیم ، راه کسانی است که خدا به ایشان نعمت داده است. اما اینکه خدا به چه کسانی نعمت داده و چگونه می توان راه آنها را دنبال کرد در آیه ی دیگری بیان شده است:

«وَ مَنْ يطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِك مَعَ الَّذينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيهِمْ مِنَ النَّبيينَ وَ الصِّدِّيقينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحينَ وَ حَسُنَ أُولئِك رَفيقاً» {نساء/۶۹.}

«و کسی که خدا و رسول را اطاعت کند ، با کسانی خواهد بود که خدا بر ایشان نعمت بخشیده؛ از پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان و آنها رفیقهای خوبی هستند.»

از جمع این دو آیه فهمیده می شود که اگر بخواهیم در صراط مستقیم ،

همراه پیامبران ، صدیقان ، شهدا و صالحان باشیم بایستی از خدا و رسول او اطاعت کنیم. و البته به دلیل آیه ی نساء/۵۹ و آل عمران/۱۴۴ و ۱۴۹ که در جای خود تبیین خواهد شد ، اطاعت از اهلبیت: نیز عین اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. لذا اطاعت از اهلبیت: نیز ملاک و شرط اساسی قرار گرفتن در صراط مستقیم است.

نکته ی دیگری که با توجه به دو آیه ی مذکور از سوره ی حمد قابل توجه است اینست که بنابر آیه ی ذیل:

«الْیوْمَ أَکمَلْتُ لَکمْ دینَکمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیکمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکمُ الْإِسْلامَ دیناً» {مائده/۳.}

«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم.»

که بنابر روایات فریقین {رک: احقاق الحق ، ج ۳ ، ص ۳۲۰ تا ۳۳۶ و ج ۲۰ ، ص ۱۹۵ تا ۲۰۱.}در روز غدیر خم ، پس از اعلان عمومی ولایت امیرالمؤمنین و دیگر ائمه ی معصومین: توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، بر آن حضرت نازل شد ، خداوند نعمتش را با ولایت محمد و آل محمد: بر این امت تمام کرد.

از این رو مقصود از کسانی که خدا بر ایشان نعمت داده کسانی است که از این نعمت برخوردار شدند. بنابر این صراط مستقیم یعنی راه رهروان ولایت محمد و آل محمد:.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِی [الْعَسْکرِی] عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیهِمْ» قَالَ: لَیسَ هَؤُلَاءِ الْمُنْعَمَ عَلَیهِمْ بِالْمَالِ وَ صِحَّهِ الْبَدَنِ –وَ إِنْ کانَ کلُّ هَذَا نِعْمَهً مِنَ اللَّهِ ظَاهِرَهً – أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ یکونُونَ

كفَّاراً أَوْ فُسَّاقاً فَمَا نُدِبْتُمْ إِلَى أَنْ تَدْعُوْا بِأَنْ تُرْشَدُوا إِلَى صِرَاطِهِمْ وَ إِنَّمَا أَمِرْتُمْ بِالدُّعَاءِ بِأَنْ تُرْشَدُوا إِلَى صِرَاطِ الَّذِينَ أَنْعِمَ عَلَيهِمْ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ تَصْدِيقِ رَسُولِهِ وَ بِالْوَلَايهِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ ... {معانى الأخبار ، ص ۳۶.}

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که درباره ی آیه: «صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیهِمْ» ، فرمودند:

مقصود در این آیه کسانی نیستند که خدا نعمت ثروت و تندرستی به آنها داده - اگر چه تمامی اینها از نعمتهای آشکار خداوند است - مگر نمی بینید گاهی ثروتمندان تندرست ، کافر و تبهکارند ، لذا خدا از شما نخواسته که دعا کنید تا به راه آنها ره یابید بلکه فرموده دعا کنید به راه کسانی که نعمت ایمان و تصدیق رسول خدا و ولایت محمد و آل پاکش صلی الله علیه و آله به آنان عطا گشته راه یابید ...

ملاک در راه خدا بودن

خداوند متعال در آیه ی ذیل ، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«قُلْ ما أَسْئَلُکمْ عَلَیهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شاءَ أَنْ یتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا» {فرقان/۵۷.}

«بگو: من در برابر رسالتم هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم مگر اینکه هر کس بخواهد به سوی پروردگارش راهی بگیرد.» {در این آیه فاعل «کسی که راهی بگیرد» به جای فعل «گرفتن راه» استعمال شده است ، نظیر این در آیات دیگر نیز آمده است: رک: نساء/۱۴۸ و شعراء/۸۹. و رک: ترجمه تفسیر المیزان ، ج ۱۵ ، ص ۳۱۸.}

بنابر این آیه ، گرفتن راهی به سوی پروردگار تنها اجر رسالت است.

در آیه ی دیگری خداوند مانند این آیه ، به پیامبرش

می فرماید:

«قُلْ لا أَسْئَلُكمْ عَلَيهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی {شوری/۲۳.}

«بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم.»

بـا توجه به عـدم اختلاف در آیات قرآن و اینکه در هر دو آیه فقط یک چیز به عنوان مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست شده است ، معلوم می شود که این دو در واقع یک چیز و یک حقیقتند و آن اینکه مودت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم همان راه خدا را در پیش گرفتن است و این همان اجری است که در جای دیگر درباره ی آن فرمود:

«قُلْ ما سَأَلْتُكمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكمْ إِنْ أَجْرِی إِلاَّ عَلَی اللَّهِ وَ هُوَ عَلی كلِّ شَی ءٍ شَهید» {سبأ/۴۷.}

«بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام به نفع خود شماست ، اجر من تنها بر خداست و او بر همه چیز گواه است.»

از طریق آیه ی دیگری نیز می توان ملاک راه هدایت و ملاک گمراهی را دریافت:

«یوْمَ نَـدْعُواْ كلَّ أُنَاسِ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتیِ كتَابَهُ بِیمِینِهِ فَأُوْلَئک یقْرَءُونَ كتَابَهُمْ وَ لَا یظْلَمُونَ فَتِیلًا * وَ مَن كاَنَ فی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فی الاْخِرَهِ أَعْمَی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا» {إسراء/۷۱ و ۷۲.}

«روزی را که هر گروهی را با امامشان می خوانیم! کسانی که نامه ی عملشان به دست راستشان داده شود ، آن را می خوانند و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی شود ، اما کسی که در این جهان نابینا بوده است ، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر خواهد بود.»

بنابر این آیه ، با توجه به اینکه ملاک فراخوانی روز قیامت ، امام هر کسی است و

هر کس با امامش فراخوانده می شود ، کسانی که امامشان را درست برگزیده باشند (ائمه ی هدی: را) ، همان کسانی خواهند بود که نامه ی اعمالشان به دست راستشان داده می شود و ذره ای به ایشان ظلم نمی شود.

اما کسانی که در این عالم از دیدن ائمه ی هدی: کور باشند و ائمه ی گمراه را امام و پیشوای خود گرفته باشند در آن روز نیز کور و «گمراه تر» محشور خواهند شد.

پس راه نجات از گمراهی ، برگزیدن ائمه ی هدی و تبعیت و اطاعت از ایشان است. در این صورت انسان در سبیل هدایت قرار می گیرد.

همچنین از دو آیه ی ذیل:

«وَ مَنْ يضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبيلاً» {نساء/۸۸.}

«و هر کس را خدا گمراه کند راهی برایش نخواهی یافت.»

«مَنْ يهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيا مُرْشِداً» {کهف/۱۷.}

«هر کس را خدا هدایت کند ، هدایت یافته واقعی اوست و هر کس را گمراه نماید ، هرگز ولی و راهنمایی برای او نخواهی یافت.»

استفاده می شود ، کسی در راه خدا و هدایت یافته است که ولی مرشد دارد (ولی مرشد نیز در آیه ی ولایت ، مائده/۵۵ ، معرفی شده است) و کسی گمراه است که ولی مرشد ندارد.

در روایات شیعه و اهل سنت نیز بسیار است روایاتی که در آنها حضرت علی و دیگر ائمه علیهم السلام و ولایت و امامت ایشان به عنوان صراط مستقیم و راه خدا معرفی شده است. {برای بررسی روایاتی که از طریق اهل سنت در این زمینه نقل شده ، رک: احقاق الحق و ازهاق الباطل ، ج ۷ ، ص ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ و ۲۸۰

، ج ۱۴ ، ص ۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۴۲۰ ، ۵۵۱ و ۶۳۴ ، ج ۲۰ ، ص ۵۷ ، ۵۸ و ۲۹۸ ، ج ۲۱ ، ص ۵۱۷ الی ۵۲۱ ، ج ۲۲ ، ص ۲۸۱ ، ج ۲۴ ، ص ۱۵۶ ، ۵۲۷ و ۵۶۸ ، ج ۳۱ ، ص ۱۴ ، ج ۳۳ ، ص ۱۰۳ و ۱۱۹.}

عَنْ بُرَیدٍ الْعِجْلِی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: «وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكمْ عَنْ سَبِیلِهِ» {أنعام/۱۵۳.}

قَالَ: أَ تَدْرِی مَا یعْنِی بِ «صِراطِی مُسْتَقِیماً»؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: وَلَایةَ عَلِی وَ الْأَوْصِیاءِ عَلَیهِمُ السَّلَامُ. قَالَ: وَ تَدْرِی مَا یعْنِی «فَاتَّبِعُوهُ»؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: یعْنِی عَلِی بْنَ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ. قَالَ: وَ تَدْرِی مَا یعْنِی «وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكمْ عَنْ سَبِیلِهِ»؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: وِلَایةَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ اللَّهِ. قَالَ: وَ تَدْرِی مَا یعْنِی «فَتَفَرَّقَ بِكمْ عَنْ سَبِیلِهِ»؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: یعْنِی سَبِیلَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ. {تفسیر عیاشی ، ج ۱ ، ص ۳۸۳.}

بُرَید عجلی گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این آیه «همانا این ، صراط مستقیم من است ، پس او را پیروی کنید و از راهها پیروی نکنید که شما را از راه او جدا می کند» فرمودند:

می دانی منظور از «صراط مستقیم من» چیست؟ گفتم: نه. فرمودند:

ولایت علی و اوصیاء: است. فرمودند:

می دانی «از او پیروی کنید» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند:

یعنی از علی بن ابیطالب ۷. فرمودند:

می دانی اینکه «از راهها پیروی نکنید که شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند:

به خدا سوگند یعنی ولایت فلان و فلان را

تبعیت نکنید. فرمودند:

می دانی اینکه «شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند:

یعنی از راه علی ۷.

هدایت قرآن به ولایت

در آیه ی مائده/۱۵ و ۱۶ گذشت که خدا توسط قرآن به راههای سلامت و صراط مستقیم هدایت می کند.

در آیه ی نور/۴۶ هدایت به صراط مستقیم و در آیه ی سبأ/۶ هدایت قرآن به صراط خدای عزیز حمید مطرح شد.

با توجه به معنای صراط و سبیل و ملاک در صراط مستقیم بودن و ملاک در راه خدا بودن @([مشروح در] مباحث گذشته) روشن می شود که قرآن ، به سوی ولایت و امامت اهلبیت: هدایت می کند.

از این رو درباره ی آیه ی ذیل نیز:

«إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یهْدِی لِلَّتِی هِی أَقْوَمُ» {إسراء/۹.}

«بی تردید ، این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید»

در روایات اهلبیت: آمده:

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «إِنَّ هـذَا الْقُرْآنَ یهْدِی لِلَّتِی هِی أَقْوَمُ» قَالَ: یهْدِی إِلَی الْإِمَامِ. {کافی ، ج ۱ ، ص ۲۱۶.}

حضرت صادق علیه السلام درباره ی آیه ی «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید» فرمودند:

به سوی امام راهنمایی می کند.

عَنْ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یهْدِی لِلَّتِی هِی أَقْوَمُ» قَالَ: یهْدِی إِلَی الْوِلَایهِ. {تفسیر العیاشی ، ج ۲ ، ص ۲۸۳.}

حضرت باقر علیه السلام درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

به سوی ولایت راهنمایی می کند.

لزوم راهیابی به اهل بیت علیهم السلام از طریق قرآن

بهترین روش فهم و تبیین فضائل اهلبیت: ، قرآن کریم است. زیرا این روش ، امتیاز مهمی دارد و آن اینکه مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد ، چرا که انکار فضائل در این صورت انکار قرآن و کفر به آن محسوب خواهد شد و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حقانیت اهلبیت: و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای

آنها باقی نمی گذارد ، برای دوستان اهل بیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن ، جای شکی برای ایشان نمی ماند.

از این رو حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

«لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شِیعَتُنَا لَمَا شَکوا فِی فَضْلِنَا»: {الهدایه الکبری ، ص ۴۱۹.}

«اگر شیعیان ما در قرآن تدبر می کردند در فضائل و در برتری ما شک نمی کردند.»

و فرمودند:

«مَنْ لَمْ یعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ یتَنَکبِ الْفِتَنَ.» {تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۱۳.}

«هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه ها نجات نمی یابد.»

اگر از طریق قرآن به اهلبیت: راه یافتیم به نیمی از حدیث مهم و معروف ثقلین عمل کرده ایم.

اما اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا کتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی به عترت نداریم ، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد. زیرا کتاب خدا ، به سوی عترت ره می نماید و فضائل ایشان را بیان می کند.

مصادیق هدایت قرآن به عترت

با مراجعه به روایات مربوط به شأن نزول آیات قرآن در کتب روائی شیعه و سنی در می یابیم که آیات بسیاری از قرآن در شأن حضرت علی علیه السلام دیگر ائمه علیهم السلام نازل شده است ، تا آنجا که برخی از علمای اهل سنت کتابهایی در ذکر آن آیات و روایات تدوین کرده اند. اما اگر بطور کلی بخواهیم ملاکی برای آیاتی که در شأن ایشان نازل شده بیان کنیم ، آن ملاک در روایات ذیل مطرح شده است:

قال أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ:

نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَی أَرْبَعَهِ أَرْبَاعٍ: رُبُعٌ فِینَا وَ رُبُعٌ فِی عَدُوِّنَا وَ رُبُعٌ فِی فَرَائِضَ وَ أَحْکامٍ وَ رُبُعٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ و لَنَا

كرَائِمُ الْقُرْآنِ. {تفسير العياشی ، ج ۱ ، ص ۹. این روایت در کتاب شواهد التنزیل ، ج ۱ ، ص ۶۲ نیز از قول حضرت علی علیه السلام با اندکی اختلاف نقل شده است و نیز در پاورقی احقاق الحق ، ج ۳ ، ص ۴۸۱ دو طریق این روایت در کتب اهل سنت ذکر شده است.}

حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

قرآن بر چهار بخش نازل گردیده است: یک چهارم درباره ی ما ، یک چهارم درباره ی دشمن ما ، یک چهارم واجبات و احکام و یک چهارم سنتها و مَثَلهاست و کرائم قرآن در شأن ماست.

کل قرآن ، کریم است ، در بین آیات قرآن ، آن آیاتی که از کرامت بالاتری سخن می گوید در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. بنابر این ، بررسی و تدبر درباره ی آیات فضائل ، در واقع ، تنفس در فضای کرامتها و گزیده ها و برترین های آیات قرآن است.

عَنْ ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: مَا اَنْزَلَ اللَّهُ آیهً فِیهَا: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا» إِلَّا وَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ رَأْسُهَا وَ أَمِیرُهَا. {این روایت با اندک اختلافی به طرق مختلف در کتب روائی اهل سنت آمده است. رک: پاورقی إحقاق الحق ، ج ۳ ، ص ۴۷۶ الی ۴۷۹.}

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

خدا هیچ آیه ای فرو نفرستاد که در آن خطاب «ای کسانی که ایمان آورده اید» باشد ، مگر اینکه علی علیه السلام سرآمد و امیر آن است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ:

یا مُحَمَّدُ! إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَکرَ أَحداً مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ بِخَیرٍ

فَنَحْنُ هُمْ وَ إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكرَ قَوْماً بِسُوءٍ مِمَّنْ مَضَى فَهُمْ عَدُوُّنَا. {تفسير العياشى ، ج ۱ ، ص ۹.}

محمد بن مسلم گويد: حضرت باقر عليه السلام فرمودند:

اى محمـد! هر گاه شـنيدى كه خدا كسـى از اين امت را به نيكى ياد كرده پس بدان كه آن كس ماييم و هر گاه شـنيدى خدا گروهى از گذشتگان را به بدى ياد كرده پس مقصود دشمنان ما هستند (كار و تدبر قرآنى ، يعنى اثبات مضمون اين روايات ، با استفاده از خود آيات).

عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِى قَـالَ: قَـالَ لِى أَبُو عَبْـدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ إِنَّهُ مَنْ عَرَفَ دِينَهُ مِنْ كتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يزُولَ وَ مَنْ دَخَلَ فِى أَمْرٍ يجْهَلُ خَرَجَ مِنْهُ بِجَهْلٍ. قُلْتُ: وَ مَا هُوَ فِى كتَابِ اللَّهِ؟

قَـالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَـلَّ: «ما آتاكمُ الرَّسُولُ فَخُـذُوهُ وَ ما نَهاكمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» {حشـر/۷.}وَ قَـوْلُهُ عَزَّ وَ جَـلَّ: «مَنْ يطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ» {نساء/۸۰.}وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى الْأَمْرِ مِنْكمْ» {نساء/۵۹.}

وَ قَـوْلُهُ تَبَـارَك وَ تَعَـالَى: «إِنَّمـا وَلِيكـمُ اللَّهُ وَ رَسُـولُهُ وَ الَّذِيـنَ آمَنُـوا الَّذِيـنَ يقِيمُـونَ الصَّلاـةَ وَ يؤْتُـونَ الزَّكـاةَ وَ هُـمْ راكعُـونَ» {مائده/۵۵.}

وَ قَوْلُهُ جَلَّ جَلَالُهُ: «فَلا وَ رَبِّك لا يؤْمِنُونَ حَتَّى يحَكمُوك فِيما شَـجَرَ بَينَهُمْ ثُمَّ لا يجِدُوا فِى أَنْفُسِـهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَـيتَ وَ يسَـلِّمُوا تَسْلِيماً» {نساء/۶۵.}

وَ قَـوْلُهُ عَزَّ وَ جَـلَّ: «يـا أَيهَـا الرَّسُـولُ بَلِّغْ مـا أُنْزِلَ إِلَيـك مِـنْ رَبِّك وَ إِنْ لَمْ تَفْعَـلْ فَمـا بَلَّغْتَ رِسـالَتَهُ وَ اللَّهُ يعْصِـمُك مِنَ النَّاسِ» {مائده/۶۷.}وَ مِنْ ذَلِك قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ لِعَلِى عَلَيهِ السَّلَامُ:

مَنْ

كنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِي مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَ.ه {بشاره المصطفى صلى الله عليه و آله ، ص ۱۲۹.}

محمد حلبی گوید: حضرت صادق علیه السلام مرا فرمودند:

همانا هر آنکه دینش را از کتاب خدا بشناسد کوه ها از جای خود کنده شوند و او تکان نخورد و هر کس به نادانی داخل امری شود با نادانی هم از آن بیرون گردد.

عر کردم: دین در کجای کتاب خداست؟

فرمودند:

این فرموده خدای عزوجل: (آنچه را فرستاده ما به شما داد بگیرید و از آنچه شما را بازداشت اجتناب کنید.)

و این کلام خدای عزوجل:

(هر که از رسول اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است).

و قول خدای عزوجل:

(ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر که از شما هستند اطاعت کنید).

و این فرمایش خداوند تبارک و تعالی: (ولی شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند).

و این فرموده او جل جلاله: (پس نه ، به پروردگارت سوگند ، ایمان نمی آورند مگر این که در اختلافی که دارند تو را داور کنند و آن گاه در دلشان از حکمی که کرده ای ملالی نیابند و بی چون و چرا تسلیم شوند).

و این کلام خداوند عزوجل: (ای فرستاده! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد).

و از این جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه

و آله درباره ی حضرت علی علیه السلام فرمود: هر که را من مولا بودم علی مولای اوست ، خدایا دوست دار هر کس او را دوست دارد و دشمن دار هر کس دشمنش دارد و یاری کن هر کس او را یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد و دوست دار هر کس او را دوست دارد و دشمن دار هر کس او را دشمن دارد.

عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «قُلْ کفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَینِی وَ بَینَکمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکتابِ» ، فَلَمَّا رَآنِی أَتَتَبَّعُ هَذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنَ الْکتَابِ قَالَ: حَسْبُک؛ کلُّ شَی ءٍ فِی الْکتَابِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَی خَاتِمَتِهِ مِثْلُ هَذَا فَهُوَ فِی الْأَئِمَّهِ عُنِی بِهِ. {تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۹.}

عمر بن حنظله گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند پرسیدم: (بگو: شهادت خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما کافی است (، همین که حضرت دیدند که به دنبال این آیه و آیات شبیه آن از قرآن هستم فرمودند:

ترا همین بس؛ هر آنچه از ابتدا تا انتهای قرآن مانند این آیه است مراد از آن ، امامان هستند.

هدایت توسط عترت

هدایت توسط عترت

کسی که از سوی حضرت حق ، عهده دار منصب امامت و پیشوائی خلق می شود ، از هدایت مستقیم حقتعالی بهرمند شده و خود هدایتگر خلق می گردد و دیگران بایستی از طریق او ، از هدایت الهی برخوردار شوند.

«أُولئِك الَّذینَ هَدَی اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ» {أنعام/۹۰.}

«آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده ، پس به هدایت آنان اقتدا کن.»

عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ

عَنِ الرِّضَا عَلَيهِ السَّلَامُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيهِ السَّلَامُ ، [أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ أَقْبَلَ إِلَيهِ لِيَسْأَلَهُ عَنِ الْحَجِّ]: أَنَا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: «أُولئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ» ، سَلْ عَمَّا شِئْتَ ، فَسَأَلَهُ الرَّجُلُ فَأَنْبَأَهُ عَنْ جَمِيعِ مَا سَأَلَهُ. {تفسير عياشى ، ج ۱ ، ص ۳۶۸.}

عباس بن هلال از حضرت رضا عليه السلام روايت كرده: حضرت صادق عليه السلام [به مردى كه نزد ايشان آمد تا درباره ى حج بپرسد] فرمودند:

من از كسانى هستم كه خداوند در كتابش درباره ى آنها مى فرمايد: «آنان كسانى هستند كه خدا هدايتشان كرده ، پس به هدايت آنان اقتدا كن» ، اكنون هر چه مايلى بپرس. آنگاه آن مرد سؤالاتش را پرسيد و حضرت همه را جواب دادند.

در آيات و روايات بسيارى ، از شأن هدايتگرى اهل بيت عليهم السلام سخن گفته شده و امت براى ره يافتن به معارف صحيح و والاى اسلام ، به ايشان ارجاع داده شده اند. از سوئى خدا در كتابش و از سوى ديگر پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله در كلمات جامعش ، مسلمانان را براى برخوردارى از هدايت ، به اهل بيت عليهم السلام ارجاع داده اند و از سوى ديگر ، خود اهل بيت نيز ، اين آيات و روايات را تبيين كرده و به تبع آن ، از هدايتگرى سخن گفته اند.

در اين قسمت به يارى خدا ابتدا آياتى از قرآن كريم را كه اين خصوصيت در آنها مشهود است ذكر كرده و در ذيل هر آيه ، با استفاده از آيات و روايات ، مقصود و مصداق آن آيه را بيان مى كنيم و آنگاه پس از بررسى آيات مربوطه

، بحث روائی را مطرح خواهیم کرد.

آیه ی اول و دوم

اشاره

در آیـاتی از قرآن که خداونـد متعـال درباره ی امامت برخی از پیامبران همچون حضـرات ابراهیم و اسـحاق و یعقوب و برخی دیگر از پیامبران بنی اسـرائیل سـخن گفته و در دو مورد از ایشان تعبیر به ائمه فرموده ، بلافاصـله پس از کلمه ی ائمه جمله ای آورده که بیانگر مهمترین خصوصـیت ائمه در رابطه ی با انسانها می باشد. وصـفی که خداوند برای ایشان به عنوان امام آورده و آن را بر همه ی اوصاف مقدم داشته ، وصف هدایتگری ائمه علیهم السلام است:

«وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَينا إِلَيهِمْ فِعْلَ الْخَيراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِ وَ إِيتاءَ الزَّكاهِ وَ كانُوا لَنا عابِدينَ» {انبیاء ، ۷۳.}

«و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند و به ایشان انجام کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و ادای زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.»

«وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يوقِنُونَ.» {سجده ، ۲۴.}

«از آنها امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند ، از آن رو که شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند.»

خصوصـیت اصلی امام ، خصوصیتی که معرف امام و بیانگر مهمترین شأن او در رابطه ی با امت است ، همین تعبیری است که در این دو آیه ذکر شده است: «هدایت به امر خدا.»

مقصود از هدایت به امر خدا چیست؟ آیا امر تشریعی مورد نظر است یا امر تکوینی و یا هر دو؟

۱. هدایت به امر تشریعی خدا

اشاره

مـاده ی «امر» در ۲۲۷ آیـه ی قرآن آمـده است و در مـوارد متعـددی از آیـات مزبـور ، دربـاره ی اوامر و دسـتوارات تشـریعی خداوند استعمال شده است. تمام اوامر تشریعی و دستورات الهی

بازگشتش به یک امر است ، آن هم عبودیت و بندگی خداست:

«إِنِ الْحُكمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِياهُ ذلِك الدِّينُ الْقَيمُ وَ لكنَّ أَكثَرَ النَّاسِ لا يعْلَمُونَ» {يوسف ، ۴۰.}

«حکم تنها از آن خداست فرمان داده که غیر از او را نپرستید! این است آیین پابرجا ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

«قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِك بِهِ إِلَيهِ أَدْعُوا وَ إِلَيهِ مَآبِ» {رعد ، ۳۶.}

«بگو: من فقط مأمورم خدا را بپرستم و شریکی برای او قائل نشوم. به سوی او دعوت می کنم و بازگشتم به سوی اوست.»

«وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِيعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يقيمُوا الصَّلاةَ وَ يؤْتُوا الزَّكاةَ وَ ذلِك دينُ الْقَيمَةِ» {بینه ، ۵.}

«و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند ، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و این است آیین مستقیم و پایدار.»

تمام اوامر و دستورات الهی به عبودیت و بندگی خدا باز می گردند ، به اینکه در راه بندگی خدا احدی همتای او گرفته نشود و این همان دین قَیم و پابرجا و استوار خداست. اهل بیت علیهم السلام هادیان این راهند لذا اگر کسی بخواهد در مسیر عبودیت و بندگی خدا گامی بردارد بایستی خود را در معرض هدایت اهل بیت علیهم السلام قرار داده و آن را بپذیرد. ایشان کارشان هدایت و رهنمون شدن مردم به امر خداست و ذره ای امر دیگری را دخالت نمی دهند:

عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْأَئِمَّةَ فِی كتَابِ اللَّهِ عَزَّ

وَ جَلَّ إِمَامَانِ؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يهْدُونَ بِأَمْرِنا» لَا بِأَمْرِ النَّاسِ ، يقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حُكمَ اللَّهِ قَبْلَ حُكمِهِمْ. قَالَ: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يدْعُونَ إِلَى النَّارِ» يقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حُكمَهُمْ قَبْلَ حُكمِ اللَّهِ وَ يأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِی كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۲۱۶.}

طلحه پسر زید گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

ائمه در کتاب خدای عزوجل دو دسته اند:

۱. خداوند متعال می فرماید: «و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند» نه به امر مردم ، امر خدا را بر امر مردم و حکم خدا را بر حکم مردم مقدم می دارند.

۲. و فرموده است: «آنها را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می کنند» ایشان کسانی اند که امر مردم را بر امر و حکم مردم را بر حکم خدا مقدم می دارند و بر خلاف آنچه در کتاب خدای عزوجل است ، طبق هوی و هوس خویش رفتار می کنند.

لازمه ی لاینفک هدایت به راه بندگی ، آشنائی کامل با این راه است. چنان که خداوند متعال از قول حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده که به عمویش گفت:

«یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یأْتِک فَاتَّبِعْنی أَهْدِک صِراطاً سَوِیا» {مریم ، ۴۳.}

«ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است ، پس ، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم.»

اینکه اهل بیت علیهم السلام مؤمنان را به اوامر و دستورات الهی رهنمون می گردند لازمه اش اینست که ایشان خود کاملا به تمام دستورات خدا واقف باشند. این مطلب هم به

صورت مجمل در روایات مطرح شده و هم به تفصیل ، موارد و مصادیق آن در روایات موجود است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ یحْیا حَیاتِی وَ یمُوتَ مِیتَتِی وَ یدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِی وَعَدَنِیهَا رَبِّی وَ یتَمَسَّک بِقَضِیبٍ غَرَسَهُ رَبِّی بِیدِهِ فَلْیتَوَلَّ عَلِی بْنَ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ أَوْصِیاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ ، فَإِنَّهُمْ لَا یدْخِلُونَکمْ فِی بَابِ ضَلَالٍ وَ لَا یخْرِجُونَکمْ مِنْ بَابِ هُدًی فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْکمْ {کافی ، ج ۱ ، ص ۲۰۹.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

هر که را خوش آید که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشتی که خدا مرا وعده داده درآید و به شاخه ای که پروردگارم به دست خود کاشته دست آویزد ، باید علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشینانش را اطاعت کند ، زیرا آنها شما را به گمراهی در نیاورند و از هدایت خارج نکنند ، شما به ایشان یاد ندهید که آنها از شما داناترند.

دوری از هدایت؛ ابتلا به قیاس {قیاس عبارت است از محکوم نمودن موضوعی به حکم موضوع دیگری که به نظر قیاس کننده ، هر دو دارای علت مشترکی هستند. قیاس کننده وقتی به موردی که حکم شرع را در آن نمی داند بر می خورد ، موضوعات دیگری را که برای خودشان احکامی دارند بررسی می کند و موضوعی را که شبیه موضوع اول باشد پیدا می کند ، آنگاه برای اینکه بتواند حکم موضوع دوم را به موضوع اول سرایت دهد ، برای حکم موضوع دوم ، علتی را در نظر می گیرد و چون آن علت را در موضوع اول نیز می بیند ، نتیجه می گیرد که باید موضوع اول نیز محکوم به حکم موضوع دوم باشد ، چون همان علتی که موضوع دوم را محکوم به حکمی نموده است ، در موضوع اول نیز وجود دارد. خطری که در اینجا وجود دارد اینست که علت واقعی غالب احکام برای غیر شارع روشن نیست و لذا ممکن است با قیاسش ، حکمی در مقابل حکم خدا بتراشد.}

کسی که در راه بندگی خدا هدایت تشریعی اهل بیت علیهم السلام را نپذیرد و از علم ایشان پیروی نکند تکلیف دینی خود را نخواهد دانست. لذا برای عمل به دینش ناچار از نظر خود و از هوای نفسش و یا نظر و هوای نفس دیگران پیروی خواهد کرد و دچار گمراهی خواهد شد:

«وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیرِ هُدی مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا یهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ» {قصص ، ۵۰.}

«و کیست گمراه تر از کسی که از هوای نفسش بدون هدایتی از سوی خداوند پیروی کند؟ همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.»

عَنِ ابْنِ

أَبِی نَصْرٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیرِ هُدیً مِنَ اللَّهِ» قَالَ: یعْنِی مَنِ اتَّخَذَ دِینَهُ رَأْیهُ بِغَیرِ إِمَامٍ مِنْ أَئِمَّهِ الْهُدَی. {کافی ، ج ۱ ، ص ۳۷۴.}

بزنطی از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

مقصود کسی است که رأی شخصی خود را ملاک بندگی و دیانت قرار می دهد بدون اینکه از رهبری امامی از ائمه ی هدی پیروی کند.

و از این رو است که حضرت صادق علیه السلام درباره ی مسلمانی که با ولایت و امامت آشنا نیست فرمودند:

«کانَ مُسْلِمًا وَ کانَ ضَالًّا»: {کافی ، ج ۲ ، ص ۲۴.}

چنین کسی مسلمان است و گمراه.

خداوند متعال چنان که خود فرموده دینش را کامل کرده و هر چیزی را که امت تا روز قیامت بدان نیاز داشته در کتابش نازل فرموده و برای رسولش تبیین کرده و هیچ چیزی را فروگذار نکرده است. (مائده/۳ و انعام/۳۸ و نحل/۸۹)

مهمترین رکن اسلام که موجب کامل شدن آن گشته و موجب شده که اسلام در هر شرایط و در هر زمانی بتواند پاسخگوی نیاز امت باشد ، مسأله ی امامت اهل بیت علیهم السلام است.

انشاء الله در قسمتی که خصوصیت علم اهل بیت علیهم السلام را بررسی خواهیم کرد درباره ی وجوه علم ایشان و منابع آن سخن خواهیم گفت و دلائل آن را نیز ذکر می کنیم. اکنون اجمالا می گوئیم: علم آنچه امت تا روز قیامت بدان محتاجند نزد اهل بیت علیهم السلام است. هیچ حکم و مطلبی نیست که آیندگان بدان نیاز یابند مگر اینکه حکمش نزد امام علیهم السلام موجود است. لذا کسی حق ندارد رأی

و نظر خود را در دین و در دستورات احکام الهی دخالت دهد. امت مکلفند که تکلیف و وظیفه ی خود را از ایشان فرا گیرند و به تعبیر دیگر خود را در معرض هدایت ایشان قرار دهند و هدایت ایشان را بپذیرند.

اگر کسی هدایت امام را نپذیرد یا همچون امثال ابوحنیفه دچار قیاس در احکام دین می شود و یا دنباله رو امثال چنین کسانی می گردد:

إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

یظُنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِینَ یدَّعُونَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ فُقَهَاءُ وَ أَنَّهُمْ قَدْ أُوتُوا جَمِیعَ الْفِقْهِ وَ الْعِلْمَ فِی الدِّینِ مِمَّا یحْتَاجُ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِلَیهِ وَ صَحَّ ذَلِک لَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ عَلِمُوهُ وَ حَفِظُوهُ و لَیسَ کلُّ عِلْم رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ عَلِمُوهُ وَ لَا صَارَ إِلَیهِمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ لَا عَرَفُوهُ و ذَلِک أَنَّ الشَّی ءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْأَحْکام قَدْ یرِدُ عَلَیهِمْ فَیسْأَلُونَ عَنْهُ فَلَا یکونُ عِنْدَهُمْ فِیهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ یسْتَحْیونَ أَنْ ینْسِبَهُمُ النَّاسُ إِلَی الْجَهْلِ وَ یکرَهُونَ أَنْ یسْأَلُوا فَلَا یجِیبُونَ فَطَلَبَ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ فَلِذَلِک اسْتَعْمَلُوا الرَّأْی وَ الْقِیاسَ فِی دِینِ اللَّهِ تَرَکوا الْآثَارَ وَ دَانُوا اللَّهَ بِالْبِدَعِ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: «کلُّ بِدْعَهٍ ضَلَالَهٌ» فَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ سُئِلُوا عَنْ شَی ءٍ مِنْ دِینِ اللَّهِ فَلَمْ یکنْ عِنْدَهُمْ فِیهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ رَدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ. {الاختصاص

، ص ۲۵۹.}

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

آنها ادعا می کننـد عالم و فقیه انـد و تمام فقه و دانش دین که امت بدان نیازمندند به آنها داده شده و تمام اینها از رسول خدا صلی الله علیه و آله به درستی به ایشان رسـیده و ایشـان آن را دانسـته و از بر کرده انـد! و حـال آنکه ایشان همه ی علم رسول خدا را نمی دانند و از آن حضرت به ایشان نرسیده. و از این رو گاه چیزی از حلال و حرام و احکام بر ایشان عرضه می شود و درباره ی آن مورد پرسـش واقع می شونـد که روایتی که از رسول خدا درباره ی آن باشد نزدشان نیست ، خجالت می کشـند مردم آن را را به نـادانی نسـبت دهنـد و نمی پسـندند که وقـتی مورد پرسـش قرار می گیرنـد جوابی ندهنـد تـا مردم علم را از معـدنش بجوینـد. از این رو نظر و قیـاس خود را در دین خـدا بکـار گرفتنـد و روایات را ترک کردنـد و خـدا را با نوآوری ها پرستیدند ، با اینکه رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرموده: «هر بدعت و نوآوری گمراهی است.» پس اگر آنگاه که درباره ی چیزی از دین خـدا از ایشـان پرسـش می شـد که روایتی از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله دربـاره ی آن نزد ایشان نبود ، آن پرسـش را به خـدا و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و اولی الامرشـان عرضه می داشـتند ، آل محمـد صـلی الله علیه و آله که قدرت استنباط دارند حقیقت مطلب را فهمید (و به ایشان می گفتند).

قَالَ عَلِی بْنُ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

إِنَّ دِینَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

لَا یصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَهِ وَ الْآرَاءِ الْبَاطِلَهِ وَ الْمَقَایِیسِ الْفَاسِدَهِ وَ لَا یصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِیمِ ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ و مَنِ اقْتَدَی بِنَا هُدِی و مَنْ کانَ یعْمَلُ بِالْقِیاسِ وَ الرَّأْی هَلَک. {کمال الدین ، ج ۱ ، ص ۳۲۴.}

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمودند:

همانا دین خدای عزوجل با عقلهای ناقص با نظرات باطل و قیاسهای فاسد درک نمی شود و جز با تسلیم نمی توان بدان دست یافت. پس هر کس در مقابل ما تسلیم شود سالم ماند و هر کس به ما اقتدا کند هدایت یابد و هر کس به قیاس و نظرش عمل کند نابود گردد.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکیمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَی عَلَیهِ السَّلَامُ:

جُعِلْتُ فِدَاک ، فُقِّهْنَا فِی الدِّینِ وَ أَغْنَانَا اللَّهُ بِکمْ عَنِ النَّاسِ حَتَّی إِنَّ الْجَمَاعَهَ مِنَّا لَتَکونُ فِی الْمَجْلِسِ مَا یسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ ، تَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَهُ وَ یحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِیمَا مَنَّ اللَّهُ عَلَینَا بِکمْ. فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَینَا الشَّی ءُ لَمْ یأْتِنَا فِیهِ عَنْک وَ لَا عَنْ آبَائِک شَی ءٌ فَنَظَرْنَا إِلَی أَحْسَنِ مَا یحْضُرُنَا وَ أَوْفَقِ الْأَشْیاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْکمْ فَنَأْخُذُ بِهِ. فَقَالَ: هَیهَاتَ هَیهَاتَ! فِی ذَلِک وَ اللَّهِ هَلَک مَنْ هَلَک یا ابْنَ حَکیم ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِیفَهَ کانَ یقُولُ: «قَالَ عَلِی وَ قُلْتُ.» قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَکیمٍ لِهِشَامِ بْنِ الْحَکمِ: وَ اللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ یرَخِّصَ لِی فِی الْقِیاسِ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۵۶.}

محمد بن حکیم گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم ، ما در دین دانشمند شدیم و خدا ما را از مردم بی نیاز کرد تا آنجا که چون جمعی از ما در مجلسی باشیم

کسی از رفیقش چیزی نپرسد ، زیرا آن مسأله و جوابش را در خاطر دارد. و این به واسطه منتی که خدا از برکت شما بر ما نهاده ، اما گاهی مطلبی برای ما پیش می آید که از شما و پدرانت درباره ی آن سخنی به ما نرسیده ، پس ما بهترین جوابی را که به نظرمان می رسد و با اخبار و روایات شما هم سازگارتر است انتخاب می کنیم.

حضرت فرمودند:

چه دور است ، چه دور است این راه از حقیقت ، به خدا هر که هلاک شد از همین راه هلاک شد ای پسر حکیم ، آنگاه فرمودند:

خدا لعنت کند ابو حنیفه را که می گفت: علی چنان گفت و من چنین گویم!

سپس ابن حکیم به هشام گفت: به خدا من از این سخن مقصودی نداشتم جز اینکه اجازه ی قیاس را به من بدهد.

عَنْ یونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

بِمَا أُوَحِّدُ اللَّهَ؟ فَقَالَ: یا یونُسُ لَا تَکونَنَّ مُبْتَدِعاً مَنْ نَظَرَ بِرَأْیهِ هَلَک وَ مَنْ تَرَک اهل بیت نَبِیهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ ضَلَّ وَ مَنْ تَرَک کتَابَ اللَّهِ وَ قَوْلَ نَبِیهِ کفَر. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۵۶.}

یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: چگونه خدا را به یگانگی پرستم؟

فرمودند:

ای یونس! بدعت گذار مباش؛ کسی که رأی و نظرش را در دین وارد کند هلاک شود و هر که اهل بیت پیامبرش را صلی الله علیه و آله رها کند گمراه گردد و کسی که قرآن و گفتار پیامبرش را رها کند کافر گردد.

عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی عَلَیهِ السَّلَامُ عَنِ الْقِیاسِ فَقَالَ: مَا لَکمْ

وَ الْقِیاسَ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا یسْأَلُ کیفَ أَحَلَّ وَ کیفَ حَرَّم {الکافی ، ج ۱ ، ص ۵۶.}

عثمان بن عیسی گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام راجع به قیاس پرسیدم. فرمودند:

شما را با قیاس چکار؟! از خدا پرسش نشود چگونه حلال و چگونه حرام کرده است.

برخی از مصادیق هدایت تشریعی اهل بیت علیهم السلام

برخی از مصادیق هدایت تشریعی اهل بیت علیهم السلام

بسیار مکرر و متعدد است مواردی که در دوران امامت اهل بیت علیهم السلام ، معاصران ایشان ، در علم به حکمی درمانده اند و پس از رجوع به اهل بیت علیهم السلام مشکل حل شده و حکم خدا برایشان روشن و نمودار گشته است که در اینجا برخی از مصادیق را ذکر می کنیم:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

درباره ی علم حضرت علی علیه السلام به احکام شریعت و اینکه آن حضرت از این جهت یگانه ی زمان خود بودند روایات متعددی ، هم در کتب روائی شیعه و هم در کتب اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است.

درباره ی قضاوت آن حضرت نیز (که فرع علم آن حضرت به شریعت است) فریقین هر کدام به سندها و طرق متعددی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که خطاب به اصحابشان فرمودند:

«اَقْضَاکمْ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ» و یا فرمودند:

«اَقْضَی اُمَّتِی عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ.» {برای مطالعه ی برخی از سندها و طرق این روایت در کتب اهل سنت: ر ک: إحقاق الحق ، ج ۴ ، ص ۳۲۱ تا ۳۲۳ و ص ۳۸۲ و ج ۱۵ ، ص ۳۶۶ تا ۳۷۴ و ج ۲۰ ، ص ۴۰۹ و ۴۱۰ و ج ۲۲ ، ص ۱۵۵ تا ۱۶۰. و برای آشنایی بیشتر با علم آن حضرت در امر قضاوت و برخی از قضاوتهای شگفت انگیز آن حضرت که در کتب اهل سنت نیز روایت شده: ر ک: إحقاق الحق ، ج ۸ ، ص ۳۴ تا ۸۶ و ج ۳۲ ، ص ۱۲۰ تا ۱۸۸. و رک: کتاب قضاء امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ، تألیف علامه تستری و

یا ترجمه ی آن با عنوان: قضاوتهای امیرالمؤمنین علی علیه السلام.}

مصادیق و نمونه های قضاوتهای آن حضرت در مواردی که دیگران در آن فرو مانده اند نیز مطلبی است که تمام علمای مسلمین در کتب روائی معتبر خود بر آن اتفاق نظر دارند و بابی را در کتب خود به این موضوع اختصاص داده اند و یا کتابهایی را در این موضوع تألیف نموده اند. در اینجا به خاطر لزوم اختصار و برای ایکه از موضوع بحث خارج نشویم دو مورد از مجموعه قضاوتهای آن حضرت را ذکر می کنیم:

جاءَتْ بِهِ الْعَامَّهُ وَ الْخَاصَّهُ فِی قِصَّهِ قُدَامَهَ بْنِ مَظْعُونٍ وَ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَأَرَادَ عُمَرُ أَنْ یحُدَّهُ فَقَالَ لَهُ قُدَامَهُ: إِنَّهُ لَا یجِبُ عَلَی الْحَدُّ ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَی یقُولُ: «لَیسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا.» {مائده/۹۳.}

فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْحَدَّ ، فَبَلَغَ ذَلِکَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ فَمَشَی إِلَی عُمَرَ فَقَالَ لَهُ: لِمَ تَرَکتَ إِقَامَهَ الْحَدِّ عَلَی قُدَامَهَ فِی شُرْبِهِ الْخَمْرَ؟

فَقَالَ لَهُ: إِنَّهُ تَلَا عَلَی الْآیهَ وَ تَلَاهَا عُمَرُ.

فَقَالَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ:

لَیسَ قُدَامَهُ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآیهِ وَ لَا مَنْ سَلَکَ سَبِیلَهُ فِی ارْتِکابِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ، إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا یسْتَحِلُّونَ حَرَاماً ، فَارْدُدْ قُدَامَهَ وَ اسْتَتِبْهُ مِمَّا قَالَ ، فَإِنْ تَابَ فَأَقِمْ عَلَیهِ الْحَدَّ وَ إِنْ لَمْ یتُبْ فَاقْتُلْهُ فَقَدْ خَرَجَ عَنِ الْمِلَّهِ ، فَاسْتَیقَظَ عُمَرُ لِذَلِکَ وَ عَرَفَ قُدَامَهُ الْخَبَرَ فَأَظْهَرَ التَّوْبَهَ وَ الْإِقْلَاعَ فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْقَتْلَ وَ لَمْ یدْرِ کیفَ یحُدُّهُ. فَقَالَ لِامیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ:

أَشِرْ عَلَی فِی حَدِّهِ.

فَقَالَ: حُدَّهُ ثَمَانِینَ ، إِنَّ شَارِبَ الْخَمْرِ

إِذَا شَـرِبَهَا سَـكِرَ وَ إِذَا سَكِرَ هَذَى وَ إِذَا هَذَى افْتَرَى ، فَجَلَدَهُ عُمَرُ ثَمَانِينَ وَ صَارَ إِلَى قَوْلِهِ فِي ذَلِكَ. {الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد ، ج ۱ ، ص ۲۰۲.}

سنی و شیعه نقل کرده انـد که قُـدامه پسـر مظعون شـراب خورد ، عمر خواست حـد بر او جاری کنـد که قـدامه گفت: جاری کردن حـد بر من لازم نیست زیرا خـدای تعالی می فرمایـد: «بر آنان که ایمان آوردنـد و کردار شایسـته کردند باکی نیست در آنچه بخورند اگر پرهیزکاری کنند و ایمان آرند و کردار شایسته کنند سپس پرهیزکاری کنند و ایمان آرند.»

پس عمر حـدی بر او جـاری نکرد ، این جریان به گوش امیرالمؤمنین علیه السـلام رسـید ، نزد عمر رفته و به او فرمود: چرا حد شراب خوار بر قدامه جاری نکردی؟

گفت: او آیه ای از قرآن برایم خواند و آن آیه را قرائت کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

قـدامه و هر کس روش او را در انجـام محرمـات الهی دنبـال کنـد اهـل این آیه نیست ، زیرا هر آینه کسـانی که ایمان آرنـد و کردار شایسـته کنند حرام خدا را حلال نشـمارند ، پس قدامه را باز گردان و توبه اش ده ، اگر توبه کرد حد شـراب خوار بر او جاری ساز و اگر توبه نکرد او را بکش ، زیرا که از دین اسـلام بیرون رفته ، عمر به خود آمـد (که اشـتباه کرده) و قدامه نیز از این جریان آگاه شـده اظهار توبه کرد و دست از این کار باز داشت ، پس عمر او را نکشت ولی نمی دانست چگونه حـد بر او جاری سازد ، پس به حضرت

امير عليه السلام گفت: شما بفرمائيد چگونه حد بر او بزنيم؟

حضرت فرمودند:

هشتاد تازيانه به او بزن ، زيرا همانا شرابخوار همين كه شراب بخورد مست شود و چون مست شود هذيان گويد و وقتى هذيان گويد دروغ بندد.

پس عمر هشتاد تازيانه بر او زد و به فرمايش حضرت رفتار كرد.

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِى قَالَ: اسْتَوْدَعَ رَجُلَانِ امْرَأَةً وَدِيعَةً وَ قَالا لَهَا: لَا تَدْفَعِى إِلَى وَاحِدٍ مِنَّا حَتَّى نَجْتَمِعَ عِنْدَك ثُمَّ انْطَلَقَا فَغَابَا ، فَجَاءَ أَحَدُهُمَا إِلَيهَا وَ قَالَ: أَعْطِينِى وَدِيعَتِى فَإِنَّ صَاحِبِى قَدْ مَاتَ ، فَأَبَتْ حَتَّى كثُرَ اخْتِلَافُهُ إِلَيهَا ثُمَّ أَعْطَتْهُ ثُمَّ جَاءَ الْآخَرُ فَقَالَ: هَاتِى وَدِيعَتِى! قَالَتْ: أَخَذَهَا صَاحِبُك وَ ذَكرَ أَنَّك قَدْ مِتَّ فَارْتَفَعَا إِلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: مَا أَرَاك إِلَّا وَ قَدْ ضَمِنْتِ!

فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: اجْعَلْ عَلِياً عَلَيهِ السَّلَامُ بَينِى وَ بَينَهُ.

فَقَالَ لَهُ: اقْضِ بَينَهُمَا.

فَقَالَ عَلِى عَلَيهِ السَّلَامُ:

«هَذِهِ الْوَدِيعَةُ عِنْدَهَا وَ قَدْ أَمَرْتُمَاهَا أَلَّا تَدْفَعَهَا إِلَى وَاحِدٍ مِنْكمَا حَتَّى تَجْتَمِعَا عِنْدَهَا فَائْتِنِى بِصَاحِبِك» وَ لَمْ يضَمِّنْهَا و قَالَ عَلِى عَلَيهِ السَّلَامُ:

إِنَّمَا أَرَادَا أَنْ يذْهَبَا بِمَالِ الْمَرْأَةِ. {من لا يحضره الفقيه ، ج ۳ ، ص ۱۹.}

ابراهيم بن محمّد ثقفى گويد: دو مرد نزد بانوئى وديعه اى نهادند و گفتند: به هيچ يک از ما پس مده مگر آنكه هر دو با هم باشيم ، سپس رفتند و غايب شدند و پس از چندى يكى از آن دو آمد و گفت: وديعه ى مرا بر گردان ، زيرا رفيقم از دنيا رفت ، زن نپذيرفت تا اينكه رفت و آمد مرد نزد وى زياد شد ، زن ناچار وديعه را به او بازگرداند. پس از آن ، رفيقش آمد و تقاضاى ردّ وديعه

کرد ، زن گفت: رفیقت آمد و گفت که تو از دنیا رفته ای و آن را گرفت ، دادخواهی را نزد عمر بردند. عمر به زن گفت: من نظری جز اینکه تو ضامنی ندارم.

زن گفت: علی علیه السلام را بین ما حاکم قرار ده.

عمر به حضرت علی علیه السلام گفت: شما میان این دو حکم کن.

حضرت علی علیه السلام (به آن مرد) فرمودند:

«این امانت ، اکنون نزد این زن موجود است ، ولی شرط شما این بوده که آن را به یکی از شما به تنهائی تحویل ندهد تا هر دو با هم نزدش حاضر شوید ، اکنون برو و همراه دوستت بازگرد.» حضرت با این قضاوت قائل به ضامن بودن زن نشدند و فرمودند:

آنها می خواستند مال این زن را به یغما برند.

امام حسن مجتبی علیه السلام

عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: سَأَلَ أَعْرَابِی أَبَا بَکرٍ فَقَالَ: إِنِّی أَصَبْتُ بَیضَ نَعَامٍ فَشَوَیتُهُ وَ أَکلْتُهُ وَ أَنَا مُحْرِمٌ فَمَا یجِبُ عَلَی؟

فَقَالَ لَهُ: یا أَعْرَابِی ، أَشْکلْتَ عَلَی فِی قَضِیتِک! فَدَلَّهُ عَلَی عُمَرَ وَ دَلَّهُ عُمَرُ عَلَی عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَلَمَّا عَجَزُوا قَالُوا: عَلَیک بِالْأَصْلَعِ.

فَقَالَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ:

سَلْ أَی الْغُلَامَینِ شِئْتَ

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَیهِ السَّلَامُ:

یا أَعْرَابِی! أَ لَک إِبِلٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَاعْمِدْ إِلَی عَدَدِ مَا أَکلْتَ مِنَ الْبَیضِ نُوقاً فَاضْرِبْهُنَّ بِالْفُحُولِ فَمَا فَصَلَ مِنْهَا فَأَهْدِهِ إِلَی بَیتِ اللَّهِ الْعَتِیقِ الَّذِی حَجَجْتَ إِلَیهِ.

فَقَالَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ:

إِنَّ مِنَ النُّوقِ السَّلُوبَ وَ مِنْهَا مَا یزْلِقُ؟

فَقَالَ: إِنْ یکنْ مِنَ النُّوقِ السَّلُوبُ وَ مَا یزْلِقُ فَإِنَّ مِنَ الْبَیضِ مَا یمْرُقُ.

قَالَ: فَسُمِعَ صَوْتٌ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ الَّذِی فَهِمَ هَذَا الْغُلَامُ هُوَ الَّذِی فَهِمَهَا سُلَيمَانُ بْنُ دَاوُد. {المناقب ، ابن شهر آشوب ، ج ۴ ، ص ۱۰.}

عُباده پسر صامت

گویـد: مرد عربی نزد ابوبکر آمـد و گفت: من در حالی که مُحرِم بودم چند تخم شتر مرغ را پخته و خورده ام ، اکنون تکلیف من چیست و چه چیزی بر من واجب است؟

ابوبکر گفت: ای اعرابی! مسأله ات را برایم مشکل کردی! آنگاه او را نزد عمر فرستاد ، عمر هم وی را نزد عبد الرحمن روانه کرد. هنگامی که آنان از جواب آن مسأله عاجز شدند او را گفتند: بر تو باد به اصلع (یعنی کسی که جلوی سرش بی مو می باشد ، مراد حضرت امیر علیه السلام است).

(همین که خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و سؤالش را پرسید حضرت با اشاره به دو فرزندشان) فرمودند:

از این دو پسر ، از هر کدام که خواستی سؤال کن!

امام حسن علیه السلام (در جواب این مسأله به او) فرمود: ای اعرابی ، آیا شتر داری؟

گفت: آری.

فرمود: به تعداد آن تخم های شتر مرغی که خورده ای شتر ماده با شتر نر جفت گیری کن و بچه های آنها را برای خانه خدا که به سویش حج نمودی هدیه کن.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

گاهی شتران بچه می اندازند و گاهی هم بچه مرده به دنیا می آورند!

امام حسن علیه السلام فرمود: اگر شتران گاهی بچه می اندازند و یا بچه مرده به دنیا می آورند ، تخم نیز گاهی فاسد و بی خاصیت می شود.

در این هنگام حاضران صدایی شنیدند که می گفت: ای مردم! کسی که به این پسر فهمانید ، همان کسی بود که به حضرت سلیمان فهمانید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِمَا السَّلَامُ یقُولَانِ: بَینَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ فِی مَجْلِسِ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ إِذْ أَقْبَلَ قَوْمٌ

فَقَالُوا: يا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَرَدْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: وَ مَا حَاجَتُكُمْ؟

قَالُوا: أَرَدْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَهٍ.

قَالَ: وَ مَا هِيَ؟ تُخْبِرُونَا بِهَا.

فَقَالُوا: امْرَأَهٌ جَامَعَهَا زَوْجُهَا فَلَمَّا قَامَ عَنْهَا قَامَتْ بِحُمُوَّتِهَا فَوَقَعَتْ عَلَى جَارِيهٍ بِكرٍ فَسَاحَقَتْهَا فَأَلْقَتِ النُّطْفَهَ فِيهَا فَحَمَلَتْ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا؟

فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيهِ السَّلَامُ:

مُعْضِلَهٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا و أَقُولُ فَإِنْ أَصَبْتُ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ مِنْ اميرالمؤمنين عَلَيهِ السَّلَامُ وَ إِنْ أَخْطَأْتُ فَمِنْ نَفْسِي فَأَرْجُو أَنْ لَا أُخْطِئَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ يعْمَدُ إِلَى الْمَرْأَهِ فَيؤْخَذُ مِنْهَا مَهْرُ الْجَارِيهِ الْبِكرِ فِي أَوَّلِ وَهْلَهٍ لِأَنَّ الْوَلَدَ لَا يخْرُجُ مِنْهَا حَتَّى تُشَقَّ فَتَذْهَبَ عُذْرَتُهَا ثُمَّ تُرْجَمُ الْمَرْأَهُ لِأَنَّهَا مُحْصَنَهٌ ثُمَّ ينْتَظَرُ بِالْجَارِيهِ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَ يرَدُّ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَهِ ثُمَّ تُجْلَدُ الْجَارِيهُ الْحَدَّ.

قَالَ: فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ مِنْ عِنْدِ الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلَامُ فَلَقُوا اميرالمؤمنين عَلَيهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا قُلْتُمْ لِأَبِي مُحَمَّدٍ وَ مَا قَالَ لَكمْ؟

فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: لَوْ أَنَّنِي الْمَسْئُولُ مَا كانَ عِنْدِي فِيهَا أَكثَرُ مِمَّا قَالَ ابْنِي. {الكافی ، ج ۷ ، ص ۲۰۲.}

محمد بن مسلم گوید: از حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که می فرمودند:

روزی امام حسن علیه السلام در مجلس حضرت امیر علیه السلام بود که گروهی وارد شدند و به حضرت گفتند: ای ابامحمد! با امیرالمؤمنین کار داریم.

فرمود: کارتان چیست؟

گفتند: می خواهیم مسأله ای را از او بپرسیم.

فرمود: چه مسأله ای؟ برای ما بگویید.

گفتند: زنی پس از اینکه شوهرش با او همبستر شد ، با کنیز باکره ای مساحقه کرد ، عورت آن دختر ، نطفه را جذب کرد و دختر بدین وسیله حامله شد ، درباره ی این مسأله چه می گویی؟

فرمودند:

مسأله ای است مشکل ، که پدرم از عهده ی آن بر می آید ، ولی

در عین حال من جواب آن را می گویم ، اگر صحیح گفتم از طرف خدا و سپس امیرالمؤمنین علیه السلام است و اگر اشتباه گفتم از سوی خودم می باشد ، اما امیدوارم که با خواست خدا اشتباه نگویم؛ در مرحله ی اول بایستی مهریه ی آن کنیز باکره را از آن زن بگیرند ، زیرا آن بچه جز با از بین رفتن بکارت آن دختر خارج نخواهد شد. آنگاه باید آن زن را سنگسار نمود ، زیرا که زنای محصنه کرده است. سپس باید منتظر ماند تا آن دختر وضع حمل نماید و آن بچه را به صاحب نطفه داد و بر آن دختر حد جاری کرد.

آن گروه از حضور امام حسن علیه السلام مرخص شده و با حضرت امیر علیه السلام ملاقات کردند. حضرت به ایشان فرمودند:

شما به ابامحمد چه گفتید و او چه جوابی به شما داد؟

ایشان جریان را شرح دادند. حضرت فرمودند:

اگر از من هم می پرسیدید جوابی بیش از جواب پسرم نزد من نبود.

امام حسین علیه السلام

رُوِی أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ کانَ یخْطُبُ النَّاسَ عَلَی مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فَذَکرَ فِی خُطْبَتِهِ أَنَّهُ «أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ »

فَقَالَ لَهُ الْحُسَینُ عَلَیهِ السَّلَامُ مِنْ نَاحِیهِ الْمَسْجِدِ: انْزِلْ أَیها الْکذَّابُ عَنْ مِنْبَرِ أَبِی رَسُولِ اللَّهِ لَا [إِلَی] مِنْبَرِ أَبِیک.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَمِنْبَرُ أَبِیک لَعَمْرِی یا حُسَینُ لَا مِنْبَرُ أَبِی مَنْ عَلَّمَک هَذَا؟ أَبُوک عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ؟

فَقَالَ لَهُ الْحُسَینُ عَلَیهِ السَّلَامُ:

إِنْ أُطِعْ أَبِی فِیمَا أَمَرَنِی فَلَعَمْرِی إِنَّهُ لَهَادٍ وَ أَنَا مُهْتَدٍ بِهِ وَ لَهُ فِی رِقَابِ النَّاسِ الْبَیعَهُ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِیلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَی

لَا ينْكرُهَا إِلَّا جَاحِدٌ بِالْكتَابِ ، قَدْ عَرَفَهَا النَّاسُ بِقُلُوبِهِمْ وَ أَنْكرُوهَا بِأَلْسِنَتِهِمْ و وَيلٌ لِلْمُنْكرِينَ حَقَّنَا أَهْلَ الْبيتِ مَا ذَا يلْقَاهُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ مِنْ إِدَامَهِ الْغَضَبِ وَ شِدَّهِ الْعَذَابِ!

فَقَالَ عُمَرُ: يا حُسَينُ! مَنْ أَنْكرَ حَقَّ أَبِيك فَعَلَيهِ لَعْنَهُ اللَّهِ ، أَمَّرَنَا النَّاسُ فَتَأَمَّرْنَا وَ لَوْ أَمَّرُوا أَبَاك لَأَطَعْنَا.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَينُ عَلَيهِ السَّلَامُ:

يا ابْنَ الْخَطَّابِ! فَأَی النَّاسِ أَمَّرَك عَلَی نَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ تُؤَمِّرَ أَبَا بَكرٍ عَلَی نَفْسِك لِيؤَمِّرَك عَلَی النَّاسِ بِلَا حُجَّهٍ مِنْ نَبِی وَ لَا رِضًی مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؟ فَرِضَاكمْ كانَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ رِضًی أَوْ رِضَا أَهْلِهِ كانَ لَهُ سَخَطاً؟ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ أَنْ لِلِّسَانِ مَقَالًا يطُولُ تَصْدِيقُهُ وَ فِعْلًا يعِينُهُ الْمُؤْمِنُونَ لَمَا تَخَطَّأْتَ رِقَابَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ ، تَرْقَی مِنْبَرَهُمْ وَ صِرْتَ الْحَاكمَ عَلَيهِمْ بِكتَابٍ نَزَلَ فِيهِمْ لَا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ وَ لَا تَدْرِی تَأْوِيلَهُ إِلَّا سَمَاعَ الْآذَانِ ، الْمُخْطِئُ وَ الْمُصِيبُ عِنْدَك سَوَاءٌ ، فَجَزَاك اللَّهُ جَزَاك وَ سَأَلَك عَمَّا أَحْدَثْتَ سُؤَالًا حَفِياً.

قَالَ: فَنَزَلَ عُمَرُ مُغْضَباً ... {الإحتجاج علی أهل اللجاج ، ج ۲ ، ص ۲۹۲.}

روایت شده: روزی عمر بن خطاب بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله سرگرم ایراد خطبه ای بود و در ضمن آن گفت که او مصداق این آیه است «اولی و سزاوارتر به مؤمنان از خودشان.»

امام حسین علیه السلام که در گوشه ای از مسجد نشسته بود با شنیدن این کلام فریاد برآورد که: ای دروغگو! از منبر پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرو شو و بر منبر پدر خود برو!

عمر گفت: آری ، به جان خودم این

منبر پدر توست نه پدر من ، چه کسی این حرفها را به تو یاد داده؟ پدرت علی بن ابی طالب؟!

امام حسین علیه السلام فرمود: اگر اطاعت پدرم در این کار را کرده باشم به جان خودم سوگند که او فردی هدایتگر است و من پیرو اویم و او برگردن مردم بنا بر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعتی دارد که جبرئیل به خاطر آن از جانب خداوند نازل شده که جز افراد منکر قرآن کسی آن را انکار نمی کند ، همه مردم دلِشان از آن خبر داشتند و با زبان آن را رد نمودند و وای بر منکرین حق ما أهل بیت ، آیا محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله جز با خشم و غضب و شدت عذاب با ایشان روبرو خواهد شد!

عمر گفت: ای حسین! هر که حق پدرت را انکار کند خدا لعنتش کند ، مردم مرا حاکم کردند و من هم پذیرفتم و اگر پدرت را برگزیده بودند ما نیز اطاعت می کردیم.

امام حسین علیه السلام به او فرمود: ای پسر خطاب! کدامین از مردم ، تو را بر خود حاکم کرد پیش از آنکه تو ابوبکر را بر خود حاکم کنی بدون هیچ حجتی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بدون رضایت آل محمد؟ آیا رضایت شما همان رضایت محمد صلی الله علیه و آله است؟ یا اینکه رضایت خاندان او ، موجب غضب اوست؟ به خدا که اگر برای زبان گفتاری بود که تصدیقش به درازا کشد و کرداری که اهل ایمان یاریش کنند هرگز به خطا بر دوش آل محمد

صلی الله علیه و آله سوار نمی شدی ، که از منبرشان بالا رفته و با قرآنی که بر ایشان نازل شده به همانها حکم کنی کتابی که نه از مشکلاتش با خبری و نه از تأویلش جز آنچه شنیده ای می دانی ، خطاکار و محقّ نزد تو یکسانند ، پس خدای تعالی تو را جزا دهد به آنچه جزای توست و از این وقایعی که به بار آورده ای از تو بازخواست کند.

راوی گوید: پس از این کلام عمر در نهایت غضب از منبر فرو آمد ...

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ امْرَأَةً كانَتْ تَطُوفُ وَ خَلْفَهَا رَجُلٌ فَأَخْرَجَتْ ذِرَاعَهَا ، فَقَالَ بِیدِهِ حَتَّی وَضَعَهَا عَلَی ذِرَاعِهَا ، فَأَثْبَتَ اللَّهُ یدَهُ فِی ذِرَاعِهَا حَتَّی قَطَعَ الطَّوَافَ وَ أُرْسِلَ إِلَی الْأَمِیرِ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ وَ أَرْسَلَ إِلَی الْفُقَهَاءِ.

فَجَعَلُوا یقُولُونَ: اقْطَعْ یدَهُ فَهُوَ الَّذِی جَنَی الْجِنَایهَ.

فَقَالَ: هَاهُنَا أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ؟

فَقَالُوا: نَعَمْ الْحُسَینُ بْنُ عَلِی عَلَیهِمَا السَّلَامُ قَدِمَ اللَّیلَهَ.

فَأَرْسَلَ إِلَیهِ فَدَعَاهُ فَقَالَ: انْظُرْ مَا لَقِیا ذَانِ.

فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَهَ وَ رَفَعَ یدَیهِ فَمَكثَ طَوِیلًا یدْعُو ثُمَّ جَاءَ إِلَیهَا حَتَّی خَلَّصَ یدَهُ مِنْ یدِهَا.

فَقَالَ الْأَمِیرُ: أَ لَا نُعَاقِبُهُ بِمَا صَنَعَ؟

فَقَالَ: لَا. {تهذیب الأحكام ، ج ۵ ، ص ۴۷۰.}

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

زنی مشغول طواف بود. مردی پشت سر او حرکت می کرد. زن بازوی خود را بیرون آورد ، مرد با دستش اشاره کرد و بازوی زن را گرفت. خداوند دست آن مرد را بر بازوی آن زن چسبانید چنان که طواف بند آمد و به دنبال امیر فرستادند. مردم جمع شدند و به دنبال فقها فرستادند.

فقها آمده و نظر دادند: دست مرد

را قطع کنید که این جنایت از ناحیه ی او بوده.

امیر گفت: آیا کسی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اینجا هست؟

گفتند: آری ، حسین بن علی علیه السلام دیشب رسیده.

به دنبال حضرت فرستاد و ایشان را فرا خواند و به ایشان عرضه داشت: ببینید این دو دچار چه بلایی شده اند!

حضرت رو به قبله کرده و دستانشان را بالا برده و مدت زیادی دعا کردند. آنگاه پیش زن رفته و دست مرد را از دست او جدا کردند.

امیر پرسید: آیا این مرد را مجازات نکنیم؟

فرمودند:

خیر.

حضرت زین العابدین علیه السلام

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

أَنَّ عَلِی بْنَ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلَامُ تَزَوَّجَ سُرِّیةً کانَتْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ فَبَلَغَ ذَلِک عَبْدَ الْمَلِک بْنِ مَرْوَانَ فَکتَبَ إِلَیهِ فِی ذَلِک کتَاباً أَنَّک صِرْتَ بَعْلَ الْإِمَاءِ!

فَکتَبَ إِلَیهِ عَلِی بْنُ الْحُسَینِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

أَنَّ اللَّهَ رَفَعَ بِالْإِسْلَامِ الْخَسِیسَهَ وَ أَتَمَّ بِهِ النَّاقِصَهَ ، فَأَکرَمَ بِهِ مِنَ اللُّؤْمِ فَلَا لُؤْمَ عَلَی مُسْلِمٍ ، إِنَّمَا اللُّؤْمُ لُؤْمُ الْجَاهِلِیهِ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ أَنْکحَ عَبْدَهُ وَ نَکحَ أَمَتَهُ.

فَلَمَّا انْتَهَی الْکتَابُ إِلَی عَبْدِ الْمَلِک قَالَ لِمَنْ عِنْدَهُ: خَبِّرُونِی عَنْ رَجُلٍ إِذَا أَتَی مَا یضَعُ النَّاسَ لَمْ یزِدْهُ إِلَّا شَرَفاً.

قَالُوا: ذَاک أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: لَا وَ اللَّهِ مَا هُوَ ذَاک.

قَالُوا: مَا نَعْرِفُ إِلَّا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: فَلَا وَ اللَّهِ مَا هُوَ بِامیرالمؤمنین وَ لَکنَّهُ عَلِی بْنُ الْحُسَینِ. {الکافی ، ج ۵ ، ص ۳۴۵.}

امام صادق علیه السلام فرمودند:

علی بن الحسین علیه السلام با کنیز امام حسن علیه السلام ازدواج کرد. این خبر که به عبدالملک رسید نامه ای شماتت آمیز نوشت که: تو شوهر کنیزان شده ای!

حضرت در پاسخ او نوشتند: خداوند ، نقصان و پستی را

به واسطه ی اسلام برطرف نمود و مسلمان [را] گرامی تر از آن داشت که سرزنش شود ، پس هیچ سرزنشی بر مسلمان نیست. سرزنش مربوط به جاهلیت است ، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به غلامش دختر داد و با کنیزش ازدواج کرد.

همین که نامه ی حضرت به دست عبدالملک رسید رو به حاضرین گفت: کسی را سراغ دارید که اگر کاری که در نظر مردم بد است انجام دهد شرافت او افزون شود؟

گفتند: آن کس امیرالمؤمنین است (منظورشان مروان ، پدر عبدالملک ، یا خود عبدالملک بود).

گفت: نه به خدا قسم چنین نیست.

گفتند: ما جز امیرالمؤمنین دیگری را سراغ نداریم.

گفت: نه به خدا سوگند امیرالمؤمنین چنین نیست ، علی بن الحسین [علیه السلام] این چنین است.

حضرت باقر العلوم علیه السلام

عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیرٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زَکرِیا بْنِ یحْیی الشَّعِیرِی عَنِ الْحَکمِ بْنِ عُتَیبَهَ قَالَ: کنَّا عَلَی بَابِ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ نَحْنُ جَمَاعَهٌ نَنْتَظِرُ أَنْ یخْرُجَ إِذْ جَاءَتِ امْرَأَهٌ فَقَالَتْ: أَیکمْ أَبُو جَعْفَرٍ؟

فَقَالَ لَهَا الْقَوْمُ: مَا تُرِیدِینَ مِنْهُ؟

قَالَتْ: أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَهٍ.

فَقَالُوا لَهَا: هَذَا فَقِیهُ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَسَلِیهِ!

فَقَالَتْ: إِنَّ زَوْجِی مَاتَ وَ تَرَک أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ کانَ لِی عَلَیهِ مِنْ صَدَاقِی خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ صَدَاقِی وَ أَخَذْتُ مِیرَاثِی ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَی عَلَیهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ.

قَالَ الْحَکمُ: فَبَینَا أَنَا أَحْسُبُ إِذْ خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِی أَرَاک تُحَرِّک بِهِ أَصَابِعَک یا حَکمُ؟!

فَقُلْتُ: إِنَّ هَذِهِ الْمَرْأَهَ ذَکرَتْ أَنَّ زَوْجَهَا مَاتَ وَ تَرَک أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ کانَ لَهَا عَلَیهِ مِنْ صَدَاقِهَا خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ فَأَخَذَتْ صَدَاقَهَا وَ أَخَذَتْ مِیرَاثَهَا ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَی عَلَیهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدَتْ لَهُ.

فَقَالَ الْحَکمُ:

فَوَ اللَّهِ مَا أَتْمَمْتُ الْكَلَامَ حَتَّى قَالَ: أَقَرَّتْ بِثُلُثِ مَا فِي يدَيهَا وَ لَا مِيرَاثَ لَهَا.

قَالَ الْحَكمُ: فَمَا رَأَيتُ وَ اللَّهِ أَفْهَمَ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ قَطُّ.

(قَالَ ابْنُ أَبِي عُمَيرٍ: وَ تَفْسِيرُ ذَلِك أَنَّهُ لَا مِيرَاثَ لَهَا حَتَّى تَقْضِي الدَّينَ وَ إِنَّمَا تَرَك أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ عَلَيهِ مِنَ الدَّينِ أَلْفٌ وَ خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ لَهَا وَ لِلرَّجُلِ فَلَهَا ثُلُثُ الْأَلْفِ وَ لِلرَّجُلِ ثُلُثَاهَا). {الکافی ، ج ۷ ، ص ۲۴.}

حَکم بن عُتَیبه گوید: ما جماعتی بودیم که بر در خانه ی امام باقر علیه السلام انتظار بیرون آمدن حضرت را می کشیدیم. در همین حال زنی سر رسید و گفت: کدام یک از شما ابوجعفر (کنیه ی امام باقر علیه السلام) است؟

حاضران گفتند: از او چه می خواهی؟

زن گفت: مسأله ای دارم.

گفتند: این (حَکم) فقیه اهل عراق است از او بپرس.

زن گفت: شوهرم در گذشته و هزار درهم به جا نهاده و من دینی به مبلغ پانصد درهم از باب صداق بر ذمّه ی او داشتم ، پس صداق و میراث خود را از آن نقدینه برداشتم ، سپس مردی آمد و ادعای طلب هزار درهم از او کرد و من به نفع آن مرد شهادت دادم.

حکم گوید: هنگامی که من حساب می کردم حضرت از خانه بیرون آمده و فرمود: چرا انگشتانت را حرکت می دهی ای حکم؟!

گفتم: این زن بیان کرد که شوهرش مرده و هزار درهم به جا نهاده و او پانصد درهم از بابت صداقش بر ذمّه ی شوهر داشته ، از این رو صداق و سهم الإرث خود را از آن نقدینه برداشته است ، سپس مردی از راه رسیده و مدّعی شده است که هزار درهم از او

طلب داشته است و این زن به نفع او شهادت داده است.

حکم گوید: پس به خدا قسم من سخنم را تمام نکرده بوده که امام فرمود: این زن نسبت به دو ثلث آنچه در دست دارد شهادت داده و میراثی برای او نیست.

حکم گوید: پس به خدا قسم که من فهیم تر از ابو جعفر ندیده ام.

ابن ابی عمیر (راوی این روایت) گوید: تفسیر این حکم اینست که تا دین اداء نشود میراث موردی ندارد. متوفی هزار درهم از خود باقی گذاشته ، در حالی که هزار و پانصد درهم بدهکار است (به همسرش و به آن مرد) ، بنا بر این ثلث هزار درهم متعلق به زن او است ، زیرا طلب او پانصد درهم است و دو ثلث هزار درهم متعلق به آن مرد است ، زیرا طلب او هزار درهم است.

امام جعفر صادق علیه السلام

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: أَتَى الرَّبِيعُ أَبَا جَعْفَرٍ الْمَنْصُورَ وَ هُوَ خَلِيفَةٌ فِي الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَاتَ فُلَانٌ مَوْلَاك الْبَارِحَةَ فَقَطَعَ فُلَانٌ مَوْلَاك رَأْسَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ.

قَالَ: فَاسْتَشَاطَ وَ غَضِبَ.

قَالَ: فَقَالَ لِابْنِ شُبْرُمَةَ وَ ابْنِ أَبِي لَيلَى وَ عِدَّةٍ مَعَهُ مِنَ الْقُضَاةِ وَ الْفُقَهَاءِ: مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا؟

فَكلٌّ قَالَ: مَا عِنْدَنَا فِي هَذَا شَي ءٌ.

قَالَ: فَجَعَلَ يرَدِّدُ الْمَسْأَلَةَ فِي هَذَا وَ يقُولُ: أَقْتُلُهُ أَمْ لَا؟

فَقَالُوا: مَا عِنْدَنَا فِي هَذَا شَي ءٌ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ بَعْضُهُمْ: قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ السَّاعَةَ فَإِنْ كانَ عِنْدَ أَحَدٍ شَي ءٌ فَعِنْدَهُ الْجَوَابُ فِي هَذَا وَ هُوَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ [عَلَيهِ السَّلَامُ] وَ قَدْ دَخَلَ الْمَسْعَى.

فَقَالَ لِلرَّبِيعِ: اذْهَبْ إِلَيهِ فَقُلْ لَهُ لَوْ لَا مَعْرِفَتُنَا بِشُغُلِ مَا أَنْتَ فِيهِ لَسَأَلْنَاك أَنْ تَأْتِينَا وَ لَكنْ أَجِبْنَا فِي كذَا وَ كذَا.

قَالَ: فَأَتَاهُ الرَّبِيعُ وَ

هُوَ عَلَى الْمَرْوَهِ فَأَبْلَغَهُ الرِّسَالَهَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ:

قَدْ تَرَى شُغُلَ مَا أَنَا فِيهِ وَ قِبَلَك الْفُقَهَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ فَسَلْهُمْ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ: قَدْ سَأَلَهُمْ وَ لَمْ يكنْ عِنْدَهُمْ فِيهِ شَى ءٌ. قَالَ: فَرَدَّهُ إِلَيهِ فَقَالَ: أَسْأَلُك إِلَّا أَجَبْتَنَا فِيهِ فَلَيسَ عِنْدَ الْقَوْمِ فِى هَذَا شَى ءٌ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ:

حَتَّى أَفْرُغَ مِمَّا أَنَا فِيهِ.

قَالَ: فَلَمَّا فَرَغَ جَاءَ فَجَلَسَ فِى جَانِبِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ لِلرَّبِيعِ اذْهَبْ فَقُلْ لَهُ: عَلَيهِ مِائَهُ دِينَارٍ.

قَالَ: فَأَبْلَغَهُ ذَلِك.

فَقَالُوا لَهُ: فَسَلْهُ كيفَ صَارَ عَلَيهِ مِائَهُ دِينَارٍ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ:

فِى النُّطْفَهِ عِشْرُونَ وَ فِى الْعَلَقَهِ عِشْرُونَ وَ فِى الْمُضْغَهِ عِشْرُونَ وَ فِى الْعَظْمِ عِشْرُونَ وَ فِى اللَّحْمِ عِشْرُونَ «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ» {مؤمنون/۱۴.}وَ هَذَا هُوَ مَيتٌ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ ينْفَخَ فِيهِ الرُّوحُ فِى بَطْنِ أُمِّهِ جَنِيناً.

قَالَ: فَرَجَعَ إِلَيهِ فَأَخْبَرَهُ بِالْجَوَابِ فَأَعْجَبَهُمْ ذَلِك وَ قَالُوا: ارْجِعْ إِلَيهِ فَسَلْهُ الدَّنَانِيرَ لِمَنْ هِى لِوَرَثَتِهِ أَمْ لَا؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ:

لَيسَ لِوَرَثَتِهِ فِيهَا شَى ءٌ إِنَّمَا هَذَا شَى ءٌ أُتِى إِلَيهِ فِى بَدَنِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ يحَجُّ بِهَا عَنْهُ أَوْ يتَصَدَّقُ بِهَا عَنْهُ أَوْ تَصِيرُ فِى سَبِيلٍ مِنْ سُبُلِ الْخَيرِ.

قَالَ: فَزَعَمَ الرَّجُلُ أَنَّهُمْ رَدُّوا الرَّسُولَ إِلَيهِ فَأَجَابَ فِيهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ بِستٍّ وَ ثَلَاثِينَ مَسْأَلَهً وَ لَمْ يحْفَظِ الرَّجُلُ إِلَّا قَدْرَ هَذَا الْجَوَابِ. {الكافى ، ج ۷ ، ص ۳۴۷.}

ربیع حاجب در زمان خلافت منصور عباسی در حالی که وی مشغول طواف خانه ی خدا بود نزد او آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! شب گذشته فلان بنده ی شما مُرد و فلان بنده ی دیگر شما سر او را بعد از مردنش از بدنش جدا کرد.

منصور برافروخته شد و غضب کرد و به این شبرمه

و ابن ابی لیلی و برخی دیگر از قاضیان و فقهایی که همراهش بودند پرسید: درباره ی این مسأله می گویید؟

همه گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

منصور باز سؤالش را تکرار می کرد و می پرسید: او را بکشم یا نه؟

باز گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

گوید: یکی از آنها گفت: هم اکنون مردی فرا رسید که اگر بنا باشد پاسخ این مسأله نزد کسی باشد نزد اوست و او جعفر بن محمد [علیه السلام] است که داخل در سعی شد.

منصور به ربیع گفت: نزد او برو و بگو: اگر نه این بود که می دانیم مشغول اعمالید از شما درخواست می کردیم که نزد ما آیید ، ولی اکنون پاسخ ما در این مسأله را بفرمایید.

ربیع خدمت حضرت رسید ، حضرت در مروه بودند. پیام را رسانید.

حضرت فرمودند:

می بینی که مشغول اعمالم ، فقها و دانشمندان نزد تو هستند ، از آنها بپرس.

@ربیع گفت: [منصور] از آنها پرسید ، [اما] کسی پاسخی نداشت [به همین دلیل از من خواست] این مسأله را از او [امام صادق علیه السلام] بپرس[م].

حضرت ربیع را بازگرداندند. منصور باز پیام فرستاد: از شما خواهش می کنم که پاسخ دهید ، زیرا این گروه را پاسخی در قبال این مسأله نیست.

حضرت فرمودند:

پس از فراغت از سعی پاسخ می دهم.

گوید: وقتی حضرت از سعی فراغت یافتند گوشه ای از مسجد الحرام نشسته و به ربیع فرمودند:

بگو: باید آن شخص صد دینار بدهد.

پاسخ را به منصور رسانید.

فقها گفتند: از او بپرس که چرا باید صد اشرفی بدهد؟

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

دیه ی در نطفه بیست دینار است ، در علقه شده بیست دینار دیگر ، در مضغه

شده بیست دینار دیگر ، در روییدن استخوان بیست دینار دیگر و در بیرون آوردن لحم بیست دینار دیگر (یعنی برای هر مرتبه بیست دینار زیاد می شود تا مرتبه ای که خلقتش تمام می شود و هنوز روح دمیده نشده صد دینار می شود) ، «و سپس آن را آفرینش دیگری می دهیم» و مرده ، به منزله ی بچه در شکم است که هنوز روح در آن دمیده نشده است.

ربیع برگشت و جواب حضرت را نقل کرد ، همگی از این جواب به شگفت آمدند آنگاه گفتند: برگرد و از او بپرس که آیا دینارها مال ورثه است یا نه؟

حضرت در جواب فرمودند:

هیچ چیز از آن مال ورثه نیست ، زیرا که این دیه در مقابل آن چیزی است که بعد از مردنش به بدن او رسیده ، باید با آن مال از طرف او حج نمود یا از جانب او صدقه داد یا در راهی از راههای خیر خرج کرد.

راوی گوید: آنها آن فرستاده را سی و شش مرتبه با سی و شش سؤال نزد حضرت صادق علیه السلام فرستادند ، ولی جز همین مقدار از سؤال و جوابها را به خاطر نداشت.

امام موسی کاظم علیه السلام

عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ الْكوفِي قَالَ: تَزَوَّجَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا جَارِيةً مُعْصِراً لَمْ تَطْمَثْ ، فَلَمَّا اقْتَضَّهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا ينْقَطِعُ نَحْواً مِنْ عَشَرَهِ أَيـام ، قَالَ: فَأَرَوْهَا الْقَوَابِلَ وَ مَنْ ظَنُّوا أَنَّهُ يبْصِرُ ذَلِك مِنَ النِّسَاءِ فَاخْتَلَفْنَ فَقَالَ بَعْضٌ: هَـٰذَا مِنْ دَمِ الْحَيضِ وَ قَالَ بَعْضٌ: هُوَ مِنْ دَمِ الْعُذْرَهِ.

فَسَأَلُوا عَنْ ذَلِك فُقَهَاءَهُمْ كأَبِی حَنِيفَهَ وَ غَيرِهِ مِنْ فُقَهَائِهِمْ فَقَالُوا: هَذَا شَی ءٌ قَدْ أَشْكلَ وَ الصَّلَاهُ فَرِيضَهٌ وَاجِبَهٌ فَلْتَتَوَضَّأْ وَ لْتُصَلِّ وَ لْيمْسِك

عَنْهَا زَوْجُهَا حَتَّى تَرَى الْبَياضَ ، فَإِنْ كانَ دَمَ الْحَيضِ لَمْ يضُرَّهَا الصَّلَاهُ وَ إِنْ كانَ دَمَ الْعُذْرَهِ كانَتْ قَدْ أَدَّتِ الْفَرْضَ.

فَفَعَلَتِ الْجَارِيهُ ذَلِك وَ حَجَجْتُ فِي تِلْك السَّنَهِ فَلَمَّا صِرْنَا بِمِنًى بَعَثْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاك! إِنَّ لَنَا مَسْأَلَهً قَدْ ضِقْنَا بِهَا ذَرْعاً ، فَإِنْ رَأَيتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي فَآتِيك وَ أَسْأَلُك عَنْهَا.

فَبَعَثَ إِلَي إِذَا هَدَأَتِ الرِّجْلُ وَ انْقَطَعَ الطَّرِيقُ فَأَقْبِلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ خَلَفٌ: فَرَأَيتُ اللَّيلَ ، حَتَّى إِذَا رَأَيتُ النَّاسَ قَدْ قَلَّ اخْتِلَافُهُمْ بِمِنًى تَوَجَّهْتُ إِلَى مِضْرَبِهِ فَلَمَّا كنْتُ قَرِيباً إِذَا أَنَا بِأَسْوَدَ قَاعِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَقَالَ: مَنِ الرَّجُلُ؟

فَقُلْتُ: رَجُلٌ مِنَ الْحَاجِّ.

فَقَالَ: مَا اسْمُك؟

قُلْتُ: خَلَفُ بْنُ حَمَّادٍ.

قَالَ: ادْخُلْ بِغَيرِ إِذْنٍ ، فَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَقْعُدَ هَاهُنَا فَإِذَا أَتَيتَ أَذِنْتُ لَك.

فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ فَرَدَّ السَّلَامَ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى فِرَاشِهِ وَحْدَهُ ، مَا فِي الْفُسْطَاطِ غَيرُهُ. فَلَمَّا صِرْتُ بَينَ يدَيهِ سَأَلَنِي وَ سَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيك تَزَوَّجَ جَارِيهً مُعْصِراً لَمْ تَطْمَثْ فَلَمَّا افْتَضَّهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكثَ سَائِلًا لَا ينْقَطِعُ نَحْواً مِنْ عَشَرَهِ أَيامٍ وَ إِنَّ الْقَوَابِلَ اخْتَلَفْنَ فِي ذَلِك فَقَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْحَيضِ وَ قَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْعُذْرَهِ فَمَا ينْبَغِي لَهَا أَنْ تَصْنَعَ؟

قَالَ: فَلْتَتَّقِ اللَّهَ! فَإِنْ كانَ مِنْ دَمِ الْحَيضِ فَلْتُمْسِك عَنِ الصَّلَاهِ حَتَّى تَرَى الطُّهْرَ وَ لْيمْسِك عَنْهَا بَعْلُهَا وَ إِنْ كانَ مِنَ الْعُذْرَهِ فَلْتَتَّقِ اللَّهَ وَ لْتَتَوَضَّأْ وَ لْتُصَلِّ وَ يأْتِيهَا بَعْلُهَا إِنْ أَحَبَّ ذَلِك.

فَقُلْتُ لَهُ: وَ كيفَ لَهُمْ أَنْ يعْلَمُوا مِمَّا هُوَ حَتَّى يفْعَلُوا مَا ينْبَغِي؟

قَالَ: فَالْتَفَتَ يمِيناً وَ شِمَالًا فِي الْفُسْطَاطِ مَخَافَهَ أَنْ يسْمَعَ كلَامَهُ أَحَدٌ ، قَالَ: ثُمَّ نَهَدَ إِلَي فَقَالَ: يا خَلَفُ! سِرَّ اللَّهِ سِرَّ اللَّهِ

فَلَا تُذِيعُوهُ وَ لَا تُعَلِّمُوا هَذَا الْخَلْقَ أَصُولَ دِينِ اللَّهِ بَلِ ارْضَوْا لَهُمْ مَا رَضِی اللَّهُ لَهُمْ مِنْ ضَلَالٍ.

قَالَ: ثُمَّ عَقَدَ بِيدِهِ الْيسْرَی تِسْعِينَ ثُمَّ قَالَ: تَسْتَدْخِلُ الْقُطْنَة ثُمَّ تَدَعُهَا مَلِياً ثُمَّ تُخْرِجُهَا إِخْرَاجاً رَفِيقاً؛ فَإِنْ كانَ الدَّمُ مُطَوَّقاً فِی الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْعُذْرَةِ وَ إِنْ كانَ مُسْتَنْقِعاً فِی الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْحَيضِ.

قَالَ خَلَفٌ: فَاسْتَحَفَّنِی الْفَرَحُ فَبَكيتُ فَلَمَّا سَكنَ بُكائِی قَالَ: مَا أَبْكاك؟

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاك! مَنْ كانَ يحْسِنُ هَذَا غَيرُك؟

قَالَ: فَرَفَعَ يدَهُ إِلَی السَّمَاءِ وَ قَالَ: وَ اللَّهِ إِنِّی مَا أُخْبِرُك إِلَّا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ عَنْ جَبْرَئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. {الكافی ، ج ۳ ، ص ۹۲.}

خلف بن حماد كوفی گويد: يكی از اصحاب ، با دختری كه هنوز حيض نشده بود ازدواج كرد ، وقتی با او نزديكی كرد خونی جاری شد كه تا حدود ده روز قطع نشد. گويد: او را به قابله ها و زنانی كه به گمانشان ، وارد بودند نشان دادند. زنها اختلاف كردند ، بعضی گفتند: خون حيض است و بعضی گفتند: خون بكارت است.

اين مسأله را از فقهای خود مثل ابوحنيفه و ديگران پرسيدند. در جواب گفتند: مسأله ی مشكلی است ، نماز هم واجب است ، بايد وضو بگيرد و نمازش را بخواند و شوهرش از نزديكی با او خودداری كند تا پاك شود؛ اگر خون حيض باشد نماز خواندنش ضرر ندارد اگر خون بكارت باشد كه بايد نماز بخواند.

دخترك همين كار را كرد. و من همان سال من به حج رفتم ، وقتی به منی رسيديم برای حضرت موسی بن جعفر عليه السلام پيغام دادم: فدايت گردم! مسأله ای است كه ما

را ناتوان کرده ، اگر صلاح بدانید اجازه دهید خدمت شما برسم و آن را از شما بپرسم.

حضرت جواب دادند: وقتی مردم از رفت و آمد افتادند و خلوت شد بیا ان شاء الله.

منتظر ماندم تا شب شد و رفت و آمد مردم در منا کم شد. رو به خیمه ی حضرت روانه شدم ، همین که نزدیک خیمه رسیدم غلام سیاهی را دیدم سر راه نشسته گفت: کیستی؟

گفتم: یکی از حاجیانم.

پرسید: اسمت چیست؟

گفتم: خلف بن حماد.

گفت: بدون اجازه وارد شو ، حضرت مرا دستور داده اینجا بنشینم تا هر وقت آمدی به تو اجازه ی ورود دهم.

داخل خیمه شده سلام کردم ، حضرت جواب سلامم را دادند. تنها روی تشک نشسته بودند و در خیمه کسی جز ایشان نبود. همین که روبروی ایشان نشستم از حالم جویا شدند و من نیز از حال ایشان پرسیدم.

آنگاه عرض کردم: یکی از دوستان شما ... (شرح ماجرا را عرضه داشت و پرسید:) وظیفه ی این زن چیست؟

فرمودند:

باید تقوا پیشه کند؛ اگر خون حیض است نماز نخواند تا پاک شود و همسرش از نزدیکی با او خودداری کند و اگر خون بکارت باشد تقوا پیشه کند؛ وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش هم در صورتی که میل داشت می تواند با او همبستر شود.

عرض کردم: از کجا تشخیص دهند که چه خونی است که بعد باین دستور عمل کنند.

گوید: در این هنگام حضرت نگاهی به چپ و راست خیمه کردند مبادا کسی سخن ایشان را بشنود ، آنگاه نزدیک من آمده فرمودند:

ای خلف! سرّ خداست ، سرّ خداست ، مبادا فاش کنید ، اصول دین خدا را به این مردم

نیاموزید ، بلکه برایشان راضی شوید به گمراهی ای که خدا راضی شده (یعنی چون امامت هدایت تشریعی اهل بیت علیهم السلام را نپذیرفتند در امور شرع الهی دچار سردرگمی و گمراهی گشتند و این سزایی است که خدا برایشان رقم زده است ، شما به این سزا راضی شوید و احکامی را که از ما فرا می گیرید به آنها یاد ندهید).

سپس حضرت با دست چپ اشاره کرد که چنین پنبه را داخل فرج می گذارد و کمی صبر می کند ، بعد آرام خارج می نماید اگر خون دور پنبه را فرا گرفته بود از بکارت است و چنانچه خون داخل پنبه رفته بود از حیض است.

خلف گوید: به خاطر شنیدن پاسخ شادی وجودم را گرفت. آنگاه گریستم ، وقتی گریه ام فرو نشست حضرت فرمودند:

چرا گریه می کنی؟

گفتم: فدایت گردم! چه کسی جز شما می تواند چنین جوابی بدهد؟

گوید: در این هنگام حضرت دستشان را بالا برده و با اشاره به آسمان فرمودند:

به خدا قسم تو را خبر ندادم مگر از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از طرف خداوند عزوجل.

عالم آل محمد حضرت علی الرضا علیه السلام

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِی قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی قَالَ: حَلَفَ رَجُلٌ بِخُرَاسَانَ بِالطَّلَاقِ أَنَّ مُعَاوِیَهَ لَیسَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ أَیامَ کانَ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ بِهَا.

فَأَفْتَی الْفُقَهَاءُ بِطَلَاقِهَا.

فَسُئِلَ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ ، فَأَفْتَی أَنَّهَا لَا تُطَلَّقُ.

فَکتَبَ الْفُقَهَاءُ رُقْعَهً وَ أَنْفَذُوهَا إِلَیهِ وَ قَالُوا لَهُ: مِنْ أَینَ قُلْتَ یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهَا لَمْ تُطَلَّقْ؟!

فَوَقَّعَ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی رُقْعَتِهِمْ: قُلْتُ هَذَا مِنْ رِوَایتِکمْ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِی أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ قَالَ لِمُسْلِمَهَ یوْمَ الْفَتْحِ وَ قَدْ

كَثُرُوا عَلَيهِ: «أَنْتُمْ خَيرٌ وَ أَصْحَابِى خَيرٌ وَ لَا هِجْرَهَ بَعْدَ الْفَتْحِ» فَأَمْطَلَ الْهِجْرَهَ وَ لَمْ يجْعَلْ هَؤُلَاءِ أَصْحَاباً لَهُ.

قَالَ: فَرَجَعُوا إِلَى قَوْلِهِ. {عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج ۲ ، ص ۸۷.}

احمد بن محمد بن اسحاق طالقانی از قول پدرش گوید: شخصی در خراسان سوگند یاد کرد که زنم مطلّقه و بر من حرام باشد اگر راست نگویم که معاویه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود! (و این در هنگامی بود که حضرت رضا علیه السلام در خراسان بودند).

فقها فتوا دادند که زنش مطلّقه است.

پس ، از آن حضرت حکمش را پرسیدند ، فرمود: زنش مطلّقه نیست.

فقها نامه ای نوشتند و برای آن حضرت فرستادند که در آن نوشته بود: از کجا و به چه دلیل گفته ای آن زن مطلّقه نیست ای پسر رسول خدا؟!

حضرت در پاسخ بر نامه آنان مرقوم فرمودند:

این را از روایتی گفتم که خودتان نقل کرده اید از ابو سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه به کسانی که در آن روز مسلمان شدند در هنگامی که گرداگردش را فرا گرفته بودند فرمود: «شما خوبید و اصحاب من نیز خوبند ، ولی پس از فتح هجرتی نیست» رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت بعد از فتح را باطل گردانید و آنان را به عنوان اصحاب خویش نپذیرفت.

فقها پس از دریافت این جواب ، از فتوای خود برگشته و فرموده ی حضرت را پذیرفتند.

أُتِى الْمَأْمُونُ بِنَصْرَانِى قَدْ فَجَرَ بِهَاشِمِيهٍ فَلَمَّا رَآهُ أَسْلَمَ فَغَاظَهُ ذَلِك وَ سَأَلَ الْفُقَهَاءَ. فَقَالُوا: هَدَرَ الْإِسْلَامُ مَا قَبْلَهُ.

فَسَأَلَ الرِّضَا عَلَيهِ السَّلَامُ فَقَالَ: اقْتُلْهُ لِأَنَّهُ أَسْلَمَ حِينَ

رَأَى الْبَأْسَ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ» {غافر/۸۴}إِلَى آخِرِ السُّورَه. {کشف الغمه فی معرفه الأئمه ، ج ۲ ، ص ۳۰۶.}

روزی مردی مسیحی را آوردند که با زنی هاشمی زنا کرده بود. همین که چشمش به مأمون افتاد اسلام آورد. مأمون عصبانی شد و از فقها حکمش را پرسید. گفتند: اسلام آوردن ، گناهان پیشین او را از بین می برد.

از حضرت رضا علیه السلام پرسید ، فرمودند:

او را بکش زیرا او موقعی کیفر را مشاهده کرد اسلام آورد و حال آنکه خدای عزوجل می فرماید: «پس همین که عذاب ما را بدیدند گفتند ما تنها به خدا ایمان آوردیم» تا پایان سوره (@در آیه ی پایانی سوره [غافر] ، (آیه ی ۸۵) می فرماید: ولی ایمانشان بعد از دیدن عذاب ما هرگز سودی به حالشان نداشت ، این سنت خداست که همواره در بندگانش جریان دارد و در اینجاست که کافران زیانکار می شوند).

قَالَتِ الْمُعْتَزِلَهُ یوْماً فِی مَجْلِسِ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ:

إِنَّ أَعْظَمَ الْکبَائِرِ الْقَتْلُ لِقَوْلِهِ تَعَالَی: «وَ مَنْ یقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها» {نساء/۹۳.}الْآیهَ.

وَ قَالَ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ:

أَعْظَمُ مِنَ الْقَتْلِ إِثْماً وَ أَقْبَحُ مِنْهُ بَلَاءُ الزِّنَا؛ لِأَنَّ الْقَاتِلَ لَمْ یفْسِدْ بِضَرْبِ الْمَقْتُولِ غَیرَهُ وَ لَا بَعْدَهُ فَسَاداً وَ الزَّانِی قَدْ أَفْسَدَ النَّسْلَ إِلَی یوْمِ الْقِیامَهِ وَ أَحَلَّ الْمَحَارِمَ.

فَلَمْ یبْقَ فِی الْمَجْلِسِ فَقِیهٌ إِلَّا قَبَّلَ یدَهُ وَ أَقَرَّ بِمَا قَالَهُ. {إرشاد القلوب ، ج ۱ ، ص ۷۱.}

روزی معتزله در مجلس حضرت رضا علیه السلام گفتند: بزرگترین گناهان ، قتل نفس است ، زیرا خدای تعالی درباره ی آن فرموده: «و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزایش جهنم است که

جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آرد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برایش آماده دارد.»

حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

بزرگتر از قتل نفس ، زشت تر از آن زناست زیرا که قاتل با کشتن مقتول ، کس دیگری را تباه و فاسد نمی کند ولی زناکار تا روز قیامت نسل بشر را فاسد می کند و حرام را حلال می کند.

پس در آن مجلس ، فقیهی باقی نماند مگر اینکه دست حضرت بوسید و به فرمایش ایشان اقرار کرد.

امام جواد علیه السلام

مناظره ی حضرت جواد علیه السلام با یحیی بن اکثم در سن نه سالگی در مجلس مأمون در حضور مردم ، معروف است. از این رو در اینجا فقط اشاره ای به آن کرده و سپس قضیه ی دیگری را می آوریم.

مأمون به قصد خجل کردن حضرت جواد علیه السلام ، جایزه و مال فراوانی را به یحیی وعده داد و از او خواست مسأله ای از آن حضرت بپرسد که در جوابش واماند. یحیی در پاسخ به این درخواست ، در مجلسی که بدین منظور فراهم آمده بود ، در مقابل حضرت جواد علیه السلام یک فرع فقهی مطرح کرد. حضرت بیست و دو وجه برای آن فرع مطرح کردند و پرسیدند: کدام وجه مورد نظر توست؟ یحیی متحیر شد و عجز و ناتوانی اش در مقابل حضرت بر همگان نمایان گشت و نتوانست پاسخ دهد. سپس حضرت ، خود پاسخ همه ی وجوه را بیان کرده و مسأله ای از یحیی پرسیدند که او باز در جواب آن درماند و حضرت دوباره خود جواب آن مسأله را نیز تبیین فرمودند. {رک: الإحتجاج علی أهل اللجاج ، ج ۲ ، ص ۴۴۴ و الإرشاد

فی معرفه حجج الله علی العباد ، ج ۲ ، ص ۲۸۳.}

عَنْ زُرْقَانَ صَاحِبُ ابْنِ أَبِی دُوَادٍ وَ صَدِیقُهُ بِشِدَّهٍ قَالَ: رَجَعَ ابْنُ أَبِی دُوَادٍ ذَاتَ یوْمٍ مِنْ عِنْدِ الْمُعْتَصِمِ وَ هُوَ مُغْتَمٌّ. فَقُلْتُ لَهُ فِی ذَلِک.

فَقَالَ: وَدِدْتُ الْیوْمَ أَنِّی قَدْ مِتُّ مُنْذُ عِشْرِینَ سَنَهً.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ ذَاک؟

قَالَ: لِمَا کانَ مِنْ هَذَا الْأَسْوَدِ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی بْنِ مُوسَی (عَلَیهِمُ السَّلَامُ) الْیوْمَ بَینَ یدَی امیرالمؤمنین الْمُعْتَصِمِ.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ کیفَ کانَ ذَلِک؟

قَالَ: إِنَّ سَارِقاً أَقَرَّ عَلَی نَفْسِهِ بِالسَّرِقَهِ وَ سَأَلَ الْخَلِیفَهَ تَطْهِیرَهُ بِإِقَامَهِ الْحَدِّ عَلَیهِ ، فَجَمَعَ لِذَلِک الْفُقَهَاءَ فِی مَجْلِسِهِ وَ قَدْ أَحْضَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِی (عَلَیهِ السَّلَامُ).

فَسَأَلَنَا عَنِ الْقَطْعِ فِی أَی مَوْضِعٍ یجِبُ أَنْ یقْطَعَ؟

قَالَ: فَقُلْتُ: مِنَ الْکرْسُوعِ.

قَالَ: وَ مَا الْحُجَّهُ فِی ذَلِک؟

قَالَ: قُلْتُ: لِأَنَّ الْیدَ هِی الْأَصَابِعُ وَ الْکفُّ إِلَی الْکرْسُوعِ ، لِقَوْلِ اللَّهِ فِی التَّیمُّمِ: «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکمْ وَ أَیدِیکمْ.» {نساء/۴۳ و مائده/۶.}

وَ اتَّفَقَ مَعِی ذَلِک قَوْمٌ وَ قَالَ آخَرُونَ: بَلْ یجِبُ الْقَطْعُ مِنَ الْمِرْفَقِ.

قَالَ: وَ مَا الدَّلِیلُ عَلَی ذَلِک؟

قَالُوا: لِأَنَّ اللَّهَ لَمَّا قَالَ: «وَ أَیدِیکمْ إِلَی الْمَرافِقِ» فِی الْغَسْلِ دَلَّ ذَلِک عَلَی أَنَّ حَدَّ الْیدِ هُوَ الْمِرْفَقُ.

قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی (عَلَیهِ السَّلَامُ) فَقَالَ: مَا تَقُولُ فِی هَذَا یا بَا جَعْفَرٍ؟

فَقَالَ: قَدْ تَکلَّمَ الْقَوْمُ فِیهِ یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: دَعْنِی مِمَّا تَکلَّمُوا بِهِ ، أَی شَی ءٍ عِنْدَک؟

قَالَ: أَعْفِنِی عَنْ هَذَا یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: أَقْسَمْتُ عَلَيك بِاللَّهِ لَمَّا أَخْبَرْتَ بِمَا عِنْدَك فِيهِ.

فَقَالَ: أَمَّا إِذَا أَقْسَمْتَ عَلَى بِاللَّهِ إِنِّی أَقُولُ: إِنَّهُمْ أَخْطَئُوا فِيهِ السُّنَّهَ ، فَإِنَّ الْقَطْعَ يجِبُ أَنْ يكونَ مِنْ مَفْصِلِ أُصُولِ الْأَصَابِعِ فَيتْرَك الْكفُّ.

قَالَ: وَ مَا الْحُجَّهُ فِی ذَلِک؟

قَالَ: قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: السُّجُودُ

عَلَى سَبْعَهِ أَعْضَاءٍ: الْوَجْهِ وَ الْيَدَينِ وَ الرُّكبَتَينِ وَ الرِّجْلَينِ ، فَإِذَا قُطِعَتْ يدُهُ مِنَ الْكرْسُوعِ أَوِ الْمِرْفَقِ لَمْ يبْقَ لَهُ يدٌ يسْجُدُ عَلَيهَا وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَك وَ تَعَالَى: «وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ» ، يعْنِی بِهِ هَذَا الْأَعْضَاءَ السَّبْعَهَ الَّتِی يسْجَدُ عَلَيهَا «فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً» {جن/۱۸.}وَ مَا كانَ لِلَّهِ لَمْ يقْطَعْ.

قَالَ: فَأَعْجَبَ الْمُعْتَصِمَ ذَلِك وَ أَمَرَ بِقَطْعِ يدِ السَّارِقِ مِنْ مَفْصِلِ الْأَصَابِعِ دُونَ الْكفِّ

قَالَ ابْنُ أَبِی دُوَادٍ: قَامَتْ قِيامَتِی وَ تَمَنَّيتُ أَنِّی لَمْ أَك حَياً ... {تفسير عياشی ، ج ۱ ، ص ۳۱۹.}

زرقان رفيق و دوست صميمی ابن ابی داود گويد: روزی ابن ابی داود از پيش معتصم برگشت ولی خيلی غمگين و افسرده بود. گفتم: چه شده؟

گفت: امروز آرزو كردم كه كاش بيست سال پيش مرده بودم.

پرسيدم: چرا؟

گفت: به خاطر جريانی كه امروز از اين سياه چهره ، ابوجعفر محمد بن علی موسی (عليهم السلام) در حضور اميرالمؤمنين معتصم واقع شد.

گفتم: جريان چه بود؟

گفت: سارقی را آوردند كه اقرار به دزدی خود كرده بود و از خليفه خواست كه با اجرای حد او را پاک نمايد ، از اين رو فقها را در مجلس خود جمع كرده بود و محمد بن علی (عليه السلام) را نيز احضار كرده بود.

از ما پرسيد: چه قسمت از دست دزد بايد قطع شود؟

من گفتم: از مچ.

گفت: به چه دليل؟

گفتم: زيرا دست ، اطلاق بر انگشتها و كف دست می شود تا مچ ، خداوند نيز در آيه ی تيمم می فرمايد: «صورت و دو دست خود را مسح كنيد.»

گروهی با من هم نظر شدند و دسته ای ديگر گفتند: بايد دستش تا آرنج قطع شود.

پرسيد: به چه دليل؟

گفتند:

زیرا خداونـد در مورد وضو گرفتن می فرمایـد: «و دسـتهایتان را تا آرنـج ها بشوئیـد» ، معلوم می شود دست شامل تا آرنج می شود.

در این موقع رو به جانب محمد بن علی (علیه السلام) کرده گفت: ای اباجعفر! شما درباره ی این مسأله چه می گوئید؟

فرمود: همه نظر خود گفتند ای امیرالمؤمنین!

گفت: حرفهای اینها را رها کن ، چه پاسخی نزد شما هست؟

فرمود: مرا معاف دار ای امیرالمؤمنین!

گفت: شما را به خدا سوگند می دهم که بگوئید چه پاسخی دارید.

فرمود: اکنون که به خـدا قسم دادی می گویم: اینهـا بر خلاـف سـنت نظر دادنـد. دست دزد بایـد از آخر انگشـتان قطع شود و کف دست باقی بماند.

گفت: به چه دلیل؟

فرمود: به دلیل فرمایش رسول خـدا صـلی الله علیه و آله که فرمود: سـجده بر هفت موضع انجام می شود صورت و دو دست و دو زانو و دو پـا. اگر دسـتش را از مـچ یا آرنـج قطع کننـد دیگر دستی نخواهـد مانـد تا سـجده کنـد و حال آنکه خداونـد می فرمایـد: «سـجده گـاه ها از آنِ خـداست» مقصود همین هفت موضع است که بر آن سـجده می کننـد ، «پس احـدی را با خـدا مخوانید» آنچه اختصاص به خدا دارد قطع نمی شود.

معتصم نظر او را پسندید و دستور داد دست دزد را از انتهای انگشتان قطع کنند و کف دست را باقی گذارند.

ابن ابی داود گفت: گوئی برای من قیامتی به پا شد و آرزو داشتم که زنده نبودم ...

امام هادی علیه السلام

عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ الزِّیادِی قَالَ: لَمَّا سُمَّ الْمُتَوَکلُ نَذَرَ لِلَّهِ إِنْ رَزَقَهُ اللَّهُ الْعَافِیهَ أَنْ یتَصَدَّقَ بِمَالٍ کثِیرٍ. فَلَمَّا سَـلِمَ وَ عُوفِی سَأَلَ الْفُقَهَاءَ عَنْ حَدِّ الْمَالِ الْکثِیرِ کمْ یکونُ؟ فَاخْتَلَفُوا فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَلْفُ دِرْهَمٍ وَ

قَالَ بَعْضُهُمْ: عَشَرَهُ آلَافٍ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: مِائَهُ أَلْفٍ ، فَاشْتَبَهَ عَلَيهِ هَذَا.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ حَاجِبُهُ: إِنْ أَتَيتُک يا اميرالمؤمنين مِنْ هَذَا أُخْبِرُک بِالْحَقِّ وَ الصَّوَابِ فَمَا لِی عِنْدَک؟

فَقَالَ الْمُتَوَکلُ: إِنْ أَتَيتَ بِالْحَقِّ فَلَک عَشَرَهُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ إِلَّا أَضْرِبُک مِائَهَ مِقْرَعَهٍ.

فَقَالَ قَدْ رَضِيتُ.

فَأَتَى أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْکرِی عَلَيهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِک فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلَامُ:

قُلْ لَهُ يتَصَدَّقُ بِثَمَانِينَ دِرْهَماً.

فَرَجَعَ إِلَى الْمُتَوَکلِ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: سَلْهُ مَا الْعِلَّهُ فِی ذَلِک؟

فَسَأَلَهُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لِنَبِيهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: «لَقَدْ نَصَرَکمُ اللَّهُ فِی مَواطِنَ کثِيرَهٍ» {توبه/۲۵.}فَعَدَدْنَا مَوَاطِنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ فَبَلَغَتْ ثَمَانِينَ مَوْطِناً.

فَرَجَعَ إِلَيهِ فَأَخْبَرَهُ فَفَرِحَ وَ أَعْطَاهُ عَشَرَهَ آلَافِ دِرْهَم {الإحتجاج على أهل اللجاج ، ج ۲ ، ص ۴۵۳.}

ابوعبدالله زيادی گويد: زمانی که متوکل عباسی مسموم شده بود برای خدا نذر کرد در صورتی که خدا او را شفا بخشد به مال زيادی صدقه دهد ، وقتی سلامت و بهبودی خود را بازيافت نظر فقها را در مورد مقدار مال زياد پرسيد ، آنان به اختلاف افتاده برخی آن را هزار درهم و برخی ده هزار درهم و برخی صد هزار درهم تشخيص داد. و امر بر او مشتبه شد و تکليفش را ندانست.

حسن دربان متوکل به او گفت: ای امير مؤمنان! اگر پاسخ صحيح و درست آن را از اين شخص (مقصودش امام هادی عليه السلام بود) برايت بياورم ، مرا در نزد شما چه خواهد بود؟

متوکل گفت: ده هزار درهم و گر نه صد ضربه شلاقت خواهم زد.

گفت: پذيرفتم ، پس نزد امام هادی عليه السلام رفته و از آن حضرت مسأله

را پرسید.

حضرت فرمودند:

به او بگو هشتاد درهم صدقه دهد.

دربان نزد متوکل بازگشت و کلام حضرت را به او خبر داد ، متوکل گفت: از او بپرس: به چه علت؟

باز نزد حضرت بازگشت و علت را جویا شد ، حضرت فرمودند:

خداوند عزوجل به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده: «بی شک خداوند شما را در میادین زیادی یاری کرد» و ما میادین نبرد آن حضرت را شمردیم و آنها به هشتاد رسید.

دربان نزد متوکل برگشته و او را با خبر ساخت و متوکل خوشحال شده و به او ده هزار درهم بخشید.

امام حسن عسکری علیه السلام

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِی قَالَ: سَأَلَ الْفَهْفَکی أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ:

مَا بَالُ الْمَرْأَهِ الْمِسْکینَهِ الضَّعِیفَهِ تَأْخُذُ سَهْماً وَاحِداً وَ یأْخُذُ الرَّجُلُ سَهْمَینِ؟

فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ:

إِنَّ الْمَرْأَهَ لَیسَ عَلَیهَا جِهَادٌ وَ لَا نَفَقَهٌ وَ لَا عَلَیهَا مَعْقُلَهٌ ، إِنَّمَا ذَلِک عَلَی الرِّجَالِ.

فَقُلْتُ فِی نَفْسِی: قَدْ کانَ قِیلَ لِی: إِنَّ ابْنَ أَبِی الْعَوْجَاءِ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَهِ فَأَجَابَهُ بِهَذَا الْجَوَابِ.

فَأَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَامُ عَلَی فَقَالَ: نَعَمْ هَذِهِ الْمَسْأَلَهُ مَسْأَلَهُ ابْنِ أَبِی الْعَوْجَاءِ و الْجَوَابُ مِنَّا وَاحِدٌ إِذَا کانَ مَعْنَی الْمَسْأَلَهِ وَاحِداً ، جَرَی لِآخِرِنَا مَا جَرَی لِأَوَّلِنَا وَ أَوَّلُنَا وَ آخِرُنَا فِی الْعِلْمِ سَوَاءٌ و لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ فَضْلُهُمَا. {الکافی ، ج ۷، ص ۸۵.}

فهفکی از حضرت ابا محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) پرسید: چرا زن بیچاره ی ضعیف ، از ارث یک سهم می گیرد و مرد دو سهم؟

حضرت فرمودند:

زیرا جهاد ، نفقه و خرجی خانواده و دیه و غرامت بر عهده ی زن نیست ، این گونه امور بر

عهده ی مردان است.

راوی (اسحاق) گوید: من با خودم گفتم: شنیده بودم ابن ابی العوجاء همین مسأله را از حضرت صادق علیه السلام پرسیده و آن حضرت نیز همین جواب را به او داده اند.

در این هنگام حضرت عسکری علیه السلام رو به من کرده و فرمودند:

آری ، این سؤال ، سؤال ابن ابی العوجاء است و جواب ما یکی است و هر گاه سؤال یکی باشد جواب ما یکی است. فضائل که اولین ما در آخرین ما نیز جاری است و اولین و آخرین ما از جهت علم یکسانند و در عین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام برتری خود را دارند.

حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام

عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّی قَالَ: ... كُنْتُ قَدِ اتَّخَذْتُ طُومَاراً وَ أَثْبَتُّ فِيهِ نَيفاً وَ أَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً مِنْ صِعَابِ الْمَسَائِلِ لَمْ أَجِدْ لَهَا مُجِيباً عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عَنْهَا خَبِيرَ أَهْلِ بَلَدِی أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ صَاحِبَ مَوْلَانَا أَبِی مُحَمَّدٍ عَلَيهِ السَّلَامُ فَارْتَحَلْتُ خَلْفَهُ وَ قَدْ كَانَ خَرَجَ قَاصِداً نَحْوَ مَوْلَانَا بِسُرَّ مَنْ رَأَى فَلَحِقْتُهُ فِی بَعْضِ الْمَنَازِلِ فَلَمَّا تَصَافَحْنَا قَالَ: بِخَيرٍ لِحَاقُک بِی!

قُلْتُ: الشَّوْقُ ثُمَّ الْعَادَهُ فِی الْأَسْئِلَه.

قَالَ: قَدْ تَكَافَينَا عَلَى هَذِهِ الْخُطَّهِ الْوَاحِدَهِ فَقَدْ بَرِحَ بِی الْقَرَمُ إِلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا أَبِی مُحَمَّدٍ عَلَيهِ السَّلَامُ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَعَاضِلَ فِی التَّأْوِيلِ وَ مَشَاكِلَ فِی التَّنْزِيلِ فَدُونَكَهَا الصُّحْبَهَ الْمُبَارَكَهَ فَإِنَّهَا تَقِفُ بِک عَلَى ضَفَّهِ بَحْرٍ لَا تَنْقَضِی عَجَائِبُهُ وَ لَا تَفْنَى غَرَائِبُهُ وَ هُوَ إِمَامُنَا.

فَوَرَدْنَا سُرَّ مَنْ رَأَى فَانْتَهَينَا مِنْهَا إِلَى بَابِ سَيدِنَا فَاسْتَأْذَنَّا فَخَرَجَ عَلَينَا الْإِذْنُ بِالدُّخُولِ عَلَيهِ ...

نَظَرَ إِلَى مَوْلَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيهِ السَّلَامُ فَقَالَ: مَا جَاءَ بِک يا سَعْدُ؟

فَقُلْتُ: شَوَّقَنِی أَحْمَدُ بْنُ

إِسْحاقَ عَلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا.

قَالَ: وَ الْمَسَائِلُ الَّتِى أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَهُ عَنْهَا؟

قُلْتُ: عَلَى حَالِهَا يا مَوْلَاى.

قَالَ: فَسَلْ قُرَّةَ عَينِى وَ أَوْمَأَ إِلَى الْغُلَامِ.

فَقَالَ لِى الْغُلَامُ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَك مِنْهَا.

فَقُلْتُ لَهُ: مَوْلَانَا وَ ابْنَ مَوْلَانَا! إِنَّا رُوِّينَا عَنْكمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ جَعَلَ طَلَاقَ نِسَائِهِ بِيدِ اميرالمؤمنين عَلَيهِ السَّلَامُ حَتَّى أَرْسَلَ يوْمَ الْجَمَلِ إِلَى عَائِشَةَ أَنَّك قَدْ أَرْهَجْتِ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ بِفِتْنَتِك وَ أَوْرَدْتِ بَنِيك حِيَاضَ الْهَلَاك بِجَهْلِك ، فَإِنْ كفَفْتِ عَنِّى غَرْبَك وَ إِلَّا طَلَّقْتُك و نِسَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ قَدْ كانَ طَلَاقُهُنَّ وَفَاتَهُ.

قَالَ: مَا الطَّلَاقُ؟

قُلْتُ: تَخْلِيةُ السَّبِيلِ.

قَالَ: فَإِذَا كانَ طَلَاقُهُنَّ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ قَدْ خُلِّيتْ لَهُنَّ السَّبِيلُ ، فَلِمَ لَا يحِلُّ لَهُنَّ الْأَزْوَاجُ؟

قُلْتُ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبارَك وَ تَعَالَى حَرَّمَ الْأَزْوَاجَ عَلَيهِنَّ.

قَالَ: كيفَ وَ قَدْ خَلَّى الْمَوْتُ سَبِيلَهُنَّ؟

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِى يا ابْنَ مَوْلَاى عَنْ مَعْنَى الطَّلَاقِ الَّذِى فَوَّضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ حُكمَهُ إِلَى اميرالمؤمنين عَلَيهِ السَّلَامُ.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ عَظَّمَ شَأْنَ نِسَاءِ النَّبِى صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ فَخَصَّهُنَّ بِشَرَفِ الْأُمَّهَاتِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: يا أَبَا الْحَسَنِ! إِنَّ هَذَا الشَّرَفَ بَاقٍ لَهُنَّ مَا دُمْنَ لِلَّهِ عَلَى الطَّاعَهِ ، فَأَيتُهُنَّ عَصَتِ اللَّهَ بَعْدِى بِالْخُرُوجِ عَلَيك فَأَطْلِقْ لَهَا فِى الْأَزْوَاجِ وَ أَسْقِطْهَا مِنْ شَرَفِ أُمُومَهِ الْمُؤْمِنِينَ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِى عَنِ الْفَاحِشَهِ الْمُبَينَهِ الَّتِى إِذَا أَتَتِ الْمَرْأَهُ بِهَا فِى عِدَّتِهَا حَلَّ لِلزَّوْجِ أَنْ يخْرِجَهَا مِنْ بَيتِهِ.

قَالَ: الْفَاحِشَهُ الْمُبَينَهُ هِى السَّحْقُ دُونَ الزِّنَاءِ ، فَإِنَّ الْمَرْأَهَ إِذَا زَنَتْ وَ أُقِيمَ عَلَيهَا الْحَدُّ لَيسَ لِمَنْ أَرَادَهَا أَنْ يمْتَنِعَ بَعْدَ ذَلِك مِنَ التَّزَوُّجِ بِهَا لِأَجْلِ الْحَدِّ وَ إِذَا سَحَقَتْ

وَجَبَ عَلَيهَا الرَّجْمُ وَ الرَّجْمُ خِزْی وَ مَنْ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ بِرَجْمِهِ فَقَدْ أَخْزَاهُ وَ مَنْ أَخْزَاهُ فَقَدْ أَبْعَدَهُ وَ مَنْ أَبْعَدَهُ فَلَیسَ لِأَحَدٍ أَنْ یقْرَبَهُ ... {کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۲ ، ص ۴۶۵.}

سعد بن عبد الله قمی گوید: ... طوماری بر گرفته و چهل و چند مسأله از مسائل مشکله را که کسی را نیافته بودم که پاسخ دهد ، در آن نوشته بودم تا از دانای شهرم ، احمد بن اسحاق ، یار مولایم امام حسن عسکری علیه السلام بپرسم.

در آن موقع احمد به قصد ملاقات با مولایمان به سوی سامرا رهسپار شده بود. من هم پشت سر او حرکت کردم تا در یکی از منازل به او رسیدم. وقتی با او دست دادم گفت: آمدنت خیر است!

گفتم: به خاطر شوق دیدار و طبق معمول ، به خاطر سؤالاتی که از شما دارم خدمت رسیدم.

گفت: در این مورد با هم برابریم ، من هم مشتاق ملاقات مولایم ابو محمّد علیه السلام هستم و می خواهم سؤالات مشکلی از تأویل و تنزیل قرآن دارم از آن حضرت بپرسم. این رفاقت مبارك است زیرا به وسیله آن به دریایی خواهی رسید که عجائب و غرائب آن تمام شدنی نیست و او امام ماست.

پس وارد سامره شدیم و به در خانه مولایمان رفتیم و اجازه ورود خواستیم ، دربان حضرت اجازه ورود داد ...

امام حسن عسکری علیه السلام نگاهی به من نمود و فرمود: ای سعد تو برای چه آمده ای؟

عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا تشویق به زیارت مولایم کرد.

فرمودند:

سؤالاتی که می خواستی بپرسی چه شد؟

عرض کردم: آقا همچنان بلا جواب مانده است.

فرمودند:

از نور چشم

من سؤال کن. و با دست مبارک اشاره به کودکی نمود.

من رو به آن آقازاده نموده و عرض کردم: مولا و فرزند مولای ما! از شما برای ما روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله اختیار طلاق زنان خود را به دست امیرالمؤمنین علیه السلام داده بود تا جایی که حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل برای عایشه پیغام فرستاد که: «تو با فتنه انگیزی خود بر اسلام و مسلمین غبار ستیزه پاشیدی و فرزندان خود را از روی نادانی به پرتگاه نابودی کشاندی ، اگر دست برداری که هیچ و گر نه تو را طلاق می دهم» در حالی که زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله با وفات وی مطلّقه شده اند.

فرمودند:

طلاق چیست؟

عرض کردم: یعنی رها کردن زن (که اگر بخواهد شوهر کند آزاد باشد).

فرمودند:

اگر طلاق زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله با رحلت ایشان محقق شد پس چرا هنوز ازدواج بر آنها جایز نبود؟

گفتم: زیرا خداوند تبارک و تعالی شوهر کردن را بر آنها حرام کرده است.

فرمود: چرا؟ در حالی که وفات رسول خدا راه را بر آنها باز گذاشته است؟

گفتم: ای فرزند مولای من! پس بفرمایید آن طلاقی که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکمش را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار کرد چه بود؟

فرمودند:

خداوند متعال شأن زنان پیامبر را بزرگ گردانید و آنان را به شرافت مادری امت مخصوص کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن؟ این شرافت تا وقتی برای آنها باقی است که به طاعت خدا مشغول باشند ، پس هر کدام آنها

که پس از من ، با قیام بر علیه تو خـدا را نافرمانی کند ، راه را برای شوهر کردن وی باز گذار و او را از شـرافت مادری مؤمنان ساقط کن.

گفتم: مرا خبر دهید به اینکه آن گناه علنی (: فاحشه مبینه؛ اشاره به آیه ی اول سوره ی طلاق دارد) که چون زن در زمان عدّه مرتکب شود بر شوهرش رواست که او را از خانه خود بیرون کند چیست؟

فرمودند:

منظور ، مساحقه است نه زنا ، زیرا اگر زنی زنا کنـد و حـدّ بر او جاری شود مردی که می خواسـته با او ازدواج کند نبایستی به خـاطر اجرای حـدّ ، از ازدواج بـا او امتناع ورزد. امّا اگر مساحقه کنـد بایستی رجم شود و رجم خواری است و کسـی که خـدا فرمان رجمش را دهد او را خوار ساخته است و کسـی را که خدا خوار سازد وی را دور ساخته و هیچ کس را نسـزد که با وی نزدیکی کند.

۲. هدایت به امر تکوینی خدا

این معنـا را جنـاب علاـمه طباطبایی (ره) در تفسـیر المیزان با تبیین دلائل قرآنی آن ذکر فرموده که خلاصه ترجمه ی آن را در اینجا می آوریم:

از این دو آیه (انبیـاء/۷۳ و سجده/۲۴) بر می آیـد وصـفی که از امـامت کرده وصف تعریف است و می خواهـد آن را به مقام هـدایت معرفی کنـد ، از سوی دیگر همه جـا این هـدایت را مقیـد به امر کرده و بـا این قیـد فهمانـده که امامت به معنای مطلق هـدایت نیست بلکه به معنـای هـدایتی است که بـا امر خـدا صورت می گیرد و این امر هم همانست که در یک جا درباره اش فرموده:

«إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیئاً أَنْ یقُولَ لَهُ

كنْ فَيكونُ ، فَسُبْحانَ الَّذِی بِیدِهِ مَلَكوتُ كلِّ شَی ءٍ» {یس/۸۲ و ۸۳.}

«امر او وقتی چیزی را اراده کند تنها همین است که به آن چیز بگوید باش و او هست شود

پس منزه است خدایی که ملکوت هر چیز به دست او است»

امر الهی که این آیه آن را ملکوت نیز خوانـده ، وجه دیگری از خلقت است که امامان با آن امر ، با خـدای سـبحان مواجه می شونـد ، خلقتی است طاهر و مطهر از قیود زمان و مکان و خالی از تغییر و تبدیل و امر همان چیزی است که مراد به کلمه «كنْ» آنست و آن غیر از وجود عینی اشیاء چیز دیگری نیست.

کوتاه سخن آنکه امام هدایت کننده ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می کند ، پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد و هـدایتش چون هـدایت پیامبران و رسولان و مؤمنین صـرف راهنمایی از طریـق نصـیحت و مـوعظه ی حسـنه و بالأـخره صـرف آدرس دادن نیسـت ، بلکه هـدایت امـام دست خلـق گرفتن و به راه حق رساندن است.

قرآن کریم که هـدایت امام را هدایت به امر خدا ، یعنی «ایجاد هدایت» دانسـته ، درباره هدایت انبیاء و رسل و مؤمنین و اینکه هدایت آنان صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است ، می فرماید:

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِیبَینَ لَهُمْ فَیضِلُّ اللَّهُ مَنْ یشاءُ وَ یهْدِی مَنْ یشاءُ.» {ابراهیم ، ۴.}

«هیـچ رسولی نفرسـتادیم مگر بزبان قومش تا برایشان بیان کنـد و سـپس خداونـد هر که را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه کند.»

پس دیگر

کسی نگوید چرا امر در آیه انبیاء/۷۳ و سجده/۲۳ را به معنای ارائه طریق نگیریم؛ برای اینکه ابراهیم علیه السلام در همه عمر این هدایت را داشت. نبوت ، منفک از منصب هدایت به معنای راهنمایی نیست. پس هدایتی که منصب امام است معنایی نمی تواند غیر از رساندن به مقصد داشته باشد و این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است که با آن تصرف ، راه را برای بردن دلها به سوی کمال و انتقال دادن آنها از موقفی به موقفی بالاتر ، هموار می سازد. و چون تصرفی است تکوینی و عملی است باطنی ، ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می گیرد نیز امری تکوینی خواهد بود نه تشریعی ، که صرف اعتبار است.

و چون امام به وسیله امر ، هدایت می کند - با در نظر گرفتن اینکه باء در «بامره» باء سببیت و یا آلت است - می فهمیم که خود امام قبل از هر کس ، متلبس به آن هدایت است و از او به سایر مردم منتشر می شود و بر حسب اختلافی که در مقامات دارند هر کس به قدر استعداد خود از آن بهره مند می شود.

از اینجا می فهمیم که امام رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است ، همچنان که پیامبر رابط میان مردم و خدای تعالی است در گرفتن فیوضات ظاهری ، یعنی شرایع الهی که از راه وحی نازل گشته و از ناحیه پیامبر به سایر مردم منتشر می شود.

و نیز می فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را به سوی مقاماتش راهنمایی می کند ، همچنان که پیامبر دلیلی است که مردم

را به سوی اعتقادات حق و اعمال صالح راه می نماید ، البته بعضی از اولیای خدا تنها پیامبرند و بعضی تنها امامند و بعضی دارای هر دو مقام هستند ، مانند ابراهیم و دو فرزندش. {ترجمه تفسیر المیزان ، ج ۱ ، ص ۴۱۱ و ج ۱۴ ، ص ۴۲۹.}

چگونگی وقوع هدایت تکوینی

با توجه به اینکه امر الهی از جهت مرتبت ، پس از اراده ی او واقع می شود: «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیئاً ...» {یس ، ۸۲.}لذا در هدایت به معنای دوم ، ابتدا هدایت بنده اراده می شود و آنگاه امر ، به هدایت تعلق می گیرد. از این رو بهترین آیه ای که بیانگر متعلّق این امر و چگونگی وقوع هدایت به امر می باشد آیه ی ذیل است:

«فَمَنْ یرِدِ اللَّهُ أَنْ یهْدِیهُ یشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یرِدْ أَنْ یضِلَّهُ یجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیقاً حَرَجاً کأَنَّما یصَّعَّدُ فِی السَّماءِ کذلِك یجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذینَ لا یؤْمِنُونَ» {أنعام ، ۱۲۵.}

«پس هر که را خدا بخواهد هدایت کند ، سینه اش را برای اسلام بگشاید و هر که را بخواهد در گمراهی واگذارد ، سینه اش را تنگ و تنگ تر گرداند چنانکه گویی در آسمان بالا می رود. خدا این چنین بر کسانی که ایمان نمی آورند پلیدی می نهد.»

عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَیمَانَ النَّیسَابُورِی قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِی بْنَ مُوسَی الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ بِنَیسَابُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَمَنْ یرِدِ اللَّهُ أَنْ یهْدِیهُ یشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ»

قَالَ: مَنْ یرِدِ اللَّهُ أَنْ یهْدِیهُ بِإِیمَانِهِ فِی الدُّنْیا إِلَی جَنَّتِهِ وَ دَارِ کرَامَتِهِ فِی الْآخِرَهِ یشْرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِیمِ لِلَّهِ وَ الثِّقَهِ بِهِ وَ السُّکونِ إِلَی مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّی یطْمَئِنَّ إِلَیهِ «وَ مَنْ یرِدْ أَنْ یضِلَّهُ»

عَنْ جَنَّتِهِ وَ دَارِ كرَامَتِهِ فِي الْآخِرَهِ لِكفْرِهِ بِهِ وَ عِصْيانِهِ لَهُ فِي الدُّنْيا «يجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيقاً حَرَجاً» حَتَّى يشُك فِي كفْرِهِ وَ يضْطَرِبَ مِنِ اعْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّى يصِيرَ «كأَنَّما يصَّعَّدُ فِي السَّماءِ كذلِك يجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يؤْمِنُونَ.» {توحيد شيخ صدوق ، ص ۲۴۲.}

حمدان بن سليمان نيشابوری گويد: در نيشابور از امام رضا عليه السلام درباره ی معنای اين آيه پرسيدم: «پس هر که را خدا بخواهد هدايت کند ، سينه اش را برای اسلام بگشايد.» فرمودند:

هر کس را خدا بخواهد به خاطر ايمانی که در دنيا داشته به بهشت و خانه ی کرامتش راهنمايی کند سينه اش را گشاده سازد تا تسليم خدا شود و به او اعتماد کند و به وعده ی پاداش الهی آسوده خاطر و مطمئن گردد و هر کس را بخواهد به خاطر کفر و عصيانش در اين دنيا ، از بهشت و خانه ی کرامتش گمراه سازد ، سينه اش را تنگ و تنگ تر نمايد تا جايی که در کفرش هم دچار شک شده و دلش در اعتقادش مضطرب گردد و چنان شود که «گويی می خواهد در آسمان بالا رود. خداوند اينگونه رجس و پليدی بر آنان که ايمان نمی آورند قرار می دهد.»

شرح صدر نيز بواسطه ی نوری که در دل روشن می شود حاصل می شود:

«أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيلٌ لِلْقاسِيهِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكرِ اللَّهِ أُولئِك فی ضَلالٍ مُبِينٍ» {زمر ، ۲۲.}

«پس آيا کسی که خدا سينه اش را برای اسلام گشاده و او بر نوری از جانب پروردگار خويش است [مانند سخت دلان است ؟ پس وای بر سنگدلانی که ياد خدا نمی کنند.»

از نبی اکرم صلی الله عليه و آله

روایت شده که وقتی درباره ی آیه ی انعام/۱۲۵ از ایشان پرسیده شد فرمودند:

«یقْذِفُ فِی قَلْبِهِ نُورًا فَینْشَرِحُ وَ یتَوَسَّعُ»: {إرشاد القلوب ، ج ۱ ، ص ۱۳۱.}

نوری در دلش می اندازد که موجب گشادگی و وسعت دلش می گردد.

تا اینجا معلوم شد که هدایت به امر ، از طریق ایجاد شرح صدر و با انداختن نوری در دل مؤمن صورت می پذیرد. برای روشن تر شدن این معنا سه روایت دیگر ذکر خواهد شد:

عَنْ أَبِی أَیوبَ الْأَنْصَارِی قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّهَ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ الْعَرْشِ ثُمَّ أَخَذَ مِنْ ذَلِک النُّورِ فَقَذَفَهُ فَأَصَابَنِی ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ فَاطِمَهَ عَلَیهَا السَّلَامُ ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ عَلِیاً وَ أَهْلَ بَیتِهِ عَلَیهِمُ السَّلَامُ ثُلُثُ النُّورِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِک النُّورِ اهْتَدَی إِلَی وَلَایهِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ لَمْ یصِبْهُ مِنْ ذَلِک النُّورِ ضَلَّ عَنْ وَلَایهِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ. {الخصال ، ج ۱ ، ص ۱۸۷.}

ابوایوب انصاری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

وقتی خدای عزوجل بهشت را آفرید آن را از نور عرش آفرید. آنگاه از آن نور برگرفت و پرتاب نمود ، یک سوم آن به من رسید ، یک سوم به فاطمه علیها السلام و یک سوم به علی و خاندانش علیهم السلام ، پس هر کس را که از این نور برسد به ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله ره می یابد و هر کس را که نرسد راه ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله را گم خواهد کرد.

عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْکابُلِی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: وَ

اللَّهِ یا أَبَا خَالِدٍ ، لَنُورُ الْإِمَامِ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِیئَهِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهِ ینَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِینَ وَ یحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ یشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ. وَ اللَّهِ یا أَبَا خَالِدٍ ، لَا یحِبُّنَا عَبْدٌ وَ یتَوَلَّانَا حَتَّی یطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا یطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّی یسَلِّمَ لَنَا وَ یکونَ سِلْماً لَنَا فَإِذَا کانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِیدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ یوْمِ الْقِیامَهِ الْأَکبَرِ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۴.}

ابوخالد کابلی گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند:

به خدا قسم ای ابوخالد ، نور امام در دل مؤمنان از نور خورشید تابان در روز ، روشن تر است ، به خدا قسم امامان دلهای مؤمنان را نورانی می سازند. و خدا نور ایشان را از هر که خواهد پنهان دارد تا دل آنها تاریک گردد ، به خدا قسم ای ابوخالد ، بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خدا قلبش را پاک کند و خدا قلب بنده ای را پاک نکند تا اینکه تسلیم و فرمانبردار ما گردد و چون فرمانبردار شود خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز رستاخیز ایمنش سازد.

و در زیارت امام حسین علیه السلام که از امام صادق علیه السلام روایت شده خطاب به آن حضرت عرضه می داریم: «وَ بِضِیاءِ نُورِكَ اهْتَدَی الطَّالِبُونَ إِلَیک»: «و به برکت تابش نور تو بود که اهل طلب به تو راه یافتند.» {مصباح کفعمی ، ص ۴۹۸.}

اصلا هر چه تعبیر نور در قرآن بکار رفته ، چه در خصوص خدا ، چه درباره ی قرآن و

چه در شأن ائمه و امامت ایشان ، مناسبتی با هدایت دارد (رک: خصوصیت نور بودن قرآن و عترت).

پیشینه ی هدایت تکوینی

هدایت تکوینی تخلف پذیر نیست و هیچ چیزی و هیچ قدرتی نمی تواند مانعش شود. زیرا اراده و امر خداوند قهار پشتوانه ی آنست.

عَنْ ثَابِتِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ يا ثَابِتُ مَا لَكمْ وَ لِلنَّاسِ كفُّوا عَنِ النَّاسِ وَ لَا تَدْعُوا أَحَداً إِلَى أَمْرِكمْ فَوَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرَضِينَ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يهْدُوا عَبْداً يرِيدُ اللَّهُ ضَلَالَتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا عَلَى أَنْ يهْدُوهُ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرَضِينَ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يضِلُّوا عَبْداً يرِيدُ اللَّهُ هِدَايتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يضِلُّوهُ كفُّوا عَنِ النَّاسِ وَ لَا يقُولُ أَحَدٌ: «عَمِّي وَ أَخِي وَ ابْنُ عَمِّي وَ جَارِي» فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيراً طَيبَ رُوحَهُ فَلَا يسْمَعُ مَعْرُوفاً إِلَّا عَرَفَهُ وَ لَا مُنْكراً إِلَّا أَنْكرَهُ ، ثُمَّ يقْذِفُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ كلِمَةً يجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۱۶۵.}

ثابت بن سعید گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

ای ثابت! شما را با مردم چکار؟ از مردم دست بردارید و هیچ کس را به مذهب خود نخوانید ، به خدا قسم اگر اهل آسمانها و اهل زمینها گرد آینـد تا بنـده ای را که خدا گمراهیش را خواسته ، هدایت کنند نتوانند و اگر اهل آسمانها و اهل زمینها گرد آینـد تا بنده ای را که خدا هدایتش را خواسته ، گمراه کنند نتوانند ، از مردم دست بردارید و هیچ کس نگوید: «عموی من و برادر من و پسر عموی من و همسایه من» زیرا چون خدا نسبت به

بنده ای اراده ی خیر نماید روحش را پاک کند ، پس معروف و خوبی نشنود مگر اینکه بشناسد و منکر و زشتی را نشنود مگر اینکه انکار کند ، پس از آن خدا در دلش کلمه ای اندازد که بدان ، کارش را فراهم آورد.

اما نکته ای که در بحث هدایت تکوینی بایستی مورد توجه قرار گیرد اینست که این هدایت پیشینه ای دارد. کسی که می خواهد از این هدایت برخوردار شود بایستی آن پیشینه را فراهم کند تا در معرض این هدایت قرار گرفته و تا مقصد و مقصود سیر کند.

پیشینه ی لازم برای برخورداری از این هدایت و واقع شدن در معرض این هدایت ، ایمان به خداست. کسی از صدق دل به خدا ایمان آورد و او را بپذیرد در مسیر و معرض هدایت تکوینی خدا قرار می گیرد و خدا حجتش را به او می شناساند. این وعده ی حتمی خدا در بسیاری از آیات قرآن است. {رک: بقره/۲۱۳ ، آل عمران/۸۶ ، نساء/۱۳۷ و ۱۷۵ ، یونس/۹ ، نحل/۱۰۴ ، حج/۵۴ و ...}

«وَ مَنْ یؤْمِنْ بِاللَّهِ یهْدِ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِکلِّ شَیءٍ عَلیمٌ» {تغابن/۱۱.}

«و هر کس به خدا ایمان بیاورد ، خدا قلبش را هدایت می کند و خدا به همه چیز داناست»

الْقُطْبُ الرَّاوَنْدِی فِی لُبِّ اللُّبَابِ ، عَنِ النَّبِی صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَال: قَضَی اللَّهُ عَلَی نَفْسِهِ أَنَّهُ مَنْ آمَنَ بِهِ هَدَاهُ ... وَ تَصْدِیقُهَا مِنْ کتَابِ اللَّهِ «وَ مَنْ یؤْمِنْ بِاللَّهِ یهْدِ قَلْبَهُ.» {مستدرک الوسائل ، ج ۱۱ ، ص ۲۱۸.}

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

خدا بر خود واجب کرده که هر کس را که به او ایمان آورد هدایت کند ...

و مؤید این مطلب در کتاب خدا این آیه است: «و هر کس به خدا ایمان بیاورد ، خدا قلبش را هدایت می کند.»

مصادیق هدایت تکوینی

اراده و امر تکوینی خداونـد متعـال در تمـام وقایعی که در عالم وجود اتفاق می افتـد وجود دارد. ممکن نیست چیزی در عالم روی دهد که خلاف مشیت ، اراده و امر تکوینی حضرت حق باشد.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا یکونُ شَیءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لَا فِی السَّمَاءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِیئَةٍ وَ إِرَادَةٍ وَ قَدَرٍ وَ قَضَاءٍ وَ إِذْنٍ وَ کتَابٍ وَ أَجَلٍ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۴۹.}

امام صادق علیه السلام فرمودند:

چیزی نه در آسـمان و نه در زمین واقع نمی شود مگر بـا این هفت خصـلت: بـا مشـیت و اراده و قـدر و قضـاء و اذن و کتاب و اجل.

عَنْ عَلِی بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْهَاشِمِی قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ: لَا یکونُ شَیءٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَی. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۵۰.}

علی بن ابراهیم هاشـمی گوید: از حضـرت ابوالحسن موسـی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: چیزی ایجاد نشود مگر آنچه خدا خواهد و اراده کند و اندازه گیری نماید و حکم دهد.

هـدایت شـدن و به حق راه یافتن و آشـنا با اهل بیت علیهم السـلام و ولایت ایشان شدن نیز یکی از امور و وقایعی است که در عالم رخ داده و رخ می دهد و از دایره ی مشیت و اراده ی حق تعالی بیرون نمی باشد.

از این رو کوته فکری و کوته نگری است اگر بخواهیم در میان مواردی که دوستان اهل بیت علیهم السلام

به ایشان و ولایتشان راه یافته و هـدایت شـده انـد چنـد مورد را جـدا کنیم و به عنوان مصادیق هـدایت تکوینی اهل بیت علیهم السـلام معرفی نماییم. هر کسـی در هر کجای عالم به هر سبب و به هر شیوه ای به سوی اهل بیت علیهم السلام و ولایت ایشان هـدایت شـد و راه یـافت ، اگر کلامـی به گوشـش خـورد که به دلش نشـست و سـبب هـدایتش شـد ، اگر معجزه ای دیـد که رهنمونش گشت ، اگر اسـتدلالی شـنید و پـذیرفت و هـدایت یافت و ... در همه ی این موارد ، هدایت نشد مگر به خواست و اراده ی خـدا و امر تکوینی و ملکوتی او که در اختیار امام قرار داشت. لذا هر هدایتی در هر گوشه ی عالم هست ، از مصادیق هدایت تکوینی است و اراده و امر تکوینی در آن نقش دارد. امام حسـین علیه السـلام در دعای شریف و عالیقدر عرفه خطاب به حضرت حق عرضه می دارد:

أَنْتَ الَّذِی هَدَیتَهُمْ (أَحِبَّاءَك) حَیثُ اسْتَبَانَتْ لَهُمُ الْمَعَالِمُ. {إقبال الأعمال ، ص ۳۴۹.}

تو بودی که دوستانت را هدایت کردی تا نشانه ها برایشان آشکار شد.

اما نکته ای که هست اینکه در برخی از موارد ، اسباب ظاهری دخالتی ندارنـد و یا نمودشان کمتر است. لذا در آن موارد ، ما که چشـممان به اسباب دوخته شـده ، بیشتر خواست خدا و امر تکوینی او را در ایجاد هدایت درک می کنیم. این گونه موارد نیز در میـان اصـحاب اهـل بیت علیهم السـلام و راه یافتگان به ولایت ایشان وجود دارد که سه مورد را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

قَالَ الْعَلَّامَهُ الْمُسْتَنْبِطُ: سَمّعْنَا مُذَاكرَهً مِنْ مَشَایخِنَا قَدَّسَ اللَّهُ أَسْرَارَهُمْ ، كانَ لِرَجُلٍ مِنْ مُحِبِّی

عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ إِبْنُ أَخٍ وَ هُوَ مُبْغِضٌ لَهُ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ کَانَ یطْلُبُ مِنْهُ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنْ یجْعَلَهُ مِنْ مُحِبِّیهِ و مَضَی کَذَلِکَ إِلَی أَنْ اتَّفَقَ أَنَّ الْعَمَّ کَانَ مَعَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ و هُوَ مَعَ صَحْبِهِ وِ لَمَّا اجْتَازُوا وَ لَمْ یسَلِّمُوا عَلَی عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ فَانْفَعَلَ الْعَمُّ مِنْ ذَلِک ، فَنَظَرَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ إِلَیهِ فَرَجَعَ وَ أَکَبَّ عَلَی قَدَمَی امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ وَ قَالَ: کنْتَ أَبْغَضَ النَّاسِ عِنْدِی وَ أَلْآنَ أَنْتَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ لَدَی. {القطره ، ج ۱ ، ص ۲۵. – (القطره من بحار مناقب النبی و العتره علیهم السلام ، سید احمد مستنبط ، نشر حاذق ، چاپ دوم ، ۱۴۲۱ ق).}

علامه مستنبط می فرماید: از بزرگان و اساتیدمان شنیدیم که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام ، مردی از دوستان آن حضرت را پسر برادری بود که با حضرت دشمنی داشت. دوست حضرت از ایشان درخواست می کرد که حضرت ، پسر برادر او را هم از دوستان خود سازند. مدتی بدین منوال گذشت ، روزی عموی آن پسر (دوست حضرت) همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بود. پسر برادرش همراه با دوستان خود از آنجا عبور کردند بدون اینکه بر حضرت سلام کنند. عموی او از کردار وی متأثر شد. در این هنگام حضرت نگاهی به آن پسر نمودند ، پسر بازگشت و بر روی پاهای مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد و گفت: پیش از این شما دشمن ترین مردم نزد من بودید و اکنون شما از محبوب ترین مردم نزد من هستید.

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ کنَّا بِالْمَدِینَهِ بَعْدَ وَفَاهِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ

مُجْتَمِعُونَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا عَلَيهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَةٌ ، فَدَخَلْنَا عَلَيهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا كُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ فَسَأَلْنَاهُ عَنِ الزَّكَاةِ فِي كَمْ تَجِبُ؟

فَقَالَ: فِي مِائَتَينِ خَمْسَةٌ.

فَقُلْنَا: فَفِي مِائَةٍ؟

فَقَالَ: دِرْهَمَانِ وَ نِصْفٌ.

فَقُلْنَا: وَ اللَّهِ مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَةُ هَذَا.

قَالَ: فَرَفَعَ يدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: وَ اللَّهِ مَا أَدْرِي مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَةُ.

قَالَ: فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضُلَّالًا لَا نَدْرِي إِلَى أَينَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَحْوَلُ ، فَقَعَدْنَا فِي بَعْضِ أَزِقَّةِ الْمَدِينَةِ بَاكِينَ حَيارَى لَا نَدْرِي إِلَى أَينَ نَتَوَجَّهُ وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ وَ نَقُولُ: إِلَى الْمُرْجِئَةِ إِلَى الْقَدَرِيةِ إِلَى الزَّيدِيةِ إِلَى الْمُعْتَزِلَةِ إِلَى الْخَوَارِجِ.

فَنَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ رَأَيتُ رَجُلًا شَيخاً لَا أَعْرِفُهُ يومِئُ إِلَى بِيدِهِ فَخِفْتُ أَنْ يكونَ عَيناً مِنْ عُيونِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسُ ينْظُرُونَ إِلَى مَنِ اتَّفَقَتْ شِيعَةُ جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ عَلَيهِ فَيضْرِبُونَ عُنُقَهُ ، فَخِفْتُ أَنْ يكونَ مِنْهُمْ فَقُلْتُ لِلْأَحْوَلِ: تَنَحَّ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلَى نَفْسِي وَ عَلَيكَ وَ إِنَّمَا يرِيدُنِي لَا يرِيدُكَ فَتَنَحَّ عَنِّي لَا تَهْلِكَ وَ تُعِينَ عَلَى نَفْسِكَ.

فَتَنَحَّى غَيرَ بَعِيدٍ وَ تَبِعْتُ الشَّيخَ وَ ذَلِكَ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخَلُّصِ مِنْهُ ، فَمَا زِلْتُ أَتْبَعُهُ وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتَّى وَرَدَ بِي عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلَامُ ثُمَّ خَلَّانِي وَ مَضَى.

فَإِذَا خَادِمٌ بِالْبَابِ فَقَالَ لِي: ادْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ. فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي ابْتِدَاءً مِنْهُ: لَا إِلَى الْمُرْجِئَةِ وَ لَا إِلَى الْقَدَرِيةِ وَ لَا إِلَى الزَّيدِيةِ

وَ لَا إِلَى الْمُعْتَزِلَهِ وَ لَا إِلَى الْخَوَارِجِ إِلَى إِلَى.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاک! مَضَى أَبُوک؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: مَضَى مَوْتاً؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

فَقَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يهْدِيک هَدَاک.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاک! إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ يزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ.

قَالَ: يرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يعْبَدَ اللَّهُ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاک! فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يهْدِيک هَدَاک.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاک! فَأَنْتَ هُوَ؟

قَالَ: لَا مَا أَقُولُ ذَلِک.

قَالَ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ أُصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاک! عَلَيک إِمَامٌ؟

قَالَ: لَا.

فَدَاخَلَنِي شَي ءٌ لَا يعْلَمُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِعْظَاماً لَهُ وَ هَيبَهً أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يحُلُّ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاک! أَسْأَلُک عَمَّا كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاک؟

فَقَالَ: سَلْ تُخْبَرْ وَ لَا تُذِعْ ، فَإِنْ أَذَعْتَ فَهُوَ الذَّبْحُ.

فَسَأَلْتُهُ فَإِذَا هُوَ بَحْرٌ لَا ينْزَفُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاک! شِيعَتُک وَ شِيعَهُ أَبِيک ضُلَّالٌ ، فَأُلْقِي إِلَيهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَيک وَ قَدْ أَخَذْتَ عَلَى الْكِتْمَانَ؟

قَالَ: مَنْ آنَسْتَ مِنْهُ رُشْداً فَأَلْقِ إِلَيهِ وَ خُذْ عَلَيهِ الْكِتْمَانَ ، فَإِنْ أَذَاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ وَ أَشَارَ بِيدِهِ إِلَى حَلْقِهِ.

قَالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَحْوَلَ ، فَقَالَ لِی: مَا وَرَاءَكَ؟

قُلْتُ: الْهُدَی ، فَحَدَّثْتُهُ بِالْقِصَّهِ.

قَالَ: ثُمَّ لَقِينَا الْفُضَيلَ وَ أَبَا بَصِيرٍ فَدَخَلَا عَلَيهِ وَ سَمِعَا كَلَامَهُ وَ سَئَلَاهُ وَ قَطَعَا عَلَيهِ بِالْإِمَامَهِ ثُمَّ لَقِينَا النَّاسَ أَفْوَاجاً فَكلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَهَ عَمَّارٍ وَ أَصْحَابَهُ وَ بَقِی عَبْدُ اللَّهِ لَا يدْخُلُ إِلَيهِ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ ، فَلَمَّا رَأَی ذَلِكَ قَالَ: مَا حَالَ النَّاسَ؟ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَاماً صَدَّ عَنْكَ النَّاسَ. قَالَ هِشَامٌ: فَأَقْعَدَ لِی بِالْمَدِينَهِ غَيرَ وَاحِدٍ لِيضْرِبُونِی. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۳۵۳.}

هشام بن

سالم گوید: بعد از شهادت امام صادق علیه السلام من و صاحب الطاق در مدینه بودیم و مردم گرد عبد الله بن جعفر را گرفته و او را صاحب الامر و امامِ بعد از پدرش می دانستند ، من با صاحب الطاق پیش او رفتیم در حالی مردم نزدش بودند ، مردم از آن رو گرد وی جمع شده بودند که از امام صادق علیه السلام روایت می کردند که آن حضرت فرموده: امر امامت به پسر بزرگتر می رسد به شرط اینکه عیبی در او نباشد (البته عبدالله هم از جهت بدنی و هم از جهت فکری معیوب بود). ما هم نزدش رفتیم تا مسائلی را که از پدرش می پرسیدیم از او بپرسیم ، لذا پرسیدیم زکات در چند درهم واجب می شود؟

گفت: در دویست درهم که باید پنج درهم آن را داد.

گفتیم: در صد درهم چطور؟

گفت: دو درهم و نیم.

گفتیم: به خدا سوگند مُرجئه هم چنین چیزی نمی گویند!

عبدالله دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا من نمی دانم مرجئه چه می گویند.

هشام گوید: من و ابو جعفر احول (: معروف به مؤمن الطاق) از نزد او گمراه و حیران بیرون آمدیم ، نمی دانستیم به کجا رو آوریم ، گریان و سرگردان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم ، نمی دانستیم کجا برویم و به که روی آوریم ، می گفتیم. به مرجئه گرائیم یا به قدریه یا به زیدیه یا به معتزله و یا به خوارج؟!

در همین حال بودیم پیر مردی را که نمی شناختم دیدم که با دست به سمت من اشاره می کرد ، ترسیدم که از جاسوسهای منصور عباسی باشد ، زیرا او در مدینه جاسوسهایی

داشت که در پی آن بودند ببینند شیعیان امام جعفر صادق علیه السلام بر امامت چه کسی اتفاق نظر پیدا می کنند تا گردن او را بزنند ، لذا من ترسیدم که این پیر مرد یکی از آنها باشد ، از این رو به احول گفتم: از من دور شو که من بر خود و بر تو هراسانم ، این پیر مرد مرا می خواهد نه تو را ، از من دور شو تا به هلاکت نیفتی و به دست خود به نابودیت کمک نکنی.

پس اندکی از من دور شد و من به دنبال پیر مرد به راه افتادم ، گمان می کردم نمی توانم از او خلاص شوم ، پیوسته دنبالش می رفتم و تن به مرگ داده بودم تا مرا درِ خانه ی ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت.

ناگاه خادمی دم در آمد و به من گفت: بفرما ، خدایت رحمت کند. من وارد شدم. حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام را دیدم ، بی آنکه من چیزی بگویم فرمود: نه به سوی مرجئه برو نه به سوی قدریه نه به سوی زیدیه نه به سوی معتزله و نه به سوی خوارج ، [بلکه] به سوی من ، به سوی من.

عرض کردم: فدایت گردم ، پدرت درگذشت؟

فرمودند:

آری.

عرض کردم: وفات کرد؟

فرمودند:

آری.

گفتم: پس از او ، امام ما کیست؟

فرمودند:

اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند ، هدایت می کند.

گفتم: فدایت گردم ، عبد الله می پندارد که او امام بعد از پدرش می باشد.

فرمودند:

عبد الله می خواهد خدا عبادت نشود.

گفتم: فدایت گردم ، امام ما پس از پدرتان کیست؟

فرمودند:

اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند ، هدایت می کند.

عرض کردم: فدایت گردم

، شمایید؟

فرمودند:

نه ، من این را نمی گویم.

با خود گفتم: من راه پرسش را درست نرفتم ، سپس عرض کردم: فدایت گردم ، شما امامی دارید؟

فرمودند:

نه.

(فهمیدم که خود او امام است) آنگاه از بزرگداشت و هیبت آن حضرت عظمتی در دلم افتاد که کسی جز خدای عزوجل نمی داند ، بیشتر از آنچه هنگام رسیدن خدمت پدرش در دلم می افتاد. سپس گفتم: فدایت گردم ، از شما بپرسم آنچه از پدرت می پرسیدم؟

فرمود: بپرس تا با خبر شوی ولی فاش مکن ، اگر فاش کنی نتیجه اش ذبح است.

سپس از آن حضرت سؤال کردم و ایشان را دریایی بیکران یافتم.

عرض کردم: فدایت گردم ، شیعیان شما و شیعیان پدرتان در گمراهی سرگردانند ، با وجود تعهد کتمانی که از من گرفته اید اگر ایشان را ببینم به سوی شما دعوت کنم؟

فرمودند:

هر کس از آنها که رشد و استقامتش را دریافتی ، مطلب را به او بگو و با او شرط کن کتمان کند که اگر فاش کند ، نتیجه اش ذبح است (و با دست اشاره به گلویش فرمود).

من از نزد آن حضرت خارج شدم و به ابو جعفر احول برخوردم ، گفت: چه خبر بود؟

گفتم: هدایت ، آنگاه داستان را برایش گفتم.

سپس فضیل و ابوبصیر را دیدیم ، ایشان هم خدمت حضرت رسیدند و از حضرتش سؤال کردند و به امامتش یقین کردند. سپس مردم را دسته دسته می دیدیم و راهنمایی می کردیم ، هر کس خدمت حضرت رسید به امامتش یقین کرد مگر گروه عمار ساباطی و دوستانش. دیگر جز تعداد کمی از مردم ، کسی نزد عبدالله نمی رفت ، چون چنین دید گفت: مردم در چه حالند؟! به او

خبر دادند که هشام مردم را از تو بازداشت. هشام گوید: او چند نفر را در مدینه گماشت تا مرا بزنند!

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَهِ قَالَ: كُنْتُ وَاقِفاً وَ حَجَجْتُ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ ، فَلَمَّا صِرْتُ بِمَكَهَ خَلَجَ فِى صَدْرِى شَىْ ءٌ فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزَمِ ثُمَّ قُلْتُ: «اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ طَلِبَتِى وَ إِرَادَتِى ، فَأَرْشِدْنِى إِلَى خَيرِ الْأَدْيانِ» فَوَقَعَ فِى نَفْسِى أَنْ آتِى الرِّضَا عَلَيهِ السَّلَامُ ، فَأَتَيتُ الْمَدِينَهَ فَوَقَفْتُ بِبَابِهِ وَ قُلْتُ لِلْغُلَامِ: قُلْ لِمَوْلَاك رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ.

قَالَ: فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَ هُوَ يقُولُ ادْخُلْ يا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِيرَهِ ، ادْخُلْ يا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِيرَهِ.

فَدَخَلْتُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى قَالَ لِى: قَدْ أَجَابَ اللَّهُ دُعَاءَك وَ هَدَاك لِدِينِهِ.

فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنَّك حُجَّهُ اللَّهِ وَ أَمِينُهُ عَلَى خَلْقِهِ. {الكافى ، ج ۱ ، ص ۳۵۵.}

عبد الله بن مغیره گوید: من واقفی مذهب بودم که به حج رفتم ، همین که به مکه رسیدم ، شکی در دلم (راجع به مذهبم) خلجان کرد ، خودم را به ملتزم {دیوار بین حجر الاسود و در خانه ی خدا که مستحب است سینه و شکم را به آنجا چسبانیده و دعا کنند.}چسبانیدم و گفتم: «خدایا! تو خواست و اراده ی مرا می دانی ، مرا به بهترین دینها هدایت کن» ، پس به دلم افتاد که خدمت حضرت رضا علیه السلام بروم. به مدینه آمدم و درب خانه ی حضرت ایستادم و به غلام ایشان گفتم: به آقایت بگو مردی از اهل عراق بر در خانه است.

گوید: ناگاه صدای حضرت را شنیدم که می فرمودند:

بفرما ای عبد الله بن مغیره! بفرما ای عبد الله بن مغیره!

وارد شدم. تا حضرت مرا دیدند فرمودند:

خدا دعایت را

اجابت کرد و به دین خودش هدایتت فرمود.

گفتم: گواهی می دهم که شمایید حجت خدا و امین او بر خلقش.

۳. هدایت به واسطه ی روح الأمر

معنای سومی که برای هدایت به امر ذکر شده معنایی است که از حدیث ذیل قابل استفاده است:

عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یهْدُونَ بِأَمْرِنا» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ:

یعْنِی الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَهَ عَلَیهَا السَّلَامُ یوحَی إِلَیهِمْ بِالرَّوْحِ فِی صُدُورِهِمْ. {تأویل الآیات الظاهره ، ص ۳۲۲.}

ابوحمزه از قول حضرت ابوجعفر الباقر علیه السلام روایت کرده که درباره ی آیه: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یهْدُونَ بِأَمْرِنا» ، فرمودند:

یعنی امامانی که از فرزندان فاطمه علیها السلام اند ، خداوند روح را در سینه های ایشان وحی می کند.

مقصود از این روح ، که خدا در سینه ی امامان وحی می کند چیست؟

در قرآن کریم ، این مطلب درباره ی شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده است:

«وَ کـذلِک أَوْحَینا إِلَیک رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کنْتَ تَـدْری مَا الْکتابُ وَ لاَ الْإیمانُ وَ لکنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ إِنَّک لَتَهْدی إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ.» {شوری ، ۵۲.}

«و اینچنین ، ما روحی از امر خود را به سویت وحی کردیم و تو چه می دانستی کتاب چیست و ایمان چیست ، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله ی آن هر کس از بندگانمان را که خواستیم هدایت کنیم و همانا تو ، قطعا به سوی صراط مستقیم هدایت می کنی.»

این آیه از حقیقت بسیار بزرگی خبر می دهد ، از روحی که به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تعلیم می دهد و باعث هدایتگری آن حضرت می گردد. درباره ی

پیامبران دیگر در هیچیک از آیات سخنی از این روح گفته نشده است. اما از این آیه هم ، اختصاص آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله قابل استفاده نیست. زیرا درباره ی آن به صیغه ی مضارع که مربوط به حال و آینده است فرموده: «جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا.»

اولین این عباد ، خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و پس از او ، به دلیل آیات و روایات بسیاری ، بندگان برگزیده ی خدا ذریه و اهل بیت علیهم السلام آن جناب می باشند و ایشان نیز از آن روح بهرمندند.

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبارَک وَ تَعَالَی: «وَ کذلِک أَوْحَینا إِلَیک رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کنْتَ تَدْرِی مَا الْکتابُ وَ لَا الْإِیمانُ» قَالَ: خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکائِیلَ ، کانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ یخْبِرُهُ وَ یسَدِّدُهُ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ عَلَیهِمُ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۳.}

ابابصیر گوید درباره ی آیه ی ... (آیه ی مذکور) از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم. فرمودند:

روح آفریده ای از آفریدگان خدای عزوجل است که بزرگتر از جبرئیل و میکائیل می باشد ، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به او خبر می داد و استوارش می داشت و همراه امامان پس از وی هم می باشد.

و قال عَلَیهِ السَّلَامُ:

لَمْ یکنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَی غَیرِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ یسَدِّدُهُمْ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۳.}

و فرمودند:

آن روح با احدی از گذشتگان نبوده

جز با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و او همراه ائمه است و ایشان را استوار می دارد.

در آیات و روایات از این روح ، تعبیر به روح الأمر شده است. روح الأمر یعنی روحی که از عالم امر و از ملکوت است:

«وَ یسْئَلُونَک عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» {اسراء ، ۸۵.}

«و از تو درباره ی روح سؤال می کنند ، بگو: روح از امر پروردگار من است.»

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «یسْئَلُونَک عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» قَالَ: خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکائِیلَ ، کانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ عَلَیهِمُ السَّلَامُ وَ هُوَ مِنَ الْمَلَکوتِ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۳.}

ابابصیر گوید: درباره ی آیه ی ... (آیه ی مذکور) ، از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم. فرمودند:

او مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراه ائمه علیهم السلام است و او از عالم ملکوت است.

از جهت قواعد ادبی هم صحیح است که گفته شود: ائمه علیهم السلام توسط امر خدا هدایت می کنند و مقصود این باشد که توسط روحی که از امر خداست هدایت می کنند. بنابر این معنای سوم هدایت به امر اینست که اهل بیت علیهم السلام به واسطه ی روح الأمر است که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هادی این امت گشته اند.

اشکالی که ممکن است به نظر برسد اینست که خداوند متعال در قرآن کریم تنها راجع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان

سخن از روح الأمر گفته و روایات نیز بیانگر اختصاص این روح به ایشان بود. اگر تعبیر «یهْدُونَ بِأَمْرِنا» در دو آیه ی مذکور ، اشاره به روح الأمر داشته باشد - از آن رو که دو آیه ی مذکور درباره ی امامت پیامبران پیشین است - با اختصاص روح الأمر به پیامبر و امامان این امت منافات می یابد.

پاسخ این اشکال اینست که تعبیر «یهْدُونَ بِأَمْرِنا» وصف معرف معنای امامت است و لذا هیچ اشکالی ندارد که در خصوص مرتبه ی بالاتری از امامت نیز با معنایی فراتر (از معنایی که در امامت پیامبران پیشین داشت) قابل صدق باشد.

آیه ی سوم

اشاره

آیه ی دیگری که در آن نیز ، شأن هدایتگری اهل بیت علیهم السلام مطرح شده این فرمایش خداوند متعال است که در آیه ی ذیل خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكلِّ قَوْمٍ هادٍ» {رعد ، ۷.}

«جز این نیست که تو مُنذِر و بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است»

انذار ، مهمترین شأن رسالت است و به معنای اخطار و هشدار دادن و ترساندن و بر حذر داشتن است. شأن انذار در هر رسولی ، از شأن بشارت بسیار مهمتر است؛ خداوند هیچ کجا در قرآن نفرموده فلان رسول را فرستادیم تا قومش را تنها بشارت دهد ، بلکه هر جا شأن بشارت برای رسول مطرح شده شأن انذار نیز در کنارش مطرح شده. اما در آیات متعددی ، خداوند ، تنها شأن انذار را برای رسولانش ذکر کرده و سخنی از بشارت به میان نیاورده است. حتی در برخی از آیات ، به جای اینکه بفرماید رسولی فرستادیم فرموده نذیر یا منذِر

(: انذار دهنده) فرستادیم. {سبأ ، ۳۴ و ۴۴ ، صافات ، ۷۲ و زخرف ، ۲۳.}

در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بیان فرموده که رسالتِ بشارت و انذار ، در آن حضرت ، از طریق قرآن بوده است (که البته در مورد ایشان نیز ، شأن انذار جلوه ی بیشتری در آیات دارد):

«تبارَک الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیکونَ لِلْعالَمینَ نَذیراً» {فرقان ، ۱.}

«پرخیر و پاینده است آنکه بر بنده ی خود جدا کننده ی حق و باطل را نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد»

«وَ أُوحِی إِلَی هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکمْ بِهِ» {أنعام ، ۱۹.}

«و این قرآن بر من وحی شده است تا شما را بیم دهم.»

«هذا کتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِیا لِینْذِرَ الَّذینَ ظَلَمُوا وَ بُشْری لِلْمُحْسِنینَ» {أحقاف ، ۱۲.}

«و این کتابی به زبان عربی است که تصدیق کننده است ، تا کسانی را که ستم کردند هشدار دهد و نیکوکاران را مژده ای باشد.»

قرآن کتاب انذار است. رسول خدا صلی الله علیه و آله مسئول ابلاغ این متن به امت می باشند. از این رو ایشان در آیه ی مورد بحث ، «مُنذِر» نامیده شده اند. شأن انذار (با ابلاغ آیات الهی) در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به شأن هدایت ، اصالت دارد و شأن هدایت را در دو افق برای آن حضرت به دنبال خواهد داشت:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله آیات الهی (: متن انذار) را که به تدریج در طول دوران رسالت ، بر آن جناب نازل می شد برای امت تلاوت می نمود و امت با پذیرش آیات هدایت می شدند:

«... وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکونَ مِنَ الْمُسْلِمینَ وَ أَنْ

أَتْلُوَا الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یهْتَدی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّما أَنَا مِنَ الْمُنْذِرینَ» {نمل ، ۹۱ و ۹۲.}

«... و من مأمورم به اینکه تسلیم او باشم و اینکه قرآن را تلاوت کنم. پس هر که هدایت پذیرد به سود خود هدایت یافته و هر که گمراه شود ، پس بگو: من فقط از هشدار دهندگانم.»

«تَنْزیلُ الْکتابِ لا رَیبَ فیهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ أَمْ یقُولُونَ افْتَراهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّک لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذیرٍ مِنْ قَبْلِک لَعَلَّهُمْ یهْتَدُونَ» {سجده ، ۲ و ۳.}

«فرو فرستادن کتاب ، که هیچ شکی در آن نیست از طرف پروردگار جهانیان است. آیا می گویند: آن را به دروغ ساخته است؟ بلکه آن حق است و از جانب پروردگار توست تا مردمی را که پیش از تو بیم دهنده ای برایشان نیامده هشدار دهی ، امید که هدایت یابند.»

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله وظیفه داشتند آیاتی را که به تدریج برای مردم نازل می شد (تنزیل) ، با استفاده از کل قرآن که به صورت دفعی بر وجود مطهر ایشان نازل شده بود (انزال) ، برای امت تبیین فرمایند:

«وَ أَنْزَلْنا إِلَیک الذِّکرَ لِتُبَینَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یتَفَکرُونَ» {نحل ، ۴۴.}

«و این قرآن را بصورت دفعی به سوی تو فرستادیم تا آنچه را بصورت تدریجی به سوی مردم نازل شده برایشان تبیین کنی و امید است که بیندیشند.»

امت در صورت پذیرش و ایمان به تبیینی که آن حضرت عرضه می دارد ، راهش را می یابد و هدایت می شود:

«وَ ما أَنْزَلْنا عَلَیک الْکتابَ إِلاَّ لِتُبَینَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فیهِ وَ هُدی وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یؤْمِنُونَ» {نحل ،

«و مـا این کتـاب را بر تـو بصـورت دفعی نـازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاـف دارنـد برایشـان بیـان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند.»

اگر چه در طول حیات رسول خـدا صـلی الله علیه و آله کل قرآن بصورت تـدریجی برای امت فرو فرسـتاده شـد و تبیین ایشان نسـبت به آیـات الهی ، مانع بروز اختلافات بود ، ولی پس از رحلت آن جناب ، نسـبت به معارف قرآنی اختلافات بسـیاری در امت ایجاد شـد و وجود قرآن به عنوان یگانه منبع و مصدر مورد قبول همه ، به تنهایی ، مانع پیدایش اختلافات و مانع فرقه فرقه گشتن امت نشد.

آیا در چنین وضعیتی ممکن است خدا امت را به حال خود واگذارده باشد؟؟؟

خیر ، بروز اختلافـات ، به خـاطر دور شـدن از تـدبیری بـود که خداونـد حکیم ، پس از پیـامبر ، این امت را مکلف به مشـی بر اساس آن فرموده بود. خداونـد متعال علم حقایق قرآنی را پس از پیامبر صـلی الله علیه و آله ، نزد بندگان برگزیده اش به ارث نهاد (رک: فاطر/۳۱ و ۳۲ و رعد/۴۳) ، لـذا تنها آن بنـدگان برگزیـده اند که قرآن را آنگونه که هست می فهمند و تبیین می کنند.

اگر کسـی آن بنـدگان برگزیـده را یـافت و تبیین ایشـان را شـنید و ایمان آورد ، از اختلاف و تفرقه نجات یافته و هـدایت می شود. آن بنـدگان برگزیـده کسـانی هسـتند که در هر دوره و زمـانی وجود ایشان لازم است ، کار ایشان تبیین معارف قرآن (: متن انذار) و هدایت امت از طریق این تبیین است. این بندگان همان

کسانی هستند که در آیه ی مورد بحث (رعد ، ۷) ، خداوند با نام «هادٍ»: «هدایتگر» از ایشان یاد کرده است.

قَالَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکلِّ قَوْمٍ هادٍ» ؛ مَعْنَی الْهَادِی: اَلْمُبَینُ لِمَا جَاءَ بِهِ الْمُنْذِرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. {بحار الأنوار ، ج ۵ ، ص ۲۰۸ ، از تفسیر نعمانی.}

حضرت امیر علیه السلام درباره ی آیه ی «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است» ، فرمودند:

هدایت کننده یعنی کسی که آنچه را انذار دهنده از نزد خدا آورده تبیین می کند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ لِعَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ:

أَنْتَ الْهَادِی الثَّانِی. {الیقین ، ص ۵۰۴.}

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

شما دومین هدایت کننده هستید (اولین هدایت کننده خود رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که چگونگی هدایت ایشان توسط قرآن بیان شد).

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

«إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکلِ قَوْمٍ هادٍ» ، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ الْمُنْذِرُ وَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ الْهَادِی ، یا أَبَا مُحَمَّدٍ! هَلْ مِنْ هَادٍ الْیوْمَ؟

قُلْتُ: بَلَی جُعِلْتُ فِدَاک ، مَا زَالَ مِنْکمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّی دُفِعَتْ إِلَیک.

فَقَالَ: رَحِمَک اللَّهُ یا أَبَا مُحَمَّدٍ! لَوْ کانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آیهٌ عَلَی رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِک الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآیهُ ، مَاتَ الْکتَابُ وَ لَکنَّهُ حَی یجْرِی فِیمَنْ بَقِی کمَا جَرَی فِیمَنْ مَضَی. {کافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۱.}

ابو بصیر گوید: برای امام صادق علیه السلام این آیه ی را خواندم: «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی

را هدایت کننده ای است» ، حضرت فرمودند:

بیم دهنده رسول خدا صلی الله علیه و آله و هدایت کننده علی علیه السلام است. ای ابامحمد! آیا امروز نیز هدایتگری هست؟

عرض کردم: آری فدایت شوم ، همیشه از شما خانواده هدایت کننده ای پس از دیگری بوده تا به شما رسیده است.

فرمودند:

خدایت رحمت کند ای ابامحمد ، اگر چنین می بود که چون آیه ای در باره مردی نازل می شد و آن مرد می میرد آیه هم از بین می رفت (و مصداق دیگری نداشت) که قرآن مرده بود ولی قرآن همیشه زنده است؛ بر بازماندگان منطبق می شود چنانچه بر گذشتگان منطبق می شد.

آیه ی مورد بحث (رعد ، ۷) یکی از آیاتی است که بیانگر لزوم وجود امام پس از رسول خدا می باشد. با توجه به اینکه امام تبیین کننده ی تعالیم رسالت (و در صدر آنها قرآن) است ، اگر آیندگان بخواهند به حقایق آموزه های رسالت ، آنگونه که بوده ، دست یابند چاره ای ندارند مگر اینکه بیان درست آن را از امام بخواهند. در واقع وجود امام لازم است تا آموزه های رسالت از مسیر خود منحرف نشود و از تحریف و تفسیر به رأی در امان بماند. پیامبر وظیفه اش این بوده که رسالتش را تمام و کمال به امت ابلاغ کند و در زمان حیات خویش تبیین فرماید و از این طریق امت را هدایت کند. برای آیندگان نیز برای هر زمانی خدا امامی را قرار داد تا با تبیین آنچه از سوی پیامبر به جا مانده امت را از اختلاف برهاند و به صراط مستقیم رهنمون گردد. در اینجا مناظره ای از شاگرد مکتب امام صادق علیه السلام را که مطالب مذکور

در آن مطرح گشته می آوریم:

مردی از مخالفان اهل بیت علیهم السلام ، از شام خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت: آمده ام تا با یاران شما مناظره کنم ... حضرت به او فرمودند:

با این جوان یعنی هشام بن حکم مناظره کن.

گفت: آری. سپس به هشام گفت: ای جوان! در باره امامت این مرد از من بپرس!

هشام از بی ادبی او نسبت به ساحت مقدس امام علیه السلام خشمگین شد ، طوری که می لرزید ، سپس به شامی گفت: «یا هَذَا!» ای مرد! آیا پروردگارت نسبت به آفریدگانش خیرخواه تر است یا آفریدگان نسبت به خودشان؟

- شامی: بلکه پروردگارم نسبت به مخلوقاتش خیرخواه تر است.

- هشام: در مقام خیرخواهی برای مردم چه کرده است؟

- برای ایشان حجت و دلیلی به پا داشته تا گروه گروه نشوند و دچار اختلاف نگردند و او ایشان را با هم الفت دهد و ناهمواری هایشان را هموار سازد و ایشان را به آنچه پروردگارشان واجب فرموده آگاه سازد.

- او کیست؟

- رسول خداست.

- بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟

- قرآن و سنت است.

- قرآن و سنت برای رفع اختلافِ امروز ما سودمند است؟

- آری.

- پس چرا من و تو اختلاف داریم و تو به خاطر مخالفتی که با تو داریم از شام به اینجا آمدی!

شامی خاموش ماند ، امام صادق علیه السلام به او فرمودند:

چرا جواب نمی دهی؟

شامی گفت: اگر بگویم قرآن و سنت از ما رفع اختلاف می کنند حرفم نادرست است ، زیرا عبارات کتاب و سنت معانی

مختلفی را متحمل است (چند جور معنا می شود) و اگر بگویيم اختلاف داريم و هر يک از ما مدعی حق می باشيم ، قرآن

و سنت ما را سودی ندهند (زیرا که هر کدام از ما آن را به نفع خویش توجیه می کنیم) ولی من هم همین استدلال را می توانم بر علیه هشام مطرح کنم.

حضرت فرمودند:

از او بپرس تا بفهمی که سرشار است.

شامی خطاب به هشام گفت: ای مرد! چه کسی نسبت به آفریدگان خیرخواه تر است: پروردگارشان یا خودشان؟

- هشام: پروردگارشان از خودشان خیرخواه تر است.

- شامی: آیا پروردگار شخصی را بپا داشته است که ایشان را متحد کند و ناهمواریشان هموار سازد و حق و باطل را به ایشان باز گوید؟

- در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امروز؟

- در زمان رسول خدا که خود آن حضرت بود ، امروز کیست؟

- همین شخصی که بر مسند نشسته (اشاره به امام صادق علیه السلام کرد) و از هر سو به سویش رهسپار می گردند به میراث علمی که از پدرانش دست به دست از جدش گرفته خبرهای آسمان و زمین را برای ما باز می گوید.

- من چگونه می توانم این را بفهمم؟

- هر چه خواهی از او بپرس.

- عذری برایم باقی نگذاردی ، بر من است که بپرسم

امام صادق علیه السلام فرمودند:

ای شامی! می خواهی گزارش سفر و راهت را خبر دهم؟ چنین و چنان بود ...

هر چه حضرت خبر می دادند مرد شامی می گفت: راست گفتی ، اکنون اسلام آوردم

امام صادق علیه السلام فرمودند:

خیر ، بلکه اکنون به خدا ایمان آوردی ، اسلام پیش از ایمان است ، به وسیله اسلام از یکدیگر ارث می برند و ازدواج می کنند و به وسیله ی ایمان پاداش داده می شوند.

شامی عرض کرد: درست فرمودید ، گواهی می دهم که کسی جز خدا شایسته ی عبادت نیست و

محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و تو جانشین اوصیای او هستی {کافی ، ج ۱ ، ص ۱۷۲.}

هدایت به سوی قرآن

اشاره

اهـل بیت علیهم السـلام وارثـان علم قرآننـد. خداونـد متعـال علم و فهم دقایق و ظرائف قرآن را به اهل بیت علیهم السـلام عطا فرموده ، انشـاء الله در قسـمت مربوط به خصوصـیت علم اهل بیت علیهم السـلام دلائل قرآنی و روائی این مطلب عرضه خواهد شـد. اهل بیت علیهم السلام مؤمنان را (: کسانی را که امامت ، ولایت و هـدایت ایشان را پـذیرا شوند) به سوی معارف کتاب خدا هدایت و رهبری می کنند. ایشان کتاب خدا را به عنوان مرجع و مبنای علوم و روایات خود معرفی می کنند و کلام ایشان همه تبیین آیات قرآن است. لذا برای هر کلامشان شاهد و دلیلی از آیات قرآن دارند.

عَنْ أَبِی الْجَارُودِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ:

إِذَا حَدَّثْتُکمْ بِشَی ءٍ فَاسْأَلُونِی مِنْ کتَابِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ فِی بَعْضِ حَدِیثِهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ نَهَی عَنِ الْقِیلِ وَ الْقَالِ وَ فَسَادِ الْمَالِ وَ کثْرَهِ السُّؤَالِ.

فَقِیلَ لَهُ: یا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَینَ هَذَا مِنْ کتَابِ اللَّهِ؟

قَـالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَـلَّ یقُولُ: «لا خَیرَ فِی کثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَـدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْـلاحٍ بَینَ النَّاسِ» {نساء/۱۱۴.}وَ قَـالَ: «وَ لا تُؤْتُـوا السُّفَهـاءَ أَمْـوالَکمُ الَّتِی جَعَـلَ اللَّهُ لَکمْ قِیامـاً» {نسـاء/۵.}وَ قَـالَ: «لا تَسْـئَلُوا عَـنْ أَشْـیاءَ إِنْ تُبْـدَ لَکمْ تَسُـؤْکمْ.» {مائده/۱۰۱. و حدیث در: الکافی ، ج ۱ ، ص ۶۰.}

ابو جارود گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند:

وقتی مطلبی برایتان گفتم از من بپرسید کجای کتاب خداست آنگاه حضرت ضمن گفتارشان فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه

و آله از بگو مگو و تباه کردن مال و زیادی سؤال نهی فرمود.

به حضرت عرض شد: ای پسر رسول خدا! این که فرمودید در کجای کتاب خداست؟

فرمودند:

خدای عزوجل می فرماید: «در بسیاری از سخنانِ درِگوشی آنها ، خیر و سودی نیست مگر کسی که امر به کمک به دیگران ، یا کار نیک ، یا اصلاح در میان مردم کند» و می فرماید: «اموال خود را ، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده ، به دست بی خِردان نسپارید» و می فرماید: «از چیزهائی که اگر بر شما عیان شود ناراحتتان کند سؤال نکنید.»

آن چنان کلمات آل الله علیهم السلام با کتاب خدا مطابقت دارد که در روایات متعددی ، کتاب خدا را به عنوان ملاک و مبنا برای تشخیص صحت انتساب کلامی به خود معرفی فرموده اند:

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ فِی خُطْبَهٍ بِمِنًی أَوْ بِمَکهَ: یا أَیهَا النَّاسُ! مَا جَاءَکمْ عَنِّی یوَافِقُ الْقُرْآنَ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَکمْ عَنِّی لَا یوَافِقُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أَقُلْهُ. {تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۸.}

حضرت صادق علیه السلام در خطبه ای در سرزمین منا یا مکه فرمودند:

ای مردم! آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق باشد من آن را گفته ام و آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق نباشد من آن را نگفته ام.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

یا مُحَمَّدُ! مَا جَاءَک فِی رِوَایهٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ یوَافِقُ الْقُرْآنَ فَخُذْ بِهِ وَ مَا جَاءَک فِی رِوَایهٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ یخَالِفُ الْقُرْآنَ فَلَا تَأْخُذْ بِهِ. {تفسیر

العیاشی ، ج ۱ ، ص ۸.}

محمد بن مسلم گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

محمد! هر روایتی که از طریق نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی داشت آن را بپذیر و هر روایتی که از طریق نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی نداشت آن را مپذیر.

عَنْ كلَيبٍ الْأَسَدِي قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ يقُولُ: مَا أَتَاكمْ عَنَّا مِنْ حَدِيثٍ لَا يصَدِّقُهُ كتَابُ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ. {تفسیر العیاشی ، ج ۱ ، ص ۹.}

کلیب اسدی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

هر حدیثی از قول ما به شما برسد که کتاب خدا آن را تصدیق نکند ، پس آن باطل است (یعنی جعلی بوده و از اهل بیت علیهم السلام نمی باشد).

تفسیر به رأی ، نتیجه ی محرومیت از هدایت

کسانی که برای فهم معارف قرآن و برای دریافت مراد خدا در آیات تدوین ، سراغ اهل بیت علیهم السلام نیامدند و از تبیین ایشان برخوردار نشدند و از این هدایت محروم گشتند ، در فهم معارف قرآن واماندند و چون نمی خواستند به جهل و نادانی خود اعتراف کنند ، قرآن را بنابر رأی و نظر خود معنا کردند و اینگونه قرآن را از مسیرش منحرف ساختند و عامل تحریف معنوی قرآن شده و در واقع به خدا دروغ بسته و مصداق این آیات گردیدند:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كذِباً لِيضِلَّ النَّاسَ بِغَيرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لا يهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمينَ» {انعام/۱۴۴.}

«پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد ، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچگاه ستمگران را هدایت نمی کند»

شرط هدایت شدن توسط قرآن اینست که

تمسک به قرآن ، همراه با تمسک به عترت باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین فرمودند:

«لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی مَا إِنْ تَمَسَّکتُمْ بِهِمَا»: {الکافی ، ج ۲ ، ص ۴۱۵.}

«هرگز گمراه نخواهید شد در صورتی که به آن دو تمسک جویید.»

کسانی که دم از «حَسْبُنَا کتَابُ اللَّهِ» زدند ، به شهادت تاریخ و به شهادت روایات فریقین {علامه ی امینی (ره) در کتاب گرانمایه ی الغدیر ، ج ۶ ، ص ۱۳۳ تا ۱۴۵ مواردی از جهل عمر و عثمان را نسبت به کتاب خدا ، از کتب اهل سنت استخراج و ارائه نموده است.}از حقایق قرآن محروم شده دچار تفسیر به رأی شده ، هم خود گمراه گشتند و هم دیگران را به ورطه ی گمراهی راندند.

در روز قیامت کسانی که توسط آنها گمراه شده اند خطاب به حضرت حق می گویند:

«وَ قالَ الَّذینَ کفَرُوا رَبَّنا أَرِنَا الَّذَینِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِیکونا مِنَ الْأَسْفَلینَ» {فصلت/۲۹.}

«کافران گفتند: پروردگارا! آن دو نفر ، از جن و انس را که ما را گمراه کردند به ما نشان بده تا آنها را زیر پای خود نهیم تا از پست ترین مردم باشند!»

عَنْ سَوْرَةَ بْنِ کلَیبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَک وَ تَعَالَی: «رَبَّنا أَرِنَا الَّذَینِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِیکونا مِنَ الْأَسْفَلِینَ» ، قَالَ: یا سَوْرَةُ! هُمَا وَ اللَّهِ هُمَا ثَلَاثاً و اللَّهِ یا سَوْرَةُ إِنَّا لَخُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ فِی السَّمَاءِ وَ إِنَّا لَخُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ. {الکافی ، ج ۸ ، ص ۳۳۴.}

سوره پسر کلیب گوید: امام صادق علیه السلام درباره ی این آیه

(آیه ی مذکور) فرمودند:

ای سوره! به خدا سوگند ، مقصود از آن دو نفر آن دو هستند – و سه مرتبه این را فرمودند- به خدا سوگند ای سوره! مائیم خزانه داران علم خدا در آسمان و مائیم خزانه داران علم خدا در زمین.

رُوِی عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ وَ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «أَرِنَا الَّذَینِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» ؛ هُمُ الْأَوَّلُ وَ الثَّانِی. {الصراط المستقیم ، ج ۳ ، ص ۳۹.}

قاسم بن جندب از قول ابن عباس روایت کرده و حضرت باقر علیه السلام نیز درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند:

ایشان اولی و دومی هستند.

«وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُ أَ لَيسَ فی جَهَنَّمَ مَثْوى لِلْكافِرِينَ» {عنکبوت/۶۸.}

«چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آنکه به سراغش آمده تکذیب نماید؟! آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟!»

فِی کِتَابِ الْحُسَینِ بْنِ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ إِلَی أَهْلَ الْبَصْرَهِ: فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ یقُولُ: مَنْ قَالَ فِی الْقُرْآنِ بِغَیرِ عِلْمٍ فَلْیتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ. {التوحید ، ص ۹۱.}

در نامه ی امام حسین علیه السلام به اهالی بصره آمده: همانا از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هر کس درباره ی قرآن ، بدون علم چیزی بگوید ، باید نشیمنگاه خود را برای آتش مهیا کند.

در پایان این قسمت ، دو مورد از موارد فراوان تفسیر به رأی قرآن در زمان ائمه علیهم السلام و حتی در محضر ایشان را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

عَنْ زَیدٍ الشَّحَّامِ قَالَ: دَخَلَ قَتَادَهُ

بْنُ دِعَامَهَ عَلَى أَبِى جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يا قَتَادَهُ! أَنْتَ فَقِيهُ أَهْلِ الْبَصْرَهِ؟

فَقَالَ: هَكَذَا يزْعُمُونَ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ بَلَغَنِى أَنَّک تُفَسِّرُ الْقُرْآنَ!

فَقَالَ لَهُ قَتَادَهُ: نَعَمْ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ:

بِعِلْمٍ تُفَسِّرُهُ أَمْ بِجَهْلٍ؟

قَالَ: لَا بِعِلْمٍ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ:

فَإِنْ كنْتَ تُفَسِّرُهُ بِعِلْمٍ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ أَنَا أَسْأَلُک.

قَالَ قَتَادَهُ: سَلْ!

قَالَ: أَخْبِرْنِى عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِى سَبَإٍ: «وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيرَ سِيرُوا فِيها لَيالِى وَ أَياماً آمِنِينَ.» {سبأ/۱۸.}

فَقَالَ قَتَادَهُ: ذَلِک مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَهٍ وَ كرَاءٍ حَلَالٍ يرِيدُ هَذَا الْبَيتَ كانَ آمِناً حَتَّى يرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ:

نَشَدْتُک اللَّهَ يا قَتَادَهُ ، هَلْ تَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ يخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْ بَيتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَهٍ وَ كرَاءٍ حَلَالٍ يرِيدُ هَذَا الْبَيتَ فَيقْطَعُ عَلَيهِ الطَّرِيقُ فَتُذْهَبُ نَفَقَتُهُ وَ يضْرَبُ مَعَ ذَلِک ضَرْبَهً فِيهَا اجْتِياحُهُ؟

قَالَ قَتَادَهُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ:

وَيحَک يا قَتَادَهُ! إِنْ كنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِک فَقَدْ هَلَكتَ وَ أَهْلَكتَ وَ إِنْ كنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكتَ وَ أَهْلَكتَ ، وَيحَک يا قَتَادَهُ ذَلِک مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيتِهِ بِزَادٍ وَ رَاحِلَهٍ وَ كرَاءٍ حَلَالٍ يرُومُ هَذَا الْبَيتَ عَارِفاً بِحَقِّنَا يهْوَانَا قَلْبُهُ كمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَيهِمْ» {ابراهيم/۳۷.}وَ لَمْ يعْنِ الْبَيتَ فَيقُولَ إِلَيهِ ، فَنَحْنُ وَ اللَّهِ دَعْوَهُ إِبْرَاهِيمَ الَّتِى مَنْ هَوَانَا قَلْبُهُ قُبِلَتْ حَجَّتُهُ وَ إِلَّا فَلَا ، يا قَتَادَهُ! فَإِذَا كانَ كذَلِک كانَ آمِناً مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ يوْمَ الْقِيامَهِ.

قَالَ قَتَادَهُ: لَا جَرَمَ وَ اللَّهِ لَا فَسَّرْتُهَا إِلَّا هَكَذَا.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ:

وَيحَك يا قَتَادَهُ! إِنَّمَا يعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ. {الكافى ،

ج ۸، ص ۳۱۱.}

زید شحام گوید: قتاده پسر دعامه خدمت حضرت باقر علیه السلام رسید. حضرت بدو فرمودند:

ای قتاده! تو فقیه اهل بصره هستی؟

گفت: چنین پندارند.

فرمودند:

شنیده ام تو قرآن را تفسیر می کنی!

گفت: آری.

فرمودند:

دانسته تفسیر می کنی یا ندانسته؟

گفت: خیر ، بنا بر علم و دانش.

فرمودند:

اگر بنا بر علم و دانش تفسیر می کنی ، من از تو بپرسم؟

گفت: بپرسید

فرمودند:

مرا خبر ده از گفتار خدای عزوجل که در سوره ی سبأ می فرماید:

«در میان آن منازل ، سیر و سفر مقرر داشتیم ، شبانه روز در امن و امان در آنها سیر و سفر کنید.»

قتاده گفت: این آیه درباره ی کسی است که از خانه اش و با توشه ی حلال ، مرکب حلال و کرایه ی حلال به قصد خانه کعبه بیرون آید ، چنین کسی در امان است تا نزد خانواده اش بازگردد.

حضرت فرمودند:

ای قتاده! تو را به خدا ، آیا می دانی که بسا مردی با توشه حلال و مرکب و کرایه ی حلال از خانه اش به قصد کعبه بیرون آید و دچار راهزن گردد و خرجی راه او را ببرند و با وجود این ، کتکی هم به او بزنند که گاه نابودیش در آن باشد؟

قتاده پاسخ داد: آری ، البته اینچنین است.

حضرت فرمودند:

وای بر تو ای قتـاده! اگر تو قرآن را بنـا بر نظر خود تفسـیر کرده ای هم خود هلاـک گشـته و هم دیگران را هلاک کرده ای و اگر از مردم گرفته ای ، باز هلاک شده و مردم را نیز به هلاکت رسانده ای ، وای بر تو ای قتاده! این آیه درباره ی کسی است که از خانه خویش با توشه و مرکب و کرایه ی حلال به قصد کعبه بیرون آید و نسبت

به حق ما آشـنا باشد و در دل محبت ما را داشـته باشد ، چنان که خدای عزوجل (از قول حضـرت ابراهیم علیه السلام) فرموده: «و دلهای گروهی از مردم را مایل به آنها گردان» ، مقصود ، میل به کعبه نیست و گر نه می فرمود: «مایل به آن» ، پس به خـدا سوگند ، دعای حضرت ابراهیم علیه السلام در حق ماست ، هر که در دل میل و محبت ما را داشته باشد حج او پذیرفته است و گر نه پذیرفته نیست ، ای قتاده! هر کس چنین باشد از عذاب جهنم در روز قیامت در امان است (و مقصود از امنیتی که در آیه آمده همین است).

قتاده گفت: ناچار به خدا سوگند من هم دیگر این آیه را جز بدین نحو تفسیر نخواهم کرد.

حضرت فرمودند:

وای بر تو ای قتاده! قرآن را تنها کسی می فهمد که بدو خطاب شده است.

ذَکرُوا أَنَّ أَبَا حَنِیفَهَ أَکـلَ طَعَامـاً مَعَ الْإِمَـامِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَیهِ السَّلَـامُ فَلَمَّا رَفَعَ الصَّادِقُ عَلَیهِ السَّلَـامُ یـدَهُ مِنْ أَکلِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ ، اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مِنْک وَ مِنْ رَسُولِک.

فَقَالَ أَبُو حَنِیفَهَ: یا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَ جَعَلْتَ مَعَ اللَّهِ شَرِیکاً؟

فَقَـالَ لَهُ: وَیلَـک فَـإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یقُولُ فِی کتَابِهِ: «وَ ما نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْناهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْـلِهِ» {توبه/۷۴.}وَ یقُولُ فِی مَوْضِعٍ آخَرَ: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَیؤْتِینَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ.» {توبه/۵۹.}

فَقَالَ أَبُو حَنِیفَهَ: وَ اللَّهِ لَکأَنِّی مَا قَرَأْتُهُمَا قَطُّ مِنْ کتَابِ اللَّهِ وَ لَا سَمِعْتُهُمَا إِلَّا فِی هَذَا الْوَقْتِ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

بَلَی قَدْ

قَرَأْتَهُمَا وَ سَمِعْتَهُمَا و لَكنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِيك وَ فِي أَشْبَاهِك: «أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها» {محمد (صلى الله عليه و آله)/۲۴.}وَ قَالَ: «كلَّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يكسِبُونَ.» {مطففين/۱۴. و حديث در كنزالفوائد ، ج ۲ ، ص ۳۶.}

نقل شده كه ابوحنيفه با حضرت صادق هم غذا شد ، وقتى حضرت صادق عليه السلام دست از غذا كشيدند گفتند: «حمد و سپاس خدائى را كه پروردگار جهانيان است ، خدايا اين از سوى تو از جانب رسول توست.»

ابوحنيفه گفت: اى اباعبدالله! با خدا شريك قرار دادى؟!

حضرت فرمودند:

واى بر تو! خداوند متعال در كتابش مى فرمايد: «آنها فقط از اين انتقام مى گيرند كه خداوند و رسولش ، آنان را به فضل خود ، بى نياز ساختند» و مى فرمايد: «اگر به آنچه خدا و پيامبرش به آنان داده راضى باشند و بگويند: خدا ما را بس است و به زودى خدا و رسولش ، از فضل خود به ما مى بخشند ما تنها رضاى او را مى طلبيم.» {در اين دو آيه اى كه حضرت به عنوان شاهد و دليل بر كلام خود مبنى بر نسبت دادن نعمتها به رسول خدا صلى الله عليه و آله ذكر كردند نيز ، بخشش و فضل ، هم به خدا و هم به رسول خدا نسبت داده شده است.}

ابو حنيفه گفت: به خدا قسم گوئى تا كنون هرگز اين دو آيه را از كتاب خدا نخوانده و نشنيده بودم!

حضرت فرمودند:

آرى ، هم خوانده اى و هم شنيده اى ، ولى خداوند متعال درباره ى تو و امثال تو اين آيه را نازل كرده: «يا بر دلها قفل زده شده» و فرموده: «چنين نيست (كه آنها

می پندارند) ، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است.»

آیه ی چهارم

آیه ی چهارم

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَمیعاً فَإِمَّا یأْتِینَّکمْ مِنِّی هُدی فَمَنْ تَبِعَ هُدای فَلا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ» {بقره/۳۸.}

«گفتیم: همگی از بهشت فرود آیید! هرگاه هدایتی از من برای شما آمد ، پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند»

عَنْ جابِرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ تَفْسِیرِ هَذِهِ الْآیهِ فِی بَاطِنِ الْقُرآنِ: «فَإِمَّا یأْتِینَّکمْ مِنِّی هُدی فَمَنْ تَبِعَ هُدای فَلا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ» قَالَ: تَفْسِیرُ الْهُدَی عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ ، قَالَ اللَّهُ فِیهِ: «فَمَنْ تَبِعَ هُدای فَلا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ.» {تفسیر عیاشی ، ج ۱ ، ص ۳.}

جابر گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره ی تفسیر این آیه در باطن قرآن پرسیدم (آیه ی مذکور) ، فرمودند:

تفسیر هُدی (: هدایت) علی علیه السلام است که خدا درباره ی او فرموده: «پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند.»

تبعیت ، شرط هدایت

در آیه ی مذکور و آیات متعدد دیگری که در آنها سخن از هدایت رفته ، تبعیت از هدایت و پیروی از هدایتگر ، به عنوان شرط هدایت شدن معرفی شده است.

خداوند متعال در قرآن کریم ، از قول دو تن از پیامبرانش ، تبعیت از هدایتگر را به عنوان شرط هدایت معرفی کرده:

«یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یأْتِک فَاتَّبِعْنی أَهْدِک صِراطاً سَوِیا» {مریم ، ۴۳.}

«(حضرت ابراهیم به عمویش گفت:) ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است ، پس ، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم.»

«وَ قالَ الَّذی آمَنَ یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ

أَهْدِكمْ سَبيلَ الرَّشادِ» {غافر/۳۸.}

«و آنکه (از قوم فرعون) ایمان آورده بود گفت: «ای قوم مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد هدایت کنم»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز به امر خدا به امتش چنین می فرماید:

«قُلْ یا أَیهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیکمْ جَمیعاً الَّذی لَهُ مُلْك السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ یحْیی وَ یمیتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِی الْأُمِّی الَّذی یؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ کلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکمْ تَهْتَدُونَ» {أعراف/۱۵۸.}

«بگو: ای مردم من فرستاده خدای یکتا به همه شمایم ، خدایی که آسمانها و زمین از اوست ، معبودی جز او نیست ، زنده می کند و می میراند ، پس به خدا و فرستاده او پیامبر درس ناخوانده ، که به خدا و کلمات او مؤمن است ایمان بیاورید و او را پیروی کنید شاید که هدایت شوید.»

از آن رو که وظیفه ی انسان در قبال هدایت و هدایتگر ، تبعیت است ، درباره ی آیه ی ذیل که بیانگر یکی از خصوصیات مؤمنان امت پیامبر صلی الله علیه و آله است:

«وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ» {أعراف/۱۵۷.}

«و از نوری که با وی (پیامبر) نازل شد پیروی کردند»

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«النُّورُ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ عَلِی امیرالمؤمنین وَ الْأَئِمَّةُ عَلَیهِمُ السَّلَامُ»: {الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۴.}

«مقصود از نور در اینجا ، امیرالمؤمنین علی و دیگر امامان علیهم السلام می باشند.»

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّا اهل بیت مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلِمْنَا وَ مِنْ حُکمِهِ أَخَذْنَا وَ مِنْ قَوْلِ الصَّادِقِ سَمِعْنَا؛ فَإِنْ تَتَّبِعُونَا تَهْتَدُوا. {بصائر الدرجات ، ص ۵۱۴.}

جابر گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

ما خاندانی هستیم

که از علم خدا می دانیم و از حکم او می گیریم و گفتار راستگو را می شنویم؛ پس اگر از ما پیروی کنید هدایت می یابید.

آیه ی پنجم

«وَ مَنْ یشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَینَ لَهُ الْهُدی وَ یتَّبِعْ غَیرَ سَبیلِ الْمُؤْمِنینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصیراً» {نساء/۱۱۵.}

«کسی که بعد از آشکار شدن هدایت ، با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید ، ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد»

عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِیرٌ الْبَجَلِی حَتَّی إِذَا کنَّا بِظَهْرِ الْکوفَهِ بِالْفَرَسِ ، مَرَّ بِنَا ضَبٌّ فَقَالَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِیرٌ: «السَّلَامُ عَلَیک یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ»! خِلَافاً عَلَی عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فَلَمَّا خَرَجَ الْأَنْصَارِی قَالَ لِعَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ. فَقَالَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ:

دَعْهُمَا فَهُوَ إِمَامُهُمَا یوْمَ الْقِیامَهِ ، أَ مَا تَسْمَعُ إِلَی اللَّهِ وَ هُوَ یقُولُ: «نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی.» {تفسیر عیاشی ، ج ۱ ، ص ۲۷۵.}

مردی از انصار گوید: من و اشعث و جریر بَجَلی از کوفه خارج شدیم. سوسماری از پیش ما عبور کرد. اشعث و جریر خطاب به او گفتند: «سلام بر تو ای امیر المؤمنین»! قصدشان مخالفت با حضرت علی علیه السلام بود. مرد انصاری از پیش آنان آمد و خدمت حضرت رسید و ماجرا را گفت. حضرت فرمودند:

رهایشان کن ، همان سوسمار در روز قیامت امام آن دو است ، آیا نشنیدی که خدا می فرماید: «او را به همان راه که می رود می بریم.»

آیه ی ششم

«فَرِیقاً هَدی وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیهِمُ الضَّلالَهُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ یحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» {أعراف/۳۰.}

«گروهی را هدایت کرد و گروهی ، گمراهی بر ایشان محقق شد ، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا

سرپرستان خود گرفتند و می پندارند که هدایت شده اند»

عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ اللَّیْثِی عن أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی الْبَاقِرِ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «فَرِیقاً هَدی وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیهِمُ الضَّلالَهُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» یعْنِی أَئِمَّهَ الْجَوْرِ دُونَ أَئِمَّهِ الْحَقِّ «وَ یحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ.» {علل الشرائع ، ج ۲ ، ص ۶۱۰.}

ابواسحاق لیثی گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند «گروهی را هدایت کرد و گروهی ، گمراهی بر ایشان محقق شد ، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود گرفتند» فرمودند:

امامان جور را به جای امامان حق ولی خود گرفتند «و می پندارند که هدایت شده اند.»

آیه ی هفتم

«وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّهٌ یهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یعْدِلُونَ» {أعراف/۱۸۱.}

«و از آنها که آفریدیم ، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»

این آیه بیانگر اینست که در میان آفریدگان حضرت حق ، حتما گروهی هستند که بر حق می باشند. اینکه در این آیه به طور مطلق آمده: «از آنها که آفریدیم» ، معلوم می شود این مطلب قانون و سنتی الهی است که در هر زمانی مصداقی داشته و خواهد داشت. چنان که درباره ی قوم حضرت موسی نیز به صراحت ، همین مطلب عنوان شده است:

«وَ مِنْ قَوْمِ مُوسی أُمَّهٌ یهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یعْدِلُونَ» {أعراف/۱۵۹.}

«و از قوم موسی گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»

در کتب روائی فریقین نیز این مطلب از لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند:

إِنَّ أُمَّهَ مُوسَی افْتَرَقَتْ عَلَی إِحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً؛ فِرْقَهٌ نَاجِیهٌ وَ الْبَاقُونَ فِی النَّارِ و إِنَّ أُمَّهَ عِیسَی

افْتَرَقَتْ عَلَى اثْنَتَينِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ فِرْقَةٌ نَاجِيةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ و إِنَّ أَمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ فِرْقَةٌ نَاجِيةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ فَقَالَ يا رَسُولَ اللَّهِ مَنِ النَّاجِي قَالَ الْمُتَمَسِّك بِمَا أَنْتَ عَلَيهِ وَ أَصْحَابُك. {طرائف ، ج ۲ ، ص ۴۳۰ ، نهج الحق ، ص ۳۳۱ ، احقاق الحق ، ج ۷ ، ص ۱۸۵.}

امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند. امت عیسی هفتاد و دو گروه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند و به زودی امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتش خواهند بود. (حضرت علی علیه السلام) پرسید: ای رسول خدا چه کسی نجات می یابد؟ فرمودند:

کسی که تمسک جوید به آنچه تو و یارانت بر آنید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي بَصِيرٍ: أَ مَا عَلِمْتَ يا أَبَا مُحَمَّدٍ أَنَّ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ ضَلَالُهُمْ فَلَحِقُوا بِمُوسَى لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ هُدَاهُ فَسُمُّوا فِي عَسْكَرِ مُوسَى الرَّافِضَةَ لِأَنَّهُمْ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ كانُوا أَشَدَّ أَهْلِ ذَلِك الْعَسْكَرِ عِبَادَةً وَ أَشَدَّهُمْ حُبّاً لِمُوسَى وَ هَارُونَ وَ ذُرِّيتِهِمَا.

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى أَنْ أَثْبِتْ لَهُمْ هَذَا الِاسْمَ فِي التَّوْرَاةِ ، فَإِنِّي قَدْ سَمَّيتُهُمْ بِهِ وَ نَحَلْتُهُمْ إِياهُ. فَأَثْبَتَ مُوسَى الِاسْمَ لَهُمْ ثُمَّ ذَخَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَكمْ هَذَا الِاسْمَ حَتَّى نَحَلَكمُوهُ.

يا أَبَا مُحَمَّدٍ! رَفَضُوا الْخَيرَ وَ رَفَضْتُمُ الشَّرَّ ، افْتَرَقَ النَّاسُ كلَّ فِرْقَةٍ وَ تَشَعَّبُوا كلَّ شُعْبَةٍ فَانْشَعَبْتُمْ

مَعَ اهل بيت نَبِيكمْ صَـلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَ ذَهَبْتُمْ حَيثُ ذَهَبُوا وَ اخْتَرْتُمْ مَنِ اخْتَارَ اللَّهُ لَكمْ وَ أَرَدْتُمْ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ فَأَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا فَأَنْتُمْ وَ اللَّهِ الْمَرْحُومُونَ الْمُتَقَبَّلُ مِنْ مُحْسِنِكمْ وَ الْمُتَجَاوَزُ عَنْ مُسِيئِكمْ مَنْ لَمْ يأْتِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيهِ يوْمَ الْقِيامَهِ لَمْ يتَقَبَّلْ مِنْهُ حَسَنَهٌ وَ لَمْ يتَجَاوَزْ لَهُ عَنْ سَيئَهٍ. {الکافی ، ج ۸ ، ص ۳۳.}

محمد بن سلیمان از قول پدرش گوید: حضرت صادق علیه السلام به ابابصیر فرمودند:

ای ابـا محمـد ، مگر نمی دانی که هفتـاد نفر از بنی اسـرائیل ، وقتی گمراهی فرعون و قومش برایشان روشن شـد آنها را ترک کردند و همین که هدایت حضـرت موسـی برایشان روشن شد به او پیوستند ، به همین سبب ، در میان لشکر حضرت موسی به نام «رافضه» (: ترک کننده) خوانده می شدند. آنها در بین لشـکر حضرت موسی بیش از دیگران عبادت می کردند و نسبت به حضرت موسی و هارون و فرزندانشان محبت بیشتری داشتند.

خداوند به حضرت موسی وحی فرمود: این نام را در تورات برای آنها ثبت کن ، زیرا من آنان را به این اسم نامیده ام و این نام را بدانها بخشیده ام. حضرت موسی نیز این نام را برای آنها ثبت فرمود و پس از آن ، خداوند ، این نام را برای شما ذخیره کرد و به شما عطا فرمود.

ای ابا محمد ، اینان (غیر دوسـتان اهلبیت) خیر ترک کردند و شـما شـرّ را. مردم به فرقه ها و گروه های مختلفی تقسیم شدند و شما در گروه خاندان پیامبرتان صلی الله علیه و آله در آمدید و به راهی رفتید که آنها

رفتند. شما کسی را که خدا برایتان برگزیده بود ، انتخاب کردید و خواستار کسی که خدا اراده کرده بود شدید. پس مژده باد بر شما و باز هم مژده باد بر شما. به خدا سوگند ، شمایید که مورد رحمت حق قرار گرفته اید ، کردار نیکوکاران شما پذیرفته می شود و از بدکارانتان درمی گذرند. هر کس روز قیامت بدان عقیده ای که شما دارید به پیشگاه پروردگار درنیاید ، خداوند نه کردار نیکش را می پذیرد و نه از کردار بدش درمی گذرد.

امامان علیهم السلام بنابر نص آیات و روایاتی که برخی از آنها مطرح شد ، هدایتگران راه حقند ، خصوصیت فرقه و گروه اهل نجات در هر زمانی اینست که اهل هدایتند. یعنی اصالتاً اهل بیت علیهم السلام و به تبع ایشان ، شیعیان ایشان مصداق آیه ی مذکور می باشند.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يعْدِلُونَ» ، قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۱۴.}

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ی این خدای عزوجل (آیه ی مذکور) پرسیدم ، فرمودند:

ایشان ائمه هستند.

عَنْ زَاذَانَ عَنْ عَلِی عَلَيهِ السَّلَامُ:

تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يعْدِلُونَ» وَ هُمْ أَنَا وَ شِيعَتِی. {کشف الیقین ، ص ۳۸۹.}

زاذان گوید: حضرت علی علیه السلام فرمودند:

این امّت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شود که هفتاد و دو فرقه در آتشند و یک فرقه در

بهشت و اینان همان کسانی هستند که خداوند در حقّ آن ها فرموده است: «و از آنها که آفریدیم ، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» و آنها من و شیعیان من هستند.

عَنْ یعْقُوبَ بْنِ زَیدٍ قَالَ: قَالَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ:

«وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّهٌ یهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یعْدِلُونَ» قَالَ: یعْنِی أُمَّهَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ. {تفسیر عیاشی ، ج ۲ ، ص ۴۳.}

یعقوب بن زید گوید: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی آیه: «و از آنها که آفریدیم ، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» ، فرمودند:

مقصود امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشند.

اما آیا تعبیر امت محمد صلی الله علیه و آله در این حدیث به معنای مصطلحی که دارد بوده و همه ی مسلمانان را شامل می شود؟

در این صورت معنا ندارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بفرمایند: امتم هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یکی بر حق است و دیگران در آتش! بلکه مراد از تعبیر امت در کلام حضرت علی علیه السلام همان یک فرقه ی اهل نجات است که حقیقتا تنها همان یک فرقه امت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند و دیگر فرقه ها در واقع از امت جدا شده اند. شاهد دیگر بر این مطلب کلامی است از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله.

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ:

... مَنْ أُمَّتُهُ (أُمَّهُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ)؟ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ صَدَقُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْمُتَمَسِّکونَ بِالثَّقَلَینِ الذِینَ أُمِرُوا بِالتَّمَسُّک بِهِمَا کتَابِ

اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِتْرَتِهِ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَ هُمَا الْخَلِيفَتَانِ عَلَى الْأُمَّهِ بَعْدَهُ. {معانی الأخبار ، ص ۹۴.}

ابابصیر گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ... امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمودند:

مؤمنانی که آنچه را از نزد خدا آمده است تصدیق نمودند و به آن دو چیز گرانبهایی که مأمور به تمسک به آن دو گشته اند ، چنگ زدند ، کتاب خدا و عترت و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و و پاک و مطهرشان ساخته و آن دو بعد از پیامبر ، جانشین او بر امتش می باشند.

شاهد دیگر بر اینکه فرقه ی ناجیه ی این امت ، شیعیان و دوستان حضرت امیر علیه السلام می باشند ، اینست که در آیه ی شریفه آنچه به عنوان محور هدایت و عدالت معرفی شده «حق» است. و بنا بر نقل فریقین در بسیاری از کتب روائی خود به سندهای متعدد ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«عَلِی مَعَ الْحَقِّ وَ اَلْحَقُّ مَعَ عَلِی»: {رک: احقاق الحق ، ج ۵ ، ص ۶۲۳ الی ۶۳۹ و ج ۱۶ ، ص ۳۸۴ الی ۳۹۸ و ج ۲۱ ، ص ۳۹۰ الی ۳۹۶ و ج ۲۳ ، ص ۳۰۷ و ۳۰۸ و ج ۲۳ ، ص ۳۸۱.}

«علی علیه السلام با حق و حق با علی علیه السلام است.»

آیه ی هشتم

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يهْدى إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يهْدى لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يهْدى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يتَّبَعَ أَمَّنْ لا يهِدِّى إِلَّا أَنْ يهْدى فَما

لَكمْ كيفَ تَحْكمُونَ» {یونس/۳۵.}

«بگو: آیا از شرکای شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: خدا به سوی حق هدایت می کند ، آیا با این حال ، کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟»

فِی رِوَایهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ: «أَ فَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لا یهِدِّی إِلَّا أَنْ یهْدی فَما لَكمْ كیفَ تَحْكمُونَ» فَأَمَّا مَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ فَهُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ مِنْ بَعْدِهِ و أَمَّا مَنْ لَا یهِدِّی إِلَّا أَنْ یهْدَی فَهُوَ مَنْ خَالَفَ مِنْ قُرَیشٍ وَ غَیرِهِمْ أَهْلَ بَیتِهِ مِنْ بَعْدِهِ. {تفسیر قمی ، ج ۱ ، ص ۳۱۲.}

ابوالجارود از حضرت باقر علیه السلام درباره ی آیه ی (آیه ی مذکور) روایت کرده که فرمودند:

اما آنها که به سوی حق هدایت می کنند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد صلی الله علیه و آله پس از اویند ، اما کسانی که هدایت نمی یابند مگر آنکه کسی آنها را هدایت کند ، کسانی از قریش و غیر قریش هستند که پس از پیامبر با خاندان او مخالفت کردند.

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: لَقَدْ قَضَی امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ بِقَضِیهٍ مَا قَضَی بِهَا أَحَدٌ كانَ قَبْلَهُ وَ كانَتْ أَوَّلَ قَضِیهٍ قَضَی بِهَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ ذَلِک أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ أَفْضَی الْأَمْرُ

إِلَى أَبِی بَکرٍ أَتِی بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَقَالَ لَهُ ابوبکر أَ شَرِبْتَ الْخَمْرَ؟

فَقَالَ الرَّجُلُ: نَعَمْ.

فَقَالَ: وَ لِمَ شَرِبْتَهَا وَ هِی مُحَرَّمَهٌ؟

فَقَالَ: إِنَّنِی لَمَّا أَسْلَمْتُ وَ مَنْزِلِی بَینَ ظَهْرَانَی قَوْمٍ یشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ یسْتَحِلُّونَهَا وَ لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهَا حَرَامٌ فَأَجْتَنِبُهَا.

قَالَ: فَالْتَفَتَ ابوبکر إِلَی عُمَرَ فَقَالَ: مَا تَقُولُ یا أَبَا حَفْصٍ فِی أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ؟!

فَقَالَ: مُعْضِلَهٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا.

فَقَالَ أَبُو بَکرٍ: یا غُلَامُ! ادْعُ لَنَا عَلِیاً.

قَالَ عُمَرُ: بَلْ یؤْتَی الْحَکمُ فِی مَنْزِلِهِ.

فَأَتَوْهُ وَ مَعَهُ سَلْمَانُ الْفَارِسِی فَأَخْبَرَهُ بِقِصَّهِ الرَّجُلِ فَاقْتَصَّ عَلَیهِ قِصَّتَهُ فَقَالَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ لِأَبِی بَکرٍ: ابْعَثْ مَعَهُ مَنْ یدُورُ بِهِ عَلَی مَجَالِسِ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ ، فَمَنْ کانَ تَلَا عَلَیهِ آیهَ التَّحْرِیمِ فَلْیشْهَدْ عَلَیهِ فَإِنْ لَمْ یکنْ تَلَا عَلَیهِ آیهَ التَّحْرِیمِ فَلَا شَی ءَ عَلَیهِ.

فَفَعَلَ ابوبکر بِالرَّجُلِ مَا قَالَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ فَلَمْ یشْهَدْ عَلَیهِ أَحَدٌ فَخَلَّی سَبِیلَهُ.

فَقَالَ سَلْمَانُ لِعَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ:

لَقَدْ أَرْشَدْتَهُمْ.

فَقَالَ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ:

إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُجَدِّدَ تَأْکیدَ هَذِهِ الْآیهِ فِی وَ فِیهِمْ: «أَ فَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لا یهِدِّی إِلَّا أَنْ یهْدی فَما لَکمْ کیفَ تَحْکمُونَ.» {یونس ، ۳۵ و حدیث در الکافی ، ج ۷ ، ص ۲۴۹. شیخ مفید در کتاب الإرشاد این قضیه را به اجمال نقل کرده و درباره ی آن فرموده: جاء الخبر من رجال العامه و الخاصه.}

ابابصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوتی کردند که کسی پیش از ایشان آن گونه قضاوت نکرده بود و این اولین قضاوتی بود که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودند؛ وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند و ابوبکر بر

مسند حکومت نشست مردی را که شراب خورده بود نزد ابوبکر آوردند. از او پرسید: شراب نوشیده ای؟

گفت: آری.

گفت: چرا نوشیدی و حال آنکه حرام است؟

گفت: من اسلام آوردم در حالی که در میان مردمی زندگی می کردم که شراب می نوشیدند و آن را حلال می دانستند. اگر می دانستم شراب حرام است از آن اجتناب می نمودم.

ابوبکر رو به عمر کرد و گفت: ای اباحفص! نظرت درباره ی مسأله ی این مرد چیست؟

گفت: امر پیچیده و دشواری است که ابوالحسن باید آن را حل کند.

ابوبکر صدا زد: ای غلام! علی را فرا خوان.

عمر گفت: خیر ، بلکه دیگران باید به منزل حَکم و داور بروند.

پس همگی خدمت حضرت آمدند در زمانی که سلمان فارسی نزد ایشان بود. قصه ی آن مرد را برای حضرت گفتند. حضرت علی علیه السلام به ابوبکر فرمودند:

کسی را با این مرد بفرست تا او را در مجالس مهاجران و انصار بگرداند و جویا شود که اگر کسی شهادت داد که آیه ای را که بیانگر حرمت شراب است برای این مرد خوانده شهادت دهد و گر نه گناه و حدی بر این مرد نیست.

ابوبکر کاری را که حضرت فرمودند انجام داد ، اما کسی بر @[آن مطلب] شهادت نداد. لذا آن مرد را رها کردند.

آنگاه سلمان به حضرت علی علیه السلام عرضه داشت: آنها را راهنمائی کردید.

حضرت فرمودند:

خواستم تأکید این آیه را در حق خودم و ایشان تازه کنم: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند؟ پس شما را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟.»

رَوَی جَابِرُ بْنُ یزِیدَ

وَ عُمَرُ بْنُ أَوْسٍ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ اللَّفْظُ لَهُ أَنَّ عُمَرَ قَالَ: لَا أَدْرِی مَا أَصْنَعُ بِالْمَجُوسِ ، أَینَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالُوا: هَا هُوَ ذَا ، فَجَاءَ ، فَقَالَ: مَا سَمِعْتَ عَلِیاً یقُولُ فِی الْمَجُوسِ؟ فَإِنْ کنْتَ لَمْ تَسْمَعْهُ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذَلِک ، فَمَضَی ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَی عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِک فَقَالَ: «أَ فَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لا یهِدِّی إِلَّا أَنْ یهْدی فَما لَکمْ کیفَ تَحْکمُونَ» ثُمَّ أَفْتَاهُ. {المناقب ، ج ۲ ، ص ۳۶۸.}

روایت شـده که عمر گفت: نمی دانم با زرتشتیان چه کنم. عبـدالله بن مسعود کجاست؟ گفتند: او فلان جاست. وقتی که آمد عمر به او گفت: از علی درباره ی زرتشتیان چه شنیده ای؟ اگر نشنیده ای از او بپرس. ابن عباس خدمت حضرت رسید و سؤال کرد حضرت فرمودند:

«آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟» سپس حکم زرتشتیان را به او فرمودند.

آیه ی نهم

«وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یهْتَدُونَ» {نحل/۱۶.}

«و علاماتی قرار داد و به وسیله ستارگان هدایت می شوند»

عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی: «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یهْتَدُونَ» قَالَ: نَحْنُ الْعَلَامَاتُ وَ النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۰۷.}

وشاء گوید: از حضرت رضا صلی الله علیه و آله درباره ی این فرمایش خداوند متعال (آیه ی مذکور) پرسیدم ، فرمودند:

ما علامات هستیم و ستاره رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

آیه ی دهم

«وَ لَقَدْ بَعَثْنا فی کلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیهِ الضَّلالَةُ فَسیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کیفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُکذِّبینَ» {نحل/۳۶.}

«و همانـا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خـدا را بپرستیـد و از طاغوت اجتناب کنیـد. پس بعضـشان را خـدا هـدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت. پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود»

عَنْ خَطَّابِ بْنِ مُسْلِمَةٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ:

مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِیاً قَطُّ إِلَّا بِوَلَایتِنَا وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّنَا و ذَلِک قَوْلُ اللَّهِ فِی کتَابِهِ: «وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیهِ الضَّلالَةُ» بِتَکذِیبِهِمْ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ ، ثُمَّ قَالَ: «فَسِیرُوا

فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کیفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُکذِّبِینَ.» {تفسیر عیاشی ، ج ۲ ، ص ۲۵۸.}

خَطّاب بن مسلمه گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

خداوند هیچ پیامبری را بر نیانگیخت مگر با ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما و این همان فرموده ی خدا در

کتابش است «و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت» زیرا آل محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند «پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود»

آیه ی یازدهم

«وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی» {طه/۸۲.}

«و همانا من بسیار آمرزنده ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود»

عَنِ الْحَارِثِ بْنِ یحْیی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی» ، قَالَ: أَ لَا تَرَی کیفَ اشْتَرَطَ وَ لَمْ ینْفَعْهُ التَّوْبَهُ وَ الْإِیمَانُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّی اهْتَدَی! وَ اللَّهِ لَوْ جَهَدَ أَنْ یعْمَلَ بِعَمَلٍ مَا قُبِلَ مِنْهُ حَتَّی یهْتَدِی.

قُلْتُ: إِلَی مَنْ جَعَلَنِی اللَّهُ فِدَاک؟

قَالَ: إِلَینَا. {تفسیر قمی ، ج ۲ ، ص ۶۱.}

حارث بن یحیی گوید: حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خدا (آیه ی مذکور) فرمودند:

نمی بینی چگونه شرط کرده؟! توبه و ایمان و عمل صالح به بنده نفعی نرساند تا هدایت شود! به خدا قسم ، هر چند در انجام کاری بکوشد ، از او پذیرفته نشود تا اینکه هدایت یابد.

گفتم: فدایتان گردم! به سوی چه کس هدایت شود؟

فرمودند:

به سوی ما.

عَنْ سَدِیرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ هُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِیدِی ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبیتَ فَقَالَ: یا سَدِیرُ! إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ یأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَیطُوفُوا بِهَا ثُمَّ یأْتُونَا فَیعْلِمُونَا وَلَایتَهُمْ لَنَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ

لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى» ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَلَايتِنَا.

ثُمَّ قَالَ: يا سَدِيرُ! فَأُرِيكَ الصَّادِّينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ؛ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَ سُفْيانَ الثَّوْرِي فِي ذَلِك الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ الصَّادُّونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ ، إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يجِدُوا أَحَداً يخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَك وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ حَتَّى يأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَك وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۳۹۲.}

سَدیر گوید: من از مسجد الحرام خارج می شدم که حضرت باقر علیه السلام وارد شدند. دست مرا گرفتند و ره به خانه ی خدا فرمودند:

ای سدیر! مردم امر شده اند که نزد این سنگها بیایند و گرد آن طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایتشان نسبت به ما را اعلام کنند و این همان فرموده ی خداست: «و همانا من بسیار آمرزنده ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود» ، آنگاه با دست به سینه ی خود اشاره ی کرده و فرمودند:

به سوی ولایت ما.

سپس فرمودند:

ای سدیر! کسانی که مردم را از دین خدا جلوگیر می شوند به تو نشان می دهم؛ آنگاه به ابوحنیفه و سفیان ثوری که در آن زمان در مسجد حلقه زده بودند ، نگریست و فرمود: اینها بدون هدایتی از جانب خدا و بدون سندی آشکار ، از دین خدا جلوگیری می کنند ، همانا این خبیث ها اگر در خانه های خود نشینند

، مردم بگردند افتند و کسی را نیابند که از خداوند تبارك و تعالی و رسولش به آنها خبر دهد ، تا اینکه نزد ما آیند و ما آنها را از خدای تبارك و تعالی و رسولش دهیم.

عَنْ یعْقُوبَ بْنِ شُعَیبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَك وَ تَعَالَی: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی» قَالَ: وَ مَنْ تَابَ مِنْ ظُلْمٍ وَ آمَنَ مِنْ کفْرٍ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی إِلَی وَلَایتِنَا وَ أَوْمَأَ بِیدِهِ إِلَی صَدْرِهِ. {بصائر الدرجات ، ص ۷۸.}

یعقوب بن شعیب گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این فرموده ی خدا (آیه ی مذکور) پرسیدم ، فرمودند:

هر کس از ظلم با توبه بازگردد و از کفر با ایمان و عمل صالح انجام دهد و آنگاه به ولایت ما راه یابد (و با دست به سینه ی خود اشاره فرمود).

عَنْ دَاوُدَ بْنِ کثِیرٍ الرَّقِّی قَالَ دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاك! قَوْلُهُ تَبَارَك وَ تَعَالَی: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی» ، فَمَا هَذَا الْاهْتِدَاءُ بَعْدَ التَّوْبَهِ وَ الْإِیمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَهُ الْأَئِمَّهِ وَ اللَّهِ إِمَامٍ بَعْدَ إِمَامٍ. {تأویل الآیات ، ص ۳۱۰.}

داود بن کثیر رقی گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم ، اینکه خداوند (فرموده: (آیه ی مذکور) ، معنای این هدایت که پس از توبه و ایمان و عمل صالح می باشد چیست؟ فرمودند:

به خدا قسم مقصود شناخت ائمه است ، امامی پس از امام دیگر.

آیه ی دوازدهم

«قالَ اهْبِطا مِنْها جَمیعاً بَعْضُکمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا

يأْتِيَنَّكمْ مِنِّى هُدى فَمَنِ اتَّبَعَ هُداى فَلا يضِلُّ وَ لا يشْقَى» {طه/١٢٣.}

«خداونـد فرمود: همگی پایین بروید در حالی که بعضـی دشـمن بعضـی دیگر خواهید بود ، پس اگر هدایتی از من سوی شـما آمد ، پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت»

عَنْ عِيسَـى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِى الْحَسَنِ مُوسَـى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ قَالَ: أَنَّهُ سَأَلَ أَبَاهُ عَلَيهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَمَنِ اتَّبَعَ هُـداى فَلا يضِلُّ وَ لا يشْـقى» ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَـلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ يا أَيهَا النَّاسُ اتَّبِعُوا هُـدَى اللَّهِ تَهْتَدُوا وَ تَرْشُدُوا وَ هُوَ هُـدَاى وَ هُـدَاى وَ هُـدَى عَلِى بْنِ أَبِى طَالِبٍ عَلَيهِ السَّلَامُ ، فَمَنِ اتَّبَعَ هُـدَاهُ فِى حَياتِى وَ بَعْـدَ مَوْتِى فَقَدِ اتَّبَعَ هُدَاى وَ مَنِ اتَّبَعَ هُدَاى فَقَدِ اتَّبَعَ هُدَى اللَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَ هُدَى اللَّهِ فَلَا يضِلُّ وَ لَا يشْقَى. {تأويل الآيات ، ص ٣١۴.}

عیسـی بن داود نجـار گویـد: حضـرت کـاظم علیه السـلام از پـدرشان دربـاره ی این فرمـایش خداونـد عزوجل: «پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت» پرسیدند ، ایشان فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای مردم! پیرو هـدایت خـدا باشـید تا هـدایت شوید و راه یابید و آن ، هدایت من است و هدایت من ، هدایت علی بن ابیطالب علیه السـلام است ، پس هر که پیرو هـدایت او باشد ، چه در زمان زندگی من و چه پس از مرگم ، از هدایت من پیروی کرده و هر که از هدایت من پیروی کند از هدایت خدا پیروی کرده و

آنکه از هدایت خدا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.

آیه ی سیزدهم

اشاره

«قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِی وَ مَنِ اهْتَدی» {طه/۱۳۵.}

«بگو: همه در انتظاریم! پس منتظر باشید که به زودی خواهید دانست چه کسی رهرو راه راست و هدایت یافته است»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سُئِلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِی الْبَاقِرُ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِی وَ مَنِ اهْتَدَی» قَالَ: اهْتَدَی إِلَی وَلَایتِنَا. {تأویل الآیات ، ص ۳۱۷.}

جابر گوید: از حضرت باقر علیه السلام درباره ی این فرموده ی خداوند عزوجل (آیه ی مذکور) پرسش شد ، فرمودند:

یعنی به ولایت ما راه یافته است.

عَنْ عِیسَی بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِی عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِی وَ مَنِ اهْتَدَی» قَالَ: الصِّرَاطُ السَّوِی هُوَ الْقَائِمُ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ الْمَهْدِی مَنِ اهْتَدَی إِلَی طَاعَتِهِ. {تأویل الآیات ، ص ۳۱۷.}

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

از پدرم درباره ی این فرمایش خداوند عزوجل پرسیدم (آیه ی مذکور) ، فرمود: راه راست حضرت قائم علیه السلام است و هدایت یافته ، کسی است که به اطاعت او راه یابد.

نکته

اینکه در ذیل برخی از آیات ، اهل بیت علیهم السلام در روایات متعددی که از ایشان صادر شده ، هدایت شدن را ، به ولایت و پذیرش آن معنا کرده اند دو علت برای آن می توان برشمرد:

۱. ولایت مهم ترین دستور خداست که موجب کامل شدن دین گشته ، از این رو هر کس به سوی آن هدایت شد و آن را پذیرفت ، به مهم ترین امر و تکلیف الهی راه یافته و گردن نهاده است.

۲. راه یافتن به

ولایت مساوی است با هـدایت به سوی اسـلام تحریف نشـده. راه یافتن به ولایت یعنی فرا گرفتن عقایـد ، اخلاق و احکام دین خود از معدن پاک اهل بیت علیهم السلام ، آن گونه که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند ، بدون هیچ تحریف و آلودگی مربوط به افکار و نظرات بشـر (در بحث هدایت تشـریعی و هدایت تبیینی اهل بیت علیهم السـلام مشـروح این دلیل ذکر شد).

آیه ی چهاردهم

«وَ هُدُوا إِلَی الطَّیبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلی صِراطِ الْحَمیدِ» {حج/۲۴.}

«و به سوی گفتار پاک هدایت شدند و به راه ستوده راه یافتند»

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «وَ هُدُوا إِلَی الطَّیبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلی صِراطِ الْحَمِيدِ» قَالَ: ذَاکَ حَمْزَهُ وَ جَعْفَرٌ وَ عُبَیدَهُ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَّارٌ هُدُوا إِلَی امیرالمؤمنین عَلَيهِ السَّلَامُ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۲۶.}

عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند:

(از مصـادیق این آیه) حمزه و جعفر و عبیـده و سـلمان و ابـوذر و مقـداد بن اسود و عمـار بودنـد که به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام هدایت شدند.

عَنْ ضُرَيسٍ الْكُنَاسِی قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَ هُدُوا إِلَی الطَّیبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلی صِراطِ الْحَمِيدِ» فَقَالَ: هُوَ وَ اللَّهِ هَذَا الْأَمْرُ الَّذِی أَنْتُمْ عَلَيهِ. {المحاسن ، ج ۱ ، ص ۱۶۹.}

ضُریس کناسی از حضرت صادق علیه السلام درباره ی آیه ی مذکور پرسید ، فرمودند:

به خدا قسم ، مقصود همین امری است که شما بر آنید (پذیرش امامت

و ولایت اهل بیت علیهم السلام).

آیه ی پانزدهم

اشاره

«قُلْ أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَیهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَیكمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطیعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبینُ» {نور/۵۴.}

«بگو: خدا را اطاعت کنید و از رسولش فرمان برید. و اگر سرپیچی نمایید ، بر او بار رسالت اوست و بر شما بار تکلیف خویش است ، اما اگر از او اطاعت کنید ، هدایت خواهید شد و بر فرستاده چیزی جز رساندن آشکار نیست»

عَنْ عِیسَی بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ الْإِمَامِ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِیهِ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «قُلْ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَیهِ ما حُمِّلَ» مِنَ السَّمْعِ وَ الطَّاعَهِ وَ الْأَمَانَهِ وَ الصَّبْرِ «وَ عَلَیكمْ ما حُمِّلْتُمْ» مِنَ الْعُهُودِ الَّتِی أَخَذَهَا اللَّهُ عَلَیكمْ فِی عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ وَ مَا بَینَ لَكمْ فِی الْقُرْآنِ مِنْ فَرْضِ طَاعَتِهِ ، فَقَوْلُهُ «وَ إِنْ تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا» أَی وَ إِنْ تُطِیعُوا عَلِیاً تَهْتَدُوا «وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ» هَكذَا نَزَلَتْ. {تأویل الآیات ، ص ۳۶۴.}

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام از قول پدرشان درباره ی آیه: «بگو: خدا را اطاعت کنید و از رسولش فرمان برید. و اگر سرپیچی نمایید ، بر او بار رسالت اوست» فرمودند:

بر او شنیدن و اطاعت و امانت داری و صبر (در ادای رسالت خدا) است «و بر شما بار تکلیف خویش است» از پیمانهائی که خدا از شما در مورد علی علیه السلام گرفته و آنچه در قرآن از وجوب اطاعتش بیان نموده ، پس اینکه فرموده: «اگر از

او اطاعت کنید هدایت خواهید شد» یعنی اگر از علی اطاعت کنید هدایت می یابید «و بر فرستاده چیزی جز رساندن آشکار نیست» آیه این چنین نازل شده است.

نکته

با اینکه در آیه ی شریفه ظاهرا صحبت از اطاعت از پیامبر است و اطاعت از پیامبر شرط هدایت یافتن معرفی شده ، اما در کلام حضرت امام کاظم علیه السلام در ذیل این آیه ، اطاعت از حضرت علی علیه السلام به عنوان شرط هدایت معرفی شد. سؤالی که به ذهن می رسد اینست که چرا حضرت کاظم علیه السلام ، آیه را اینگونه معنا کردند و آیا در جای دیگری از قرآن هم مؤیدی بر این معنا وجود دارد یا خیر؟

۱. در آیه ی نساء/۵۹ خداوند متعال درباره ی اطاعت از رسول و اطاعت از اولو الامر که اهل بیت علیهم السلام می باشند با یک امر «أطیعوا» فرمان داده که معلوم می شود اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اطاعت از اهل بیت ایشان از یک سنخ است. لذا هر کجا هر خصوصیتی در مورد اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله صدق کند در مورد اطاعت از اهل بیت علیهم السلام نیز صدق می کند. پس اگر اطاعت از رسول خدا موجب هدایت یافتن می شود اطاعت از هر کدام از اهل بیت علیهم السلام و در صدر ایشان ، اطاعت از حضرت علی علیه السلام نیز موجب هدایت یافتن می شود.

۲. خداوند متعال به برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اطاعت از آن حضرت ، امت ایشان را از جهل و گمراهی نجات دارد و هدایت فرمود: «وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبینٍ»: {آل عمران/۱۶۴

و جمعه/۲.}

«هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

اما نکته ای را هم به امت آن جناب هشدار داد:

«وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرينَ» {آل عمران/۱۴۴.}

«محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده ی خداست ، پیش از او نیز ، فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود ، شما به عقب برمی گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد ، هرگز به خدا ضرری نمی زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد.»

سؤال: ملاک بازگشت به گمراهی گذشته چیست؟

پاسخ این سؤال در چند آیه ی بعد آمده:

«يا أَيهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنْ تُطيعُوا الَّذينَ كفَرُوا يرُدُّوكمْ عَلى أَعْقابِكمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرينَ» {آل عمران/۱۴۹.}

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند اطاعت کنید ، شما را به عقب بازمی گردانند و از زیانکاران خواهید شد.»

این آیه به صراحت بیان می دارد که ملاک بازگشت به جهل و گمراهی پیشین ، اطاعت از کسی است که نباید از او اطاعت و فرمانبری کرد. خداوند متعال در آیه ی نساء/۵۹ ، به اهل بیت علیهم السلام با عنوان «اولوا الامر» تعبیر فرموده و به اطاعت ایشان دستور داده. اگر کسی پس از پیامبر ، از اهل بیت علیهم السلام اطاعت کند ، دنباله رو همان راه هدایتی است که با اطاعت از پیامبر در آن وارد شده بود. اما اگر از کسانی که اطاعت ایشان مورد تأیید و امضای خدا نیست ، بلکه مورد نهی آن بوده و در مقابل آن می باشد اطاعت کند

مسلما از شاهراه هدایت بیرون شده و به چاه ضلالت فرو شده و به دوران جاهلیت و گمراهی گذشته اش بازگشته است. پس ، اطاعت از حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه ی هدی علیهم السلام به طریق اولی (نسبت به اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) موجب هدایت یافتن می شود.

آیه ی شانزدهم

«وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُواْ الطَّاغُوتَ أَن يعْبُدُوهَا وَ أَنَابُواْ إِلى اللَّهِ لهَُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذين يسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِك الَّذينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولِئِک هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ» {زمر/۱۷ و ۱۸.}

«و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند ، بشارت از آن آنهاست. پس بندگان مرا بشارت ده ، کسانی که گفتار را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند ، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندان اند»

در این دو آیه ، ابتدا خصوصیتِ اجتناب و برکناری از پرستش طاغوت به عنوان اولین خصوصیت اولوا الالباب مطرح شده و در پایان آیه ی دوم ، ارمغان هدایت الهی برای ایشان به عنوان نتیجه آمده است. اجتناب از بندگی طاغوت ، شرط جدائی ناپذیر هدایت است {آیه ی نحل/۳۶ نیز مؤید مطلب مزبور است. رک: همین جزوه ، ذیل «آیه ی دهم».}و پذیرش طاغوت و ایمان به آن و آن را هدایت یافته تر از اهل بیت علیهم السلام پنداشتن ، حتما و حتما موجب گمراه شدن است:

«أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ أُوتُوا نَصيباً مِنَ الْكِتابِ يؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يقُولُونَ لِلَّذينَ كفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذينَ آمَنُوا سَبيلاً» {نساء/۵۱.}

«آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده ، به جُبت و طاغوت {راغب در

مفردات در بیان معنای این دو کلمه گوید: جبت ، رذل و پستی است که هیچ خیری در آن نیست ، به هر معبودی جز خدا نیز جبت گفته می شود. و طاغوت ، هر تجاوزگری است که دیگران را از راه خیر روگردان کند.}ایمان می آورند و درباره کافران می گویند: آنها ، از کسانی که ایمان آورده اند ، هدایت یافته ترند!»

مؤمنان همه در مسیر هدایتند و در رأس مؤمنان ، ائمه هدی علیهم السلام ، هم خود در منتها مرتبه ی هدایتند و هم هدایتگر مؤمنانند. اما کسانی که نسبت به امامت ایشان کافرند و از هدایت ایشان محروم ، از جبت و طاغوت هدایت می جویند و آن دو را بر ائمه ی هدی علیهم السلام ترجیح می دهند!

عَنْ بُرَیدٍ الْعِجْلِی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَک وَ تَعَالَی: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکتابِ یؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ» فُلَانٌ وَ فُلَانٌ «وَ یقُولُونَ لِلَّذِینَ کفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلًا» یقُولُونَ لِأَئِمَّهِ الضَّلَالِ وَ الدُّعَاهِ إِلَی النَّارِ هَؤُلَاءِ أَهْدَی مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ سَبِیلًا «أُولئِک الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ یلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً.» {بصائر الدرجات ، ص ۳۴.}

برید عجلی گوید: امام باقر علیه السلام درباره ی این فرمایش خداوند متعال: «آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده ، به جبت و طاغوت {راغب در مفردات در بیان معنای این دو کلمه گوید: جبت ، رذل و پستی است که هیچ خیری در آن نیست ، به هر معبودی جز خدا نیز جبت گفته می شود. و طاغوت ، هر تجاوزگری است که دیگران را از راه خیر

روگردان کند.}ایمان می آورند» فرمودند:

(مقصود از جبت و طاغوت) فلانی و فلانی هستند «و درباره کافران می گویند: آنها ، از کسانی که ایمان آورده اند ، هدایت یافته ترند!» درباره ی پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به سوی آتش می گویند: «آنها از آل محمد صلی الله علیه و آله هدایت یافته ترند»! «ایشان کسانی اند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز یاوری برای او نخواهی یافت.»

اولوا الالباب ابتدا از بندگی طاغوت کناره گرفتند و آنگاه هدایت را از معدنش جسته و پیروی کردند که به شرف هدایت الهی نائل گشتند:

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «الَّذِینَ یسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» إِلَی آخِرِ الْآیهِ ، قَالَ: هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ؛ الَّذِینَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِیثَ لَمْ یزِیدُوا فِیهِ وَ لَمْ ینْقُصُوا مِنْهُ جَاءُوا بِهِ کمَا سَمِعُوهُ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۳۹۲.}

ابابصیر گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره ی این آیه: «کسانی که گفتار را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند» پرسیدم ، فرمودند:

آنها تسلیم شدگان در برابر آل محمدند صلی الله علیه و آله ، کسانی که چون حدیثی شنوند کم و زیادش نکنند و چنان که شنیده اند تحویل دهند.

آیه ی هفدهم

«وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدی وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» {محمد (صلی الله علیه و آله)/۱۷.}

«و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است»

عَنْ خَیثَمَهَ الْجُعْفِی قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِی: یا خَیثَمَهُ ، إِنَّ شِیعَتَنَا أَهْلَ الْبَیتِ یقْذَفُ فِی قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَیتِ وَ یلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ

الْبَيتِ ، أَلَا إِنَّ الرَّجُلَ يحِبُّنَا وَ يحْتَمِلُ مَا يأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يرَنَا وَ لَمْ يسْمَعْ كلَامَنَا لِمَا يرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيرِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى «وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدى وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» يعْنِی مَنْ لَقِينَا وَ سَمِعَ كلَامَنَا زَادَهُ اللَّهُ هُدًى عَلَى هُدَاهُ. {تفسير فرات ، ص ۴۱۷.}

خیثمه جعفی گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام رسیدم. فرمودند:

خیثمه! همانا محبت ما اهلبیت ، به دل شیعیان ما می افتد و محبت ما اهل بیت به آنان الهام می شود. شخص ما را دوست دارد و آنچه در فضل ما می شنود می پذیرد؛ با اینکه ما را ندیده و سخن ما را نشنیده ، چون خدا خیر او را خواسته و این فرمایش خدا اشاره به همین است: «و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» ، یعنی هر کس ما را بیند و کلام ما را بشنود خداوند بر هدایت او می افزاید.

عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِی قَالَ قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ:

«وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا» بِوَلَايهِ عَلِی عَلَيهِ السَّلَامُ «زادَهُمْ هُدى» حَيثُ عَرَّفَهُمُ الْأَئِمَّهَ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْقَائِمَ عَلَيهِ السَّلَامُ «وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» أَی ثَوَابَ تَقْوَاهُمْ أَمَاناً مِنَ النَّارِ. {تأويل الآيات ، ص ۵۷۲.}

محمد حلبی گوید: حضرت صادق علیه السلام این آیه را خواندند: «و کسانی که هدایت یافتند» به ولایت علی علیه السلام «خدا بر هدایتشان افزود» به شناساندن امامان پس از حضرت علی علیه السلام و حضرت قائم علیه السلام ، «و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» یعنی پاداش تقوایشان را که امان از آتش بود.

آیه ی هجدهم

«إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ

ما تَبَينَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلى لَهُمْ» {محمد/۲۵.}

«همانا كسانى كه پس از روشن شدن هدايت براى آنها ، روگردان شدند ، شيطان اين كار زشتشان را در نظرشان زينت داده و آنان را با آرزوهاى طولانى فريفته است!»

عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ فِى قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَينَ لَهُمُ الْهُدَى» ؛ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ، ارْتَدُّوا عَنِ الْإِيمَانِ فِى تَرْك وَلَايةِ اميرالمؤمنين عَلَيهِ السَّلَامُ. {الكافى ، ج ۱ ، ص ۴۲۰.}

حضرت صادق عليه السلام درباره ى آيه ى مذكور فرمودند:

مقصود فلانى و فلانى و فلانى هستند كه با ترك ولايت اميرالمؤمنين عليه السلام از ايمان روگردان شدند.

آيه ى نوزدهم

«إِنَّ الَّذِينَ كفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَينَ لَهُمُ الْهُدى لَنْ يضُرُّوا اللَّهَ شَيئاً وَ سَيحْبِطُ أَعْمالَهُمْ» {محمد/۳۲.}

«همانا كسانى كه كافر شدند و از راه خدا جلوگيرى نموده و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنكه هدايت را برايشان روشن كرد ، هرگز ضررى به خدا نمى زنند و به زودى خدا اعمالشان را نابود مى كند»

قَالَ اميرالمؤمنين عَلَيهِ السَّلَامُ [فِى قَوْلِهِ تَعَالَى]: «وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ» أَى قَاطَعُوهُ فِى أَهْلِ بَيتِهِ بَعْدَ أَخْذِهِ الْمِيثَاقَ عَلَيهِمْ لَهُ. {تفسير قمى ، ج ۲ ، ص ۳۰۸.}

اميرالمؤمنين عليه السلام درباره: «و از رسول خدا جدا شدند» فرمودند:

يعنى از رسول خدا صلى الله عليه و آله نسبت به اهل بيت او جدا شدند بعد از آنكه از آنها نسبت به اهلبيتش پيمان گرفته بود.

عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيهِ السَّلَامُ «وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَينَ لَهُمُ الْهُدَى» قَالَ: فِى أَمْرِ عَلِى عَلَيهِ السَّلَامُ. {كشف اليقين ، ص

{.۳۷۳

امام باقر علیه السلام درباره ی «و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد» فرمودند:

نسبت به امر (ولایت) حضرت علی علیه السلام مطلب را برایشان روشن کرد.

آیه ی بیستم

«أَ فَمَنْ يمْشی مُكبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ يمْشی سَوِيا عَلی صِراطٍ مُسْتَقيمٍ» {ملک/۲۲.}

«آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟!»

عَنِ الْفُضَيلِ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلَی ، فَنَظَرَ إِلَی النَّاسِ وَ نَحْنُ عَلَی بَابِ بَنِی شَيبَةَ فَقَالَ: يا فُضَيلُ! هَكَذَا كانَ يطُوفُونَ فِی الْجَاهِلِيهِ؛ لَا يعْرِفُونَ حَقّاً وَ لَا يدِينُونَ دِيناً. يا فُضَيلُ! انْظُرْ إِلَيهِمْ مُكبِّينَ عَلَی وُجُوهِهِمْ ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقٍ مَسْخُورٍ بِهِمْ مُكبِّينَ عَلَی وُجُوهِهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيهَ: «أَ فَمَنْ يمْشِی مُكبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ يمْشِی سَوِيا عَلی صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» يعْنِی وَ اللَّهِ عَلِياً عَلَيهِ السَّلَامُ وَ الْأَوْصِياءَ. {الکافی ، ج ۸ ، ص ۲۸۸.}

فضیل گوید: همراه امام باقر علیه السلام وارد مسجد الحرام شدم ، حضرت به من تکیه زده بود ، کنار درب بنی شیبه بودیم ، حضرت نگاهی به سوی مردم انداخته و فرمودند:

ای فضیل! مردم در دوران جاهلیت نیز همین طور طواف می کردند؛ نه حقی را می شناختند و نه دینی داشتند. ای فضیل! آنها را ببین ، بر روی خود واژگونند ، خدا لعنتشان کند که مردمی خوار و زبون و واژگون بر چهره خویش اند. آنگاه حضرت این آیه را تلاوت کردند: «آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم

گام برمی دارد؟!» و فرمودند:

به خدا قسم ، مقصود (از صراط مستقیم) علی علیه السلام و اوصیاء هستند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیلِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْمَاضِی عَلَیهِ السَّلَامُ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «أَ فَمَنْ یمْشِی مُکبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ یمْشِی سَوِیا عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیم» قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلَ مَنْ حَادَ عَنْ وَلَایهِ عَلِی عَلَیهِ السَّلَامُ کمَنْ یمْشِی عَلَی وَجْهِهِ لَا یهْتَدِی لِأَمْرِهِ و جَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِیاً عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِیمُ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۳۳.}

محمد بن فضیل گوید: حضرت کاظم علیه السلام درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند:

همانا خدا کسی را که از ولایت علی علیه السلام برگشته مثال زده به کسی که بر رویش راه می رود و در کارش گمراه است. و کسی را که از علی علیه السلام پیروی کند ، با قامت راست و بر صراط مستقیم قرار داده و صراط مستقیم امیرالمؤمنین علیه السلام است.

آیه ی بیست و یکم

«وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدی آمَنَّا بِهِ فَمَنْ یؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا یخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً» {جن/۱۳.}

«و ما همین که هدایت را شنیدیم بدان ایمان آوردیم ، پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد ، نه از نقصان می ترسد و نه از ستمی.»

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیلِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْمَاضِی عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ... «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدی آمَنَّا بِهِ» ، قَالَ: الْهُدَی الْوَلَایهُ ، آمَنَّا بِمَوْلَانَا فَمَنْ آمَنَ بِوَلَایهِ مَوْلَاهُ فَلا یخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۳۳.}

محمد بن فضیل گوید: از حضرت کاظم علیه السلام درباره ی این آیه پرسیدم: «و ما همین که هدایت را

شنیدیم به آن ایمان آوردیم» ، فرمودند:

هـدایت همـان ولایت است. یعنی به مولای خود ایمان آوردیم ، پس هر کس به ولایت مولایش ایمان آورد از نقصان و سـتم نهراسد.

انتخاب هدایتگر

خدا با علم به پیشینه و پسینه ی هر کس و با خبر داشـتن از سرّ و نهان هر انسان ، نسبت به وضعیت هدایت او داناتر است. غیر خدا در تشخیص هدایت یافتگان نیز دچار اشتباه می شوند چه رسد به اینکه بخواهند پس از تشخیص اینکه کسی هدایت یافته ، دریابند که در آینده نیز دچار گمراهی نخواهد شد و بالاتر اینکه برایشان محرز شود که او می تواند هدایتگر خلق نیز باشد!

«إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ یضِلُّ عَنْ سَبیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ» {أنعام ، ۱۱۷.}

«همانا پروردگار تو بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف می شود و همو به راه یافتگان داناتر است»

«أَ فَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لا یهِدِّی إِلَّا أَنْ یهْدی فَما لَکمْ کیفَ تَحْکمُونَ» {یونس ، ۳۵.}

«پس آیا کسـی که به سوی حق رهبری می کنـد سـزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسـی که راه نمی یابـد مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه شده است ، چگونه حکم می کنید؟»

بشـریت در تجربه ی تاریخی اش بارها ناتوانی خود را در تشخیص این امر ثابت کرده است. خداوند نیز هرگز از بشر کاری را که در توانش نیست نخواسته و اصلا چنین اختیاری به بشر نداده است:

«وَ رَبُّک یخْلُقُ ما یشاءُ وَ یخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیرَهُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یشْرِکونَ» {قصص/۶۸.}

«پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند و هر چه بخواهد برمی گزیند. آنان اختیاری ندارند. منزه است خداوند از

همتایانی که برای او قائل می شوند!»

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ عَنْ مَعْنَی قَوْلِهِ: «وَ رَبُّک یخْلُقُ ما یشاءُ» فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِینٍ کیفَ شَاءَ ، ثُمَّ قَالَ: «وَ یخْتارُ» إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی اخْتَارَنِی وَ أَهْلَ بَیتِی عَلَی جَمِیعِ الْخَلْقِ فَانْتَجَبَنَا ، فَجَعَلَنِی الرَّسُولَ وَ جَعَلَ عَلِی بْنَ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ الْوَصِی ثُمَّ قَالَ: «ما کانَ لَهُمُ الْخِیرَةُ» یعْنِی مَا جَعَلْتُ لِلْعِبَادِ أَنْ یخْتَارُوا وَ لَکنِّی أَخْتَارُ مَنْ أَشَاءُ فَأَنَا وَ أَهْلُ بَیتِی صَفْوَتُهُ وَ خِیرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ ثُمَّ قَالَ: «سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یشْرِکونَ یعْنِی اللَّهُ مُنَزَّهٌ عَمَّا یشْرِکونَ بِهِ کفَّارُ مَکةَ. {الطرائف ، ج ۱ ، ص ۹۷.}

انس بن مالك گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی معنای آیه ی «پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند ...» پرسیدم. فرمودند:

خداوند آدم را از گل ، آنگونه که می خواست آفرید ، سپس فرمودند:

«و هر چه بخواهد برمی گزیند» همانا خداوند متعال مرا و اهل بیت مرا بر جمیع آفریدگان اختیار کرد و برگزید؛ مرا فرستاده اش قرار داد و علی را وصی. سپس فرمودند:

«آنان اختیاری ندارند» یعنی [می فرماید:] برای مردم حق انتخاب قرار ندادم لکن خود هر کس را بخواهم انتخاب می کنم. پس من و اهل بیتم برگزیدگان خدا از میان آفریدگان او هستیم. سپس فرمودند:

«منزه است خداوند از همتایانی که برای او قائل می شوند» یعنی منزه است خداوند از همتایانی که کافران مکه برای او قائل می شوند.

خداوند متعال خود عهده دار هدایت خلق گشته و هدایت را بر خویش واجب ساخته و فرموده است: «إِنَّ عَلَینا لَلْهُدی»: {لیل ، ۱۲.}

«همانا هدایت

بر عهده ی ماست»

تعیین امام هم که لازمه ی هدایت خلق است بر عهده ی خود اوست. از این رو که برای هدایت ، بایستی هدایتگری (امام) تعیین شود خدا هیچ قومی را بدون هادی و امام به حال خود وانمی گذارد. آیه: «وَ لِكلِّ قَوْمٍ هادٍ»: {رعد ، ۷.}

«و هر قومی را هدایتگری است» ، بیانگر تضمین الهی در زمینه ی تعیین امام است. همچنان که خطاب به حضرت نوح نیز فرمود:

وَ لَمْ أَكنْ أَتْرُكَ النَّاسَ بِغَيرِ حُجَّةٍ لِي وَ دَاعٍ إِلَي وَ هَادٍ إِلَى سَبِيلِي وَ عَارِفٍ بِأَمْرِي فَإِنِّي قَدْ قَضَيتُ أَنْ أَجْعَلَ لِكلِّ قَوْمٍ هَادِياً أَهْدِي بِهِ السُّعَدَاءَ وَ يكونُ حُجَّةً لِي عَلَى الْأَشْقِياءِ. {الكافي ، ج ۸ ، ص ۲۸۵.}

من مردم را بدون حجت خود و دعوت کننده ی به سوی خود و هدایتگر به راه خود و عارف به امر خود وا ننهم ، من چنین مقرر کردم که در میان هر قومی رهبر و رهنمائی قرار دهم تا به وسیله ی او سعادتمندان را رهنمائی کنم و بر بدبختان اتمام حجت باشد.

او کسی را امام قرار می دهد که خود مستقیما پذیرای هدایت الهی بوده و می تواند این هدایت را به خلق خدا برساند و در آینده نیز از جهل و گمراهی پیراسته خواهد بود. بر همین اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به امام و هدایتگر امت پس از خویشتن ، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

لَسْتُ أَخَافُ عَلَيك أَنْ تَضِلَّ بَعْدَ الْهُدَى وَ لَكنْ أَخَافُ عَلَيك فُسَّاقَ قُرَيشٍ وَ عَادِيَتَهُمْ. {بصائر الدرجات ، ص ۱۲۱.}

نسبت به تو از این نمی ترسم که پس از هدایت ، گمراه شوی بلکه

بر تو از فاسقان قریش و دشمنی ایشان بیم دارم.

امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب حضرت حق امام و هدایتگر این امت گشته و لذا راه نداشتن جهل و گمراهی در او ، از سوی علم بیکران الهی تضمین شده است. لذا پیامبر با اعتماد به پشتوانه ی علم الهی می فرماید: «از این نمی ترسم که پس از هدایت ، گمراه شوی.» و این مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام نیست بلکه شامل حال امامان پس از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز که از جانب خدا تعیین شده اند می شود.

عَنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَهَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْهُودٌ لِرِجَالٍ مُسَمَّينَ لَيسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يزْوِيهَا عَنِ الَّذِی يكونُ مِنْ بَعْدِهِ. {الكافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۸.}

معاویه پسر عمار گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

امامت عهد و پیمانی است از جانب خدای عزوجل که برای مردانی نامبرده بسته شده است ، امام حق ندارد آن را از امام بعد از خود دور دارد و بگرداند.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ يوْماً وَ عِنْدَهُ عَلِی بْنُ مُوسَی الرِّضَا عَلَيهِ السَّلَامُ وَ قَدِ اجْتَمَعَ الْفُقَهَاءُ وَ أَهْلُ الْكَلَامِ مِنَ الْفِرَقِ الْمُخْتَلِفَهِ ، فَسَأَلَهُ بَعْضُهُمْ فَقَالَ لَهُ: يا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! بِأَی شَی ءٍ تَصِحُّ الْإِمَامَهُ لِمُدَّعِيهَا؟

قَالَ: بِالنَّصِّ وَ الدَّلِيلِ.

قَالَ لَهُ: فَدَلَالَهُ الْإِمَامِ فِيمَا هِی؟

قَالَ: فِی الْعِلْمِ وَ اسْتِجَابَهِ الدَّعْوَهِ. {عیون أخبار الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، ص ۲۰۰.}

حسن بن جهم گوید: روزی به مجلس مأمون وارد شدم ، حضرت رضا علیه السلام در آنجا بود و فقها و متکلمان از هر فرقه و طائفه ای نیز در آن مجلس بودند ، یکی

از آنان از حضرت پرسید: ای فرزند رسول خدا! به چه دلیل امامت برای مدعی آن ثابت می شود؟

حضرت فرمودند:

به نص و دلیل.

پرسید: دلالت امام در چیست؟

فرمود: در علم و دانش و مستجاب شدن دعای او.

اینکه ثابت شدن امامت نیاز به نص دارد ، بیان دیگر همان مطلبی است که گفته شد. نص بر امامت امام بعد و معرفی او لازم است از سوی امام قبل ، یا امامان قبل ، یا پیامبر و یا حضرت حق رسیده باشد. بازگشت نصوصی هم که بر امامت امامان بعدی از سوی امامان قبلی وجود دارد همه به اختیار و انتخاب خداست که امام در واقع همان را بیان می کند و پرده از آن برمی دارد.

اوصاف هدایت در روایات

ائمه الهدی

تعبیر امام هدایت و ائمه ی هدی ، در روایات بیش از هر تعبیر توصیف دیگری (در موضوع هدایت) ، در خصوص اهل بیت علیهم السلام استعمال شده است. زیرا عین این تعبیر را خداوند متعال در قرآن کریم درباره ی ائمه مطرح فرموده که در قسمت آیات ، در دو آیه ی اول مورد بحث قرار گرفت.

ابواب الهدی

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ: مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِياً بَابُ الْهُدَى بَعْدِی. {أمالی الصدوق ، ص ۳۱.}

عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

ای مردم! همانا علی علیه السلام ، پس از من درِ هدایت است.

یعنی تا وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در این عالم بودند وجود ایشان ، همچون دربی بود که از آن به هدایت راه می یافتند. پس از آن حضرت ، دربی که بایستی از آن هدایت را جستجو کرد ، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِی بَكرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيهِ السَّلَامُ يقُولُ: إِنَّ عَلِياً عَلَيهِ السَّلَامُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدَى؛ فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِی كانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كانَ كافِراً وَ مَنْ لَمْ يدْخُلْ فِيهِ وَ لَمْ يخْرُجْ مِنْهُ كانَ فِی الطَّبَقَهِ الَّذِينَ لِلَّهِ فِيهِمُ الْمَشِيئَهُ.

{الكافی ، ج ۲ ، ص ۳۸۸.}

ابراهیم بن ابی بکر گوید: از حضرت کاظم علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

همانا علی علیه السلام دری از درهای هدایت است ، کسی که از این در وارد شود مؤمن است و کسی که از آن خارج شود کافر است و کسی که نه از آن وارد شود و نه خارج ،

در آن طبقه ای است که خدا هر چه خواهد درباره ی آنان انجام می دهد.

در زیارت مأثور امام حسین علیه السلام نیز خدمت ایشان عرضه می داریم: «أَشْهَدُ أَنَّک کلِمَهُ التَّقْوَی وَ بَابُ الْهُدَی»: {الکافی ، ج ۴ ، ص ۵۷۰.}

«شهادت می دهم که شمایید کلمه ی پرهیزگاری و درب هدایت.»

با توجه به اینکه اهل بیت علیهم السلام درهای هدایتند ، قسمتی از خطبه ی حضرت علی علیه السلام را نیز مورد توجه قرار می دهیم. ایشان در خطبه ی ۸۷ نهج البلاغه ، هم کسی را که با درهای هدایت آشناست معرفی می کنند و اوصاف او را بیان می فرمایند و هم کسی را که با درب هدایت بیگانه است.

در ابتدا می فرمایند: ای بندگان خدا! همانا بهترین و محبوب ترین بنده نزد خدا ، بنده ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است ... «فَخَرَجَ مِنْ صِفَهِ الْعَمَی وَ مُشَارَکهِ أَهْلِ الْهَوَی وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِیحِ أَبْوَابِ الْهُدَی وَ مَغَالِیقِ أَبْوَابِ الرَّدَی»: {نهج البلاغه ، ص ۱۱۸.}

«و از کور دلی و مشارکت با هواپرستان خارج شد ، کلید درهای هدایت شد و قفل درهای خواری گشت.»

اینکه فرمودند:

«کلید درهای هدایت شد» ، بیانگر اینست که چنین بنده ای ، دم از اهل بیت علیهم السلام می زند و دیگران را به سوی ایشان ره می نماید.

در ادامه ، در توصیف گروه دیگر می فرمایند: و دیگری که او را دانشمند نامند اما از دانش بی بهره است ، یک دسته از نادانی ها را از جمعی نادان فرا گرفته و مطالب گمراه کننده را از گمراهان آموخته و دام هایی از طناب های غرور و گفته های دروغین بر سر راه مردم افکنده ، قرآن را بر امیال و خواسته های خود تطبیق

می دهـد و حق را به هوس های خود تفسـیر می کند ... «فَالصُّورَهُ صُورَهُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعَهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدَّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيتُ الْأَحْياءِ»: {نهج البلاغه ، ص ۱۱۹.}

چهره او چهره انسان و قلبش قلب حیوان است ، درب هدایت را نمی شـناسد تا از او پیروی کند و درب کوری را نمی شناسـد از آن رو گرداند ، پس او مرده ای است در میان زندگان.

آنگاه حضرت ، از این قسمت خطبه به بعد ، عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را که درهای هدایتند معرفی می فرمایند.

ارکان الهدی

هنگام ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام جبرئیل به گونه ای که هر انسان بیداری می شنید صدا زد:

تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهِ أَرْكانُ الْهُدَى. {بحار الأنوار ، ج ۴۲ ، ص ۲۸۲.}

به خدا قسم ستونهای هدایت فروریخت.

اعلام الهدی

کلمه ی عَلَم ، از جهت لغوی به چیزی گفته می شـود که توسـط آن علم به چیزی حاصـل می شـود: «العَلَمُ إِسْمٌ لِمَـا يعْلَمُ بِهِ.» {التحقیق ، ج ۸ ، ص ۲۱۰.}در فارسی کلمه ای که به روشنی همین معنا را می رساند کلمه ی «علامت و نشانه» است.

در زمان رسول خـدا صـلی الله علیه و آله خود آن حضـرت علامت و نشانه ی هدایت بودند. در صـلواتی که بعد از نماز عصـر جمعه وارد شده درباره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعبیر «علم الهدی» وارد شده است. {بلد الأمین ، ص ۷۳.}

پس از رسول خدا صـلی الله علیه و آله نیز ائمه علیهم السـلام علامتها و نشانه های هدایتند ، یعنی خدا ایشان را علامت و نشانه ای برای دریافت هدایت قرار داده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

فَإِنَّمَـا مَثَلُـكَ فِي الْأُمَّهِ مَثَـلُ الْكعْبَهِ نَصَـبَهَا اللَّهُ عَلَمًـا وَ إِنَّمَـا تُؤتَى مِنْ كـلِّ فَـجٍّ عَمِيقٍ وَ نَـادٍ سَـحِيقٍ وَ إِنَّمَا أَنْتَ الْعَلَمُ عَلَمُ الْهُـدَى. {خصائص الأئمه ، ص ۷۲.}

همانا تو در این امت همچون کعبه ای که خـدا آن را عَلَم ساخته؛ از هر راه و مجلس دور دستی نزد تو می آینـد. و تنها تو عَلَم و نشانه ی هدایت هستی.

و در دعای مأثوری که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده و پس از دو رکعت نمازی که خواندن آن در روز عید غدیر مستحب

است ، به خدا عرضه می داریم:

اللَّهُمَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى إِنْعَامِكَ عَلَيْنَا بِالَّذِي هَدَيْتَنَا إِلَى وَلَايَةِ وُلَاةِ أَمْرِكَ مِنْ بَعْدِ نَبِيكَ الْأَئِمَّةِ الْهُدَاةِ الرَّاشِدِينَ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمْ أَرْكَاناً لِتَوْحِيدِكَ وَ أَعْلَامَ الْهُدَى. {تهذيب الأحكام ، ج ۳ ، ص ۱۴۵.}

خداوندا! تو را سپاس به خاطر اینکه بر ما نعمت نهادی با هدایت کردن ما به ولایت صاحبان امرت پس از پیامبرت ، امامان هدایگر راهنمائی که آنها را پایه های توحید و عَلَم های هدایت قرار دادی.

حضرت صادق علیه السلام نیز به مفضل فرمودند:

«فنحن أعلام الهدی»: {دعائم الإسلام ، ج ۱ ، ص ۵۰.}

«مائیم نشانه های هدایت.»

همچنین در موارد متعددی در زیارات اهل بیت علیهم السلام تعبیر «علم الهدی» راجع به ایشان استعمال شده است. از جمله در دعای پس از زیارت آل یاسین که از ناحیه مقدسه صادر گشته درباره ی امام زمان علیه السلام نیز تعبیر مذکور وجود دارد. {الإحتجاج ، ج ۲ ، ص ۴۹۴.}

مهمترین خصوصیتی که عَلَم و نشانه باید از آن برخوردار باشد پیدائی است ، علم باید آشکار باشد. از این رو خداوند متعال ، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، امامت و هدایت را در اهل بیت و ذریه ی آن حضرت که از تمام امت آشکارتر و نمودارتر بودند قرار داد. در اینجا بخشی از مناظره ی هشام بن حکم را که بیانگر لزوم نمود و پیدائی امامِ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است ذکر می نماییم:

امام بایستی از جهت نژادی چهار خصوصیت داشته باشد:

۱. از جنسی شناخته شده و معروف باشد.

۲. از یک تیره و قبیله ی شناخته شده ای باشد.

۳. از خاندان شناخته شده ای باشد.

۴. از سوی صاحب شریعت و دعوت

(رسول خدا صلی الله علیه و آله) ، اشاره ای در خصوص وی رسیده باشد.

در میان اجناس بشری ، جنسی از جنس عرب معروف تر نیست که صاحب شریعت و دعوت از آنها است ، همان که هر روز پنج نوبت بالای مساجد به نام او فریاد می زنند: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» و دعوت او به گوش هر نیکوکار و بدکار و دانا و نادان و مقر و منکر در شرق و غرب زمین می رسد و اگر روا بود که حجت خدا بر این خلق در جنس دیگری باشد ، لازم می آمد که جوینده و خواستار ، عمری جستجو کند و به او پی نبرد و روا بود که او را در نژاد دیگری از بشر مانند عجم و دیگران بجوید و لازم می آمد از راهی که خدا مصلحت جوئی برای بشر کرده فساد به وجود آید و این در حکمت و عدل خدا روا نباشد که بر مردم امری واجب کند که یافت نشود و چون این موضوع جائز نباشد روا نیست که امام و رهبر از غیر جنس عرب باشد ، زیرا جنس عرب به صاحب شریعت و دعوت پیوند دارد و به همین دلیلی که ذکر شد در میان جنس عرب هم روا نیست که در غیر تیره و قبیله ی پیامبر باشد که قریشند ، زیرا نژاد آنان قرب به پیامبر دارد. و چون روا نبود که در قبیله ی دیگری باشد روا نیست مگر آن که در میان این قبیله نیز در خاندانی باشد که پیامبر از آنهاست ، زیرا آن خاندان نسبت به صاحب شریعت و

دعوت نزدیکترند و چون اهل این خاندان بسیارند و ناچار در امر امامت به ستیزه و گفتگو پردازند و به خاطر برتری و شرافت این مقام ، هر یک مدعی آن گردند ، لذا بایستی صاحب شریعت و دعوت او را نشان دهد و شخص و نام و نسبش را بیان کند تا دیگری در آن طمع نکند. {کمال الدین و تمام النعمه ، ج ۲ ، ص ۳۶۶.}

اهمیت روز عید غدیر به خاطر همین است که در این روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر حضرت حق ، حضرت علی علیه السلام را در مقابل تمام امت علم نمودند.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلی رَبِّک فَارْغَبْ» {انشراح/۷ و ۸.} یقُولُ: إِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ عَلَمَک وَ أَعْلِنْ وَصِیک فَأَعْلِمْهُمْ فَضْلَهُ عَلَانِیةً ، فَقَالَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: مَنْ کنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِی مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۹۴.}

حضرت صادق علیه السلام درباره ی آیه ی «پس چون فارغ شدی منصوب کن و به سوی پروردگارت رغبت نما» فرمودند:

می گوید: وقتی فراغت یافتی عَلَمت را نصب کن و وصی خود را اعلان دارد و برتری او را علنا به آنها بیاموز. پس (رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی این دستور الهی) فرمودند:

هر که را من مولا بودم علی مولاست ، خدایا هر که را که او را دوست دارد دوست بدار و هر که را که او را دشمن دارد دشمن دارد. سه مرتبه این را فرمودند.

اما برخی از خفاش صفتان این

امت چشم خود را بر روی این عَلَم بسته اند تا در تاریکی جهل و گمراهی خود فرومانند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَوْفَلِ بْنِ عَائِذٍ الصَّیرَفِی قَالَ: کنْتُ عِنْدَ الْهَیثَمِ بْنِ حَبِیبٍ الصَّیرَفِی فَدَخَلَ عَلَینَا أَبُو حَنِیفَهَ النُّعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ فَذَکرْنَا امیرالمؤمنین عَلِی بْنَ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ وَ دَارَ بَینَنَا کلَامٌ فِی غَدِیرِ خُمٍّ ، فَقَالَ أَبُو حَنِیفَهَ: قَدْ قُلْتُ لِأَصْحَابِنَا: «لَا تُقِرُّوا لَهُمْ بِحَدِیثِ غَدِیرِ خُمٍّ فَیخْصِمُوکمْ»!

فَتَغَیرَ وَجْهُ الْهَیثَمِ بْنِ حَبِیبٍ الصَّیرَفِی وَ قَالَ لَهُ: لِمَ لَا یقِرُّونَ بِهِ أَ مَا هُوَ عِنْدَک یا نُعْمَانُ؟!

قَالَ: بَلَی ، هُوَ عِنْدِی وَ قَدْ رُوِّیتُهُ! ... {أمالی مفید ، ص ۲۶.}

محمد بن نوفل گوید: نزد هَیثَم بن حبیب صیرفی بودم که ابوحنیفه نعمان بن ثابت بر ما وارد شد ، از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام گفتیم و درباره ی غدیر خم سخن به میان آمد. ابوحنیفه گفت: من به یاران خود گفته ام: «نزد اینان (شیعیان) به حدیث غدیر اعتراف نکنید که شما را محکوم می کنند»!

ناگهان رنگ چهره هیثم دگرگون شد و به او گفت: چرا اعتراف نکنند ، مگر تو خود قبول نداری نعمان؟!

گفت: چرا ، من خودم قبول دارم و برایم نقل شده است! ...

اندک اندک خوی کن با نور روز

ور نه خفاشی بمانی بی فروز

أنف الهدی و عیناه

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای به مردم فرمودند:

أَیهَا النَّاسُ أَنَا أَنْفُ الْإِیمَانِ أَنَا أَنْفُ الْهُدَی وَ عَینَاهُ. {غیبت نعمانی ، ص ۲۷.}

ای مردم! من بینی و دو چشم هدایتم

آیه الهدی

عَنْ أَبِی هُرَیرَهَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: لَیلَهَ أُسْرِی بِی إِلَی السَّمَاءِ السَّابِعَهِ سَمِعْتُ نِدَاءً مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ: أَنَّ عَلِیا عَلَیهِ السَّلَامُ آیهُ الْهُدَی. {مئه منقبه ، ص ۸۹.}

ابوهریره گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

شبی که مرا به آسمان هفتم بردند صدائی از زیر عرش شنیدم که می گفت: علی علیه السلام نشانه ی هدایت است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: نَحْنُ آیهُ الْهُدَی. {بحار الأنوار ، ج ۲۶ ، ص ۲۵۹.}

محمد بن سنان گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

مائیم آیت و نشانه ی هدایت.

رابطه سبیل الهدی

حضرت باقر علیه السلام در شأن ائمه علیهم السلام فرمودند:

جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ... رَابِطَهً عَلَی سَبِیلِ هُدَاهُ لَا یهْتَدِی هَادٍ إِلَّا بِهُدَاهُمْ وَ لَا یضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدَی إِلَّا بِتَقْصِیرٍ عَنْ حَقِّهِمْ. {الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۹۸.}

خداونـد عزوجل آنها را ... رابط راه هدایتش قرار داد. هیچ کس هدایت نشود مگر به هدایت ایشان و کسی از هدایت بیرون نشود مگر به کوتاهی نسبت به حق ایشان.

رایه الهدی

رایت بـه پرچـم بزرگی گفته می شـود که در گذشـته ، در جنگهـا در هر کـدام از دو لشـکری که در مقابـل هم قرار داشـتند برافراشـته می شـد و دو لشـکر را از هم جـدا می کرد و حمله ی هر لشـکر ، به سـمت و سوی پرچم لشـکر دیگر بود و هـدف دشـمن در وهله ی اول پرچم بود ، زیرا لشـکر بی پرچم را تاب و توان رویاروئی با دشمن نبود: «الرَّایهُ هِی الَّتِی یتَوَلَّاهَا صَاحِبُ الْحَرْبِ وَ یقَاتِلُ عَلَیهَا وَ إِلَیهَا تَمِیلُ الْمُقَاتَلَهُ.» {مجمع البحرین ، ج ۱ ، ص ۱۹۹.}

تعبیر «پرچم هـدایت» در موارد متعـددی در روایـات ، درباره ی ائمه علیهـم السـلام آمـده است. اهل بیت علیهم السـلام چه در گذشـته و چـه در حـال و آینـده ، در همه ی میـدانهای علم و عمـل ، پرچم هدایتنـد. در رویـاروئی آراء و عقایـد اقـوام و ملل مختلف ، در تهـاجم هـای فرهنگی و در میـدان عمـل ، در مقابـل نفس امـاره و شـیطان ، بـایستی توجه داشت که پرچم را گم نکنیم. مبادا دشمن پرچم را از ما بگیرد و ما را در ورطه ی نادانی و گمراهی واگذارد!

در روایات متعددی که در کتب مناقب فریقین ، این تعبیر

آمـده است: «عَلِی رَایهُ الْهُدَی» و یا: «إِنَّ عَلِیا رَایهُ الْهُدَی.» {إحقاق الحق ، ج ۴ ، ص ۱۶۵ الی ۱۷۱ و ج ۱۵ ، ص ۱۸۱ الی ۱۸۴ و ج ۲۲ ، ص ۳۱۸ الی ۳۲۱ و ج ۳۱ ، ص ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۶۰ و ۲۶۱.}

خصوصیتی که در «رایت» وجود دارد اینست که در جلوی لشکر قرار دارد و تمام لشکر بدنبل آن حرکت می کنند و کسی حق پیش افتادن یا واماندن از آن را ندارد.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

«مَعَنَا رَایهُ الْحَقِّ وَ الْهُدَی مَنْ سَبَقَهَا مَرَقَ وَ مَنْ خَذَلَهَا مُحِقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ» {کتاب سلیم بن قیس ، ص ۷۱۵.}

پرچم حق و هـدایت بـا مـاست. هر کس از آن پیش رود از دین خـارج شود و هر کس آن را واگـذارد نـابود شود و هر کس همراه آن باشد به مقصد رسد.

از این رو در زیارت جامعه ی کبیره به ائمه علیهم السلام عرضه می داریم:

«فَالرَّاغِبُ عَنْکمْ مَارِقٌ وَ اللَّازِمُ لَکمْ لَاحِقٌ وَ الْمُقَصِّرُ فِی حَقِّکمْ زَاهِقٌ»

پس هر کس از شـما روی برتابد از دین خارج شود و کسـی که ملازم شما گردد (به شما و مقصد) پیوندد و کسی که در حقّ شما کوتاهی کند نابود شود.

سبب الهدی

حَدَّثَنِی أُمِّی الصَّیرَفِی قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِی الْبَاقِرَ عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ: ... اللَّهُمَّ إِنَّک تَعْلَمُ أَنَّا سَبَبُ الْهُدَی لَهُمْ. {أمالی شیخ مفید ، ص ۳۱۲.}

اُمّی صیرفی گوید: از حضرت امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

... خداوندا! تو می دانی که ما سبب هدایت ایشانیم.

سبیل الهدی

حضرت امیر علیه السلام بر منبر کوفه خطاب به مردم فرمودند:

فَنَحْنُ کلِمَهُ التَّقْوَی وَ سَبِیلُ الْهُدَی. {تفسیر فرات ، ص ۱۷۸.}

مائیم کلمه ی پرهیزگاری و راه هدایت.

غایه الهدی

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

یا عَلِی! انّک مَنَارَهُ الْأَنَامِ وَ غَایهُ الْهُدَی. {شواهد التنزیل ، ج ۱ ، ص ۳۹۳ و إحقاق الحق ، ج ۲۰ ، ص ۳۸۴ و ج ۲۲ ، ص ۳۴۳ و ج ۳۱ ، ص ۲۴۹ و ۲۵۹ الی ۲۶۱.}

ای علی! همانا تو نور مردم و غایت هدایتی.

قاده الهدی

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

یا عَلِی! أَنْتَ مِنْ أَئِمَّهِ الْهُدَی وَ أَوْلَادُک مِنْک فَأَنْتُمْ قَادَهُ الْهُدَی وَ التُّقَی. {تأویل الآیات ، ص ۱۱۲.}

ای علی! تو از ائمه هدی هستی و فرزندان تو از تو می باشند ، پس شما زمامداران هدایت و تقوائید.

وَ قَالَ امیرالمؤمنین عَلَیهِ السَّلَامُ:

هُدِی مَنْ سَلَّمَ مَقَادَتَهُ إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ وَلِی أَمْرِهِ. {غرر الحکم ، ص ۹۴.}

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

هدایت شده کسی که زمام خود را تسلیم خدا و رسول خدا و ولی امرش نماید.

مدینه الهدی

حضرت امام حسین علیه السلام در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به مردم فرمودند:

یا مَعَاشِرَ النَّاسِ! سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ یقُولُ: إِنَّ عَلِیاً هُوَ مَدِینَهُ الْهُدَی فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَک. {إرشاد القلوب ، ج ۲ ، ص ۳۷۶ و إحقاق الحق ، ج ۲۰ ، ص ۳۳۶.}

ای مردم! از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: همانا علی علیه السلام شهر هدایت است ، هر که وارد این شهر شود نجات می یابد و هر که از آن با ماند هلاک گردد.

منار الهدی

قَالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ: أَهْلُ بَیتِی مَنَارُ الْهُدَی وَ الدَّالُّونَ عَلَی اللَّهِ.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

اهل بیت من منار هدایت و راهنمایان به سوی خدا می باشند.

عَنْ خَیثَمَهَ الْجُعْفِی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ یقُولُ: نَحْنُ مَنَارُ الْهُدَی. {کمال الدین ، ج ۱ ، ص ۲۰۶.}

خثیمه جعفی گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

ما منار هدایتیم.

منازل الهدی

عَنْ أَبِی ذَرٍّ الْغِفَارِی قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ یقُولُ: ... فَإِنَّا مَنَازِلُ الْهُدَی. {تفسیر فرات ، ص ۲۵۸.}

ابوذر غفاری گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ... همانا ما فرودگاه هدایتیم.

موطن الهدی

ابوبکر پس از شنیدن سخنان حضرت زهرا علیها السلام خطاب به ایشان گفت:

صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَتْ اِبْنَتُهُ مَعْدِنُ الْحِکمَهِ و مَوْطِنُ الْهُدَی ... {الاحتجاج ، ج ۱ ، ص ۱۰۴.}

راست گفت خدا و رسول او و دخترش که معدن حکمت و اقامتگاه هدایت است.

نور الهدی و ضیاؤه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به مردم می فرمودند:

خَلَّفْتُ فِیکمُ الْعَلَمَ الْأَکبَرَ عَلَمَ الدِّینِ وَ نُورَ الْهُدَی وَ ضِیاؤُهُ وَ هُوَ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ عَلَیهِ السَّلَامُ. {خصائص الأئمه ، ، ص ۷۴.}

به جانشینی گذاردم در میان شما ، بزرگترین علامت را ، علامت دین و نور و تابش هدایت را که علی بن ابیطالب علیه السلام است.

در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله دو تعبیر «نور» و «ضیاء» آمده. تفاوتی که بین این دو کلمه می توان بیان کرد اینست که با توجه به اینکه در قرآن کریم ضیاء برای خورشید مطرح شده و نور برای ماه {یونس/۵: «هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً»: «او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد.»}ضیاء مرتبه ی شدیدتر و بالاتر نور و اصل آنست. در بحث هدایت ، حضرت علی علیه السلام هم با نور افشانی خود و کلامشان هدایت می کنند و هم مرتبه ی شدیدتر و بالاتر و اصل این نور در وجود خود آن حضرت موجود است.

هداه الأبرار

در زیارت جامعه ی کبیره که از امام هادی علیه السلام روایت شده خطاب به ائمه علیهم السلام عرضه می داریم:

أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيارِ وَ هُدَاهُ الْأَبْرَارِ. {تهذیب الأحکام ، ج ۶ ، ص ۹۹.}

شما نور خوبان و هدایتگر نیکوکارانید.

هدایت ۲

مقدمه

آخرین توصیه

آخرین حجّ آخرین پیامبر است؛ حجّه الوداع.

رسول خدا (ص) در این فرصتهای باقیمانده مهمترین توصیه ها و سفارشات را برای امّت بیان می فرماید.

توصیه ها و سفارشاتی که ضامن بقای دین اسلام باشد.

دینی که پس از بیست و سه سال تبلیغ پی در پی و تلاش شبانه روزی حضرتش، اکنون فراگیر شده است، امّا ...

دو نکته را بایستی مورد توجه قرار داد:

اوّلا: مبادا کسانی که در این سالها به اسلام گرویدند و به برکت وجود رسول خدا (ص) ره یافتند، پس از رحلت رسول خدا (ص) به گمراهی جاهلیت بازگردند!

خداوند متعال نیز در قرآن کریم هشدار داده:

«وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِى اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران/۶۸/۱۴۴)

«و محمّد (ص) نیست جز فرستاده ای که پیش از او هم رسولانی گذشتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به گذشته ی خود باز می گردید؟ و هر که به گذشته اش بازگردد هرگز به خدا زیانی نمی رساند، و به زودی خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد». آیا چیزی هست که اگر امت به آن توجّه و تمسّک جویند، دینشان بیمه شود و به گمراهی پیشین باز نگردند؟

ثانیا: پس از رسول خدا (ص) گمراهی ها و تحریفاتی در دین وارد شد که موجب تشکیل فرقه های متعدّدی با نام و ادّعای اسلام گشت.

کسانی که در دوران پس از

رسول خدا (ص) طالب دین بر حقّ اسلام باشند، اسلامی که مصون از گمراهی و تحریف مانده باشد، تکلیفشان چیست؟

رسول خدا (ص) در واپسین ماه ها و روزهای عمر مبارکشان، مکرّر پاسخ این دو سؤال را تبیین و توصیه فرمودند.

آن قدر تکرار کردند و دیگران نیز از قول حضرتش نقل کردند که این خبر، تواتر لفظی و معنوی یافت .

خصوصا در آخرین سفر حجّ، هم در کنار کعبه، هم در واقعه ی غدیر و هم تا آخرین لحظات زندگی، این توصیه و سفارش را فرمودند. در کنار خانه ی خدا، در حالی که دستشان در حلقه ی درب خانه بود رو به مردم کرده و از مسائل و مشکلاتی که در مقابل دین پیش خواهد آمد گفتند و گفتند تا در پایان، این توصیه را بفرمایند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّی رَاحِلٌ عَنْ قَرِیبٍ وَ مُنْطَلِقٌ إِلَی الْمَغِیبِ، فَأُوَدِّعُکُمْ وَ أُوصِیکُمْ بِوَصِیَّةٍ فَاحْفَظُوهَا: إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ، کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی، إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً .

ای مردم، من به زودی کوچ خواهم کرد و به سوی غیب می روم، پس با شما وداع می کنم و شما را سفارشی می کنم، آن را حفظ کنید: همانا من دو چیز سنگین و گرانبها را در میان شما وامی گذارم، کتاب خدا و عترتم که اهلبیت من اند، اگر به این دو تمسّک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد. یگانه راه نجات از گمراهی، تمسّک به قرآن و عترت است. محال است کسی که به قرآن و عترت متمسّک گشته دچار گمراهی و سردرگمی شود. محال بودن گمراهی چنین کسی، در کلام رسول خدا (ص) با تعبیر: «لَنْ تَضِلُّوا» تضمین شده است. «لَنْ» در

زبان عربی برای «نفی ابد» به کار می رود، یعنی هرگز و ابدا هیچ گونه گمراهی برای کسی که متمسّک به قرآن و عترت شود روی نخواهد داد. ------------------

۱. هر گاه گروهی که سازش ایشان با یکدیگر عادتا غیر ممکن باشد خبری را حکایت کنند و خبر ایشان در شنونده ایجاد یقین کند، آن خبر را اصطلاحا خبر متواتر گویند. خبر متواتر خود به خود یقین آور است و دو نوع می باشد: متواتر لفظی و متواتر معنوی. متواتر لفظی یعنی همه راویان به یک لفظ و عبارت خبر را نقل کرده باشند و متواتر معنوی یعنی راویان در ذکر معنای خبری متفق باشند، اگر چه با الفاظ متعدد آنرا نقل نمایند.

. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲.

جدایی ناپذیری قرآن و عترت

از حدیث شریف ثقلین فهمیده می شود که اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی به عترت نداریم، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد و اگر کسی هم بگوید: «فقط عترت»، او هم حقیقتا اهلبیت را نپذیرفته و از گمراهی نجات نیافته است، زیرا قرآن و عترت، جدایی ناپذیرند. معنای جدایی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، در کلام دیگری از رسول خدا (ص) بیان شده؛ در روز غدیر، پیامبر اکرم (ص) در ضمن خطبه ی مفصّل و مشهوری که از ایشان صادر شد فرمودند: مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ عَلِيّاً وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ وَ الْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مُنْبِئٌ عَنْ صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ .

ای مردم، همانا علی و دیگر پاکان از فرزندان من، ثَقَل کوچکترند

و قرآن، ثقل بزرگتر. هر کـدام از اینـدو از دیگری خبر می دهد و با آن موافق است و هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا اینکه در کنـار حوض کوثر بر من وارد آینـد. «لَنْ یَفْتَرِقَا» یعنی هرگز و هیـچ گونه جـدایی بین قرآن و عترت راه نـدارد. جـدایی ناپـذیر بودن قرآن و عترت، معنایش اینست که: «هر کـدام از اینـدو از دیگری خبر می دهد و با آن موافق است». جدایی ناپذیر بودن، یعنی وقتی سـراغ قرآن می رویم از عترت خبر می دهـد، از ولایـت ایشـان، امامت و لزوم اطاعت از ایشان، از علم ایشان و ... و وقـتی هم سـراغ اهلـبیت (ع) می رویم می بینیم بـا تمـام وجود از قرآن خـبر می دهنـد و تمـام وجودشـان موافق بـا قرآن است، اخلاقشان قرآن است، گفتارشان بیانگر آیات قرآن و مستند به قرآن است، و اصلا ملاک اینکه کلامی از ایشان صادر شده یا نه، موافق یا مخالف بودن آن با قرآن است.

معیت قرآن و عترت با یکدیگر، در روایات متعدّدی بیان شده است که در اینجا چند مورد از آنها را ذکر می کنیم: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): عَلِیٌّ أَخِی وَ وَصِیِّی وَ وَارِثِی وَ خَلِیفَتِی فِی أُمَّتِی وَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وُلْدِهِ أَوَّلُهُمْ ابْنِی حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِی حُسَیْنٌ ثُمَّ تِسْعَهٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا یُفَارِقُونَهُ وَ لَا یُفَارِقُهُمْ حَتَّی یَرِدُوا عَلَیَّ الْحَوْضَ .

رسول خدا (ص) فرمودند: علی برادر من و وصیّ من و وارث من و جانشین من در میان امّتم می باشد، و پس از من، او ولیّ و سرپرست هر مؤمنی است و یازده

امام از فرزنـدان او که نخستین آنها فرزندم حسن و بعد حسین است و آنگاه نه تن از فرزندان حسـین (ع)، هر یک پس از دیگری. ایشان با قرآننـد و قرآن با ایشان، نه ایشان از قرآن جـدا می شوند و نه قرآن از ایشان؛ تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد آینـد. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِی آخِرِ خُطْبَتِهِ یَوْمَ قَبَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ: إِنِّی قَدْ تَرَکْتُ فِیکُمْ أَمْرَیْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا؛ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی، فَإِنَّ اللَّطِیفَ الْخَبِیرَ قَدْ عَهِدَ إِلَیَّ أَنَّهُمَا لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ کَهَاتَیْنِ – وَ جَمَعَ بَیْنَ مُسَبِّحَتَیْهِ – وَ لَا أَقُولُ کَهَاتَیْنِ – وَ جَمَعَ بَیْنَ الْمُسَبِّحَهِ وَ الْوُسْطَی – فَتَسْبِقَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَی، فَتَمَسَّکُوا بِهِمَا لَا تَزِلُّوا وَ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تَقَدَّمُوهُمْ فَتَضِلُّوا .

رسول خـدا (ص) در آخرین خطبه شان در روزی که خدای ایشان را نزد خودش برد فرمودند: همانا من دو چیز در میان شـما می گـذارم که پس از من مادامی که به آن دو تمسّک جوئیـد هرگز گمراه نشویـد: کتاب خـدا و عترتم که اهلبیت مننـد، زیرا خـدای لطیف و آگاه، با من پیمان بسـته که آنـدو از هم جـدا نشونـد تا در کنار حوض بر من وارد آینـد، مانند این دو – و دو انگشت سبّابه خود را به هم چسباند، – و نمی گویم ماننـد این دو – و انگشت سبابه و وسطی را به هم چسـباند – تـا یکی بر دیگری پیش افتد. پس به آن دو تمسک جوئید تا نلغزید و گمراه نشوید، و ازایشان جلو نیفتید که

گمراه خواهید شد. وَ قَالَ (ص): إِنَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَارَنِی مِنْهُمْ. ثُمَّ اطَّلَعَ ثَانِیَةً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ عَلِیّاً أَخِی، وَ أَمَرَنِی فَزَوَّجْتُهُ سَیِّدَهَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ. ثُمَّ اطَّلَعَ ثَالِثَهً فَاخْتَارَ فَاطِمَهَ وَ الْأَوْصِیَاءَ ابْنَیَّ حَسَناً وَ حُسَیْناً وَ بَقِیَّتَهُمْ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ، لَا یُفَارِقُهُمْ وَ لَا یُفَارِقُونَهُ کَهَاتَیْنِ – وَ جَمَعَ بَیْنَ إِصْبَعَیْهِ الْمُسَبِّحَتَیْنِ – حَتَّى یَرِدُوا عَلَیَّ الْحَوْضَ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ .

رسول خدا (ص) فرمودند: خدا نظری به زمین کرد و مرا از میان اهل زمین انتخاب کرد. سپس نظر دوّمی نمود و برادرم علی را از میان خلقش برگزید و مرا فرمان داد که ----------------------

. الاحتجاج، ج۱، ص ۶۰.

. ثقل به معنای چیز سنگین و گرانبهاست یا متاعی که مسافر از خود بجا می گذارد.

. الغیبه للنعمانی، ص۶۸.

. الکافی، ج۲، ص۴۱۵.

. کتاب سلیم بن قیس، ص۹۰۹.

سَروَر زنان بهشتی را به ازدواج او در آوردم. سپس نظر سوّمی نمود و فاطمه و جانشینان را انتخاب کرد، دو پسرم حسن و حسین و بقیه ی آنان از فرزندان حسین (ع). آنان با قرآنند و قرآن با آنان. نه قرآن از آنان جدا می شود و نه آنان از قرآن، مانند این دو – و دو انگشت سبّابه خود را کنار هم نهادند – تا زمانی که یکی پس از دیگری بر سر حوض کوثر بر من وارد آیند. عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ قَالَ: الْإِمَامُ مِنَّا لَا یَکُونُ إِلَّا مَعْصُوماً وَ لَیْسَتِ الْعِصْمَهُ فِی ظَاهِرِ الْخِلْقَهِ فَیُعْرَفَ بِهَا، فَلِذَلِکَ لَا یَکُونُ إِلَّا مَنْصُوصاً.

فَقِیلَ لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ؟

فَقَالَ: هُوَ

الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء/۹/۲۸۳) .

حضرت سجاد فرمودند: امام از ما خانواده باید حتما معصوم باشد؛ و عصمت، خصوصیتی نیست که در ظاهر باشد تا شناخته شود، از اینرو نمی توان آنرا تشخیص داد مگر اینکه (از جانب امام قبلی) به امامت او تصریح شود.

عرض کردند: ای فرزند رسول خدا، معنای معصوم چیست؟

فرمودند: او کسی است که به رشته و ریسمان خدا که قرآن است آویخته و تا روز رستاخیز از یکدیگر جدا نمی شوند؛ امام بسوی قرآن راهنمایی می کند و قرآن بسوی امام، اینست معنای این آیه: «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید».

بهترین روش آشنایی با عترت

بهترین راه فهم و تبیین فضائل اهلبیت (ع) استفاده از جدایی ناپذیری ایشان از قرآن است. اگر قرآن به سوی ایشان ره می نماید و از ایشان خبر می دهد بهترین راهی که می توان از طریق آن، فضائل اهلبیت را دریافت و به ایشان رسید، قرآن است. اگر از طریق قرآن به اهلبیت راه یافتیم، هم به نیمی از حدیث مهم و متواتر ثقلین عمل کرده ایم و هم معرفت ما نسبت به اهلبیت (ع) مبنایی و ریشه دار خواهد بود.

ابتدا و اصل این معرفت مبنایی، دانستن اینست که ما و عالم هستی مخلوقیم و خالق و خدایی داریم که باید او را بپرستیم. این معرفتی است که ریشه در فطرت ما دارد، لذا نسبت به معارف دیگر، در حکم اصل و ریشه است. پس از اینکه با مشاهده ی آیات

آفاق و انفس، به معرفت فطری خود راه یافتیم و خدا را به عنوان خالق و معبود خود شناختیم، ضرورت ارسال رُسُل را نیز برای اینکه خدا خواسته هایش را از طریق ایشان به ما ابلاغ کند درک می کنیم. با عبور قافله ی رسل، نوبت به آخرین ایشان، حضرت خاتم الانبیاء (ص) می رسد. برای اینکه پس از آن حضرت، راه خود را به سوی حضرت حق ادامه دهیم، تکلیف خود را از ایشان جویا می شویم و ایشان حدیث ثقلین را در پاسخ ما بیان می دارد. وقتی از راهی که در حدیث ثقلین معرفی شد عترت را شناختیم، در واقع همان معرفت فطری خود را دنبال کردیم و معرفت ما نسبت به عترت نیز ریشه در فطرت خواهد یافت.

از دیگر محاسن و امتیازات مهمّ این روش این است که مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد، چرا که انکار فضائل در این صورت به انکار قرآن و کفر به آن می انجامد و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حقّانیت اهلبیت (ع) و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای آنها باقی نمی گذارد، برای دوستان اهلبیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن جای هیچ شکّی در فضائل برای ایشان نمی ماند. از اینرو حضرت صادق فرمودند: «لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شِیعَتُنَا لَمَا شَكُّوا فِی فَضْلِنَا» : «اگر شیعیان ما در قرآن تدبّر می کردند، در فضل ما و در برتری ما شک نمی کردند». و فرمودند: «مَنْ لَمْ یَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ یَتَنَكَّبِ الْفِتَنَ» : «هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از

فتنه ها نجات نمی یابد». ----------------

. معانی الأخبار، ص۱۳۲.

. انشاء الله در مباحث آینده، دلایل هدایتگری قرآن به سوی اهلبیت (ع) و امامت و ولایت ایشان ذکر خواهد شد.

. الهدایه الکبری، ص۴۱۹.

. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۱۳.

مرجعیت قرآن

آیات و روایات، بیانگر جامعیت قرآن است، بیانگر اینکه همه چیز در قرآن بیان شده است. هر چه این امت تا روز قیامت بدان محتاجند، در قرآن آمده، هم قرآن این مطلب را تأیید می کند و هم تعداد قابل توجهی از روایات. اما با این وجود، اگر ما تنها قرآن را مبنای خود برای گرفتن دینمان بدانیم با دو مشکل اساسی و بزرگ مواجه می شویم: ۱.در قرآن دقایقی هست که کسی جز معصوم، ابتدائا تبیین درست آنها را در نمی یابد. شواهد بی شماری این را تأیید می کند. علت وجود تمام انحرافات فکری و عملی در میان فرقه ها و گروه های مسلمانی که مرجعیت اهلبیت را قبول ندارند - با وجود اینکه همه در پذیرش و قبول داشتن مرجعیت قرآن مشترکند- همین است. روایات زیادی وجود دارد که در آن هم جامعیت قرآن و هم اینکه مردم نمی توانند در تمام امور دینشان مستقیما بدان رجوع کنند بیان شده است. در اینجا یکی از آن روایات را به عنوان نمونه عرضه می داریم: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : مَا مِنْ أَمْرٍ یَخْتَلِفُ فِیهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَکِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ .

حضرت صادق فرمودند: هیچ امری نیست که در آن اختلاف شود مگر اینکه اصلی در کتاب خدا هست (که آن اختلاف را برطرف می کند) ولی عقول مردم بدان نمی رسد. روایاتی که

در آن ائمّه (ع) علّت و ریشه ی گمراهی های فکری و عملی مسلمانان را با استفاده از آیات قرآن ذکر کرده اند بسیار است. آن روایات نیز همه شاهد بر وجود مشکل اول در یگانه مرجع دانستن قرآن در اخذ دین است. ۲.از مهمترین مطالبی که خدا در قرآن بر مؤمنان واجب فرموده رجوع به اهلبیت از طریق وجوب مودّت، ولایت، تعلّم و فرمانبرداری از ایشان است. اگر کسی قرآن را تنها مرجع خود برای فهم و عمل به دین بداند، این عقیده ی وی با مرجعیت قرآن که خود در موارد متعددی ما را به اهلبیت ارجاع داده منافات دارد. در مرحله ی اوّل در تمسّک به قرآن، در واقع ما از قرآن، آیات و معارف مربوط به اهلبیت را خواهانیم، مواردی را که خداوند از فضائل اهلبیت خبر داده و ما را به ایشان ارجاع داده است. پس از اینکه به توفیق الهی از طریق قرآن به اهلبیت راه یافتیم و نیمی از تمسّک به حدیث ثقلین در وجودمان شکل گرفت، با اوامر و نواهی اهلبیت (ع) و سیره ی ایشان مواجه می شویم که همه دقیقا مطابق با قرآن است. در این مرحله نیز ما به لطف خدا می توانیم گفتار و رفتار اهلبیت (ع) را بر قرآن عرضه داریم و عینیت و هماهنگی آن با قرآن را بررسی و تماشا کنیم. خلاصه ی سخن اینکه با توجّه به جدایی ناپذیری قرآن و عترت از یکدیگر، ما در دو مرحله بایستی به قرآن رجوع کنیم:

۱.پیش از آشنایی با قرآن، به منظور آشنایی و راه یافتن به محضر اهلبیت و فضائل ایشان به واسطه ی قرآن.

۲.پس از درک محضر اهلبیت و استفاده

از ایشـان، برای درک بهتر کلام و سـیره ی ایشان یا فهم مبنای آن و یا تشـخیص اینکه کلام یا سـیره ی خاصّی که منسوب به اهلبیت است آیا واقعا از ایشان است یا به دروغ به ایشان نسـبت داده شـده است. روایات متعـدّدی نیز هست که پیامبر و ائمه ی معصومین (ع) در آنها برای تشخیص این مهمّ، ما را به عرضه ی کلام و یا سیره ی مورد نظر بر قرآن کریم دستور داده اند.

. الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

روش تحقیق

برخی از فضائل اهلبیت (ع) فضائلی است که قرآن نیز از آنها برخوردار است، مثل علم، هدایت، حکمت و ... و برخی فضائلی است که مختص اهلبیت (ع) است مثل ولایت و لزوم مودّت.

از آنرو که قرآن در فضائل مشترک نیز از اهلبیت (ع) جدایی ندارد، و از اینرو در بررسی آن فضائل در خصوص قرآن نیز گاه نکات نابی درباره ی اهلبیت (ع) نصیب ما می شود، لذا در فضائل مشترک، بحث مختصری نیز درباره ی قرآن خواهیم داشت؛ از اینرو کلّ این مجموعه را «خصائص الثقلین» می نامیم.

امـا آنچه در بررسـی فضائل مشترک و مختص، مشترک است، مبنا و اصل بودن قرآن برای آشـنا شـدن با اهلبیت (ع) است. به یـاری خـدا و اسـتمداد از خوبـانش، بر آنیم که در این مجمـوعه، مرحله ی اوّل از رجوع به قرآن و اسـتفاده از آن را پشت سـر گذارده و با رعایت اصول ذیل، از طریق قرآن، به اهلبیت (ع) و فضائل ایشان راه یابیم:

۱.یافتن آیاتی از قرآن که در آنها خداوند به عترت رهنمون گشته و فضائل ایشان را ذکر فرموده است.

۲.تبیین آن فضائل قرآنی با تدبّر در قرآن و با توجّه به آیات

دیگر؛ که در این مرحله هر چه تأمّل و دقّت در آیه بیشتر گردد ارزش معنوی کار افزوده می شود. امام سجاد فرمودند: «آیَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ فَکُلَّمَا فَتَحْتَ خِزَانَةً یَنْبَغِی لَکَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِیهَا» : «آیات قرآن گنجینه هایی است؛ پس هر گاه گنجینه ای را گشودی شایسته است که بدانچه در آنست نظر کنی».

۳.ذکر روایاتی که اهلبیت (ع) در آنها از آن فضائل سخن گفته اند. در تبیین هر فضیلت، ابتدا آن آیاتی ذکر خواهد شد که امکان بحث استدلالی قرآنی نسبت به آنها وجود دارد یا فضیلت مورد نظر در آنها واضح تر بوده و راحت تر فهمیده می شود. در این قسمت در صورت لزوم از روایات نیز برای تبیین آیه و یا تشخیص مصداق آن استمداد می جوییم و در میان روایات نیز سعی مان بر آن خواهد بود که از روایاتی از پیامبر اکرم (ص) که مورد اتّفاق همه ی مسلمانان است استفاده کنیم و در مرحله ی بعد، از روایات اهلبیت (ع). امّا با توجّه به اینکه اصل و مبنا در استدلال ها قرآن است، کاری که روایات در زمینه ی تبیین آیات برای ما انجام می دهد این است که در میان تبیین های مختلفی که برای هر آیه می توان ذکر کرد، تبیین برتری را که برتریش را به عقل خود نیز می توانیم دریابیم به ما معرّفی می کند؛ لذا در واقع استدلال ما همچنان قرآنی است و برای هر مسلمان فهمیده ای قابل درک و مورد قبول است.

آنگاه آیات و روایات دیگری ذکر خواهد شد که در خصوص آنها امکان بحث به شیوه ی مذکور نمی باشد. در این صورت، آیاتی که بحث استدلالی نسبت به آنها انجام شده نسبت به دیگر آیات و

روایات در حکم محکماتی است که دیگر آیات و روایات، قابل ارجاع به آنها بوده و تکلیف کلّی ما را در تمام بحث روشن می کند.

برای شروع، اوّلین ویژگی مشترک قرآن و عترت که آن را برای تحقیق برگزیدیم ویژگی «هدایت» است. در بررسی هدایتگری قرآن و عترت، در واقع معنا و مفهوم حدیث ثقلین را - که در آن، نجات کسی که متمسّک به قرآن و عترت گشته از گمراهی تضمین شده - بر آیات قرآن عرضه می داریم و به تحقیق و استدلال قرآنی پیرامون آن می پردازیم.

«و من الله التوفیق»

. الکافی، ج۲، ص۶۰۹.

خصوصیت هدایت

نیاز به هدایت

از مهمترین نیازهای انسان در همه ی شئون دینی و دنیوی، در ارتباط با خدا، خود، دیگران و دنیای اطرافش، «هدایت» به سوی الگوی کامل و ایده آل است. برتری انسان نسبت به حیوانات، در این است که انسان در وجود خود قابلیت چنین هدایتی را دارد. با وجود چنین قابلیتی، اگر انسانی از این قابلیت استفاده نکرد، در مرتبه ی حیوانیت خواهد ماند و از حیوانات که این قابلیت را ندارند پست تر خواهد شد:

«إِنْ هُمْ إِلاَّ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبیلاً» (فرقان/۴۴/۷۷): «آنان، جز مانند حیوانات نیستند، بلکه گمراه ترند».

از اینرو بر هر انسانی لازم است تا در تمام امورش بدنبال «هدایت» باشد که اگر کسی از هدایت برخوردار شد، اگر تمام عالم هم گمراه شوند، او را گزندی نخواهد رسید:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ لا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ» (مائده/۱۰۵/۱۲۵): «ای کسانی که ایمان آورده اید! خودتان را دریابید، وقتی که شما هدایت یافتید، بیراهه رفتن دیگران به شما زیان نمی رساند».

تنها کسی که می تواند این نیاز انسان را پاسخ دهد و

در هر وادی، برترین راه را، بر اساس علم و آگاهی کامل به وی معرفی کند، خالق او و خالق جهان و خالق دنیا و آخرت، خداوند داناست.

او از همان ابتدائی که قافله ی خلقت را از بهشتش به سوی زمین گسیل داشت وعده ی هدایت داد:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَمیعاً فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدایَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» (بقره/۳۸/۷): «گفتیم: همه از آن پایین روید، پس اگر از جانب من هدایتی برایتان آمد، هر کس از هدایت من پیروی کند، نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند».

«قالَ اهْبِطا مِنْها جَمیعاً بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لا یَشْقی» (طه/۱۲۳/۳۲۰): «گفت: هر دو از آن جا پایین روید که دشمن یکدیگر خواهید بود. پس اگر برای شما از جانب من هدایتی برسد، هر کس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت».

نه تنها وعده ی هدایت داد، بلکه خود، هدایت خلقش را بر عهده گرفت و بر خود واجب فرمود: «إِنَّ عَلَیْنا لَلْهُدی» (لیل/۱۲/۵۹۵): «همانا هدایت تنها بر عهده ی ماست».

و خبر داد که هدایت فقط در صورتی واقعا هدایت است که از جانب خود او ارائه شود: «قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الْهُدی» (بقره/۱۲۰/۱۹ و انعام/۷۱/۱۳۶): «بگو: بی گمان تنها هدایت خدا هدایت است».

و در حدیث قدسی تکلیف همه ی بندگانش را روشن کرد:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: عِبَادِی! کُلُّکُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَیْتُهُ .

رسول خدا (ص) فرمودند: خداوند فرموده است: بندگان من! شما همه گمراهید مگر کسی که من هدایتش کردم.

او شأن هدایت را تنها و تنها مخصوص خود گردانید

و حتی به برترین و آخرین فرستاده اش فرمود:

«لَیْسَ عَلَیْکَ هُداهُمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدی مَنْ یَشاءُ» (بقره/۲۷۲/۴۶): «هدایت آنان بر عهده ی تو نیست، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می کند».

اما از آنجا که او بنیان این عالم را بر اساس اسباب نهاد، و ابا داشت از اینکه خود مستقیما و بدون وساطت اسباب، امور خلقش را بگرداند، برای هدایت نیز اسبابی قرار داد.

اگر چه او از طریق هر مخلوقی و هر کلامی که بخواهد، هدایت می کند اما در میان مخلوقاتش و در میان کلماتی که توسط آنها هدایت او به خلق می رسد برخی را شاخص قرار داد و در قرآن به عنوان اسباب هدایت معرفی کرد، در موارد متعددی خود قرآن و دیگر کتب آسمانی را به عنوان سبب هدایت معرفی کرد، در برخی از آیات، هدایتگری فرستادگان و پیشوایان و امامانی را که خود قرار داده بود بیان داشت، گاه کعبه را سبب هدایت دانست و گاه ستارگان را و ...

مهمترین سبب هدایت، رسولان او هستند که خدا کتابهای آسمانی که سبب هدایتند را نیز بر ایشان فرو فرستاد و توسّط ایشان به خلقش ابلاغ کرد و با تبلیغ و تبیین ایشان امّت ها را هدایت نمود.

ما که امّت خاتم پیامبرانیم اگر خواهان هدایت الهی باشیم بایستی به پیامبر خود رجوع کنیم؛ امّا در این زمان که به آن حضرت دسترسی نداریم این کلام آن حضرت راه هدایت را بر ما می گشاید:

إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ؛ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی، إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً . ------------------

۱ . من لایحضره الفقیه، ج۴، ص۳۹۷.

۲ . مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۳۷۲.

همانا من دو چیز سنگین

و گرانبها را در میان شما وامی گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهلبیت منند، اگر به این دو تمسّک جوئید هرگز دچار ضلالت و گمراهی نخواهید شد.

جز این کلام آن حضرت، آیات و روایات فراوانی هست که ما را در امر هدایت، به قرآن و عترت ارجاع می دهد که در مباحث آینده پیرامون آنها سخن خواهیم گفت.

هدایت توسط قرآن

اشاره

همه ی کتابهای آسمانی را خداوند برای هدایت امت ها بر پیامبرانشان نازل فرمود:

«نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجيلَ مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنَّاسِ» (آل عمران/۳ و ۴/۵۰)

«این کتاب را به حق بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتابهای پیشین است و تورات و انجیل را پیش تر نازل کرد، که راهنمای مردم باشد»

«وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (مؤمنون/۴۹/۳۴۵)

«و به راستی ما به موسی کتاب آسمانی دادیم، باشد که هدایت یابند».

«وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَلا تَكُنْ فی مِرْيَةٍ مِنْ لِقائِهِ وَ جَعَلْناهُ هُدىً لِبَنی إِسْرائيل» (سجده/۲۳/۴۱۷)

«و به راستی ما به موسی کتاب دادیم پس در دیدار با او تردید مکن و آن کتاب را راهنمای بنی اسرائیل قرار دادیم».

«وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلى بَشَرٍ مِنْ شَیْ ءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتابَ الَّذی جاءَ بِهِ مُوسى نُوراً وَ هُدىً لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَراطيسَ تُبْدُونَها وَ تُخْفُونَ كَثيراً وَ عُلِّمْتُمْ ما لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لا آباؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فی خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (أنعام/۹۱/۱۳۹)

«و خدا را چنان که سزاوار منزلت اوست نشناختند، آن گاه که گفتند: خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورده نازل کرد؟ که برای

مردم نور و هـدایتی بود، اما شـما آن را به صورت پراکنـده در کاغذها قرار داده، [قسـمتی را] آشـکار و بسیاری را کتمان می کنیـد، در حالی که آنچه شـما و پدرانتان نمی دانستید [به وسیله آن] تعلیم شدید. بگو: خدا، آنگاه آنها را واگذار که در یاوه گویی خود بازی کنند».

قرآن کریم نیز که آخرین کتاب آسـمانی است، کتاب هـدایت است، خـدا آن را برای هـدایت انسانها نازل فرموده است و این مطلبی است که هر مسلمانی آنرا قبول دارد و خدا نیز در قرآن بارها متذکر آن شده است:

«شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ» (بقره/۱۸۵/۲۸)

«مـاه رمضـان مـاهی است که قرآن به عنوان راهنمـای مردم و حجّت هـای روشـنگر و فارق میان حق و باطل در آن نازل شـده است»

«ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقینَ» (بقره/۲/۲)

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است».

«فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ وَ هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنینَ» (بقره/۹۷/۱۵)

«او قرآن را به امر خدا بر قلب تو نازل کرد که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است».

«تِلْکَ آیاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتابٍ مُبینٍ هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنینَ» (نمل/۱ و ۲/۳۷۷)

«این آیات قرآن و کتاب روشنگر است. که هدایت و بشارتی برای مؤمنان است».

«وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدی آمَنَّا بِهِ فَمَنْ یُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا یَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً» (جن/۱۳/۵۷۲)

«و ما همین که هـدایت [قرآن] را شـنیدیم بدان گرویدیم پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد، نه از نقصان [پاداش خود] می ترسد و نه از ستمی».

«فَقَدْ جاءَکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ هُدیً و

رَحْمَهٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآياتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْها سَنَجْزِی الَّذینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیاتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما کانُوا یَصْدِفُونَ» (أنعام/۱۴۹/۱۵۷)

«پس اینک از خدایتان حجت و هدایت و رحمتی سوی شما آمده است. پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را تکذیب کند و از آن روی گرداند؟ به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، به سبب روگردانی شان به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد».

اولین مجازات کسانی که با روگردانی از هدایت به خود ظلم می کنند محرومیت از هدایت است.

خداوند متعال ۱۰ مرتبه در کتابش فرموده که: «لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمینَ»: «ظالمان را هدایت نمی کند».

محرومیت از هدایت، همان و دچار ضلالت و گمراهی شدن همان. از اینرو در جای دیگری می فرماید:

«وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمینَ» (إبراهیم/۲۵۹/۲۷): «خدا ظالمان را گمراه می کند».

رسول خدا (ص) نیز درباره ی قرآن فرمودند: «مَنْ طَلَبَ الْهُدَی فِی غَیْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ» : «هر کس هدایت را در غیر قرآن بجوید، خداوند گمراهش می سازد».

معنای اینکه «خدا چنین کسی را گمراه می کند» این است که چون خدا کتابش را سبب هدایت قرار داده، اگر کسی این هدایت را پذیرا شد که از آن برخوردار خواهد شد و گر نه در دام ضلالت و گمراهی خواهد افتاد.

چنان که حضرت باقر العلوم برای یکی از یاران خود نوشتند: «اِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی ... إِنَّمَا یُضِلُّ مَنْ لَمْ یَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاهُ» : «خداوند متعال تنها کسی را گمراه می کند که هدایت او را نپذیرد». ------------------

۱ . تفسیر الإمام العسکری ، ص ۴۵۰.

۲. الکافی، ج۸، ص۵۲.

یکی از وجوه اعجاز و تحدّی قرآن

درباره ی وجه اعجاز و تحدّی قرآن آنچه مشهور است این است که قرآن از جهت فصاحت و بلاغتش

معجزه است و از این جهت است که تحدّی فرموده؛ حال آنکه در هیچ کدام از آیات قرآن، فصاحت و بلاغت به عنوان وجه اعجاز و تحدّی قرآن معرّفی نشده است. اگر چه قرآن از جهت فصاحت و بلاغت نیز بی نظیر و در عالی ترین جایگاه است و کسی از این جهت نیز نمی تواند مثل آن را بیاورد، امّا جهاتی که برای اعجاز و تحدّی قرآن در آیات و روایات معرّفی شده جهاتی بسیار مهم تر و عالی تر از فصاحت و بلاغت است. جهاتی همچون علوم و معارف قرآن که علوم و معارفی نو و تازه بود که در بشر سابقه نداشت، برهان و بصائر و حکمت و شفا و نور بودن قرآن، و مهم تر از اینها «هدایت» بودن قرآن، جهات اعجاز و تحدّی قرآن است. آیه ی ذیل، تصریح دارد به اینکه تحدّی قرآن از جهت وصف هدایتگری آن است:

«فَلَمَّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا لَوْ لا أُوتِیَ مِثْلَ ما أُوتِیَ مُوسی أَ وَ لَمْ یَکْفُرُوا بِما أُوتِیَ مُوسی مِنْ قَبْلُ قالُوا سِحْرانِ تَظاهَرا وَ قالُوا إِنَّا بِکُلٍّ کافِرُونَ، قُلْ فَأْتُوا بِکِتابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدی مِنْهُما أَتَّبِعْهُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ، فَإِنْ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّما یَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ » (قصص/۴۸ الی ۵۰/۳۹۱)

«پس چون حقّ از جانب ما برایشان آمد (قرآن)، گفتند: چرا نظیر آنچه به موسی داده شد به او داده نشده است؟ آیا اینان پیش از این به آنچه به موسی داده شده بود کافر نشدند؟ بگو: پس کتابی از جانب خداوند بیاورید که از این دو (تورات

و قرآن) هـدایت کننـده تر باشـد تا از آن پیروی کنم اگر راست می گویید. پس اگر تو را اجابت نکردند، بدان که فقط هوس های خود را پیروی می کننـد و کیست گمراه تر از آن که به غیر از هـدایت خدا از هوای نفس خود پیروی کند؟» قرآن کتابی است که به تعبیر آیـات متعـدّدی، «هـدایت الهی» است؛ بشـر کجا و چگونه خود به خود به هـدایت الهی دست یابـد؟ بشـر بی هدایت الهی گمراه و تیره بخت است و تنها راه دستیابی او به هدایت الهی، اظهار عجز و نیاز است در پیشگاه هدایت الهی . -

----

۱. برای تحقیق بیشتر پیرامون وجوه اعجاز و تحدّی قرآن، رک: کتاب «ولایت کلّیه، ج۱، ص۱۰۶ الی ۱۱۶».

قرآن کریم چه کسانی را هدایت می کند؟

اشاره

خداوند متعال قرآن کریم را برای زمان و مکان خاصـی و یا برای تعداد خاصـی از انسانها فرو نفرسـتاده است. بلکه قرآن، پیام خـدا برای بشـریت است تا روز رسـتاخیز. از اینرو هدایتگری قرآن نیز از جهت زمانی، مکانی و بشـری محدویت ندارد. در هر زمان و مکانی، هر کسـی در هر جایگاه و مرتبه ای از فهم و ایمان و کمالات که باشد، با داشـتن روح پذیرش، بهره ی خود را از هدایت قرآن خواهد برد.

در آیات قرآن نیز خداوند متعال این مطلب را بیان داشته و کتابش را موجب هدایت همه ی انسانها دانسته است

هدایت عموم مردم

«شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ» (بقره/۱۸۵/۲۸)

«ماه رمضـان مـاهی است که قرآن به عنوان راهنمـای مردم و حجّت هـای روشـنگر و فارق میان حق و باطل در آن نازل شـده است»

هدایت مسلمین

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَهً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمینَ» (نحل/۸۹/۲۷۷، و رک: نحل/۱۰۲/۲۷۸)

«و این کتاب را که بیانگر همه چیز و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتی است، بر تو نازل کردیم».

هدایت مؤمنان

«وَ مـا أَنْزَلْنـا عَلَیْـکَ الْکِتـابَ إِلَّا لِتُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فیهِ وَ هُـدیً وَ رَحْمَهً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ» (نحل/۶۴/۲۷۳، و رک: بقره/۹۷/۱۵ أعراف/۵۲ و ۲۰۳/۱۵۷ و ۱۷۶، یونس/۵۷/۲۱۵، یوسف/۱۱۱/۲۴۸، نمل/۲/۳۷۷ و فصلت/۴۴/۴۸۱)

«و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند».

هدایت اهل تقوا

«ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقینَ» (بقره/۲/۲)

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است».

هدایت نیکوکاران

«تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکیمِ هُدیً وَ رَحْمَهً لِلْمُحْسِنینَ» (لقمان/ ۲ و ۳/۴۱۱)

«اینها آیات کتاب حکمت آموز است. که هدایت و رحمتی برای نیکوکاران است».

هدایت اهل یقین

«هَذَا بَصائِرُ لِلنَّاسِ وَ هُدیً وَ رَحْمَهٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ» (جاثیه/۲۰/۵۰۰)

«این [کتاب مایه ی] بصیرت هایی برای مردم است و برای قومی که یقین آورند هدایت و رحمتی است».

قرآن به چه هدایت می کند؟

لفظ «هدایت» در موارد متعددی در آیات قرآن، به همراه سَبیل (۲۹ مورد) و صِراط (۲۴ مورد) استعمال شده است که در این موارد، سبیل و صراط به عنوان مقصد هدایت الهی معرفی شده است.

آنقدر کلمه ی سبیل در بحث هدایت موضوعیت دارد که خدا در قرآن هر جا می خواهد برای کلمه «اَهْدَی» تمیز، بیاورد فقط از لفظ «سَبیلًا» استفاده می فرماید (یعنی آنجا که فرموده: عده ای «هدایت یافته ترند» در ادامه ی سخن در بیان اینکه آنها از چه جهت هدایت یافته ترند می فرماید: از جهت «راهشان»). مثلا می فرماید:

«قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ فَرَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدی سَبیلا» (إسراء/۸۴/۲۹۰، و رک: نساء/۵۱/۸۶)

«بگو: هر کس بر حسب ساختار وجودش عمل می کند، و پروردگارتان بهتر می داند چه کسی راه یافته تر است».

همچنین درباره ی ضلالت و گمراهی نیز در قرآن کریم برای کلمه «اَضَلُّ»، فقط لفظ «سَبِیلًا» تمیز آورده شده است، مثلا در آیه ی ذیل:

«وَ مَنْ کانَ فی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبیلا» (إسراء/۷۲/۲۸۹، و رک: فرقان/۳۴، ۴۲ و ۴۴/۳۶۳ و ۳۶۴)

«و هر که در این دنیا کور [دل] باشد در آخرت هم کور و گمراه تر خواهد بود».

بنابر این، آنچه در هـدایت و محرومیت از هـدایت مورد توجه بوده و موضوعیت دارد «راه» است. هدایت یافته کسـی است که در راه حق و حقیقت بسوی مقصـد و مقصود در حرکت است و محروم از هـدایت کسـی است که یا از این راه بی خبر است و یا در راه باطلی بسوی مقصد باطلی

ره می سپارد.

این از جهت عموم آیاتی که مشتقّات هدایت و ضلالت در آنها آمده است؛ امّا در خصوص هدایت الهی نیز در آیات متعدّدی در قرآن کریم هدایتگری آن به صراط مستقیم و سبیل حقّ مطرح شده است:

«قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» (بقره/۱۴۲/۲۲)

«بگو: مشرق و مغرب از آن خداست، هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند».

«وَ اللَّهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یَهْدِی السَّبیلَ» (أحزاب/۴/۴۱۸)

«و خدا حقیقت را می گوید و او به راه، هدایت می کند».

از اینرو روزانه حداقل ده مرتبه در نمازهای واجب روزانه از او می خواهیم که ما را به صراط مستقیم هدایت کند: «اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ»: «ما را به صراط مستقیم هدایت کن».

در خصوص هدایت الهی از طریق قرآن نیز خداوند متعال در چند آیه بیان کرده که توسّط قرآن خلقش را به «سبیل الله» و «صراط مستقیم» هدایت می کند:

«یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثیراً مِمَّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتابِ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثیرٍ قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبینٌ یَهْدی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدیهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» (مائده/۱۵ و ۱۶/۱۱۰)

«ای اهل کتاب، همانا فرستاده ی ما به سوی شما آمده است که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که نهان می کردید برایتان روشن سازد و از بسیاری می گذرد. همانا از جانب خدا نور و کتاب روشنگری برای شما آمده است. خدا هر کس را که در پی جلب رضای اوست، به وسیله ی آن [کتاب] به راه های امن و سلامت رهنمون می شود، و به خواست خود، آنها را از

تاریکی ها به نور می برد و به صراط مستقیم هدایتشان می کند».

«لَقَدْ أَنْزَلْنا آیاتٍ مُبَیِّناتٍ وَ اللَّهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» (نور/۴۶/۳۵۶)

«البته ما آیاتی روشنگر نازل کردیم، و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند».

«وَ یَرَی الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ وَ یَهْدی إِلی صِراطِ الْعَزیزِ الْحَمیدِ» (سبأ/۶/۴۲۸)

«و کسانی که علم به آنها داده شد، می دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است و به راه [خدای] شکست ناپذیر ستوده هدایت می کند».

«إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدی لِلَّتی هِیَ أَقْوَمُ وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنینَ الَّذینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبیراً» (إسراء/۹/۲۸۳)

«بی تردید، این قرآن به آنچه استوارتر است ره می نماید و آن مؤمنانی را که کارهای شایسته می کنند مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود».

با توجه به اینکه در این آیات، هم هدایت قرآن به صراط و هم هدایت به سبیل مطرح شده، باید ببینیم اولا تفاوت سبیل و صراط در چیست و ثانیا مقصود از این دو چه می باشد.

مقصود از «صراط» و «سَبیل»

اشاره

با توجه به اینکه مقصودی بالاتر از خدا نیست و همه ی مقاصد به او ختم می شود: «وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی» (نجم/۴۲/۵۲۷): «و همانا انتها [ی همه ی امور] به سوی پروردگار توست»، صراط مستقیم شاهراهی است که بدون هیچ کجی و اعوجاج، و بدون هیچ گرایشی به چپ و راستی که هر دو باطلند (مثل غلوّ و تقصیر در عقاید و افراط و تفریط در اخلاق)، بندگان خدا را به خالقشان می رساند:

«فَأَمَّا الَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فی رَحْمَهٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ یَهْدیهِمْ إِلَیْهِ صِراطاً مُسْتَقیماً» (نساء/۱۷۵/۱۰۵)

«اما آنها که به خدا

ایمـان آوردنـد و به او تمسـک جسـتند، همه را در جـوار رحمت و فضـل خـود در خواهـد آورد و آنـان را به سوی خودش به صراط مستقیم هدایت خواهد نمود».

از اینرو در برخی از آیات قرآن، خداوند این صراط را به خود اضافه کرده و راه خود نامیده است:

«إِنَّکَ لَتهْدِی إِلیَ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیم، صِراطِ اللَّهِ الَّذی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ أَلا إِلَی اللَّهِ تَصیرُ الْأُمُورُ» (شوری/ ۵۲ و ۵۳/۴۸۹، و رک: حج/۲۴/۳۳۵ و سبأ/۶/۴۲۸)

«بی تردیـد تو (پیـامبر اکرم (ص)) به صـراط مسـتقیم هـدایت می کنی. به راه خـدایی که آنچه در آسـمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست. آگاه باش که کارها به خدا باز می گردد».

کلمه ی «سَبیل» نیز به معنای راه است و ۶۵ مرتبه در آیات قرآن به نام مبارک «الله» اضافه شده است.

آنجا که سبیل به خدا اضافه شود همان صراط است، مانند آیه ی ذیل:

«وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ» (أنعام/۱۵۳/۱۴۹)

«این صـراط مسـتقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه ها پیروی نکنید، که شـما را از راه او جدا می سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید تقوا پیشه کنید».

در این آیه دسـتور به تبعیت از صـراط پیامبر که همان صراط مستقیم است داده و سپس فرموده: مبادا از «سُبُل» پیروی کنید که باعث جدائی شما از «سبیل» او می شود. معلوم می شود صراط مستقیم همان سبیل اوست.

اما اگر سبیل به پویندگان صـراط مسـتقیم نسبت داده شود بیانگر جایگاه آنان در صراط مستقیم و بیانگر نقشی است که ایشان در

صراط مستقیم ایفا می کنند. مثلا در این آیه ذیل نقش پیامبر اکرم (ص) در صراط مستقیم بیان شده:

«قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلی بَصیرَهٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ» (یوسف/۱۰۸/۲۴۸)

«بگو: این راه من است: من و پیروانم با بصیرت بسوی خدا دعوت می کنیم. منزّه است خدا! و من از مشرکان نیستم».

درست است که پیامبر در صراط مستقیم است، اما نقش او در صراط مستقیم، دعوت مردم بسوی خداست تا آنها نیز به دعوت او، در صراط مستقیم واقع شوند و این نقش، نقشی نیست که به تمام امت دستور داده شود از آن پیروی کنند. بلکه تعداد خاصی از این امتند که خود در این نقش، راه پیامبر (ص) را می پویند و کار ایشان نیز دعوت بسوی خداست. این تبعیت، به قرائنی که در خود آیه وجود دارد عمومی نیست (رک: ترجمه ی تفسیر المیزان، ج۱۱، ص۳۷۸).

از اینرو در روایات نیز فرموده اند: این آیه در شأن محمد و آل محمد (ص) نازل شده است. یعنی جایگاه خاص آنها در صراط مستقیم، دعوت بسوی خداست.

دیگران نیز هر کدام در صراط مستقیم جایگاهی دارند و نقشی را ایفا می کنند که در صورت تلاش و مجاهدت، خداوند، ایشان را به جایگاه و نقششان ره می نماید:

«وَ الَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ» (عنکبوت/۶۹/۴۰۴)

«و آنها که در راه ما جهاد کنند، قطعاً به راه های خود، هدایتشان خواهیم کرد و خداوند با نیکوکاران است».

از آنرو که همه ی این سبیل ها بسوی خدا و در صراط مستقیم هستند، در این آیه، خداوند متعال همه ی آنها را به خود نسبت داده است.

ملاک صراط و سبیل

اگر

چه هر کسی در شاهراه صراط مستقیم یک راه خصوصی دارد، اما بایستی یک ملاک کلی و مشترک بین تمام راههای خصوصی باشد تا همه ی آنها را به هم پیوند داده و موجب شود همه در صراط مستقیم بوده و پویندگان خود را بسوی یک هدف سیر دهند.

اگر چه هدف مشترکِ «الهی بودن و به سوی خدا رفتن»، در همه ی این راهها وجود دارد، اما این هدف نمی تواند آن ملاک کلی پیوند دهنده ی همه ی این راهها باشد. زیرا بسیاری از راههایی هم که بسوی دوزخ ختم می شوند چنین هدفی را برای خود ترسیم می کنند.

خداوند متعال در قرآن کریم، هم ملاک در صراط مستقیم بودن را بیان کرده و هم ملاک در سبیل خدا بودن را.

ملاک در صراط مستقیم بودن

در سوره ی حمد از خدا می خواهیم:

«اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» (فاتحه/۶ و ۷/۱)

«ما را به صراط مستقیم هدایت کن، به راه کسانی که بر آنها نعمت بخشیدی».

صراط مستقیم، راه کسانی است که خدا به ایشان نعمت داده است. اما اینکه خدا به چه کسانی نعمت داده و چگونه می توان راه آنها را دنبال کرد در آیه ی دیگری بیان شده است:

«وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفیقاً» (نساء/۶۹/۸۹)

«و کسی که خدا و رسول را اطاعت کند، با کسانی خواهد بود که خدا بر ایشان نعمت بخشیده؛ از پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان، و آنها رفیقهای خوبی هستند».

از جمع این دو آیه فهمیده می شود که اگر بخواهیم در صراط مستقیم، همراه پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان باشیم بایستی از خدا و

رسول او اطـاعت کنیم. و البته به دلیـل آیاتِ (نساء/۵۹/۸۷ و آل عمران/۱۴۴ و ۱۴۹/۶۸ و ۶۹) که در جـای خود تبیین خواهد شـد، اطاعت از اهلبیت (ع) نیز عین اطاعت از رسول خداست. لذا اطاعت از اهلبیت (ع) نیز ملاک و شـرط اساسـی قرار گرفتن در صراط مستقیم است.

نکته ی دیگری که با توجه به دو آیه ی مذکور از سوره ی حمد قابل توجه است اینست که بنابر آیه ی ذیل:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتى وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً» (مائده/۳/۱۰۷)

«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم».

که بنـابر روایـات فریقین ، در روز غـدیر خم، پس از اعلاـن عمومی ولایت امیر المؤمنین و دیگر ائمه ی معصومین (ع) توسـط پیامبر اکرم (ص)، بر آن حضرت نازل شد، خداوند نعمتش را با ولایت محمد و آل محمد (ص) بر این امت تمام کرد.

از اینرو مقصود از کسانی که خدا بر ایشان نعمت داده کسانی است که از این نعمت برخوردار شدند. بنابر این صـراط مسـتقیم یعنی راه رهروان ولایت محمد و آل محمد (ص).

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ [الْعَسْـكَرِيِّ] فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَـلَّ: «صِـرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» قَـالَ: لَيْسَ هَؤُلَاءِ الْمُنْعَمَ عَلَيْهِمْ بِالْمَالِ وَ صِحَّهِ الْبَـدَنِ - وَ إِنْ كَانَ كُلُّ هَـذَا نِعْمَهً مِنَ اللَّهِ ظَاهِرَهً - أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَـدْ يَكُونُونَ كُفَّاراً أَوْ فُسَّاقاً فَمَا نُـدِبْتُمْ إِلَى أَنْ تَـدْعُوْا بِأَنْ تُرْشَدُوا إِلَى صِرَاطِهِمْ وَ إِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالدُّعَاءِ بِأَنْ تُرْشَدُوا إِلَى صِرَاطِ الَّذِينَ أُنْعِمَ عَلَيْهِمْ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ تَصْدِيقِ رَسُولِهِ وَ بِالْوَلَايَهِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ (ص) ...

از امام حسن عسکری روایت

شده که درباره ی آیه ی: «صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، فرمودند: مقصود در این آیه کسانی نیستند که خدا نعمت ثروت و تندرستی به آنها داده - اگر چه تمامی اینها از نعمتهای آشکار خداوند است - مگر نمی بینید گاهی ثروتمندان تندرست، کافر و تبهکارند، لذا خدا از شما نخواسته که دعا کنید تا به راه آنها ره یابید بلکه فرموده دعا کنید به راه کسانی که نعمت ایمان و تصدیق رسول خدا و ولایت محمد و آل پاکش (ص) به آنان عطا گشته راه یابید ...

---

۱ . رک: احقاق الحق، ج۳، ص ۳۲۰ تا ۳۳۶ و ج ۲۰، ص۱۹۵ تا ۲۰۱.

۲ . معانی الأخبار، ص۳۶.

۳ . در این آیه فاعل «کسی که راهی بگیرد» بجای فعل «گرفتن راه» استعمال شده است، نظیر این در آیات دیگر نیز آمده است (رک: نساء/۱۴۸/۱۰۲ و شعراء/۸۹/۲۲۷. و رک: ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۵، ص۳۱۸).

ملاکِ در سبیل الله بودن

خداوند متعال در آیه ی ذیل، خطاب به پیامبر اکرم (ص) می فرماید:

«قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلًا» (فرقان/۵۷/۳۶۵)

«بگو: من در برابر رسالتم هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم مگر اینکه هر که خواهد به سوی پروردگارش راهی بگیرد» .

بنابر این آیه، گرفتن راهی به سوی پروردگار، تنها اجر رسالت است.

در آیه ی دیگری خداوند مانند این آیه، به پیامبرش می فرماید:

«قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى» (شوری/۲۳/۴۸۶)

«بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم».

با توجه به عدم اختلاف در آیات قرآن و اینکه در هر دو آیه فقط یک چیز به عنوان مزد رسالت پیامبر (ص) درخواست شده است، معلوم می شود که این دو در

واقع یـک چیز و یـک حقیقتنـد و آن اینکه مودت آل محمـد (ص) همـان راه خـدا را در پیش گرفتن است و این همان اجری است که در جای دیگری درباره ی آن فرمود:

«قُلْ ما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ إِنْ أَجْرِیَ إِلاَّ عَلَی اللَّهِ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهید» (سبأ/۴۷/۴۳۳)

«بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام به نفع خود شماست، اجر من تنها بر خداست و او بر همه چیز گواه است».

از طریق آیه ی دیگری نیز می توان ملاک راه هدایت و ملاک گمراهی را دریافت:

«یَوْمَ نَـدْعُواْ کُلَّ أُنَاسِ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتیِ َ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُوْلَئکَ یَقْرَءُونَ کِتَابَهُمْ وَ لَا یُظْلَمُونَ فَتِیلًا * وَ مَن کاَنَ فیِ هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فیِ الْأَخِرَهِ أَعْمَی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا» (إسراء/۷۱ و ۷۲/۲۸۹)

«روزی را که هر گروهی را با امامشان می خوانیم! کسانی که نامه ی عملشان به دست راسـتشان داده شود، آن را می خوانند و به قـدر رشـته شـکاف هسته خرمایی به آنان سـتم نمی شود، اما کسـی که در این جهان نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر خواهد بود».

بنابر این آیه، با توجه به اینکه ملاک فراخوانی روز قیامت، امام هر کسی است و هر کس با امامش فراخوانده می شود، کسانی که امامشان را درست برگزیده باشـند (ائمه ی هدی (ع) را)، همان کسانی خواهند بود که نامه ی اعمالشان به دست راسـتشان داده می شود و ذره ای به ایشان ظلم نمی شود.

اما کسانی که در این عالم از دیدن ائمه ی هدی کور باشـند و ائمه ی گمراه را امام و پیشوای خود گرفته باشند در آن روز نیز کور و «گمراه تر» محشور خواهند شد.

پس راه نجات از گمراهی، برگزیدن ائمه ی هدی

و تبعیت و اطاعت از ایشان است. در این صورت انسان در سبیل هدایت قرار می گیرد. همچنین از دو آیه ی ذیل نیز می توان ملاک راه حقّ را دریافت:

«وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبيلاً» (نساء/۸۸/۹۲)

«و هر کس را خدا گمراه کند راهی برایش نخواهی یافت».

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِداً» (کهف/۱۷/۲۹۵)

«هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست و هر کس را گمراه نماید، هرگز ولیّ و راهنمایی برای او نخواهی یافت».

از این دو آیه استفاده می شود که کسی در راه خدا و هدایت یافته است که ولیّ مرشد دارد (ولیّ مرشد نیز در آیه ی ولایت – مائده/۵۵/۱۱۷ – معرفی شده است) و کسی که ولیّ مرشد ندارد گمراه است.

در روایات شیعه و اهل سنّت نیز بسیار است روایاتی که در آنها حضرت علی و دیگر ائمه (ع) و ولایت و امامت ایشان به عنوان صراط مستقیم و راه خدا معرفی شده است .

عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (أنعام/۱۵۳/۱۴۹) قَالَ: أَ تَدْرِي مَا يَعْنِي بِ «صِراطِي مُسْتَقِيماً» ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: وَلَايَةَ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِيَاءِ (ع). قَالَ: وَ تَدْرِي مَا يَعْنِي «فَاتَّبِعُوهُ» ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ . قَالَ: وَ تَدْرِي مَا يَعْنِي «وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: وِلَايَةَ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ اللَّهِ. قَالَ: وَ تَدْرِي مَا يَعْنِي «فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: يَعْنِي سَبِيلَ عَلِيٍّ .

بُرَید عجلی گوید: حضرت باقر

درباره ی این آیه «همانا این، صراط مستقیم من است، پس او را پیروی کنید و از راهها پیروی نکنید که شما را از راه او جدا می کند» فرمودند: می دانی منظور از «صراط مستقیم من» چیست؟ گفتم: نه. فرمودند: ولایت علی و اوصیاء (ع) است. فرمودند: می دانی «از او پیروی کنید» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند: یعنی از علی بن ابیطالب . فرمودند: می دانی اینکه «از راهها پیروی نکنید که شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند: به خدا سوگند یعنی ولایت فلان و فلان را تبعیت نکنید. فرمودند: می دانی اینکه «شما را از راه او جدا می کند» یعنی چه؟ گفتم: نه. فرمودند: یعنی از راه علی .

---

۱. برای بررسی روایاتی که از طریق اهل سنت در این زمینه نقل شده، رک: احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج۷، ص۱۴۲/۱۴۱/۱۴۰/۱۲۵/۱۲۴ و ۲۸۰، ج۱۴، ص۵۵۱/۴۲۰/۳۷۹/۳۷۸ و ۶۳۴، ج۲۰، ص۵۷/۵۸ و ۲۹۸، ج۲۱، ص۵۱۷ الی ۵۲۱، ج۲۲، ص۲۸۱، ج۲۴، ص۵۲۷/۱۵۶ و ۵۶۸، ج۳۱، ص۱۴، ج۳۳، ص۱۰۳ و ۱۱۹.

۲ . تفسیر العیاشی، ج۱، ص۳۸۳.

هدایت قرآن به ولایت

در آیه ی (مائده/۱۵ و ۱۶/۱۱۰) گذشت که خدا توسط قرآن به راههای سلامت و صراط مستقیم هدایت می کند.

در آیه ی (نور/۴۶/۳۵۶) هدایت به صراط مستقیم و در آیه ی (سبأ/۶/۴۲۸) هدایت قرآن به صراط خدای عزیز حمید مطرح شد.

با توجّه به معنای صراط و سبیل، و ملاکِ در «صراط مستقیم» بودن و ملاک در «سبیل الله» بودن، که مباحث آن گذشت، روشن می شود که قرآن به سوی ولایت و امامت اهلبیت (ع) هدایت می کند. از اینرو درباره ی آیه ی ذیل نیز:

«إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ» (إسراء/۹/۲۸۳)

«بی تردید، این قرآن به آنچه

استوارتر است راه می نماید»

در روایات اهلبیت (ع) آمده عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ» قَالَ: یَهْدِی إِلَی الْإِمَامِ .

حضرت صادق درباره ی آیه ی «همانا این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید» فرمودند: بسوی امام راهنمایی می کند.

وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ» قَالَ: یَهْدِی إِلَی الْوِلَایَهِ .

و حضرت باقر درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: بسوی ولایت راهنمایی می کند.

لزوم راهیابی به اهلبیت علیهم السلام از طریق قرآن

بهترین روش فهم و تبیین فضائل اهلبیت (ع)، قرآن کریم است. زیرا این روش، امتیاز مهمی دارد و آن اینکه مجال هیچ انکاری را برای شخص مسلمان باقی نمی گذارد، چرا که انکار فضائل در این صورت انکار قرآن و کفر به آن محسوب خواهد شد، و لذا گریزی از پذیرش آن نخواهد بود.

این روش نه تنها برای اثبات حقانیت اهلبیت (ع) و فضائل ایشان برای دیگر فرقه های مسلمان مفید بوده و راه گریزی برای آنها باقی نمی گذارد، برای دوستان اهلبیت نیز بهترین و مطمئن ترین شیوه است که بر اساس آن، جای شکی برای ایشان نمی ماند.

از اینرو حضرت صادق فرمودند: «لَوْ تَدَبَّرَ الْقُرْآنَ شِیعَتُنَا لَمَا شَکُّوا فِی فَضْلِنَا» : «اگر شیعیان ما در قرآن تدبر می کردند در فضائل و در برتری ما شک نمی کردند».

و فرمودند: «مَنْ لَمْ یَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ یَتَنَکَّبِ الْفِتَنَ» .

«هر کس امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه ها نجات نمی یابد».

اگر از طریق قرآن به اهلبیت راه یافتیم به نیمی از حدیث مهم و معروف ثقلین عمل کرده ایم.

اما اگر کسی گفت: «حَسْبُنَا کِتَابُ اللَّهِ»: «کتاب خدا ما را بس است» و نیازی

به عترت نداریم، او در واقع کتاب خدا را هم قبول ندارد و در گمراهی به سر می برد. زیرا کتاب خدا، بسوی عترت ره می نماید و فضائل ایشان را بیان می کند و امّت را به ایشان ارجاع می دهد.

----

۱ . الکافی، ج۱، ص۲۱۶.

۲. تفسیر العیاشی، ج۲، ص۲۸۳.

۳ . الهدایه الکبری، ص۴۱۹.

۴ . تفسیر العیاشی، ج۱، ص۱۳.

مصادیق هدایت قرآن به عترت

با مراجعه به روایات مربوط به شأن نزول آیات قرآن در کتب روایی فریقین درمی یابیم که آیات بسیاری از قرآن در شأن حضرت علی و دیگر ائمه (ع) نازل شده است، تا آنجا که برخی از علمای اهل سنّت کتابهایی در ذکر آن آیات و روایات تدوین کرده اند، که از معروف ترین آنها کتاب شواهد التنزیل است که توسّط حاکم حسکانی حنفی تألیف شده است. امّا اگر بخواهیم ملاکی کلّی برای آیاتی که در شأن اهلبیت (ع) نازل شده بیان کنیم، آن ملاک در روایات ذیل مطرح شده است:

قال أَبُو جَعْفَرٍ : نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى أَرْبَعَهِ أَرْبَاعٍ: رُبُعٌ فِينَا وَ رُبُعٌ فِي عَدُوِّنَا وَ رُبُعٌ فِي فَرَائِضَ وَ أَحْكَامٍ وَ رُبُعٌ سُنَنٌ وَ أَمْثَالٌ، وَ لَنَا كَرَائِمُ الْقُرْآنِ .

حضرت باقر فرمودند: قرآن بر چهار بخش نازل گردیده است: یک چهارم درباره ی ما، یک چهارم درباره ی دشمن ما، یک چهارم واجبات و احکام و یک چهارم سنتها و مَثَلهاست، و کرائم قرآن در شأن ماست.

کلّ قرآن، کریم است، در بین آیات قرآن، آن آیاتی که از کرامت بالاتری سخن می گوید در شأن اهلبیت (ع) نازل شده است. بنابر این، بررسی و تدبر درباره ی آیات فضائل، در واقع، تنفس در فضای کرامتها و گزیده ها و برترین های آیات قرآن است. عَنْ ابْنِ

عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إِلَّا وَ عَلِيٌّ رَأْسُهَا وَ أَمِيرُهَا .

ابن عباس گويد: رسول خدا (ص) فرمودند: خدا هيچ آيه ای فرو نفرستاد كه در آن خطاب «ای كسانی كه ايمان آورده ايد» باشد، مگر اينكه علی سرآمد و امير آن است. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : يَا مُحَمَّدُ! إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ أَحَداً مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِخَيْرٍ فَنَحْنُ هُمْ وَ إِذَا سَمِعْتَ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْماً بِسُوءٍ مِمَّنْ مَضَى فَهُمْ عَدُوُّنَا . --------------

۵ . تفسير العياشي، ج۱، ص۹. در پاورقی احقاق الحق، ج۳، ص۴۸۱ دو طريق اين روايت در كتب اهل سنّت ذكر شده است.

۶. اين روايت با اندك اختلافی به طرق مختلف در كتب روايی اهل سنت آمده است. رك: پاورقی إحقاق الحق، ج۳،ص۴۷۶ الی ۴۷۹.

محمد بن مسلم گويد: حضرت باقر فرمودند: ای محمد! هر گاه شنيدی كه خدا كسی از اين امت را به نيكی ياد كرده پس بدان كه آن كس ماييم و هر گاه شنيدی خدا گروهی از گذشتگان را به بدی ياد كرده پس مقصود دشمنان ما هستند. عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّهُ مَنْ عَرَفَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ وَ مَنْ دَخَلَ فِي أَمْرٍ يَجْهَلُ خَرَجَ مِنْهُ بِجَهْلٍ. قُلْتُ: وَ مَا هُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/۷/۵۴۶) وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ» (نساء/۸۰/۹۱) وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» (نساء/۵۹/۸۷)

وَ قَوْلُهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ» (مائده/۵۵/۱۱۷)

وَ قَوْلُهُ جَلَّ جَلَالُهُ: «فَلا وَ رَبِّکَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّی يُحَكِّمُوکَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً» (نساء/۶۵/۸۸)

وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» (مائده/۶۷/۱۱۹) وَ مِنْ ذَلِکَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لِعَلِيٍّ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَه .

محمد حلبی گوید: حضرت صادق مرا فرمودند: همانا هر آنکه دینش را از کتاب خدا بشناسد کوهها از جای خود کنده شوند و او تکان نخورد و هر کس به نادانی داخل امری شود با نادانی هم از آن بیرون رود.

عرض کردم: دین در کجای کتاب خداست؟

فرمودند: این فرموده خدای :آنچه را فرستاده ما به شما داد بگیرید و از آنچه شما را بازداشت اجتناب کنید. و این کلام خدای :هر که از رسول اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است. و قول خدای :ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر که از شما هستند اطاعت کنید.

و این فرمایش خداوند :ولی شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند و در

حال رکوع زکات می دهند□.

و این فرموده او □ :پپس نه، به پروردگارت سوگند، ایمان نمی آورند مگر این که در اختلافی که دارند تو را داور کنند و آن گاه در دلشان از حکمی که کرده ای ملالی نیابند و بی چون و چرا تسلیم شوند□.

و این کلام خداوند □ :ای فرستاده! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی رسالت او را انجام نداده ای، و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد□. و از این جهت بود که رسول خدا (ص) درباره ی حضرت علی □ فرمود: هر که را من مولا- بودم علی مولای اوست، خدایا دوستی کن با هر کس که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر کس که با او دشمنی کند و یاری کن هر کس او را یاری کند و واگذار هر که او را واگذارد و دوست دار هر کس او را دوست دارد و دشمن دار هر کس او را دشمن دارد. عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ □ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»، فَلَمَّا رَآنِی أَتَتَبَّعُ هَـذَا وَ أَشْبَاهَهُ مِنَ الْکِتَابِ قَالَ: حَسْبُکَ: کُلُّ شَیْ ءٍ فِی الْکِتَابِ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَی خَاتِمَتِهِ مِثْلُ هَذَا فَهُوَ فِی الْأَئِمَّهِ عُنِیَ بِهِ .

عمر بن حنظله گوید: از حضرت صادق □ درباره ی این فرمایش خداوند پرسیدم: □بگو: شهادت خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما کافی است□، همین که حضرت دیدند که بدنبال این آیه و آیات شبیه آن از قرآن هستم فرمودند: ترا همین بس که هر آنچه

از ابتـدا تـا انتهـای قرآنماننـد این آیه است مراد از آن، امامـان هسـتند. هـدف از کـار و تـدبّر قرآنی در این مجمـوعه، اثبـات مضمون این روایات است با استدلال به آیات قرآن. --------------- . تفسیر العیاشی، ج۱، ص۹.

. بشاره المصطفی (ص)، ص۱۲۹.

. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۹.

هدایت توسط عترت

اشاره

کسـی که از سوی حضـرت حقّ، عهـده دار منصب امامت و پیشوایی خلق می شود، از هـدایت مسـتقیم حقتعالی بهرمند شده و خود هدایتگر خلق می گردد و دیگران بایستی از طریق او، از هدایت الهی برخوردار شوند.

«أُولئِکَ الَّذینَ هَدَی اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ» (أنعام/۱۳۸/۹۰)

«آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت آنان اقتدا کن».

عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ عَنِ الرِّضَا عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، [أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ أَقْبَلَ إِلَیْهِ لِیَسْأَلَهُ عَنِ الْحَجِّ]: أَنَا مِنَ الَّذِینَ قَالَ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ: «أُولئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللَّهُ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ»، سَلْ عَمَّا شِئْتَ، فَسَأَلَهُ الرَّجُلُ فَأَنْبَأَهُ عَنْ جَمِیعِ مَا سَأَلَهُ .

عبـاس بن هلالـ از حضـرت رضا روایت کرده: حضـرت صـادق [به مردی که نزد ایشـان آمـد تـا درباره ی حـج بپرسـد] فرمودنـد: من از کسانی هسـتم که خداوند در کتابش درباره ی آنها می فرماید: «آنان کسانی هسـتند که خدا هدایتشان کرده، پس به هدایت آنان اقتدا کن»، اکنون هر چه مایلی بپرس. آنگاه آن مرد سؤالاتش را پرسید و حضرت همه را جواب دادند.

در آیات و روایات بسـیاری، از شأن هـدایتگری اهلبیت (ع) سـخن گفته شـده و امت برای ره یافتن به معارف صـحیح و والای اسلام، به ایشان ارجاع داده شده اند. از سویی خدا در کتابش و از سوی دیگر پیامبر اکرم (ص) در کلمات جامعش، مسلمانان را برای

برخورداری از هـدایت، به اهلبیت (ع) ارجاع داده اند و از سوی دیگر، خود اهلبیت نیز، این آیات و روایات را تبیین کرده و به تبع آن، از هدایتگری سخن گفته اند.

در این قسـمت به یـاری خـدا آیـاتی از قرآن کریم را که این خصوصـیت در آنها مشـهود است ذکر کرده و در ذیل هر آیه، با استفاده از آیات و روایات، مقصود و مصداق آن آیه را بیان می کنیم:

ایه اول و دوم

آیه ی اول و دوم

در آیـاتی از قرآن که خداونـد متعـال درباره ی امامت برخی از پیامبران همچون حضـرات ابراهیم و اسـحاق و یعقوب و برخی دیگر از پیامبران بنی اسـرائیل سـخن گفته، و در دو مورد از ایشان تعبیر به ائمه فرموده، بلافاصـله پس از کلمه ی ائمه جمله ای آورده که بیانگر مهمترین خصوصـیت ائمه در رابطه ی با انسانها می باشد. وصـفی که خداوند برای ایشان به عنوان امام آورده و آنرا بر همه ی اوصاف مقدم داشته، وصف هدایتگری ائمه (ع) است:

«وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِ وَ إِیتاءَ الزَّکاهِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ» (انبیاء/۷۳/۳۲۸)

«و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند و به ایشان انجام کارهای نیک و برپا داشـتن نماز و ادای زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند».

«وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ» (سجده/۲۴/۴۱۷)

«از آنها امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند، از آنرو که شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند».

خصوصـیت اصـلی امام، خصوصـیتی که معرف امام و بیانگر مهمترین شأن او در رابطه ی با امت است، همین تعبیری است که در این دو

آیه ذکر شده است: «هدایت به امر خدا».

مقصود از هدایت به امر خدا چیست؟ آیا امر تشریعی مورد نظر است یا امر تکوینی و یا هر دو؟

----

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۱. هدایت به امر تشریعی خدا

اشاره

ماده ی «امر» در ۲۲۷ آیه ی قرآن آمده است و در موارد متعددی از آیات مزبور، درباره ی اوامر و دستوارات تشریعی خداوند استعمال شده است. تمام اوامر تشریعی و دستورات الهی بازگشتش به یک امر است، آن هم عبودیت و بندگی خداست:

«إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ» (یوسف/۲۴۰/۴۰)

«حکم تنها از آن خداست فرمان داده که غیر از او را نپرستید! این است آیین پابرجا ولی بیشتر مردم نمی دانند».

«قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَآبِ» (رعد/۲۵۴/۳۶)

«بگو: من فقط مأمورم خدا را بپرستم و شریکی برای او قائل نشوم. بسوی او دعوت می کنم و بازگشتم بسوی اوست».

«وَ ما أُمِرُوا إِلاَّ لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ وَ ذلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (بینه/۵۹۸/۵)

«و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند، و این است آیین مستقیم و پایدار».

----

۱ . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۶۸.

تمام اوامر و دستورات الهی به عبودیت و بندگی خدا باز می گردند، به اینکه در راه بندگی خدا احدی همتای او گرفته نشود و این همان دین قَیّم و پابرجا و استوار خداست. اهلبیت (ع) هادیان این راهند لذا اگر کسی بخواهد در مسیر

عبودیت و بندگی خدا گامی بردارد بایستی خود را در معرض هدایت اهلبیت (ع) قرار داده و آن را بپذیرد. ایشان کارشان هدایت و رهنمون شدن مردم به امر خداست و ذره ای امر دیگری را دخالت نمی دهند:

عَنْ طَلْحَهَ بْنِ زَیْدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ الْأَئِمَّهَ فِی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِمَامَانِ؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا» لَا بِأَمْرِ النَّاسِ، یُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللَّهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَ حُکْمَ اللَّهِ قَبْلَ حُکْمِهِمْ. قَالَ: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ» یُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللَّهِ وَ حُکْمَهُمْ قَبْلَ حُکْمِ اللَّهِ وَ یَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل .

طلحه پسر زید گوید: حضرت صادق فرمودند: ائمه در کتاب خدای دو دسته اند:

خداوند متعال می فرماید: «و آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند» نه به امر مردم، امر خدا را بر امر مردم و حکم خدا را بر حکم مردم مقدم می دارند.

و فرموده است: «آنها را امامانی قرار دادیم که بسوی آتش دعوت می کنند» ایشان کسانی اند که امر و حکم مردم را بر حکم خدا مقدّم می دارند و بر خلاف آنچه در کتاب خدای است، طبق هوی و هوس خویش رفتار می کنند.

لازمه ی لاینفکّ هدایت به راه بندگی، آشنایی کامل با این راه است. چنان که خداوند متعال از قول حضرت ابراهیم فرموده که به عمویش گفت:

«یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جائَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا» (مریم/۴۳/۳۰۸)

«ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است، پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست

هدایت کنم».

اینکه اهلبیت (ع) مؤمنان را به اوامر و دستورات الهی رهنمون می گردند لازمه اش اینست که ایشان خود کاملاً به تمام دستورات خدا واقف باشند. این مطلب هم به صورت مجمل در روایات مطرح شده و هم به تفصیل، موارد و مصادیق آن در روایات موجود است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مِيتَتِي وَ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَنِيهَا رَبِّي وَ يَتَمَسَّكَ بِقَضِيبٍ غَرَسَهُ رَبِّي بِيَدِهِ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ أَوْصِيَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنَّهُمْ لَا يُدْخِلُونَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالٍ وَ لَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ .

رسول خدا (ص) فرمودند: هر که را خوش آید که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشتی که خدا مرا وعده داده درآید و به شاخه ای که پروردگارم به دست خود کاشته دست آویزد، باید علی بن ابی طالب و جانشینانش را اطاعت کند، زیرا آنها شما را به گمراهی در نیاورند و از هدایت خارج نکنند، شما به ایشان یاد ندهید که آنها از شما داناترند.

---

۱ . الکافی، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۲۰۹.

دوری از هدایت و ابتلا به قیاس

کسی که در راه بندگی خدا هدایت تشریعی اهلبیت (ع) را نپذیرد و از علم ایشان پیروی نکند تکلیف دینی خود را نخواهد دانست. لذا برای عمل به دینش ناچار از نظر خود و از هوای نفسش و یا نظر و هوای نفس دیگران پیروی خواهد کرد و دچار گمراهی خواهد شد:

«وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (قصص/۵۰/۳۹۱)

«و کیست گمراه تر از کسی که از هوای نفسش بدون هدایتی

از سوی خداوند پیروی کند؟ همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند».

عَنِ ابْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللَّهِ» قَالَ: یَعْنِی مَنِ اتَّخَذَ دِینَهُ رَأْیَهُ بِغَیْرِ إِمَامٍ مِنْ أَئِمَّهِ الْهُدَی .

____

۳. قیاس عبارت است از محکوم نمودن موضوعی به حکم موضوع دیگری که به نظر قیاس کننده، هر دو دارای علت مشترکی هستند. قیاس کننده وقتی به موردی که حکم شرع را در آن نمی داند برمی خورد، موضوعات دیگری را که برای خودشان احکامی دارند بررسی می کند و موضوعی را که شبیه موضوع اول باشد پیدا می کند، آنگاه برای اینکه بتواند حکم موضوع دوم را به موضوع اول سرایت دهد، برای حکم موضوع دوم، علتی را در نظر می گیرد و چون آن علت را در موضوع اول نیز می بیند، نتیجه می گیرد که باید موضوع اول نیز محکوم به حکم موضوع دوم باشد، چون همان علتی که موضوع دوم را محکوم به حکمی نموده است، در موضوع اول نیز وجود دارد. خطری که در اینجا وجود دارد اینست که علت واقعی غالب احکام برای غیر شارع روشن نیست و لذا ممکن است با قیاسش، حکمی در مقابل حکم خدا بتراشد.

____

بزنطی از حضرت کاظم روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: مقصود کسی است که رأی شخصی خود را ملاک بندگی و دیانت قرار می دهد بدون اینکه از رهبری امامی از ائمه ی هدی پیروی کند.

و از اینروست که حضرت صادق درباره ی مسلمانی که با ولایت و امامت آشنا نیست فرمودند: «کَانَ مُسْلِمًا وَ کَانَ ضَالًّا» : چنین کسی مسلمان

است و گمراه.

خداوند متعال چنان که خود فرموده دینش را کامل کرده و هر چیزی را که امت تا روز قیامت بدان نیاز داشته در کتابش نازل فرموده و برای رسولش تبیین کرده و هیچ چیزی را فروگذار نکرده است (مائده/۳/۱۰۷ و انعام/۳۸/۱۳۲ و نحل/۸۹/۲۷۷).

مهمترین رکن اسلام که موجب کامل شدن آن گشته و موجب شده که اسلام در هر شرایط و در هر زمانی بتواند پاسخگوی نیاز امت باشد، مسأله ی امامت اهلبیت (ع) است.

انشاء الله در قسمتی که خصوصیت علم اهلبیت (ع) را بررسی خواهیم کرد درباره ی وجوه علم ایشان و منابع آن سخن خواهیم گفت و دلائل آنرا نیز ذکر می کنیم. اکنون اجمالاـ می گوئیم: علم آنچه امت تا روز قیامت بدان محتاجند نزد اهلبیت (ع) است. هیچ حکم و مطلبی نیست که آیندگان بدان نیاز یابند مگر اینکه حکمش نزد امام موجود است. لذا کسی حق ندارد رأی و نظر خود را در دین و در دستورات احکام الهی دخالت دهد. امت مکلفند که تکلیف و وظیفه ی خود را از ایشان فرا گیرند و به تعبیر دیگر خود را در معرض هدایت ایشان قرار دهند و هدایت ایشان را بپذیرند.

اگر کسی هدایت امام را نپذیرد یا این است که همچون امثال ابوحنیفه دچار قیاس در احکام دین می شود و یا دنباله رو چنین کسانی می گردد:

عَنْ إِسْحَاقِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ [قَالَ]: یَظُنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِینَ یَدَّعُونَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ فُقَهَاءُ وَ أَنَّهُمْ قَدْ أُوتُوا جَمِیعَ الْفِقْهِ وَ الْعِلْمَ فِی الدِّینِ مِمَّا یَحْتَاجُ هَذِهِ الْأُمَّهُ إِلَیْهِ وَ صَحَّ ذَلِکَ لَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ عَلِمُوهُ وَ حَفِظُوهُ، وَ لَیْسَ کُلُّ عِلْمِ رَسُولِ اللَّهِ

(ص) عَلِمُوهُ وَ لَمَّا صَارَ إِلَيْهِمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ لَمَّا عَرَفُوهُ، وَ ذَلِكَ أَنَّ الشَّيْ ءَ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْأَحْكَامِ قَدْ يَرِدُ عَلَيْهِمْ فَيُسْأَلُونَ عَنْهُ فَلَمَّا يَكُونُ عِنْدَهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ يَسْتَحْيُونَ أَنْ يَنْسُبَهُمُ النَّاسُ إِلَى الْجَهْلِ وَ يَكْرَهُونَ أَنْ يُسْأَلُوا فَلَا يُجِيبُونَ فَطَلَبَ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ فَلِذَلِكَ اسْتَعْمَلُوا الرَّأْيَ وَ الْقِيَاسَ فِي دِينِ اللَّهِ تَرَكُوا الْآثَارَ وَ دَانُوا اللَّهَ بِالْبِدَعِ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» فَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ سُئِلُوا عَنْ شَيْ ءٍ مِنْ دِينِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) .

اسحاق بن عمار از امام صادق روایت کرده که فرمودند: آنها ادعا می کنند عالم و فقیه اند و تمام فقه و دانش دین که امت بدان نیازمندند به آنها داده شده، و تمام اینها از رسول خدا (ص) به درستی به ایشان رسیده و ایشان آنرا دانسته و از بر کرده اند! و حال آنکه ایشان همه ی علم رسول خدا را نمی دانند و از آن حضرت به ایشان نرسیده. و از اینرو گاه چیزی از حلال و حرام و احکام بر ایشان عرضه می شود و درباره ی آن مورد پرسش واقع می شوندکه روایتی که از رسول خدا درباره ی آن باشد نزدشان نیست، خجالت می کشند که مبادا مردم آنان را به نادانی نسبت دهند، و نمی پسندند که وقتی مورد پرسش قرار می گیرند جوابی ندهند تا مردم علم را از معدنش بجویند؛ از اینرو نظر و قیاس خود را در دین خدا بکار گرفتند

و روایات را ترک کردنـد و خـدا را با نوآوری ها پرستیدنـد، با اینکه رسول خدا (ص) فرموده: «هر بدعت و نوآوری گمراهی است». پس اگر آنگاه که درباره ی چیزی از دین خـدا از ایشان پرسـش می شـد که روایتی از رسول خـدا (ص) درباره ی آن نزد ایشـان نبـود، آن پرسش را به خـدا و رسـول خـدا (ص) و اولوا الامرشـان عرضه می داشـتند، آل محمـد (ص) که قـدرت استنباط دارند حقیقت مطلب را فهمید (و به ایشان می گفتند). قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ : إِنَّ دِینَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا یُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَهِ وَ الْآرَاءِ الْبَاطِلَهِ وَ الْمَقَایِیسِ الْفَاسِدَهِ وَ لَا یُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِیمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ، وَ مَنِ اقْتَدَی بِنَا هُدِیَ، وَ مَنْ کَانَ یَعْمَلُ بِالْقِیَاسِ وَ الرَّأْیِ هَلَکَ .

حضرت علی بن الحسین فرمودنـد: همانا دین خدای با عقلهای ناقص و با نظرات باطل و قیاسـهای فاسـد درک نمی شود و جز با تسلیم نمی توان بدان دست یافت. پس هر کس در مقابل ما تسلیم شود سالم ماند و هر کس به ما اقتدا کند هدایت یابد و هر کس به قیـاس و نظرش عمل کنـد نابود گردد. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَکِیمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَی : جُعِلْتُ فِدَاکَ، فُقِّهْنَا فِی الدِّینِ وَ أَغْنَانَا اللَّهُ بِکُمْ عَنِ النَّاسِ حَتَّی إِنَّ الْجَمَاعَهَ مِنَّا لَتَکُونُ فِی الْمَجْلِسِ مَا یَسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ، تَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَهُ وَ یَحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِیمَا مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنَا بِکُمْ. فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَیْنَا الشَّیْ ءُ لَمْ یَأْتِنَا فِیهِ عَنْکَ وَ لَا عَنْ آبَائِکَ شَیْ ءٌ فَنَظَرْنَا إِلَی أَحْسَنِ مَا یَحْضُرُنَا وَ أَوْفَقِ الْأَشْیَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْکُمْ فَنَأْخُذُ بِهِ. فَقَالَ: هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ! فِی ذَلِکَ وَ اللَّهِ هَلَکَ

مَنْ هَلَكَ يَا ابْنَ حَكِيمٍ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا حَنِيفَهَ كَانَ يَقُولُ: «قَالَ عَلِيٌّ وَ قُلْتُ». قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ لِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: وَ اللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يُرَخِّصَ لِي فِي الْقِيَاسِ . -------------------------

. الكافى، ج ۱، ص ۳۷۴.

. الكافى، ج ۲، ص ۲۴.

. الاختصاص، ص ۲۵۹.

. كمال الدين، ج ۱، ص ۳۲۴.

. الكافى، ج ۱، ص ۵۶.

------------------------- محمد بن حكيم گويد: به امام كاظم عرض كردم: فدايت گردم، ما در دين دانشمند شديم و خدا ما را از مردم بى نياز كرد تا آنجا كه چون جمعى از ما در مجلسى باشيم كسى از رفيقش چيزى نپرسد، زيرا آن مسأله و جوابش را در خاطر دارد. و اين به واسطه منتى كه خدا از بركت شما بر ما نهاده، اما گاهى مطلبى براى ما پيش مى آيد كه از شما و پدرانت درباره ى آن سخنى به ما نرسيده، پس ما بهترين جوابى را كه به نظرمان مى رسد و با اخبار و روايات شما هم سازگارتر است انتخاب مى كنيم.

حضرت فرمودند: چه دور است، چه دور است اين راه از حقيقت! به خدا هر كه هلاك شد از همين راه هلاك شد اى پسر حكيم، آنگاه فرمودند: خدا لعنت كند ابو حنيفه را كه مى گفت: على چنان گفت و من چنين گويم!

سپس ابن حكيم به هشام گفت: به خدا من از اين سخن مقصودى نداشتم جز اينكه اجازه ى قياس را به من بدهد. عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ : بِمَا أُوَحِّدُ اللَّهَ؟ فَقَالَ: يَا يُونُسُ لَا تَكُونَنَّ مُبْتَدِعاً مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ (ص) ضَلَّ وَ مَنْ تَرَكَ

كِتَابَ اللَّهِ وَ قَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَر .

یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام کاظم عرض کردم: چگونه خدا را به یگانگی پرستم؟

فرمودنـد: ای یونس! بـدعت گزار مباش؛ کسـی که رأی و نظرش را در دین وارد کند هلاک شود و هر که اهلبیت پیامبرش را (ص) رهـا کنـد گمراه گردد و کسـی که قرآن و گفتـار پیـامبرش را رها کنـد کافر گردد. عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَـي قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَنِ الْقِيَاسِ، فَقَالَ: مَا لَكُمْ وَ الْقِيَاسَ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَ كَيْفَ حَرَّم .

عثمان بن عیسـی گوید: از حضرت موسی بن جعفر راجع به قیاس پرسـیدم. فرمودند: شما را با قیاس چکار؟! از خدا پرسش نشود چگونه حلال و چگونه حرام کرده است.

---

۱ . الکافی، ج ۱، ص ۵۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۶.

۳ . برای مطاله ی برخی از سندها و طرق این روایت در کتب اهل سنت: ر ک: إحقاق الحق، ج۴، ص ۳۲۱ تا ۳۲۳ و ص ۳۸۲ و ج۱۵، ص ۳۶۶ تا ۳۷۴ و ج ۲۰، ص ۴۰۹ و ۴۱۰ و ج ۲۲، ص ۱۵۵ تا ۱۶۰. و برای آشنایی بیشتر با علم آن حضرت در امر قضاوت و برخی از قضاوتهای شـگفت انگیز آن حضرت که در کتب اهل سنت نیز روایت شده: ر ک: إحقاق الحق، ج۸، ص ۳۴ تا ۸۶ و ج ۳۲، ص ۱۲۰ تا ۱۸۸. و رک: کتـاب قضـاء أمیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السـلام، تألیف علامه تستری، و یا ترجمه ی آن با عنوان: قضاوتهای امیر المؤمنین علی علیه السلام

برخی از مصادیق هدایت تشریعی اهلبیت علیهم السلام

اشاره

بسـیار مکرر و متعـدد است مواردی که در دوران امامت اهلبیت (ع)، معاصـران ایشان، در علم به حکمی درمانده اند و پس از رجوع به

اهلبیت (ع) مشکل حل شده و حکم خدا برایشان روشن و نمودار گشته است که در اینجا برخی از مصادیق را ذکر می کنیم:

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

درباره ی علم حضرت علی به احکام شریعت و اینکه آن حضرت از این جهت یگانه ی زمان خود بودند روایات متعددی، هم در کتب روایی شیعه و هم در کتب اهل سنت از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است.

درباره ی قضاوت آن حضرت نیز (که فرع علم آن حضرت به شریعت است) فریقین هر کدام به سندها و طرق متعددی از رسول خدا (ص) روایت کرده اند که خطاب به اصحابشان فرمودند: «اَقْضَاکُمْ عَلِیٌّ » و یا فرمودند: «اَقْضَی اُمَّتِی عَلِیٌّ » .

مصادیق و نمونه های قضاوتهای آن حضرت در مواردی که دیگران در آن فرو مانده اند نیز مطلبی است که تمام علمای مسلمین در کتب روایی معتبر خود بر آن اتفاق نظر دارند و بابی را در کتب خود به این موضوع اختصاص داده اند و یا کتابهایی را در این موضوع تألیف نموده اند. در اینجا بخاطر لزوم اختصار و برای اینکه از موضوع بحث خارج نشویم دو مورد از مجموعه قضاوتهای آن حضرت را ذکر می کنیم:

جاءَتْ بِهِ الْعامَّهُ وَ الْخاصَّهُ فِی قِصَّهِ قُدَامَهَ بْنِ مَظْعُونٍ وَ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَأَرَادَ عُمَرُ أَنْ یَحُدَّهُ فَقَالَ لَهُ قُدَامَهُ: إِنَّهُ لَا یَجِبُ عَلَیَّ الْحَدُّ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَی یَقُولُ: «لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا» (مائده/۹۳/۱۲۳).

فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْحَدَّ، فَبَلَغَ ذَلِکَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَمَشَی إِلَی عُمَرَ فَقَالَ لَهُ: لِمَ تَرَکْتَ إِقَامَهَ الْحَدِّ عَلَی قُدَامَهَ فِی

شُرْبِهِ الْخَمْرَ؟

فَقَالَ لَهُ: إِنَّهُ تَلَا عَلَيَّ الْآيَةَ وَ تَلَاهَا عُمَرُ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : لَيْسَ قُدَامَةُ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ وَ لَا مَنْ سَلَكَ سَبِيلَهُ فِي ارْتِكَابِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَسْتَحِلُّونَ حَرَاماً، فَارْدُدْ قُدَامَةَ وَ اسْتَتِبْهُ مِمَّا قَالَ، فَإِنْ تَابَ فَأَقِمْ عَلَيْهِ الْحَدَّ وَ إِنْ لَمْ يَتُبْ فَاقْتُلْهُ فَقَدْ خَرَجَ عَنِ الْمِلَّةِ، فَاسْتَيْقَظَ عُمَرُ لِذَلِكَ وَ عَرَفَ قُدَامَةُ الْخَبَرَ فَأَظْهَرَ التَّوْبَةَ وَ الْإِقْلَاعَ فَدَرَأَ عُمَرُ عَنْهُ الْقَتْلَ وَ لَمْ يَدْرِ كَيْفَ يَحُدُّهُ. فَقَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ : أَشِرْ عَلَيَّ فِي حَدِّهِ.

فَقَالَ: حُدَّهُ ثَمَانِينَ، إِنَّ شَارِبَ الْخَمْرِ إِذَا شَرِبَهَا سَكِرَ وَ إِذَا سَكِرَ هَذَى وَ إِذَا هَذَى افْتَرَى، فَجَلَدَهُ عُمَرُ ثَمَانِينَ وَ صَارَ إِلَى قَوْلِهِ فِي ذَلِكَ .

سنی و شیعه نقل کرده اند که قُدامه پسر مظعون شراب خورد، عمر خواست حد بر او جاری کند که قدامه گفت: جاری کردن حد بر من لازم نیست زیرا خدای تعالی می فرماید: «بر آنان که ایمان آوردند و کردار شایسته کردند باکی نیست در آنچه بخورند اگر پرهیزکاری کنند و ایمان آرند و کردار شایسته کنند سپس پرهیزکاری کنند و ایمان آرند».

پس عمر حدی بر او جاری نکرد، این جریان به گوش امیر المؤمنین رسید، نزد عمر رفته و به او فرمود: چرا حد شراب خوار بر قدامه جاری نکردی؟

گفت: او آیه ای از قرآن برایم خواند، و آن آیه را قرائت کرد.

حضرت امیر المؤمنین فرمودند: قدامه و هر کس روش او را در انجام محرمات الهی دنبال کند اهل این آیه نیست، زیرا هر آینه کسانی که ایمان آرند و کردار شایسته کنند حرام خدا را حلال نشمارند، پس

قدامه را باز گردان و توبه اش ده، اگر توبه کرد حدّ شراب خوار بر او جاری ساز و اگر توبه نکرد او را بکش، زیرا که از دین اسلام بیرون رفته، عمر به خود آمد (که اشتباه کرده) و قدامه نیز از این جریان آگاه شده اظهار توبه کرد و دست از این سخن برداشت، پس عمر او را نکشت ولی نمی دانست چگونه حدّ بر او جاری سازد، پس به حضرت امیر گفت: شما بفرمائید چگونه حدّ بر او بزنیم؟

حضرت فرمودند: هشتاد تازیانه به او بزن، زیرا همانا شرابخوار همین که شراب بخورد مست شود و چون مست شود هذیان گوید و وقتی هذیان گوید دروغ بندد.

پس عمر هشتاد تازیانه بر او زد و به فرمایش حضرت رفتار کرد.

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ: اسْتَوْدَعَ رَجُلَانِ امْرَأَةً وَدِيعَةً وَ قَالا لَهَا: لَا تَدْفَعِي إِلَى وَاحِدٍ مِنَّا حَتَّى نَجْتَمِعَ عِنْدَكِ ثُمَّ انْطَلَقَا فَغَابَا، فَجَاءَ أَحَدُهُمَا إِلَيْهَا وَ قَالَ: أَعْطِينِي وَدِيعَتِي فَإِنَّ صَاحِبِي قَدْ مَاتَ، فَأَبَتْ حَتَّى كَثُرَ اخْتِلَافُهُ إِلَيْهَا ثُمَّ أَعْطَتْهُ ثُمَّ جَاءَ الْآخَرُ فَقَالَ: هَاتِي وَدِيعَتِي! قَالَتْ: أَخَذَهَا صَاحِبُكَ وَ ذَكَرَ أَنَّكَ قَدْ مِتَّ فَارْتَفَعَا إِلَى عُمَرَ فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: مَا أَرَاكِ إِلَّا وَ قَدْ ضَمِنْتِ!

فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ: اجْعَلْ عَلِيّاً بَيْنِي وَ بَيْنَهُ.

فَقَالَ لَهُ: اقْضِ بَيْنَهُمَا.

فَقَالَ عَلِيٌّ : «هَذِهِ الْوَدِيعَةُ عِنْدَهَا وَ قَدْ أَمَرْتُمَاهَا أَلَّا تَدْفَعَهَا إِلَى وَاحِدٍ مِنْكُمَا حَتَّى تَجْتَمِعَا عِنْدَهَا فَائْتِنِي بِصَاحِبِكَ» وَ لَمْ يُضَمِّنْهَا، وَ قَالَ عَلِيٌّ : إِنَّمَا أَرَادَا أَنْ يَذْهَبَا بِمَالِ الْمَرْأَةِ .

ابراهیم بن محمّد ثقفی گوید: دو مرد نزد بانوئی ودیعه ای نهادند و گفتند: به هیچ یک از ما پس مده مگر آنکه هر دو با هم باشیم،

سپس رفتند و غایب شدند و پس از چندی یکی از آن دو آمد و گفت: ودیعه ی مرا بر گردان، زیرا رفیقم از دنیا رفت، زن نپذیرفت تا اینکه رفت و آمد مرد نزد وی زیاد شد، زن ناچار ودیعه را به او بازگرداند. پس از آن، رفیقش آمد و تقاضای ردّ ودیعه کرد، زن گفت: رفیقت آمد و گفت که تو از دنیا رفته ای و آن را گرفت! دادخواهی نزد عمر بردند. عمر به زن گفت: من نظری جز اینکه تو ضامنی ندارم.

زن گفت: علی را بین ما حَکَم قرار ده.

عمر به حضرت علی گفت: شما میان این دو حکم کن.

حضرت علی (به آن مرد) فرمودند: «این امانت، اکنون نزد این زن موجود است، ولی شرط شما این بوده که آنرا به یکی از شما به تنهائی تحویل ندهد تا هر دو با هم نزدش حاضر شوید، اکنون برو و همراه دوستت بازگرد». حضرت با این قضاوت قائل به ضامن بودن زن نشدند و فرمودند: آنها می خواستند مال این زن را به یغما برند. -------------------

۱. الإرشاد، ج۱، ص۲۰۲.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج۳، ص۱۹.

امام حسن مجتبی علیه السلام

عَنْ عُبَادَهَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: سَأَلَ أَعْرَابِيٌّ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ: إِنِّی أَصَبْتُ بَيْضَ نَعَامٍ فَشَوَيْتُهُ وَ أَكَلْتُهُ وَ أَنَا مُحْرِمٌ فَمَا يَجِبُ عَلَيَّ؟

فَقَالَ لَهُ: يَا أَعْرَابِيُّ، أَشْكَلْتَ عَلَيَّ فِی قَضِيَّتِکَ! فَدَلَّهُ عَلَی عُمَرَ وَ دَلَّهُ عُمَرُ عَلَی عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَلَمَّا عَجَزُوا قَالُوا: عَلَيْکَ بِالْأَصْلَعِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : سَلْ أَيَّ الْغُلَامَيْنِ شِئْتَ.

فَقَالَ الْحَسَنُ : يَا أَعْرَابِيُّ! أَ لَکَ إِبِلٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَاعْمِدْ إِلَی عَدَدِ مَا أَكَلْتَ مِنَ الْبَيْضِ نُوقاً فَاضْرِبْهُنَّ بِالْفُحُولِ فَمَا فَصَلَ مِنْهَا فَأَهْدِهِ إِلَی بَيْتِ

اللَّهِ الْعَتِيقِ الَّذِی حَجَجْتَ إِلَيْهِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : إِنَّ مِنَ النُّوقِ السَّلُوبَ وَ مِنْهَا مَا يُزْلِقُ؟

فَقَالَ: إِنْ يَكُنْ مِنَ النُّوقِ السَّلُوبُ وَ مَا يُزْلِقُ فَإِنَّ مِنَ الْبَيْضِ مَا يَمْرُقُ.

قَالَ: فَسُمِعَ صَوْتٌ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ الَّذِی فَهِمَ هَذَا الْغُلَامُ هُوَ الَّذِی فَهِمَهَا سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُد .۳

---

۳ . مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۱۰.

عُباده پسر صامت گويد: مرد عربی نزد ابو بکر آمد و گفت: من در حالی که مُحرِم بودم چند تخم شتر مرغ را پخته و خورده ام، اکنون تکليف من چيست و چه چيزی بر من واجب است؟

ابو بکر گفت: ای اعرابی! مسأله ات را برايم مشکل کردی! آنگاه او را نزد عمر فرستاد، عمر هم وی را نزد عبد الرحمن روانه کرد. هنگامی که آنان از جواب آن مسأله عاجز شدند او را گفتند: بر تو باد به اصلع (: يعنی کسی که جلوی سرش بی مو می باشد، مراد حضرت امير است).

(همين که خدمت امير المؤمنين رسيد و سؤالش را پرسيد حضرت با اشاره به دو فرزندشان) فرمودند: از اين دو پسر، از هر کدام که خواستی سؤال کن!

امام حسن (در جواب اين مسأله به او) فرمود: ای اعرابی، آيا شتر داری؟

گفت: آری.

فرمود: به تعداد آن تخم های شتر مرغی که خورده ای شتر ماده با شتر نر جفت گيری کن و بچه های آنها را برای خانه خدا که به سويش حج نمودی هديه کن.

حضرت امير فرمودند: گاهی شتران بچه می اندازند و گاهی هم بچه مرده به دنيا می آورند!

امام حسن فرمود: اگر شتران گاهی بچه می اندازند و يا بچه مرده به دنيا می آورند، تخم نيز گاهی فاسد و بی خاصيت می شود.

در اين هنگام حاضران

صدایی شنیدند که می گفت: ای مردم! کسی که به این پسر فهمانید، همان کسی بود که به حضرت سلیمان فهمانید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ □ يَقُولَانِ: بَيْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ □ فِي مَجْلِسِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □ إِذْ أَقْبَلَ قَوْمٌ فَقَالُوا: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَرَدْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: وَ مَا حَاجَتُكُمْ؟

قَالُوا: أَرَدْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ.

قَالَ: وَ مَا هِيَ؟ تُخْبِرُونَا بِهَا.

فَقَالُوا: امْرَأَةٌ جَامَعَهَا زَوْجُهَا فَلَمَّا قَامَ عَنْهَا قَامَتْ بِحُمُوَّتِهَا فَوَقَعَتْ عَلَى جَارِيَةٍ بِكْرٍ فَسَاحَقَتْهَا فَأَلْقَتِ النُّطْفَةَ فِيهَا فَحَمَلَتْ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا؟

فَقَالَ الْحَسَنُ □: مُعْضِلَةٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا، وَ أَقُولُ فَإِنْ أَصَبْتُ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ □ وَ إِنْ أَخْطَأْتُ فَمِنْ نَفْسِي فَأَرْجُو أَنْ لَا أُخْطِئَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ يُعْمَدُ إِلَى الْمَرْأَةِ فَيُؤْخَذُ مِنْهَا مَهْرُ الْجَارِيَةِ الْبِكْرِ فِي أَوَّلِ وَهْلَةٍ لِأَنَّ الْوَلَدَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا حَتَّى تُشَقَّ فَتَذْهَبَ عُذْرَتُهَا ثُمَّ تُرْجَمُ الْمَرْأَةُ لِأَنَّهَا مُحْصَنَةٌ ثُمَّ يُنْتَظَرُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَ يُرَدُّ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَةِ ثُمَّ تُجْلَدُ الْجَارِيَةُ الْحَدَّ.

قَالَ: فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ مِنْ عِنْدِ الْحَسَنِ □ فَلَقُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ □ فَقَالَ: مَا قُلْتُمْ لِأَبِي مُحَمَّدٍ وَ مَا قَالَ لَكُمْ؟

فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: لَوْ أَنَّنِي الْمَسْئُولُ مَا كَانَ عِنْدِي فِيهَا أَكْثَرُ مِمَّا قَالَ ابْنِي .

محمد بن مسلم گوید: از حضرت امام باقر و امام صادق □ شنیدم که می فرمودند: روزی امام حسن □ در مجلس حضرت امیر □ بود که گروهی وارد شدند و به حضرت گفتند: ای ابامحمد! با امیر المؤمنین کار داریم.

فرمود: کارتان چیست؟

گفتند: می خواهیم مسأله ای را از او بپرسیم.

فرمود: چه مسأله ای؟ برای ما بگویید.

گفتند: زنی پس از اینکه شوهرش با او همبستر شد، با

کنیز باکره ای مساحقه کرد، عورت آن دختر، نطفه را جذب کرد و دختر بدین وسیله حامله شد، درباره ی این مسأله چه می گویی؟

فرمودند: مسأله ای است مشکل، که پدرم از عهده ی آن بر می آید، ولی در عین حال من جواب آن را می گویم، اگر صحیح گفتم از طرف خدا و سپس امیر المؤمنین است و اگر اشتباه گفتم از سوی خودم می باشد، اما امیدوارم که ان شاء الله اشتباه نگویم؛ در مرحله ی اوّل بایستی مهریه ی آن کنیز باکره را از آن زن بگیرند، زیرا آن بچه جز با از بین رفتن بکارت آن دختر خارج نخواهد شد. آنگاه باید آن زن را سنگسار نمود، زیرا که زنای محصنه کرده است. سپس باید منتظر ماند تا آن دختر وضع حمل نماید و آن بچه را به صاحب نطفه داد، و بر آن دختر حد جاری کرد.

آن گروه از حضور امام حسن مرخص شده و با حضرت امیر ملاقات کردند. حضرت به ایشان فرمودند: شما به ابامحمد چه گفتید و او چه جوابی به شما داد؟

ایشان جریان را شرح دادند. حضرت فرمودند: اگر از من هم می پرسیدید جوابی بیش از جواب پسرم نزد من نبود. ---------------

۱ . الکافی، ج۷، ص۲۰۲.

امام حسین علیه السلام

رُوِیَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ کَانَ یَخْطُبُ النَّاسَ عَلَی مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَذَکَرَ فِی خُطْبَتِهِ أَنَّهُ «أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ».

فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ مِنْ نَاحِیَهِ الْمَسْجِدِ: انْزِلْ أَیُّهَا الْکَذَّابُ عَنْ مِنْبَرِ أَبِی رَسُولِ اللَّهِ لَا [إِلَی] مِنْبَرِ أَبِیکَ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَمِنْبَرُ أَبِیکَ لَعَمْرِی یَا حُسَیْنُ لَا مِنْبَرُ أَبِی مَنْ عَلَّمَکَ هَذَا؟ أَبُوکَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ؟

فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ : إِنْ أُطِعْ أَبِی فِیمَا أَمَرَنِی فَلَعَمْرِی

إِنَّهُ لَهَادٍ وَ أَنَا مُهْتَدٍ بِهِ وَ لَهُ فِی رِقَابِ النَّاسِ الْبَیْعَهُ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) نَزَلَ بِهَا جَبْرَئِیلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَی لَا یُنْکِرُهَا إِلَّا جَاحِدٌ بِالْکِتَابِ، قَدْ عَرَفَهَا النَّاسُ بِقُلُوبِهِمْ وَ أَنْکَرُوهَا بِأَلْسِنَتِهِمْ، وَ وَیْلٌ لِلْمُنْکِرِینَ حَقَّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ مَا ذَا یَلْقَاهُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ إِدَامَهِ الْغَضَبِ وَ شِدَّهِ الْعَذَابِ!

فَقَالَ عُمَرُ: یَا حُسَیْنُ! مَنْ أَنْکَرَ حَقَّ أَبِیکَ فَعَلَیْهِ لَعْنَهُ اللَّهِ، أَمَّرَنَا النَّاسُ فَتَأَمَّرْنَا وَ لَوْ أَمَّرُوا أَبَاکَ لَأَطَعْنَا.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ : یَا ابْنَ الْخَطَّابِ! فَأَیُّ النَّاسِ أَمَّرَکَ عَلَی نَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ تُؤَمِّرَ أَبَا بَکْرٍ عَلَی نَفْسِکَ لِیُؤَمِّرَکَ عَلَی النَّاسِ بِلَا حُجَّهٍ مِنْ نَبِیٍّ وَ لَا رِضًی مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؟ فَرِضَاکُمْ کَانَ لِمُحَمَّدٍ (ص) رِضًی أَوْ رِضَا أَهْلِهِ کَانَ لَهُ سَخَطاً؟ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ أَنْ لِلِّسَانِ مَقَالًا یَطُولُ تَصْدِیقُهُ وَ فِعْلًا یُعِینُهُ الْمُؤْمِنُونَ لَمَا تَخَطَّأْتَ رِقَابَ آلِ مُحَمَّدٍ (ص)، تَرْقَی مِنْبَرَهُمْ وَ صِرْتَ الْحَاکِمَ عَلَیْهِمْ بِکِتَابٍ نَزَلَ فِیهِمْ لَا تَعْرِفُ مُعْجَمَهُ وَ لَا تَدْرِی تَأْوِیلَهُ إِلَّا سَمَاعَ الْآذَانِ، الْمُخْطِئُ وَ الْمُصِیبُ عِنْدَکَ سَوَاءٌ، فَجَزَاکَ اللَّهُ جَزَاکَ وَ سَأَلَکَ عَمَّا أَحْدَثْتَ سُؤَالًا حَفِیّاً.

قَالَ: فَنَزَلَ عُمَرُ مُغْضَباً ....

روایت شده: روزی عمر بن خطاب بر منبر رسول خدا (ص) سرگرم ایراد خطبه ای بود و در ضمن آن گفت که او مصداق این آیه است «اولی و سزاوارتر به مؤمنان از خودشان».

امام حسین که در گوشه ای از مسجد نشسته بود با شنیدن این کلام فریاد برآورد که: ای دروغگو! از منبر پدرم رسول خدا (ص) فرو شو و بر منبر پدر خود برو!

عمر گفت: آری، به جان خودم این منبر پدر توست نه پدر من، چه کسی این حرفها را به

تو یاد داده؟ پدرت علی بن ابی طالب؟!

امام حسین فرمود: اگر در این کـار پـدرم را اطاعت کرده باشم به جان خودم سوگنـد که او فردی هـدایتگر است و من پیرو اویم، و او برگردن مردم بنا بر عهـد رسول خدا (ص) بیعتی دارد که جبرئیل بخاطر آن از جانب خداوند نازل شده که جز افراد منکر قرآن کسـی آن را انکار نمی کند، همه مردم در دل از آن خبر داشتند و با زبان آنرا رد نمودند، و وای بر منکرین حق ما اهلبیت! آیا محمد رسول خدا (ص) جز با خشم و غضب و شدّت عذاب با ایشان روبرو خواهد شد؟

عمر گفت: ای حسین! هر که حق پدرت را انکار کند خدا لعنتش کند، مردم مرا حاکم کردند و من هم پذیرفتم، و اگر پدرت را برگزیده بودند ما نیز اطاعت می کردیم.

امام حسین به او فرمود: ای پسر خطاب! کـدامین از مردم، تو را بر خود حاکم کرد پیش از آنکه تو ابوبکر را بر خود حاکم کنی بـدون هیـچ حجتی از جانب رسول خـدا (ص) و بـدون رضایت آل محمـد؟ آیا رضایت شـما همان رضایت محمد (ص) است؟ یا اینکه رضایت خانـدان او، موجب غضب اوست؟ به خدا که اگر برای زبان گفتاری بود که تصدیقش به درازا کشد و کرداری که اهـل ایمـان یـاریش کننـد هرگز به خطـا بر دوش آل محمـد (ص) سوار نمی شـدی، که از منبرشـان بالاـ رفته و با قرآنی که بر آنـان نـازل شـده بر آنـان حکم کنی، کتـابی که نه از مشـکلاتش باخبری و نه از تأویلش جز آنچه شـنیده ای می دانی، خطاکار و محقّ نزد

تو یکسانند، پس خدای تعالی تو را جزا دهد به آنچه جزای توست و از این وقایعی که به بار آورده ای از تو بازخواست کند.

راوی گوید: پس از این کلام عمر در نهایت غضب از منبر فرو آمد ....

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ امْرَأَهً کَانَتْ تَطُوفُ وَ خَلْفَهَا رَجُلٌ فَأَخْرَجَتْ ذِرَاعَهَا، فَقَالَ بِیَدِهِ حَتَّی وَضَعَهَا عَلَی ذِرَاعِهَا، فَأَثْبَتَ اللَّهُ یَدَهُ فِی ذِرَاعِهَا حَتَّی قَطَعَ الطَّوَافَ وَ أُرْسِلَ إِلَی الْأَمِیرِ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ وَ أَرْسَلَ إِلَی الْفُقَهَاءِ.

فَجَعَلُوا یَقُولُونَ: اقْطَعْ یَدَهُ فَهُوَ الَّذِی جَنَی الْجِنَایَهَ.

فَقَالَ: هَاهُنَا أَحَدٌ مِنْ وُلْدِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؟

فَقَالُوا: نَعَمْ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ قَدِمَ اللَّیْلَهَ.

فَأَرْسَلَ إِلَیْهِ فَدَعَاهُ فَقَالَ: انْظُرْ مَا لَقِیَا ذَانِ.

فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَهَ وَ رَفَعَ یَدَیْهِ فَمَکَثَ طَوِیلًا یَدْعُو ثُمَّ جَاءَ إِلَیْهَا حَتَّی خَلَّصَ یَدَهُ مِنْ یَدِهَا.

فَقَالَ الْأَمِیرُ: أَ لَا نُعَاقِبُهُ بِمَا صَنَعَ؟

فَقَالَ: لَا .

حضرت صادق فرمودند: زنی مشغول طواف بود. مردی پشت سر او حرکت می کرد. زن بازوی خود را بیرون آورد، مرد با دستش اشاره کرد و بازوی زن را گرفت. خداوند دست آن مرد را بر بازوی آن زن چسبانید چنان که طواف بند آمد و به دنبال امیر فرستادند. مردم جمع شدند و به دنبال فقها فرستادند.

فقها آمده و نظر دادند: دست مرد را قطع کنید که این جنایت از ناحیه ی او بوده.

امیر گفت: آیا کسی از فرزندان رسول خدا (ص) اینجا هست؟

گفتند: آری، حسین بن علی دیشب رسیده.

به دنبال حضرت فرستاد و ایشان را فرا خواند و به ایشان عرضه داشت: ببینید ایندو دچار چه بلایی شده اند!

حضرت رو به قبله کرده و دستانشان را بالا برده و مدت زیادی دعا کردند. آنگاه پیش

زن رفته و دست مرد را از دست او جدا کردند.

امیر پرسید: آیا این مرد را مجازات نکنیم؟ -------------

۱ . الإحتجاج، ج۲، ص۲۹۲.

۲. تهذیب الأحکام، ج۵، ص ۴۷۰.

فرمودند: خیر.

امام زین العابدین علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ □: أَنَّ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ □ تَزَوَّجَ سُرِّیَّهً کَانَتْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ □ فَبَلَغَ ذَلِکَ عَبْدَ الْمَلِکِ بْنِ مَرْوَانَ فَکَتَبَ إِلَیْهِ فِی ذَلِکَ کِتَاباً أَنَّکَ صِرْتَ بَعْلَ الْإِمَاءِ!

فَکَتَبَ إِلَیْهِ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ □: أَنَّ اللَّهَ رَفَعَ بِالْإِسْلَامِ الْخَسِیسَهَ وَ أَتَمَّ بِهِ النَّاقِصَهَ، فَأَکْرَمَ بِهِ مِنَ اللُّؤْمِ فَلَا لُؤْمَ عَلَى مُسْلِمٍ، إِنَّمَا اللُّؤْمُ لُؤْمُ الْجَاهِلِیَّهِ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَنْکَحَ عَبْدَهُ وَ نَکَحَ أَمَتَهُ.

فَلَمَّا انْتَهَى الْکِتَابُ إِلَى عَبْدِ الْمَلِکِ قَالَ لِمَنْ عِنْدَهُ: خَبِّرُونِی عَنْ رَجُلٍ إِذَا أَتَى مَا یَضَعُ النَّاسَ لَمْ یَزِدْهُ إِلَّا شَرَفاً.

قَالُوا: ذَاکَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: لَا وَ اللَّهِ مَا هُوَ ذَاکَ.

قَالُوا: مَا نَعْرِفُ إِلَّا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: فَلَا وَ اللَّهِ مَا هُوَ بِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ لَکِنَّهُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ .

امام صادق □ فرمودند: علی بن الحسین □ با کنیز امام حسن □ ازدواج کرد. این خبر که به عبدالملک رسید نامه ای شماتت آمیز نوشت که: تو شوهر کنیزان شده ای!

حضرت در پاسخ او نوشتند: خداوند، نقصان و پستی را به واسطه ی اسلام برطرف نمود و مسلمان را گرامی تر از آن داشت که سرزنش شود، پس هیچ سرزنشی بر مسلمان نیست. سرزنش مربوط به جاهلیت است، همانا رسول خدا (ص) به غلامش

دختر داد و با کنیزش ازدواج کرد.

همین که نامه ی حضرت به دست عبدالملك رسید رو به حاضرین گفت: کسی را سراغ دارید که اگر کاری که در نظر مردم بد است انجام دهد شرافت او افزون شود؟

گفتند: آن کس

امیر مؤمنان است (منظورشان مروان، پدر عبدالملک، یا خود عبدالملک بود).

گفت: نه به خدا قسم چنین نیست.

گفتند: ما جز امیر مؤمنان دیگری را سراغ نداریم.

گفت: نه به خدا سوگند امیر مؤمنان چنین نیست، علی بن الحسین [] این چنین است.

حضرت باقر العلوم علیه السلام

حضرت باقر العلوم علیه السلام

عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ زَکَرِیَّا بْنِ یَحْیَی الشَّعِیرِی عَنِ الْحَکَمِ بْنِ عُتَیْبَهَ قَالَ: کُنَّا عَلَی بَابِ أَبِی جَعْفَرٍ وَ نَحْنُ جَمَاعَهٌ نَنْتَظِرُ أَنْ یَخْرُجَ إِذْ جَاءَتِ امْرَأَهٌ فَقَالَتْ: أَیُّکُمْ أَبُو جَعْفَرٍ؟

فَقَالَ لَهَا الْقَوْمُ: مَا تُرِیدِینَ مِنْهُ؟

قَالَتْ: أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَهٍ.

فَقَالُوا لَهَا: هَذَا فَقِیهُ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَسَلِیهِ!

فَقَالَتْ: إِنَّ زَوْجِی مَاتَ وَ تَرَکَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ کَانَ لِی عَلَیْهِ مِنْ صَدَاقِی خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ صَدَاقِی وَ أَخَذْتُ مِیرَاثِی ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَی عَلَیْهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدْتُ لَهُ.

قَالَ الْحَکَمُ: فَبَیْنَا أَنَا أَحْسُبُ إِذْ خَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِی أَرَاکَ تُحَرِّکُ بِهِ أَصَابِعَکَ یَا حَکَمُ؟!

فَقُلْتُ: إِنَّ هَذِهِ الْمَرْأَهَ ذَکَرَتْ أَنَّ زَوْجَهَا مَاتَ وَ تَرَکَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ کَانَ لَهَا عَلَیْهِ مِنْ صَدَاقِهَا خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ فَأَخَذَتْ صَدَاقَهَا وَ أَخَذَتْ مِیرَاثَهَا ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَادَّعَی عَلَیْهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَشَهِدَتْ لَهُ.

فَقَالَ الْحَکَمُ: فَوَ اللَّهِ مَا أَتْمَمْتُ الْکَلَامَ حَتَّی قَالَ: أَقَرَّتْ بِثُلُثِ مَا فِی یَدَیْهَا وَ لَا مِیرَاثَ لَهَا.

قَالَ الْحَکَمُ: فَمَا رَأَیْتُ وَ اللَّهِ أَفْهَمَ مِنْ أَبِی جَعْفَرٍ قَطُّ.

(قَالَ ابْنُ أَبِی عُمَیْرٍ: وَ تَفْسِیرُ ذَلِکَ أَنَّهُ لَا مِیرَاثَ لَهَا حَتَّی تَقْضِیَ الدَّیْنَ وَ إِنَّمَا تَرَکَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ عَلَیْهِ مِنَ الدَّیْنِ أَلْفٌ وَ خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ لَهَا وَ لِلرَّجُلِ فَلَهَا ثُلُثُ الْأَلْفِ وَ لِلرَّجُلِ ثُلُثَاهَا) .

حَکَم بن عُتَیبه گوید: ما جماعتی بودیم که بر در خانه ی امام باقر

انتظار بیرون آمدن حضرت را می کشیدیم. در همین حال زنی سر رسید و گفت: کدام یک از شما ابوجعفر (: کنیه ی امام باقر) است؟

حاضران گفتند: از او چه می خواهی؟

زن گفت: مسأله ای دارم.

گفتند: این (حَکَم) فقیه اهل عراق است از او بپرس.

زن گفت: شوهرم در گذشته، و هزار درهم بجا نهاده، و من دینی به مبلغ پانصد درهم از باب صداق بر ذمّه ی او داشتم، پس صداق و میراث خود را از آن نقدینه برداشتم، سپس مردی آمد و ادعای طلب هزار درهم از او کرد و من به نفع آن مرد شهادت دادم.

حکم گوید: هنگامی که من حساب می کردم حضرت از خانه بیرون آمده و فرمود: چرا انگشتانت را حرکت می دهی ای حکم؟!

گفتم: این زن بیان کرد که شوهرش مرده، و هزار درهم بجا نهاده و او پانصد درهم از بابت صداقش بر ذمّه ی شوهر داشته، از اینرو صداق و سهم الإرث خود را از آن نقدینه

----

۱. الکافی، ج۵، ص۳۴۵.

۲. الکافی، ج۷، ص۲۴.

برداشته است، سپس مردی از راه رسیده، و مدّعی شده است که هزار درهم از او طلب داشته است، و این زن به نفع او شهادت داده است.

حکم گوید: پس به خدا قسم من سخنم را تمام نکرده بوده که امام فرمود: این زن نسبت به دو سوم آنچه در دست دارد شهادت داده، و میراثی برای او نیست.

حکم گوید: پس به خدا قسم که من فهیم تر از ابو جعفر ندیده ام.

ابن ابی عمیر (راوی این روایت) گوید: تفسیر این حکم اینست که تا دین اداء نشود میراث موردی ندارد. متوفی هزار درهم از خود باقی گذاشته، در حالی که

هزار و پانصد درهم بدهکار است (به همسرش و به آن مرد)، بنابر این یک سوم هزار درهم متعلق به زن او است، زیرا طلب او پانصد درهم است، و دو سوم هزار درهم متعلق به آن مرد است، زیرا طلب او هزار درهم است

امام جعفر صادق علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام

عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: أَتَى الرَّبِیعُ أَبَا جَعْفَرٍ الْمَنْصُورَ وَ هُوَ خَلِیفَهٌ فِی الطَّوَافِ فَقَالَ لَهُ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ! مَاتَ فُلَانٌ مَوْلَاکَ الْبَارِحَهَ فَقَطَعَ فُلَانٌ مَوْلَاکَ رَأْسَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ.

قَالَ: فَاسْتَشَاطَ وَ غَضِبَ.

قَالَ: فَقَالَ لِابْنِ شُبْرُمَهَ وَ ابْنِ أَبِی لَیْلَی وَ عِدَّهٍ مَعَهُ مِنَ الْقُضَاهِ وَ الْفُقَهَاءِ: مَا تَقُولُونَ فِی هَذَا؟

فَکُلٌّ قَالَ: مَا عِنْدَنَا فِی هَذَا شَیْ ءٌ.

قَالَ: فَجَعَلَ یُرَدِّدُ الْمَسْأَلَهَ فِی هَذَا وَ یَقُولُ: أَقْتُلُهُ أَمْ لَا؟

فَقَالُوا: مَا عِنْدَنَا فِی هَذَا شَیْ ءٌ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ بَعْضُهُمْ: قَدْ قَدِمَ رَجُلٌ السَّاعَهَ فَإِنْ کَانَ عِنْدَ أَحَدٍ شَیْ ءٌ فَعِنْدَهُ الْجَوَابُ فِی هَذَا وَ هُوَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ [] وَ قَدْ دَخَلَ الْمَسْعَی.

فَقَالَ لِلرَّبِیعِ: اذْهَبْ إِلَیْهِ فَقُلْ لَهُ لَوْ لَا مَعْرِفَتُنَا بِشُغُلِ مَا أَنْتَ فِیهِ لَسَأَلْنَاکَ أَنْ تَأْتِیَنَا وَ لَکِنْ أَجِبْنَا فِی کَذَا وَ کَذَا.

قَالَ: فَأَتَاهُ الرَّبِیعُ وَ هُوَ عَلَی الْمَرْوَهِ فَأَبْلَغَهُ الرِّسَالَهَ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : قَدْ تَرَی شُغُلَ مَا أَنَا فِیهِ وَ قِبَلَکَ الْفُقَهَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ فَسَلْهُمْ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ: قَدْ سَأَلَهُمْ وَ لَمْ یَکُنْ عِنْدَهُمْ فِیهِ شَیْ ءٌ. قَالَ: فَرَدَّهُ إِلَیْهِ فَقَالَ: أَسْأَلُکَ إِلَّا أَجَبْتَنَا فِیهِ فَلَیْسَ عِنْدَ الْقَوْمِ فِی هَذَا شَیْ ءٌ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : حَتَّی أَفْرُغَ مِمَّا أَنَا فِیهِ.

قَالَ: فَلَمَّا فَرَغَ جَاءَ فَجَلَسَ فِی جَانِبِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ لِلرَّبِیعِ اذْهَبْ فَقُلْ لَهُ: عَلَیْهِ مِائَهُ دِینَارٍ.

قَالَ: فَأَبْلَغَهُ ذَلِکَ.

فَقَالُوا لَهُ: فَسَلْهُ کَیْفَ صَارَ عَلَیْهِ مِائَهُ دِینَارٍ؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ

اللَّهِ : فِی النُّطْفَهِ عِشْرُونَ وَ فِی الْعَلَقَهِ عِشْرُونَ وَ فِی الْمُضْغَهِ عِشْرُونَ وَ فِی الْعَظْمِ عِشْرُونَ وَ فِی اللَّحْمِ عِشْرُونَ «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ» (مؤمنون/۱۴/۳۴۲) وَ هَذَا هُوَ مَیِّتٌ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ یُنْفَخَ فِیهِ الرُّوحُ فِی بَطْنِ أُمِّهِ جَنِیناً.

قَالَ: فَرَجَعَ إِلَیْهِ فَأَخْبَرَهُ بِالْجَوَابِ فَأَعْجَبَهُمْ ذَلِکَ وَ قَالُوا: ارْجِعْ إِلَیْهِ فَسَلْهُ الدَّنَانِیرَ لِمَنْ هِیَ لِوَرَثَتِهِ أَمْ لَا؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : لَیْسَ لِوَرَثَتِهِ فِیهَا شَیْ ءٌ إِنَّمَا هَذَا شَیْ ءٌ أُتِیَ إِلَیْهِ فِی بَدَنِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ یُحَجُّ بِهَا عَنْهُ أَوْ یُتَصَدَّقُ بِهَا عَنْهُ أَوْ تَصِیرُ فِی سَبِیلٍ مِنْ سُبُلِ الْخَیْرِ.

قَالَ: فَزَعَمَ الرَّجُلُ أَنَّهُمْ رَدُّوا الرَّسُولَ إِلَیْهِ فَأَجَابَ فِیهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بِستٍّ وَ ثَلَاثِینَ مَسْأَلَهً وَ لَمْ یَحْفَظِ الرَّجُلُ إِلَّا قَدْرَ هَذَا الْجَوَابِ .

ربیع حاجب در زمان خلافت منصور دوانقی در حالی که وی مشغول طواف خانه ی خدا بود نزد او آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! شب گذشته فلان بنده ی شما مُرد و فلان بنده ی دیگر شما سر او را بعد از مردنش از بدنش جدا کرد.

منصور برافروخته شد و غضب کرد و به ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و برخی دیگر از قاضیان و فقهایی که همراهش بودند پرسید: درباره ی این مسأله می گویید؟

همه گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

منصور باز سؤالش را تکرار می کرد و می پرسید: او را بکشم یا نه؟

باز گفتند: نزد ما در پاسخ این مسأله چیزی نیست.

گوید: یکی از آنها گفت: هم اکنون مردی فرا رسید که اگر بنا باشد پاسخ این مسأله نزد کسی باشد نزد اوست، و او جعفر بن محمد [] است که داخل در سعی شد.

منصور به ربیع گفت: نزد او برو و

بگو: اگر نه این بود که می دانیم مشغول اعمالید از شما درخواست می کردیم که نزد ما آیید، ولی اکنون پاسخ ما در این مسأله را بفرمایید.

ربیع خدمت حضرت رسید، حضرت بر مروه بودند. پیام را رسانید.

حضرت فرمودند: می بینی که مشغول اعمالم، فقها و دانشمندان نزد تو هستند، از آنها بپرس.

ربیع گفت: از آنها پرسید، کسی پاسخی نداشت، گفت: این مسأله را از او بپرس. حضرت ربیع را بازگرداندند. منصور باز پیام فرستاد: از شما خواهش می کنم که پاسخ دهید، زیرا این گروه را پاسخی در قبال این مسأله نیست.

حضرت فرمودند: پس از فراغت از سعی پاسخ می دهم.

گوید: وقتی حضرت از سعی فراغت یافتند گوشه ای از مسجد الحرام نشسته و به ربیع فرمودند: بگو: باید آن شخص صد دینار بدهد.

پاسخ را به منصور رسانید. -------------------

۱ . الکافی، ج۷، ص۳۴۷.

فقها گفتند: از او بپرس که چرا باید صد اشرفی بدهد؟

حضرت صادق فرمودند: دیه ی نطفه بیست دینار است، در علقه شده بیست دینار دیگر، در مضغه شده بیست دینار دیگر، در روییدن استخوان بیست دینار دیگر و در بیرون آوردن لحم بیست دینار دیگر (یعنی برای هر مرتبه بیست دینار زیاد می شود تا مرتبه ای که خلقتش تمام می شود و هنوز روح دمیده نشده صد دینار می شود)، «و سپس آن را آفرینش دیگری می دهیم». و مرده، به منزله ی بچّه ی در شکم است که هنوز روح در آن دمیده نشده است.

ربیع برگشت و جواب حضرت را نقل کرد، همگی از این جواب به شگفت آمدند آنگاه گفتند: برگرد و از او بپرس که آیا دینارها مال ورثه است یا نه؟

حضرت در جواب فرمودند: هیچ چیز از آن مال ورثه

نیست، زیرا که این دیه در مقابل آن چیزی است که بعد از مردنش به بدن او رسیده، باید با آن مال از طرف او حج نمود یا از جانب او صدقه داد یا در راهی از راههای خیر خرج کرد.

گوید: آنها آن فرستاده را سی و شش مرتبه با سی و شش سؤال نزد حضرت صادق فرستادند، ولی راوی جز همین مقدار از سؤال و جوابها را به خاطر نداشت.

امام موسی کاظم علیه السلام

عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ الْكُوفِيِّ قَالَ: تَزَوَّجَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا جَارِيَةً مُعْصِراً لَمْ تَطْمَثْ، فَلَمَّا اقْتَضَّهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْواً مِنْ عَشَرَهِ أَيَّامٍ، قَالَ: فَأَرَوْهَا الْقَوَابِلَ وَ مَنْ ظَنُّوا أَنَّهُ يُبْصِرُ ذَلِكَ مِنَ النِّسَاءِ فَاخْتَلَفْنَ فَقَالَ بَعْضٌ: هَذَا مِنْ دَمِ الْحَيْضِ وَ قَالَ بَعْضٌ: هُوَ مِنْ دَمِ الْعُذْرَهِ.

فَسَأَلُوا عَنْ ذَلِكَ فُقَهَاءَهُمْ كَأَبِی حَنِيفَهَ وَ غَيْرِهِ مِنْ فُقَهَائِهِمْ فَقَالُوا: هَذَا شَيْ ءٌ قَدْ أَشْكَلَ وَ الصَّلَاهُ فَرِيضَهٌ وَاجِبَهٌ فَلْتَتَوَضَّأْ وَ لْتُصَلِّ وَ لْيُمْسِكْ عَنْهَا زَوْجُهَا حَتَّى تَرَى الْبَيَاضَ، فَإِنْ كَانَ دَمَ الْحَيْضِ لَمْ يَضُرَّهَا الصَّلَاهُ وَ إِنْ كَانَ دَمَ الْعُذْرَهِ كَانَتْ قَدْ أَدَّتِ الْفَرْضَ.

فَفَعَلَتِ الْجَارِيَهُ ذَلِكَ وَ حَجَجْتُ فِی تِلْكَ السَّنَهِ فَلَمَّا صِرْنَا بِمِنًى بَعَثْتُ إِلَى أَبِی الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّ لَنَا مَسْأَلَهً قَدْ ضِقْنَا بِهَا ذَرْعاً، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِی فَآتِيكَ وَ أَسْأَلُكَ عَنْهَا.

فَبَعَثَ إِلَيَّ إِذَا هَدَأَتِ الرِّجْلُ وَ انْقَطَعَ الطَّرِيقُ فَأَقْبِلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ خَلَفٌ: فَرَأَيْتُ اللَّيْلَ، حَتَّى إِذَا رَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ قَلَّ اخْتِلَافُهُمْ بِمِنًى تَوَجَّهْتُ إِلَى مِضْرَبِهِ فَلَمَّا كُنْتُ قَرِيباً إِذَا أَنَا بِأَسْوَدَ قَاعِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَقَالَ: مَنِ الرَّجُلُ؟

فَقُلْتُ: رَجُلٌ مِنَ الْحَاجِّ.

فَقَالَ: مَا اسْمُكَ؟

قُلْتُ: خَلَفُ بْنُ حَمَّادٍ.

قَالَ: ادْخُلْ بِغَيْرِ إِذْنٍ، فَقَدْ أَمَرَنِی أَنْ

أَقْعُدَ هَاهُنَا فَإِذَا أَتَيْتَ أَذِنْتُ لَکَ.

فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ فَرَدَّ السَّلَامَ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى فِرَاشِهِ وَحْدَهُ، مَا فِی الْفُسْطَاطِ غَيْرُهُ. فَلَمَّا صِرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ سَأَلَنِی وَ سَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ.

فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيکَ تَزَوَّجَ جَارِيَةً مُعْصِراً لَمْ تَطْمَثْ فَلَمَّا اقْتَضَّهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْواً مِنْ عَشَرَةِ أَيَّامٍ وَ إِنَّ الْقَوَابِلَ اخْتَلَفْنَ فِی ذَلِکَ فَقَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْحَيْضِ وَ قَالَ بَعْضُهُنَّ: دَمُ الْعُذْرَةِ فَمَا يَنْبَغِی لَهَا أَنْ تَصْنَعَ؟

قَالَ: فَلْتَتَّقِ اللَّهَ! فَإِنْ كَانَ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ فَلْتُمْسِکْ عَنِ الصَّلَاةِ حَتَّى تَرَى الطُّهْرَ وَ لْيُمْسِکْ عَنْهَا بَعْلُهَا وَ إِنْ كَانَ مِنَ الْعُذْرَةِ فَلْتَتَّقِ اللَّهَ وَ لْتَتَوَضَّأْ وَ لْتُصَلِّ وَ يَأْتِيهَا بَعْلُهَا إِنْ أَحَبَّ ذَلِکَ.

فَقُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ لَهُمْ أَنْ يَعْلَمُوا مِمَّا هُوَ حَتَّى يَفْعَلُوا مَا يَنْبَغِی؟

قَالَ: فَالْتَفَتَ يَمِيناً وَ شِمَالًا فِی الْفُسْطَاطِ مَخَافَةَ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُ أَحَدٌ، قَالَ: ثُمَّ نَهَدَ إِلَيَّ فَقَالَ: يَا خَلَفُ! سِرَّ اللَّهِ سِرَّ اللَّهِ فَلَا تُذِيعُوهُ وَ لَا تُعَلِّمُوا هَذَا الْخَلْقَ أُصُولَ دِينِ اللَّهِ بَلِ ارْضَوْا لَهُمْ مَا رَضِيَ اللَّهُ لَهُمْ مِنْ ضَلَالٍ.

قَالَ: ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى تِسْعِينَ ثُمَّ قَالَ: تَسْتَدْخِلُ الْقُطْنَةَ ثُمَّ تَدَعُهَا مَلِيّاً ثُمَّ تُخْرِجُهَا إِخْرَاجاً رَفِيقاً؛ فَإِنْ كَانَ الدَّمُ مُطَوَّقاً فِی الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْعُذْرَةِ وَ إِنْ كَانَ مُسْتَنْقِعاً فِی الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ.

قَالَ خَلَفٌ: فَاسْتَحَفَّنِی الْفَرَحُ فَبَكَيْتُ فَلَمَّا سَكَنَ بُكَائِی قَالَ: مَا أَبْكَاکَ؟

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ! مَنْ كَانَ يُحْسِنُ هَذَا غَيْرُکَ؟

قَالَ: فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: وَ اللَّهِ إِنِّی مَا أُخْبِرُکَ إِلَّا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَنْ جَبْرَئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

خلف بن حماد كوفی گويد: يكی از اصحاب، با دختری كه هنوز حيض نشده بود ازدواج كرد، وقتی با او نزديكی كرد خونی

جاری شـد که تا حدود ده روز قطع نشد. گوید: او را به قابله ها و زنانی که به گمانشان، وارد بودند نشان دادند. زنها اختلاف کردند، بعضی گفتند: خون حیض است و بعضی گفتند: خون بکارت است.

این مسأله را از فقهای خود مثل ابوحنیفه و دیگران پرسیدند. در جواب گفتند: مسأله ی مشکلی است، نماز هم واجب است، بایـد وضـو بگیرد و نمـازش را بخوانـد و شوهرش از نزدیکی بـا او خودداری کنـد تـا پـاک شود؛ اگر خون حیض باشـد نمـاز خواندنش ضرر ندارد و اگر خون بکارت باشد که باید نماز بخواند.

دخترک همین کار را کرد. و من همان سال من به حج رفتم، وقتی به منا رسیدیم برای حضرت موسی بن جعفر پیغام دادم: فدایت گردم! مسأله ایست که ما را ناتوان کرده، اگر صلاح بدانید اجازه دهید خدمت شما برسم و آنرا از شما بپرسم.

حضرت جواب دادند: وقتی مردم از رفت و آمد افتادند و خلوت شد بیا ان شاء الله. منتظر ماندم تا شب شد و رفت و آمد مردم در منا کم شد. رو به خیمه ی حضرت روانه شدم، همین که نزدیک خیمه رسیدم غلام سیاهی را دیدم سر راه نشسته گفت: کیستی؟

گفتم: یکی از حاجیانم. ---------------

۱ . الکافی، ج۳، ص۹۲.

پرسید: اسمت چیست؟

گفتم: خلف بن حماد.

گفت: بدون اجازه وارد شو، حضرت مرا دستور داده اینجا بنشینم تا هر وقت آمدی به تو اجازه ی ورود دهم.

داخل خیمه شده سلام کردم، حضرت جواب سلامم را دادند. تنها روی تشک نشسته بودند و در خیمه کسی جز ایشان نبود. همین که روبروی ایشان نشستم از حالم جویا شدند و من نیز از حال ایشان

پرسیدم.

آنگاه عرض کردم: یکی از دوستان شما .... (آنگاه شرح ماجرا را عرضه داشت و پرسید:) وظیفه ی این زن چیست؟

فرمودند: باید تقوا پیشه کند؛ اگر خون حیض است نماز نخواند تا پاک شود و همسرش از نزدیکی با او خودداری کند و اگر خون بکارت باشد تقوا پیشه کند؛ وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش هم در صورتی که میل داشت می تواند با او همبستر شود.

عرض کردم: از کجا تشخیص دهند که چه خونی است که بعد به این دستور عمل کنند.

گوید: در این هنگام حضرت نگاهی به چپ و راست خیمه کردند مبادا کسی سخن ایشان را بشنود، آنگاه نزدیک من آمده فرمودند: ای خلف! سرّ خداست، سرّ خداست، مبادا فاش کنید، اصول دین خدا را به این مردم نیاموزید، بلکه برایشان راضی شوید به گمراهیی که خدا راضی شده (یعنی چون امامت و هدایت تشریعی اهلبیت (ع) را نپذیرفتند در امور شرع الهی دچار سردرگمی و گمراهی گشتند و این سزایی است که خدا برایشان رقم زده است، شما به این سزا راضی شوید و احکامی را که از ما فرا می گیرید به آنها یاد ندهید).

سپس حضرت با دست چپ اشاره کرد که اینچنین پنبه را داخل فرج گذارد و کمی صبر کند، بعد آرام خارج نماید، اگر خون دور پنبه را فرا گرفته بود از بکارت است و چنانچه خون داخل پنبه رفته بود از حیض است.

خلف گوید: بخاطر شنیدن پاسخ، شادی وجودم را گرفت، آنگاه گریستم، وقتی گریه ام فرو نشست حضرت فرمودند: چرا گریه می کنی؟

گفتم: فدایت گردم! چه کسی جز شما می تواند چنین جوابی بدهد؟

گوید: در این هنگام حضرت

دستشان را بالا برده و با اشاره به آسمان فرمودند: به خدا قسم تو را خبر ندادم مگر از جانب رسول خدا (ص) از جبرئیل از طرف خداوند .

عالم آل محمد حضرت علی الرضا علیه السلام

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالَقَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی قَالَ: حَلَفَ رَجُلٌ بِخُرَاسَانَ بِالطَّلَاقِ أَنَّ مُعَاوِيَهَ لَيْسَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَيَّامَ كَانَ الرِّضَا بِهَا.

فَأَفْتَی الْفُقَهَاءُ بِطَلَاقِهَا.

فَسُئِلَ الرِّضَا ، فَأَفْتَی أَنَّهَا لَا تُطَلَّقُ.

فَكَتَبَ الْفُقَهَاءُ رُقْعَهً وَ أَنْفَذُوهَا إِلَيْهِ وَ قَالُوا لَهُ: مِنْ أَيْنَ قُلْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهَا لَمْ تُطَلَّقْ؟!

فَوَقَّعَ فِی رُقْعَتِهِمْ: قُلْتُ هَذَا مِنْ رِوَايَتِكُمْ عَنْ أَبِی سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ لِمَسْلَمَهَ يَوْمَ الْفَتْحِ وَ قَدْ كَثُرُوا عَلَيْهِ: «أَنْتُمْ خَيْرٌ وَ أَصْحَابِی خَيْرٌ وَ لَا هِجْرَهَ بَعْدَ الْفَتْحِ» فَأَمْطَلَ الْهِجْرَهَ وَ لَمْ يَجْعَلْ هَؤُلَاءِ أَصْحَاباً لَهُ.

قَالَ: فَرَجَعُوا إِلَی قَوْلِهِ .

احمد بن محمد بن اسحاق طالقانی از قول پدرش گوید: شخصی در خراسان سوگند یاد کرد که زنم مطلّقه و بر من حرام باشد اگر راست نگویم که معاویه از اصحاب رسول خدا (ص) نبود! (و این در هنگامی بود که حضرت رضا در خراسان بودند).

فقها فتوا دادند که زنش مطلّقه است.

پس، از آن حضرت حکمش را پرسیدند، فرمود: زنش مطلّقه نیست.

فقها نامه ای نوشتند و برای آن حضرت فرستادند که در آن نوشته بود: از کجا و به چه دلیل گفته ای آن زن مطلّقه نیست ای پسر رسول خدا؟!

حضرت در پاسخ، بر نامه ی آنان مرقوم فرمودند: این را از روایتی گفتم که خودتان نقل کرده اید از ابو سعید خدری که رسول خدا (ص) در روز فتح مکه به کسانی که در آن روز مسلمان شدند در هنگامی که

گرداگردش را فرا گرفته بودند فرمود: «شما خوبید و اصحاب من نیز خوبند، ولی پس از فتح، هجرتی نیست» رسول خدا (ص) هجرت بعد از فتح را باطل گردانید و آنان را به عنوان اصحاب خویش نپذیرفت.

فقها پس از دریافت این جواب، از فتوای خود برگشته و فرموده ی حضرت را پذیرفتند. أُتِیَ الْمَأْمُونُ بِنَصْرَانِیٍّ قَدْ فَجَرَ بِهَاشِمِیَّةٍ فَلَمَّا رَآهُ أَسْلَمَ فَغَاظَهُ ذَلِکَ وَ سَأَلَ الْفُقَهَاءَ. فَقَالُوا: هَدَرَ الْإِسْلَامُ مَا قَبْلَهُ.

فَسَأَلَ الرِّضَا فَقَالَ: اقْتُلْهُ لِأَنَّهُ أَسْلَمَ حِینَ رَأَی الْبَأْسَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ» (غافر/۸۴/۴۷۶) إِلَی آخِرِ السُّورَه . ------------

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج۲، ص۸۷.

۲. کشف الغمه، ج۲، ص۳۰۶.

روزی مردی مسیحی را آوردند که با زنی هاشمی زنا کرده بود. همین که چشمش به مأمون افتاد اسلام آورد. مأمون عصبانی شد و از فقها حکمش را پرسید. گفتند: اسلام آوردن، گناهان پیشین او را از بین می برد.

از حضرت رضا پرسید، فرمودند: او را بکش زیرا او همین که کیفر را مشاهده کرد اسلام آورد و حال آنکه خدای می فرماید: «پس همین که عذاب ما را بدیدند گفتند ما تنها به خدا ایمان آوردیم» تا پایان سوره (در آیه ی پایانی سوره، آیه ی ۸۵ می فرماید: ولی ایمانشان بعد از دیدن عذاب ما هرگز سودی به حالشان نداشت، این سنت خداست که همواره در بندگانش جریان دارد و در اینجاست که کافران زیانکار می شوند).

قَالَتِ الْمُعْتَزِلَهُ یَوْماً فِی مَجْلِسِ الرِّضَا : إِنَّ أَعْظَمَ الْکَبَائِرِ الْقَتْلُ لِقَوْلِهِ تَعَالَی: «وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها» (نساء/۹۳/۹۳) الْآیَهَ.

وَ قَالَ الرِّضَا : أَعْظَمُ مِنَ الْقَتْلِ إِثْماً

وَ أَقْبَحُ مِنْهُ بَلَاءَ الزِّنَا؛ لِأَنَّ الْقَاتِلَ لَمْ يُفْسِدْ بِضَرْبِ الْمَقْتُولِ غَيْرَهُ وَ لَا بَعْدَهُ فَسَاداً وَ الزَّانِی قَدْ أَفْسَدَ النَّسْلَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ أَحَلَّ الْمَحَارِمَ.

فَلَمْ یَبْقَ فِی الْمَجْلِسِ فَقِیهٌ إِلَّا قَبَّلَ یَدَهُ وَ أَقَرَّ بِمَا قَالَهُ .

روزی معتزله در مجلس حضرت رضا گفتند: بزرگترین گناهان، قتل است، زیرا خدای تعالی درباره ی آن فرموده: «و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزایش جهنم است که جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آرد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برایش آماده دارد».

حضرت رضا فرمودند: بزرگتر از قتل و زشت تر از آن زناست زیرا که قاتل با کشتن مقتول، کس دیگری را تباه و فاسد نمی کند ولی زناکار تا روز قیامت نسل بشر را فاسد می کند و حرام را حلال می کند.

پس در آن مجلس، فقیهی باقی نماند مگر اینکه دست حضرتش بوسید و به درستی فرمایش ایشان اقرار کرد.

امام جواد علیه السلام

مناظره ی حضرت جواد با یحیی بن اکثم در سن نه سالگی در مجلس مأمون در حضور مردم، معروف است. از اینرو در اینجا فقط اشاره ای به آن کرده و سپس قضیه ی دیگری را می آوریم.

مأمون به قصد خجل کردن حضرت جواد ، جایزه و مال فروانی را به یحیی وعده داد و از او خواست مسأله ای از آن حضرت بپرسد که در جوابش واماند. یحیی در پاسخ به این درخواست، در مجلسی که بدین منظور فراهم آمده بود، در مقابل حضرت جواد یک فرع فقهی مطرح کرد. حضرت بیست و دو وجه برای آن فرع مطرح کردند و پرسیدند: کدام وجه مورد نظر توست؟ یحیی متحیر شد و عجز

و ناتوانی اش در مقابل حضرت بر همگان نمایان گشت و نتوانست پاسخ دهد. سپس حضرت، خود پاسخ همه ی وجوه را بیان کرده و مسأله ای از یحیی پرسیدند که او باز در جواب آن درماند و حضرت دوباره خود جواب آن مسأله را نیز تبیین فرمودند .

عَنْ زُرْقَانَ صَاحِبُ ابْنِ أَبِی دُوَادٍ وَ صَدِیقُهُ بِشِدَّهٍ قَالَ: رَجَعَ ابْنُ أَبِی دُوَادٍ ذَاتَ یَوْمٍ مِنْ عِنْدِ الْمُعْتَصِمِ وَ هُوَ مُغْتَمٌّ. فَقُلْتُ لَهُ فِی ذَلِکَ.

فَقَالَ: وَدِدْتُ الْیَوْمَ أَنِّی قَدْ مِتُّ مُنْذُ عِشْرِینَ سَنَهً.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ ذَاکَ؟

قَالَ: لِمَا کَانَ مِنْ هَذَا الْأَسْوَدِ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی ((ع)) الْیَوْمَ بَیْنَ یَدَیْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ الْمُعْتَصِمِ.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ کَیْفَ کَانَ ذَلِکَ؟

قَالَ: إِنَّ سَارِقاً أَقَرَّ عَلَی نَفْسِهِ بِالسَّرِقَهِ وَ سَأَلَ الْخَلِیفَهَ تَطْهِیرَهُ بِإِقَامَهِ الْحَدِّ عَلَیْهِ، فَجَمَعَ لِذَلِکَ الْفُقَهَاءَ فِی مَجْلِسِهِ وَ قَدْ أَحْضَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ ().

فَسَأَلَنَا عَنِ الْقَطْعِ فِی أَیِّ مَوْضِعٍ یَجِبُ أَنْ یُقْطَعَ؟

قَالَ: فَقُلْتُ: مِنَ الْکُرْسُوعِ.

قَالَ: وَ مَا الْحُجَّهُ فِی ذَلِکَ؟

قَالَ: قُلْتُ: لِأَنَّ الْیَدَ هِیَ الْأَصَابِعُ وَ الْکَفُّ إِلَی الْکُرْسُوعِ، لِقَوْلِ اللَّهِ فِی التَّیَمُّمِ: «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ» (نساء/۴۳/۸۵ و مائده/۶/۱۰۸).

وَ اتَّفَقَ مَعِی ذَلِکَ قَوْمٌ وَ قَالَ آخَرُونَ: بَلْ یَجِبُ الْقَطْعُ مِنَ الْمِرْفَقِ.

قَالَ: وَ مَا الدَّلِیلُ عَلَی ذَلِکَ؟

قَالُوا: لِأَنَّ اللَّهَ لَمَّا قَالَ: «وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ» فِی الْغَسْلِ دَلَّ ذَلِکَ عَلَی أَنَّ حَدَّ الْیَدِ هُوَ الْمِرْفَقُ.

قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ () فَقَالَ: مَا تَقُولُ فِی هَذَا یَا بَا جَعْفَرٍ؟

فَقَالَ: قَدْ تَکَلَّمَ الْقَوْمُ فِیهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: دَعْنِی مِمَّا تَکَلَّمُوا بِهِ، أَیُّ شَیْ ءٍ عِنْدَکَ؟

قَالَ: أَعْفِنِی عَنْ هَذَا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ.

قَالَ: أَقْسَمْتُ عَلَیْکَ بِاللَّهِ لَمَّا أَخْبَرْتَ بِمَا عِنْدَکَ فِیهِ.

فَقَالَ: أَمَّا إِذَا أَقْسَمْتَ عَلَیَّ بِاللَّهِ إِنِّی أَقُولُ: إِنَّهُمْ

أَخْطَئُوا فِيهِ السُّنَّهَ، فَإِنَّ الْقَطْعَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مِنْ مَفْصِلِ أَصُولِ الْأَصَابعِ فَيُتْرَكُ الْكَفُّ.

قَالَ: وَ مَا الْحُجَّهُ فِی ذَلِکَ؟

----

۱ . إرشاد القلوب، ج۱، ص۷۱.

۲ . رک: الإحتجاج، ج۲، ص۴۴۴ و الإرشاد، ج۲، ص۲۸۳.

قَالَ: قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ (ص): السُّجُودُ عَلَی سَبْعَهِ أَعْضَاءٍ: الْوَجْهِ وَ الْیَدَیْنِ وَ الرُّکْبَتَیْنِ وَ الرِّجْلَیْنِ، فَإِذَا قُطِعَتْ یَدُهُ مِنَ الْکُرْسُوعِ أَوِ الْمِرْفَقِ لَمْ یَبْقَ لَهُ یَدٌ یَسْجُدُ عَلَیْهَا وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: «وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ»، یَعْنِی بِهِ هَذَا الْأَعْضَاءَ السَّبْعَهَ الَّتِی یُسْجَدُ عَلَیْهَا «فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً» (جنّ/۱۸/۵۷۳) وَ مَا کَانَ لِلَّهِ لَمْ یُقْطَعْ.

قَالَ: فَأَعْجَبَ الْمُعْتَصِمَ ذَلِکَ وَ أَمَرَ بِقَطْعِ یَدِ السَّارِقِ مِنْ مَفْصِلِ الْأَصَابعِ دُونَ الْکَفِّ

قَالَ ابْنُ أَبِی دُوَادٍ: قَامَتْ قِیَامَتِی وَ تَمَنَّیْتُ أَنِّی لَمْ أَکُ حَیّاً ....

زرقان رفیق و دوست صمیمی ابن ابی داود گوید: روزی ابن ابی داود از پیش معتصم برگشت ولی خیلی غمگین و افسرده بود. گفتم: چه شده؟

گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم.

پرسیدم: چرا؟

گفت: بخاطر جریانی که امروز از این سیاه چهره، ابوجعفر محمد بن علی موسی ((ع)) در حضور امیر مؤمنان معتصم واقع شد.

گفتم: جریان چه بود؟

گفت: سارقی را آوردند که اقرار به دزدی کرده بود و از خلیفه خواست که با اجرای حد او را پاک نماید، از اینرو فقها را در مجلس خود جمع کرده بود و محمد بن علی (□) را نیز احضار نمود.

از ما پرسید: چه قسمت از دست دزد باید قطع شود؟

من گفتم: از مچ.

گفت: به چه دلیل؟

گفتم: زیرا دست، اطلاق بر انگشتها و کف دست می شود تا مچ، خداوند نیز در آیه ی تیمم می فرماید: «صورت و دو دست خود

را مسح کنید».

گروهی با من هم نظر شدند و دسته ای دیگر گفتند: باید دستش تا آرنج قطع شود.

پرسید: به چه دلیل؟

گفتند: زیرا خداوند در مورد وضو گرفتن می فرماید: «و دستهایتان را تا آرنج ها (بشوئید)»، معلوم می شود دست شامل آرنج هم می شود.

در این موقع رو به جانب محمد بن علی () کرده گفت: ای اباجعفر! شما درباره ی این مسأله چه می گوئید؟

فرمود: همه نظر خود را گفتند ای امیر مؤمنان!

گفت: حرفهای اینها را رها کن، چه پاسخی نزد شما هست؟

فرمود: مرا معاف دار ای امیر مؤمنان!

گفت: شما را به خدا سوگند می دهم که بگوئید چه پاسخی دارید.

فرمود: اکنون که به خدا قسم دادی می گویم: اینها بر خلاف سنت نظر دادند. دست دزد باید از آخر انگشتان قطع شود و کف دست باقی بماند.

گفت: به چه دلیل؟

فرمود: به دلیل فرمایش رسول خدا (ص) که فرمود: سجده بر هفت موضع انجام می شود: صورت و دو دست و دو زانو و دو پا. اگر دستش را از مچ یا آرنج قطع کنند دیگر دستی نخواهد ماند تا سجده کند و حال آنکه خداوند می فرماید: «سجده گاه ها از آنِ خداست» مقصود همین هفت موضع است که بر آن سجده می کنند، «پس احدی را با خدا مخوانید» آنچه اختصاص به خدا دارد قطع نمی شود.

معتصم نظر او را پسندید و دستور داد دست دزد را از انتهای انگشتان قطع کنند و کف دست را باقی گذارند.

ابن ابی داود گفت: گوئی برای من قیامتی به پا شد و آرزو داشتم که زنده نبودم ....

امام هادی علیه السلام

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الزِّیَادِیِّ قَالَ: لَمَّا سُمَّ الْمُتَوَکِّلُ نَذَرَ لِلَّهِ إِنْ رَزَقَهُ اللَّهُ الْعَافِیَهَ أَنْ یَتَصَدَّقَ بِمَالٍ کَثِیرٍ. فَلَمَّا

سَلِمَ وَ عُوفِيَ سَأَلَ الْفُقَهَاءَ عَنْ حَدِّ الْمَالِ الْكَثِيرِ كَمْ يَكُونُ؟ فَاخْتَلَفُوا فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَلْفُ دِرْهَمٍ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: عَشَرَةُ آلَافٍ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: مِائَةُ أَلْفٍ، فَاشْتَبَهَ عَلَيْهِ هَذَا.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ حَاجِبُهُ: إِنْ أَتَيْتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ هَذَا أُخْبِرُكَ بِالْحَقِّ وَ الصَّوَابِ فَمَا لِي عِنْدَكَ؟

فَقَالَ الْمُتَوَكِّلُ: إِنْ أَتَيْتَ بِالْحَقِّ فَلَكَ عَشَرَةُ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ إِلَّا أَضْرِبُكَ مِائَةَ مِقْرَعَةٍ.

فَقَالَ قَدْ رَضِيتُ.

فَأَتَى أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ : قُلْ لَهُ يَتَصَدَّقُ بِثَمَانِينَ دِرْهَماً.

فَرَجَعَ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ: سَلْهُ مَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ؟

فَسَأَلَهُ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لِنَبِيِّهِ (ص): «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ» (توبه/۲۵/۱۹۰) فَعَدَدْنَا مَوَاطِنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَبَلَغَتْ ثَمَانِينَ مَوْطِناً.

فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ فَفَرِحَ وَ أَعْطَاهُ عَشَرَةَ آلَافِ دِرْهَم .

ابوعبدالله زیادی گوید: زمانی که متوکل عباسی مسموم شده بود برای خدا نذر کرد در صورتی که خدا او را شفا بخشد به مال زیادی صدقه دهد، وقتی سلامت و بهبودی خود را بازیافت نظر فقها را در مورد مقدار مال زیاد پرسید، آنان به اختلاف افتاده برخی

____

۱. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۳۱۹.

۲. الإحتجاج، ج۲، ص۴۵۳.

____

آن را هزار درهم و برخی ده هزار درهم و برخی صد هزار درهم تشخیص دادند، و امر بر او مشتبه شد و تکلیفش را ندانست.

حسن، دربان متوکّل به او گفت: ای امیر مؤمنان! اگر پاسخ صحیح و درست آنرا از این شخص (مقصودش امام هادی بود) برایت بیاورم، مرا در نزد شما چه خواهد بود؟

متوکّل گفت: ده هزار درهم، و گر نه صد ضربه شلاقت خواهم زد.

گفت: پذیرفتم، پس نزد امام هادی رفته و از آن حضرت مسأله را

پرسید.

حضرت فرمودند: به او بگو هشتاد درهم صدقه دهد.

دربان نزد متوکل بازگشت و کلام حضرت را به او خبر داد، متوکل گفت: از او بپرس: به چه علت؟

باز نزد حضرت بازگشت و علت را جویا شد، حضرت فرمودند: خداوند به پیامبرش (ص) فرموده: «بی شک خداوند شما را در میادین زیادی یاری کرد»، و ما میادین نبرد آن حضرت را شمردیم و آنها به هشتاد رسید.

دربان نزد متوکل برگشته و او را باخبر کرد، متوکل خوشحال شده و به او ده هزار درهم بخشید.

امام حسن عسکری علیه السلام

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ قَالَ: سَأَلَ الْفَهْفَكِيُّ أَبَا مُحَمَّدٍ : مَا بَالُ الْمَرْأَةِ الْمِسْكِينَهِ الضَّعِيفَهِ تَأْخُذُ سَهْماً وَاحِداً وَ يَأْخُذُ الرَّجُلُ سَهْمَيْنِ؟

فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ : إِنَّ الْمَرْأَهَ لَيْسَ عَلَيْهَا جِهَادٌ وَ لَا نَفَقَهٌ وَ لَا عَلَيْهَا مَعْقُلَهٌ، إِنَّمَا ذَلِكَ عَلَى الرِّجَالِ.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ كَانَ قِيلَ لِي: إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَهِ فَأَجَابَهُ بِهَذَا الْجَوَابِ.

فَأَقْبَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيَّ فَقَالَ: نَعَمْ هَذِهِ الْمَسْأَلَهُ مَسْأَلَهُ ابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ، وَ الْجَوَابُ مِنَّا وَاحِدٌ إِذَا كَانَ مَعْنَى الْمَسْأَلَهِ وَاحِداً، جَرَى لِآخِرِنَا مَا جَرَى لِأَوَّلِنَا وَ أَوَّلُنَا وَ آخِرُنَا فِي الْعِلْمِ سَوَاءٌ، وَ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَضْلُهُمَا .

فهفکی از حضرت ابا محمد (امام حسن عسکری) پرسید: چرا زن بیچاره ی ضعیف، از ارث یک سهم می گیرد و مرد دو سهم؟

حضرت فرمودند: زیرا جهاد، نفقه و خرجی خانواده، و دیه و غرامت بر عهده ی زن نیست، این گونه امور بر عهده ی مردان است.

راوی (اسحاق) گوید: من با خودم گفتم: شنیده بودم ابن ابی العوجاء همین مسأله را از حضرت صادق پرسیده و

آن حضرت نیز همین جواب را به او داده اند.

در این هنگام حضرت عسکری رو به من کرده و فرمودند: آری، این سؤال، سؤال ابن ابی العوجاء است و جواب ما یکی است و هر گاه سؤال یکی باشد جواب ما یکی است. فضائل اوّلین ما در آخرین ما نیز جاری است و اوّلین و آخرین ما از جهت علم یکسانند، و در عین حال، رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین برتری خود را دارند.

حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام

حضرت حجت بن الحسن امام زمان علیه السلام

عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّيِّ قَالَ: ... كُنْتُ قَدِ اتَّخَذْتُ طُومَاراً وَ أَثْبَتُّ فِيهِ نَيِّفاً وَ أَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً مِنْ صِعَابِ الْمَسَائِلِ لَمْ أَجِدْ لَهَا مُجِيباً عَلَى أَنْ أَسْأَلَ عَنْهَا خَبِيرَ أَهْلِ بَلَدِي أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ صَاحِبَ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ فَارْتَحَلْتُ خَلْفَهُ وَ قَدْ كَانَ خَرَجَ قَاصِداً نَحْوَ مَوْلَانَا بِسُرَّ مَنْ رَأَى فَلَحِقْتُهُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ فَلَمَّا تَصَافَحْنَا قَالَ: بِخَيْرٍ لِحَاقُكَ بِي!

قُلْتُ: الشَّوْقُ ثُمَّ الْعَادَةُ فِي الْأَسْئِلَةِ.

قَالَ: قَدْ تَكَافَيْنَا عَلَى هَذِهِ الْخُطَّةِ الْوَاحِدَةِ فَقَدْ بَرِحَ بِيَ الْقَرَمُ إِلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ مَعَاضِلَ فِي التَّأْوِيلِ وَ مَشَاكِلَ فِي التَّنْزِيلِ فَدُونَكَهَا الصُّحْبَةَ الْمُبَارَكَةَ فَإِنَّهَا تَقِفُ بِكَ عَلَى ضَفَّةِ بَحْرٍ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ وَ لَا تَفْنَى غَرَائِبُهُ وَ هُوَ إِمَامُنَا.

فَوَرَدْنَا سُرَّ مَنْ رَأَى فَانْتَهَيْنَا مِنْهَا إِلَى بَابِ سَيِّدِنَا فَاسْتَأْذَنَّا فَخَرَجَ عَلَيْنَا الْإِذْنُ بِالدُّخُولِ عَلَيْهِ ....

نَظَرَ إِلَيَّ مَوْلَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ فَقَالَ: مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ؟

فَقُلْتُ: شَوَّقَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا.

قَالَ: وَ الْمَسَائِلُ الَّتِي أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَهُ عَنْهَا؟

قُلْتُ: عَلَى حَالِهَا يَا مَوْلَايَ.

قَالَ: فَسَلْ قُرَّةَ عَيْنِي وَ أَوْمَأَ إِلَى الْغُلَامِ.

فَقَالَ لِيَ الْغُلَامُ: سَلْ عَمَّا

بَدَا لَکَ مِنْهَا.

فَقُلْتُ لَهُ: مَوْلَانَا وَ ابْنَ مَوْلَانَا! إِنَّا رُوِّينَا عَنْكُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) جَعَلَ طَلَاقَ نِسَائِهِ بِيَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى أَرْسَلَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى عَائِشَهَ أَنَّکِ قَدْ أَرْهَجْتِ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ بِفِتْنَتِكِ وَ أَوْرَدْتِ بَنِيكِ حِيَاضَ الْهَلَاكِ بِجَهْلِكِ، فَإِنْ كَفَفْتِ عَنِّی غَرْبَکِ وَ إِلَّا طَلَّقْتُکِ، وَ نِسَاءُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَدْ کَانَ طَلَاقُهُنَّ وَفَاتَهُ.

قَالَ: مَا الطَّلَاقُ؟

قُلْتُ: تَخْلِيَهُ السَّبِيلِ.

قَالَ: فَإِذَا کَانَ طَلَاقُهُنَّ وَفَاهَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَدْ خُلِّيَتْ لَهُنَّ السَّبِيلُ، فَلِمَ لَا يَحِلُّ لَهُنَّ الْأَزْوَاجُ؟

قُلْتُ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعَالَى حَرَّمَ الْأَزْوَاجَ عَلَيْهِنَّ.

قَالَ: كَيْفَ وَ قَدْ خَلَّى الْمَوْتُ سَبِيلَهُنَّ؟

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِی يَا ابْنَ مَوْلَایَ عَنْ مَعْنَى الطَّلَاقِ الَّذِی فَوَّضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حُكْمَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ . ------------

۱.الکافی، ج۷، ص۸۵.

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ عَظَّمَ شَأْنَ نِسَاءِ النَّبِيِّ (ص) فَخَصَّهُنَّ بِشَرَفِ الْأُمَّهَاتِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنَّ هَذَا الشَّرَفَ بَاقٍ لَهُنَّ مَا دُمْنَ لِلَّهِ عَلَى الطَّاعَهِ، فَأَيَّتُهُنَّ عَصَتِ اللَّهَ بَعْدِی بِالْخُرُوجِ عَلَيْکَ فَأَطْلِقْ لَهَا فِی الْأَزْوَاجِ وَ أَسْقِطْهَا مِنْ شَرَفِ أُمُومَهِ الْمُؤْمِنِينَ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِی عَنِ الْفَاحِشَهِ الْمُبَيِّنَهِ الَّتِی إِذَا أَتَتِ الْمَرْأَهُ بِهَا فِی عِدَّتِهَا حَلَّ لِلزَّوْجِ أَنْ يُخْرِجَهَا مِنْ بَيْتِهِ.

قَالَ: الْفَاحِشَهُ الْمُبَيِّنَهُ هِیَ السَّحْقُ دُونَ الزِّنَاءِ، فَإِنَّ الْمَرْأَهَ إِذَا زَنَتْ وَ أُقِيمَ عَلَيْهَا الْحَدُّ لَيْسَ لِمَنْ أَرَادَهَا أَنْ يَمْتَنِعَ بَعْدَ ذَلِکَ مِنَ التَّزَوُّجِ بِهَا لِأَجْلِ الْحَدِّ وَ إِذَا سَحَقَتْ وَجَبَ عَلَيْهَا الرَّجْمُ وَ الرَّجْمُ خِزْیٌ وَ مَنْ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ بِرَجْمِهِ فَقَدْ أَخْزَاهُ وَ مَنْ أَخْزَاهُ فَقَدْ أَبْعَدَهُ وَ مَنْ أَبْعَدَهُ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرَبَهُ ...

سعد بن عبد الله قمی گوید: ... طوماری برگرفته و چهل و چند مسأله از مسائل مشکله را که کسی را نیافته بودم که پاسخ

دهد، در آن نوشته بودم تا از دانای شهرم، احمد بن اسحاق، یار مولایم امام حسن عسکری بپرسم.

در آن موقع احمد به قصد ملاقات با مولایمان بسوی سامرا رهسپار شده بود. من هم پشت سر او حرکت کردم تا در یکی از منازل به او رسیدم. وقتی با او دست دادم گفت: رسیدن به خیر!

گفتم: بخاطر شوق دیدار، و طبق معمول بخاطر سؤالاتی که از شما دارم خدمت رسیدم.

گفت: در این مورد با هم برابریم، من هم مشتاق ملاقات مولایم ابومحمّد هستم و می خواهم سؤالات مشکلی که از تأویل و تنزیل قرآن دارم از آن حضرت بپرسم. این رفاقت مبارك است زیرا به وسیله آن به دریایی خواهی رسید که عجائب و غرائب آن تمام شدنی نیست و او امام ماست.

پس وارد سامره شدیم و به در خانه مولایمان رفتیم و اجازه ورود خواستیم، دربان حضرت اجازه ورود داد ....

امام حسن عسکری نگاهی به من نمود و فرمود: ای سعد تو برای چه آمده ای؟

عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا تشویق به زیارت مولایم کرد.

فرمودند: سؤالاتی که می خواستی بپرسی چه شد؟

عرض کردم: آقا همچنان بی جواب مانده است.

فرمودند: از نور چشم من سؤال کن. و با دست مبارکش اشاره به کودکی نمود.

من رو به آن آقازاده نموده و عرض کردم: مولا ـ و فرزند مولای ما! از شما برای ما روایت شده که رسول خدا (ص) اختیار طلاق زنان خود را به دست امیر المؤمنین داده بود تا جایی که حضرت علی در جنگ جمل برای عایشه پیغام فرستاد که: «تو با فتنه انگیزی خود بر اسلام و مسلمین غبار ستیزه پاشیدی و

فرزنـدان خود را از روی نادانی به پرتگاه نابودی کشانـدی، اگر دست برداری که هیـچ و گر نه تو را طلاق می دهم» در حالی که زنان رسول خدا (ص) با وفات وی مطلّقه شده اند.

فرمودند: طلاق چیست؟

عرض کردم: یعنی رها کردن زن (که اگر بخواهد شوهر کند آزاد باشد).

فرمودند: اگر طلاق زنان رسول خدا (ص) با رحلت ایشان محقق شد پس چرا هنوز ازدواج بر آنها جایز نبود؟

گفتم: زیرا خداوند شوهر کردن را بر آنها حرام کرد.

فرمودند: چرا؟ در حالی که وفات رسول خدا راه را بر آنها باز گذاشت؟

گفتم: ای فرزند مولایم! پس بفرمایید آن طلاقی که رسول خدا (ص) حکمش را به امیر المؤمنین واگذارد چه بود؟

فرمودند: خداوند متعال شأن زنان پیامبر را بزرگ گردانید و آنان را به شـرافت مادری امت مخصوص کرد و رسول خدا (ص) به امیر المـؤمنین فرمود: ای ابوالحسن؟ این شـرافت تـا وقتی برای آنهـا باقی است که به طاعت خـدا مشـغول باشـند، پس هر کدام آنها که پس از من، با قیام بر علیه تو خدا را نافرمانی کند، راه را برای شوهر کردن وی بازگذار و او را از شرافت مادری مؤمنان ساقط کن.

گفتم: مرا خبر دهیـد به اینکه آن گنـاه علنی (: فـاحشه ی مبیّنه؛ اشاره به آیه ی اول سوره ی طلاق دارد) که چون زن در زمان عدّه مرتکب شود بر شوهرش رواست که او را از خانه خود بیرون کند چیست؟

فرمودنـد: منظور، مسـاحقه است نه زنـا، زیرا اگر زنی زنا کنـد و حـدّ بر او جاری شود مردی که می خواسـته با او ازدواج کند نبایستی بخاطر اجرای حدّ، از ازدواج با او امتناع

ورزد. امّا اگر مساحقه کند بایستی رجم شود و رجم خواری است و کسی که خدا فرمان رجمش را دهد او را خوار ساخته است و کسی را که خدا خوار سازد وی را دور ساخته و هیچ کس را نسزد که با وی نزدیکی کند.

۲. هدایت به امر تکوینی خدا

اشاره

معنای دیگرِ «هدایت به امر»، هدایت به امر تکوینی است. این معنا را جناب علامه طباطبایی در تفسیر المیزان با تبیین دلائل قرآنی آن ذکر فرموده که خلاصه ترجمه ی آنرا در اینجا می آوریم:

----

۱ . کمال الدین، ج۲، ص۴۶۵.

از این دو آیه (انبیاء/۷۳/۳۲۸ و سجده/۲۴/۴۱۷) بر می آید وصفی که از امامت کرده وصف تعریف است و می خواهد آن را به مقام هدایت معرفی کند، از سوی دیگر همه جا این هدایت را مقید به امر کرده و با این قید فهمانده که امامت به معنای مطلق هدایت نیست بلکه به معنای هدایتی است که با امر خدا صورت می گیرد و این امر هم همانست که در یک جا در باره اش فرموده:

«إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحانَ الَّذِی بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْ ءٍ» (یس/۸۲ و ۸۳/۴۴۵)

«امر او وقتی چیزی را اراده کند تنها همین است که به آن چیز بگوید باش و او هست شود، پس منّزه است خدایی که ملکوت هر چیز به دست اوست».

امر الهی که این آیه آنرا ملکوت نیز خوانده، وجه دیگری از خلقت است که امامان با آن امر، با خدای سبحان مواجه می شوند، خلقتی است طاهر و مطهر از قیود زمان و مکان، و خالی از تغییر و تبدیل، و امر، همان چیزی است که مراد به کلمه «كُنْ» آنست

و آن غیر از وجود عینی اشیاء چیز دیگری نیست.

کوتاه سخن آنکه: امام، هدایت کننده ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می کند، پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد و هدایتش چون هدایت پیامبران و رسولان و مؤمنین صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه ی حسنه و بالأخره صرف آدرس دادن نیست، بلکه هدایت امام دست خلق گرفتن و به راه حق رساندن است.

قرآن کریم که هدایت امام را هدایت به امر خدا، یعنی «ایجاد هدایت» دانسته، درباره هدایت انبیاء و رسل و مؤمنین و اینکه هدایت آنان صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است، می فرماید:

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ» ابراهیم/۴/۲۵۵).

«هیچ رسولی نفرستادیم مگر به زبان قومش تا برایشان بیان کند و سپس خداوند هر که را بخواهد هدایت، و هر که را بخواهد گمراه کند».

پس دیگر کسی نگوید چرا امر را در دو آیه ی (انبیاء/۷۳/۳۲۸ و سجده/۲۳/۴۱۷) به معنای ارائه ی طریق نگیریم؛ برای اینکه ابراهیم در همه عمر این هدایت را داشت. نبوت، منفک از منصب هدایت به معنای راهنمایی نیست. پس هدایتی که منصب امام است معنایی نمی تواند غیر از رساندن به مقصد داشته باشد، و این معنا یک نوع تصرف تکوینی در نفوس است که با آن تصرف، راه را برای بردن دلها بسوی کمال و انتقال دادن آنها از موقفی به موقفی بالاتر، هموار می سازد. و چون تصرفی است تکوینی، و عملی است باطنی، ناگزیر مراد از امری که با آن هدایت صورت می گیرد

نیز امری تکوینی خواهد بود نه تشریعی، که صرف اعتبار است.

و چون امام به وسیله امر، هدایت می کند - با در نظر گرفتن اینکه باء در" بامره" باء سببیت و یا آلت است - می فهمیم که خود امام قبل از هر کس متلبس به آن هدایت است، و از او به سایر مردم منتشر می شود و بر حسب اختلافی که در مقامات دارند هر کس به قدر استعداد خود از آن بهره مند می شود.

از اینجا می فهمیم که امام، رابط میان مردم و پروردگارشان در اخذ فیوضات ظاهری و باطنی است، همچنان که پیامبر رابط میان مردم و خدای تعالی است در گرفتن فیوضات ظاهری، یعنی شرایع الهی که از راه وحی نازل گشته، و از ناحیه پیامبر به سایر مردم منتشر می شود.

و نیز می فهمیم که امام دلیلی است که نفوس را بسوی مقاماتش راهنمایی می کند، همچنان که پیامبر دلیلی است که مردم را بسوی اعتقادات حق و اعمال صالح راه می نماید، البته بعضی از اولیای خدا تنها پیامبرند، و بعضی تنها امامند، و بعضی دارای هر دو مقام هستند، مانند ابراهیم و دو فرزندش .۱

---

۱ . ترجمه تفسیر المیزان، ج۱، ص۴۱۱ و ج۱۴، ص۴۲۹.

چگونگی وقوع هدایت تکوینی

با توجه به اینکه امر الهی از جهت مرتبت، پس از اراده ی او واقع می شود: «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً ...» (یس/۸۲/۴۴۵)، لذا در هدایت به معنای دوم، ابتدا هدایت بنده اراده می شود و آنگاه امر، به هدایت تعلق می گیرد. از اینرو بهترین آیه ای که بیانگر متعلّق این امر و چگونگی وقوع هدایت به امر می باشد آیه ی ذیل است:

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ

يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ كَذلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ» (أنعام/۱۴۴/۱۲۵)

«پس هر که را خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای اسلام بگشاید و هر که را بخواهد در گمراهی واگذارد، سینه اش را تنگ و تنگ تر گرداند چنانکه گویی در آسمان بالا می رود. خدا این چنین بر کسانی که ایمان نمی آورند پلیدی می نهد».

عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا بِنَيْسَابُورَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ»

قَالَ: مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ بِإِيمَانِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ الثِّقَهِ بِهِ وَ السُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى يَطْمَئِنَّ إِلَيْهِ «وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ» عَنْ جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَهِ لِكُفْرِهِ بِهِ وَ عِصْيَانِهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا «يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً» حَتَّى يَشُكَّ فِي كُفْرِهِ وَ يَضْطَرِبَ مِنِ اعْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّى يَصِيرَ «كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ كَذلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ» .

حمدان بن سلیمان نیشابوری گوید: در نیشابور از امام رضا درباره ی معنای این آیه پرسیدم: «پس هر که را خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای اسلام بگشاید». فرمودند: هر کس را خدا بخواهد بخاطر ایمانی که در دنیا داشته به بهشت و خانه ی کرامتش راهنمایی کند سینه اش را گشاده سازد تا تسلیم خدا شود و به او اعتماد کند و به وعده ی پاداش الهی آسوده خاطر و مطمئن گردد، و هر کس را بخواهد به خاطر کفر و عصیانش در این دنیا، از بهشت و خانه ی کرامتش گمراه

سـازد، سـینه اش را تنـگ و تنگ تر نمایـد تا جایی که در کفرش هم دچار شک شـده و دلش در اعتقادش مضـطرب گردد و چنان شود که «گویی می خواهـد در آسـمان بالا رود. خداونـد اینگونه رجس و پلیـدی بر آنان که ایمان نمی آورنـد قرار می دهد».

شرح صدر نیز بواسطه ی نوری که در دل روشن می شود حاصل می شود:

«أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَیْلٌ لِلْقاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِکْرِ اللَّهِ أُولئِکَ فی ضَلالٍ مُبینٍ» (زمر/۲۲/۴۶۱)

«پس آیا کسـی که خدا سـینه اش را برای اسلام گشاده و او بر نوری از جانب پروردگار خویش است [مانند سختدلان است]؟ پس وای بر سنگدلانی که یاد خدا نمی کنند».

از نـبی اکرم (ص) روایـت شـده که وقـتی دربـاره ی آیه ی (انعـام/۱۲۵) از ایشان پرسـیده شـد فرمودنـد: «یَقْـذِفُ فِی قَلْبِهِ نُورًا فَیَنْشَرِحُ وَ یَتَوَسَّعُ» : نوری در دلش می اندازد که موجب گشادگی و وسعت دلش می گردد.

تا اینجا معلوم شد که هدایت به امر، از طریق ایجاد شـرح صدر و با انداختن نوری در دل مؤمن صورت می پذیرد. برای روشن تر شدن این معنا سه روایت دیگر ذکر خواهد شد:

عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْأَنْصَـارِیِّ قَـالَ: قَـالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّهَ خَلَقَهَا مِنْ نُورِ الْعَرْشِ ثُمَّ أَخَـذَ مِنْ ذَلِکَ النُّورِ فَقَذَفَهُ فَأَصَابَنِی ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ فَاطِمَهَ ثُلُثُ النُّورِ وَ أَصَابَ عَلِیّاً وَ أَهْلَ بَیْتِهِ (ع) ثُلُثُ النُّورِ فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِکَ النُّورِ اهْتَدَی إِلَی وَلَایَهِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ لَمْ یُصِبْهُ مِنْ ذَلِکَ النُّورِ ضَلَّ عَنْ وَلَایَهِ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) .

ابوایوب انصاری گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: وقتی خدای بهشت را آفرید آنرا از نور عرش آفرید.

آنگاه از آن نور برگرفت و پرتاب نمود، یک سوم آن به من رسید، یک سوم به فاطمه و یک سوم به علی و خاندانش (ع)، پس هر کس را که از این نور برسد به ولایت آل محمد (ص) ره می یابد و هر کس را که نرسد راه ولایت آل محمد (ص) را گم خواهد کرد. عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْکَابُلِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: وَ اللَّهِ یَا أَبَا خَالِدٍ، لَنُورُ الْإِمَامِ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِیئَهِ بِالنَّهَارِ وَ هُمْ وَ اللَّهِ یُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِینَ وَ یَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ یَشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ. وَ اللَّهِ یَا أَبَا خَالِدٍ، لَا یُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ یَتَوَلَّانَا حَتَّی یُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا یُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّی یُسَلِّمَ لَنَا وَ یَکُونَ سِلْماً لَنَا فَإِذَا کَانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ شَدِیدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ یَوْمِ الْقِیَامَهِ الْأَکْبَرِ .

ابوخالد کابلی گوید: امام باقر فرمودند: به خدا قسم ای ابوخالد، نور امام در دل مؤمنان از نور خورشید تابان در روز، روشن تر است، به خدا قسم امامان دلهای مؤمنان را نورانی می سازند. و خدا نور ایشان را از هر که خواهد پنهان دارد تا دل آنها تاریک گردد، به خدا قسم ای ابوخالد، بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نکند تا اینکه خدا قلبش را پاک کند و خدا قلب بنده ای را پاک نکند تا اینکه تسلیم و فرمانبردار ما گردد و چون فرمانبردار شود خدا از حساب سخت نگاهش دارد و از هراس بزرگ روز رستاخیز ایمنش سازد.

و در زیارت امام حسین که از

امام صادق روایت شده خطاب به آن حضرت عرضه می داریم: «وَ بِضِیَاءِ نُورِکَ اهْتَدَى الطَّالِبُونَ إِلَيْکَ»: «و به برکت تابش نور تو بود که اهل طلب به تو راه یافتند» .

اصلا هر چه تعبیر نور در قرآن بکار رفته، چه در خصوص خدا، چه درباره ی قرآن و چه در شأن ائمه و امامت ایشان، مناسبتی با هدایت دارد (رک: خصوصیت نور بودن قرآن و عترت). ------------------

۱. التوحید، ص۲۴۲.

۲. إرشاد القلوب، ج۱، ص۱۳۱.

۳. الخصال، ج۱، ص۱۸۷.

۴. الکافی، ج۱، ص۱۹۴.

۵ . مصباح کفعمی، ص۴۹۸.

پیشینه ی هدایت تکوینی

هدایت تکوینی تخلف پذیر نیست و هیچ چیزی و هیچ قدرتی نمی تواند مانعش شود. زیرا اراده و امر خداوند قهار پشتوانه ی آنست.

عَنْ ثَابِتِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا ثَابِتُ مَا لَكُمْ وَ لِلنَّاسِ كُفُّوا عَنِ النَّاسِ وَ لَا تَدْعُوا أَحَداً إِلَى أَمْرِكُمْ فَوَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرَضِينَ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَهْدُوا عَبْداً يُرِيدُ اللَّهُ ضَلَالَتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا عَلَى أَنْ يَهْدُوهُ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلَ الْأَرَضِينَ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يُضِلُّوا عَبْداً يُرِيدُ اللَّهُ هِدَايَتَهُ مَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يُضِلُّوهُ كُفُّوا عَنِ النَّاسِ وَ لَا يَقُولُ أَحَدٌ: "عَمِّي وَ أَخِي وَ ابْنُ عَمِّي وَ جَارِي" فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً طَيَّبَ رُوحَهُ فَلَا يَسْمَعُ مَعْرُوفاً إِلَّا عَرَفَهُ وَ لَا مُنْكَراً إِلَّا أَنْكَرَهُ، ثُمَّ يَقْذِفُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ كَلِمَةً يَجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ .

ثابت بن سعید گوید: حضرت صادق فرمودند: ای ثابت! شما را با مردم چکار؟ از مردم دست بردارید و هیچ کس را به مذهب خود نخوانید، به خدا قسم اگر اهل آسمانها و اهل زمینها گرد آیند

تا بنـده ای را که خـدا گمراهیش را خواسـته، هدایت کنند نتوانند و اگر اهل آسـمانها و اهل زمینها گرد آیند تا بنده ای را که خدا هدایتش را خواسـته، گمراه کنند نتوانند، از مردم دست بردارید و هیچ کس نگوید: "عموی من و برادر من و پسـر عموی من و همسایه من" زیرا چون خدا نسـبت به بنده ای اراده ی خیر نماید روحش را پاک کند، پس معروف و خوبی نشـنود مگر اینکه بشـناسد و منکر و زشتی را نشـنود مگر اینکه انکـار کنـد، پس از آن خـدا در دلش کلمه ای انـدازد که بـدان، کارش را فراهم آورد.

امـا نکته ای که در بحث هـدایت تکوینی بـایستی مورد توجه قرار گیرد اینست که این هـدایت پیشـینه ای دارد. کسـی که می خواهـد از این هدایت برخوردار شود بایستی آن پیشـینه را فراهم کند تا در معرض این هدایت قرار گرفته و تا مقصد و مقصود سیر کند.

پیشـینه ی لازم برای برخورداری از این هـدایت و واقع شـدن در معرض این هـدایت، ایمان به خـداست. کسـی از صدق دل به خـدا ایمان آورد و او را بپذیرد در مسـیر و معرض هدایت تکوینی خدا قرار می گیرد و خدا حجتش را به او می شـناساند. این وعـده ی حتمی خـدا در بسـیاری از آیـات قرآن اسـت (رک: بقره/۲۱۳/۳۳، آل عمرآن/۸۶/۶۱، نساء/۱۳۷/۱۰۰ و ۱۷۵/۱۰۵، یونس/۹/۲۰۹، نحل/۱۰۴/۲۷۹، حجّ/۵۴/۳۳۸ و ...).

«وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ» (تغابن/۱۱/۵۵۷)

«و هر کس به خدا ایمان بیاورد، خدا قلبش را هدایت می کند و خدا به همه چیز داناست»

الْقُطْبُ الرَّاوَنْدِيُّ فِي لُبِّ اللُّبَابِ، عَنِ النَّبِيِّ (ص) أَنَّهُ قَالَ: قَضَى اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ أَنَّهُ مَنْ آمَنَ بِهِ هَدَاهُ ... وَ

تَصْدِيقُهَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ «وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» .

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: خدا بر خود واجب کرده که هر کس را که به او ایمان آورد هدایت کند ... و مؤید این مطلب در کتاب خدا این آیه است: «و هر کس به خدا ایمان بیاورد، خدا قلبش را هدایت می کند».

مصادیق هدایت تکوینی

اراده ی و امر تکوینی خداوند متعال در تمام وقایعی که در عالم وجود اتفاق می افتد وجود دارد. ممکن نیست چیزی در عالم روی دهد که خلاف مشیت، اراده و امر تکوینی حضرت حق باشد.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: لَا یَكُونُ شَیْ ءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لَا فِی السَّمَاءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِیئَةٍ وَ إِرَادَةٍ وَ قَدَرٍ وَ قَضَاءٍ وَ إِذْنٍ وَ كِتَابٍ وَ أَجَلٍ .

امام صادق فرمودند: چیزی نه در آسمان و نه در زمین واقع نمی شود مگر با این هفت خصلت: با مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجل.

عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْهَاشِمِیِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ یَقُولُ: لَا یَكُونُ شَیْ ءٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى .

علی بن ابراهیم هاشمی گوید: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر شنیدم که می فرمود: چیزی ایجاد نشود مگر آنچه خدا خواهد و اراده کند و اندازه گیری نماید و حکم دهد.

هدایت شدن و به حق راه یافتن و آشنا با اهلبیت (ع) و ولایت ایشان شدن نیز یکی از امور و وقایعی است که در عالم رخ داده و رخ می دهد و از دایره ی مشیت و اراده ی حقتعالی بیرون نمی باشد.

از اینرو کوته فکری و کوته نگری است

اگر بخواهیم در میان مواردی که دوستان اهلبیت (ع) به ایشان و ولایتشان راه یافته و هدایت شده اند چند مورد را جدا کنیم و به عنوان مصادیق هدایت تکوینی اهلبیت (ع) معرفی نماییم. هر کسی در هر کجای عالم به هر سبب و به هر شیوه ای بسوی اهلبیت (ع) و ولایت ایشان هدایت شد و راه یافت، اگر کلامی به گوشش خورد که به دلش نشست و سبب هدایتش شد، اگر معجزه ای دید که رهنمونش گشت، اگر استدلالی شنید و پذیرفت و هدایت یافت و .... در همه ی این موارد، هدایت نشد مگر به خواست و اراده ی خدا و امر تکوینی و ملکوتی او که در اختیار امام قرار داشت. لذا هر هدایتی در هر گوشه ی عالم هست، از مصادیق هدایت تکوینی است و اراده و امر

____

. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۵.

. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۸.

. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۹.

. الکافی، ج ۱، ص ۱۵۰.

____

تکوینی در آن نقش دارد. امام حسین در دعای شریف و عالیقدر عرفه خطاب به حضرت حق عرضه می دارد:

أَنْتَ الَّذِی هَدَیْتَهُمْ (أَحِبَّاءَکَ) حَیْثُ اسْتَبَانَتْ لَهُمُ الْمَعَالِمُ .

تو بودی که دوستانت را هدایت کردی تا نشانه ها برایشان آشکار شد.

اما نکته ای که هست اینکه در برخی از موارد، اسباب ظاهری دخالتی ندارند و یا نمودشان کمتر است. لذا در آن موارد، ما که چشممان به اسباب دوخته شده، بیشتر خواست خدا و امر تکوینی او را در ایجاد هدایت درک می کنیم. این گونه موارد نیز در میان اصحاب اهلبیت (ع) و راه یافتگان به ولایت ایشان وجود دارد که سه مورد را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

قَالَ الْعَلَّامَهُ الْمُسْتَنْبِطُ: سَمِعْنَا مُذَاکِرَهً

مِنْ مَشَايِخِنَا قَدَّسَ اللَّهُ أَسْرَارَهُمْ، كَانَ لِرَجُلٍ مِنْ مُحِبِّي عَلِيٍّ إِبْنُ أَخٍ وَ هُوَ مُبْغِضٌ لَهُ وَ كَانَ يَطْلُبُ مِنْهُ أَنْ يَجْعَلَهُ مِنْ مُحِبِّيهِ، وَ مَضَى كَذَلِكَ إِلَى أَنِ اتَّفَقَ أَنَّ الْعَمَّ كَانَ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ هُوَ مَعَ صَحْبِهِ وَ لَمَّا اجْتَازُوا وَ لَمْ يُسَلِّمُوا عَلَى عَلِيٍّ فَانْفَعَلَ الْعَمُّ مِنْ ذَلِكَ، فَنَظَرَ عَلِيٌّ إِلَيْهِ فَرَجَعَ وَ أَكَبَّ عَلَى قَدَمَيْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَ: كُنْتَ أَبْغَضَ النَّاسِ عِنْدِي وَ أَلْآنَ أَنْتَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ لَدَيَّ .

علّامه مستنبط می فرمايد: از بزرگان و اساتيدمان شنيديم كه در زمان امير المؤمنين ، مردی از دوستان آن حضرت را پسر برادری بود كه با حضرت دشمنی داشت. دوست حضرت از ايشان درخواست می كرد كه حضرت، پسر برادر او را هم از دوستان خود سازند. مدتی بدين منوال گذشت، روزی عموی آن پسر (دوست حضرت) همراه امير المؤمنين بود. پسر برادرش همراه با دوستان خود از آنجا عبور كردند بدون اينكه بر حضرت سلام كنند. عموی او از كردار وی متأثر شد. در اين هنگام حضرت نگاهی به آن پسر نمودند، پسر بازگشت و بر روی پاهای مبارك امير المؤمنين افتاد و گفت: پيش از اين شما دشمن ترين مردم نزد من بوديد و اكنون شما از محبوب ترين مردم نزد من هستيد.

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَهِ بَعْدَ وَفَاهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَ صَاحِبُ الطَّاقِ وَ النَّاسُ عِنْدَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ

الْأَمْرَ فِی الْکَبِیرِ مَا لَمْ تَکُنْ بِهِ عَاهَةٌ، فَدَخَلْنَا عَلَیْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا کُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ فَسَأَلْنَاهُ عَنِ الزَّکَاهِ فِی کَمْ تَجِبُ؟

فَقَالَ: فِی مِائَتَیْنِ خَمْسَهٌ.

فَقُلْنَا: فَفِی مِائَهٍ؟

فَقَالَ: دِرْهَمَانِ وَ نِصْفٌ.

فَقُلْنَا: وَ اللَّهِ مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَهُ هَذَا.

قَالَ: فَرَفَعَ یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ فَقَالَ: وَ اللَّهِ مَا أَدْرِی مَا تَقُولُ الْمُرْجِئَهُ.

قَالَ: فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضُلَّالًا لَا نَدْرِی إِلَی أَیْنَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَحْوَلُ، فَقَعَدْنَا فِی بَعْضِ أَزِقَّهِ الْمَدِینَهِ بَاکِینَ حَیَارَی لَا نَدْرِی إِلَی أَیْنَ نَتَوَجَّهُ وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ وَ نَقُولُ؛ إِلَی الْمُرْجِئَهِ إِلَی الْقَدَرِیَّهِ إِلَی الزَّیْدِیَّهِ إِلَی الْمُعْتَزِلَهِ إِلَی الْخَوَارِجِ.

فَنَحْنُ کَذَلِکَ إِذْ رَأَیْتُ رَجُلًا شَیْخاً لَا أَعْرِفُهُ یُومِئُ إِلَیَّ بِیَدِهِ فَخِفْتُ أَنْ یَکُونَ عَیْناً مِنْ عُیُونِ أَبِی جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ کَانَ لَهُ بِالْمَدِینَهِ جَوَاسِیسُ یَنْظُرُونَ إِلَی مَنِ اتَّفَقَتْ شِیعَهُ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ فَیَضْرِبُونَ عُنُقَهُ، فَخِفْتُ أَنْ یَکُونَ مِنْهُمْ فَقُلْتُ لِلْأَحْوَلِ: تَنَحَّ فَإِنِّی خَائِفٌ عَلَی نَفْسِی وَ عَلَیْکَ وَ إِنَّمَا یُرِیدُنِی لَا یُرِیدُکَ فَتَنَحَّ عَنِّی لَا تَهْلِکْ وَ تُعِینَ عَلَی نَفْسِکَ.

فَتَنَحَّی غَیْرَ بَعِیدٍ وَ تَبِعْتُ الشَّیْخَ وَ ذَلِکَ أَنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی لَا أَقْدِرُ عَلَی التَّخَلُّصِ مِنْهُ، فَمَا زِلْتُ أَتْبَعُهُ وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَی الْمَوْتِ حَتَّی وَرَدَ بِی عَلَی بَابِ أَبِی الْحَسَنِ ثُمَّ خَلَّانِی وَ مَضَی.

فَإِذَا خَادِمٌ بِالْبَابِ فَقَالَ لِیَ: ادْخُلْ رَحِمَکَ اللَّهُ. فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی فَقَالَ لِیَ ابْتِدَاءً مِنْهُ: لَا إِلَی الْمُرْجِئَهِ وَ لَا إِلَی الْقَدَرِیَّهِ وَ لَا إِلَی الزَّیْدِیَّهِ وَ لَا إِلَی الْمُعْتَزِلَهِ وَ لَا إِلَی الْخَوَارِجِ إِلَیَّ إِلَیَّ.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ! مَضَی أَبُوکَ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: مَضَی مَوْتاً؟

قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

فَقَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَکَ هَدَاکَ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ! إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ یَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِیهِ.

قَالَ: يُرِيدُ عَبْدُ

اللَّهِ أَنْ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ؟

قَالَ: إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَكَ هَدَاكَ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَأَنْتَ هُوَ؟

قَالَ: لَا مَا أَقُولُ ذَلِكَ.

قَالَ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَمْ أُصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! عَلَيْكَ إِمَامٌ؟

قَالَ: لَا.

فَدَاخَلَنِي شَيْ ءٌ لَا يَعْلَمُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِعْظَاماً لَهُ وَ هَيْبَةً أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يَحُلُّ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَسْأَلُكَ عَمَّا كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاكَ؟

فَقَالَ: سَلْ تُخْبَرْ وَ لَا تُذِعْ، فَإِنْ أَذَعْتَ فَهُوَ الذَّبْحُ.

فَسَأَلْتُهُ فَإِذَا هُوَ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! شِيعَتُكَ وَ شِيعَةُ أَبِيكَ ضُلَّالٌ، فَأُلْقِي إِلَيْهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَيْكَ وَ قَدْ أَخَذْتَ عَلَيَّ الْكِتْمَانَ؟

قَالَ: مَنْ آنَسْتَ مِنْهُ رُشْداً فَأَلْقِ إِلَيْهِ وَ خُذْ عَلَيْهِ الْكِتْمَانَ، فَإِنْ أَذَاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ.

قَالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَحْوَلَ، فَقَالَ لِي: مَا وَرَاءَكَ؟

قُلْتُ: الْهُدَى، فَحَدَّثْتُهُ بِالْقِصَّةِ.

قَالَ: ثُمَّ لَقِينَا الْفُضَيْلَ وَ أَبَا بَصِيرٍ فَدَخَلَا عَلَيْهِ وَ سَمِعَا كَلَامَهُ وَ سَأَلَاهُ وَ قَطَعَا عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ ثُمَّ لَقِينَا النَّاسَ أَفْوَاجاً فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَةَ عَمَّارٍ وَ أَصْحَابَهُ وَ بَقِيَ عَبْدُ اللَّهِ لَا يَدْخُلُ إِلَيْهِ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ: مَا حَالُ النَّاسِ؟ فَأُخْبِرَ أَنَّ هِشَاماً صَدَّ عَنْكَ النَّاسَ. قَالَ هِشَامٌ: فَأَقْعَدَ لِي بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ وَاحِدٍ لِيَضْرِبُونِي .

هشام بن سالم گوید: بعد از شهادت امام صادق من و صاحب الطاق در مدینه بودیم و مردم گرد عبد الله بن جعفر را گرفته و او را صاحب الامر و امام بعد از پدرش می دانستند، من با صاحب الطاق پیش او رفتیم در حالی مردم نزدش بودند، مردم از آنرو گرد وی

جمع شـده بودنـد که از امام صادق روایت می کردنـد که آن حضـرت فرموده: امر امامت به پسـر بزرگتر می رسد به شـرط اینکه عیبی در او نباشـد (البته عبـدالله هم از جهت بـدنی و هم از جهت فکری معیوب بود). ما هم نزدش رفتیم تا مسائلی را که از پدرش می پرسیدیم از او بپرسیم، لذا پرسیدیم زکات در چند درهم واجب می شود؟

گفت: در دویست درهم که باید پنج درهم آن را داد.

گفتیم: در صد درهم چطور؟

گفت: دو درهم و نیم.

گفتیم: به خدا سوگند مُرجئه هم چنین چیزی نمی گویند!

عبدالله دستش را بسوی آسمان بلند کرد و گفت: به خدا من نمی دانم مرجئه چه می گویند.

هشـام گویـد: من و ابو جعفر احول (: معروف به مؤمن الطـاق) از نزد او گمراه و حیران بیرون آمـدیم، نمی دانستیم به کجا رو آوریم، گریان و سـرگردان در یکی از کوچه های مـدینه نشـستیم، نمی دانستیم کجا برویم و به که روی آوریم، می گفتیم. به مرجئه گرائیم یا به قدریه یا به زیدیه یا به معتزله و یا به خوارج؟!

در همین حال بودیم که پیرمردی را که نمی شـناختم دیدم که با دست به سـمت من اشاره می کرد، ترسیدم که از جاسوسهای منصور عباسـی باشد، زیرا او در مدینه جاسوسـهایی داشت که در پی آن بودند بینند شـیعیان امام جعفر صادق بر امامت چه کسـی اتفاق نظر پیدا می کنند تا گردن او را بزنند، لذا من ترسیدم که این پیرمرد یکی از آنها باشد، از اینرو به احول گفتم: از من دور شو که من بر خود و بر تو هراسانم، این پیرمرد مرا می خواهد نه تو را، از من دور شو تا به

هلاکت نیفتی و به دست خود به نابودیت کمک نکنی.

پس اندکی از من دور شد و من به دنبال پیرمرد به راه افتادم، گمان می کردم نمی توانم از او خلاص شوم، پیوسته دنبالش می رفتم و تن به مرگ داده بودم تا مرا درِ خانه ی ابو الحسن موسی بن جعفر برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت.

ناگاه خادمی دمِ در آمد و به من گفت: بفرما، خدایت رحمت کند. من وارد شدم. حضرت ابوالحسن موسی را دیدم، بی آنکه من چیزی بگویم فرمود: نه بسوی مرجئه برو نه بسوی قدریه نه بسوی زیدیه نه بسوی معتزله و نه بسوی خوارج، [بلکه] بسوی من، بسوی من.

عرض کردم: فدایت گردم، پدرت درگذشت؟

فرمودند: آری.

عرض کردم: وفات کرد؟

فرمودند: آری.

گفتم: پس از او، امام ما کیست؟

فرمودند: اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند، هدایت می کند.

گفتم: فدایت گردم، عبد الله می پندارد که او امام بعد از پدرش می باشد.

فرمودند: عبد الله می خواهد خدا عبادت نشود.

گفتم: فدایت گردم، امام ما پس از پدرتان کیست؟

فرمودند: اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند، هدایت می کند.

عرض کردم: فدایت گردم، شمایید؟

فرمودند: نه من این را نمی گویم.

با خود گفتم: من راه پرسش را درست نرفتم، سپس عرض کردم: فدایت گردم، شما امامی دارید؟

فرمودند: نه.

(فهمیدم که خود او امام است) آنگاه از بزرگداشت و هیبت آن حضرت عظمتی در دلم افتاد که کسی جز خدای نمی داند،

بیشتر از آنچه هنگام رسیدن خدمت پدرش در دلم می افتاد. سپس گفتم: فدایت گردم، از شما بپرسم آنچه از پدرت می پرسیدم؟

فرمود: بپرس تا باخبر شوی ولی فاش مکن، اگر فاش کنی نتیجه اش ذبح است.

سپس از آن حضرت سؤال کردم و ایشان را دریایی بیکران یافتم.

عرض

کردم: فدایت گردم، شیعیان شما و شیعیان پدرتان در گمراهی سرگردانند، با وجود تعهد کتمانی که از من گرفته اید اگر ایشان را ببینم به سوی شما دعوت کنم؟

فرمودند: هر کس از آنها که رشد و استقامتش را دریافتی، مطلب را به او بگو و با او شرط کن کتمان کند که اگر فاش کند، نتیجه اش ذبح است (و با دست اشاره به گلویش فرمود).

من از نزد آن حضرت خارج شدم و به ابو جعفر احول برخوردم، گفت: چه خبر بود؟

گفتم: هدایت، آنگاه داستان را برایش گفتم.

سپس فضیل و ابوبصیر را دیدیم، ایشان هم خدمت حضرت رسیدند و از حضرتش سؤال کردند و به امامتش یقین کردند. سپس مردم را دسته دسته می دیدیم و راهنمایی می کردیم، هر کس خدمت حضرت رسید به امامتش یقین کرد مگر گروه عمار ساباطی و دوستانش. دیگر جز تعداد کمی از مردم، کسی نزد عبدالله نمی رفت، چون چنین دید گفت: مردم در چه حالند؟! به او خبر دادند که هشام مردم را از تو بازداشت. هشام گوید: او چند نفر را در مدینه گماشت تا مرا بزنند!

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ قَالَ: کُنْتُ وَاقِفاً وَ حَجَجْتُ عَلَی تِلْکَ الْحَالِ، فَلَمَّا صِرْتُ بِمَکَّهَ خَلَجَ فِی صَدْرِی شَیْءٌ فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزَمِ ثُمَّ قُلْتُ: «اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ طَلِبَتِی وَ إِرَادَتِی، فَأَرْشِدْنِی إِلَی خَیْرِ الْأَدْیَانِ» فَوَقَعَ فِی نَفْسِی أَنْ آتِیَ الرِّضَا ؑ، فَأَتَیْتُ الْمَدِینَهَ فَوَقَفْتُ بِبَابِهِ وَ قُلْتُ لِلْغُلَامِ: قُلْ لِمَوْلَاکَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ.

قَالَ: فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ وَ هُوَ یَقُولُ ادْخُلْ یَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِیرَهِ، ادْخُلْ یَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِیرَهِ.

فَدَخَلْتُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیَّ قَالَ لِی: قَدْ أَجَابَ اللَّهُ دُعَاءَکَ وَ هَدَاکَ لِدِینِهِ.

فَقُلْتُ: أَشْهَدُ

أَنَّکَ حُجَّهُ اللَّهِ وَ أَمِینُهُ عَلَی خَلْقِهِ .

عبد الله بن مغیره گوید: من واقفی مذهب بودم که به حج رفتم، همین که به مکه رسیدم، شکی در دلم (راجع به مذهبم) خلجان کرد، خودم را به ملتزم چسبانیدم و گفتم: «خدایا! تو خواست و اراده ی مرا می دانی، مرا به بهترین دینها هدایت کن»، پس به دلم افتاد که خدمت حضرت رضا بروم. به مدینه آمدم و درب خانه ی حضرت ایستادم و به غلام ایشان گفتم: به آقایت بگو مردی از اهل عراق بر در خانه است.

گوید: ناگاه صدای حضرت را شنیدم که می فرمودند: بفرما ای عبد الله بن مغیره! بفرما ای عبد الله بن مغیره!

وارد شدم. تا حضرت مرا دیدند فرمودند: خدا دعایت را اجابت کرد و به دین خودش هدایتت فرمود.

گفتم: گواهی می دهم که شمایید حجت خدا و امین او بر خلقش. -------------

. الکافی، ج ۱، ص۳۵۳.

. إقبال الأعمال، ص۳۴۹.

. القطره، ج ۱، ص۲۵.

۳. هدایت به واسطه ی روح الأمر

اشاره

معنای سومی که برای هدایت به امر ذکر شده معنایی است که از حدیث ذیل قابل استفاده است:

عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ فِی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : یَعْنِی الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَهَ یُوحَی إِلَیْهِمْ بِالرَّوْحِ فِی صُدُورِهِمْ .

ابوحمزه از قول حضرت ابوجعفر الباقر روایت کرده که درباره ی آیه ی: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا»، فرمودند: یعنی امامانی که از فرزندان فاطمه اند، خداوند روح را در سینه های ایشان وحی می کند.

مقصود از این روح، که خدا در سینه ی امامان وحی می کند چیست؟

در قرآن کریم، این مطلب درباره ی شخص پیامبر اکرم (ص) ذکر شده است:

«وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا

إِلَيْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْری مَا الْکِتابُ وَ لاَ الْإِیمانُ وَ لکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ إِنَّکَ لَتَهْدی إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» (شوری/۵۲/۴۸۹).

«و اینچنین، ما روحی از امر خود را به سویت وحی کردیم، و تو چه می دانستی کتاب چیست و ایمان چیست، ولی ما آنرا نوری قرار دادیم که به وسیله ی آن هر کس از بندگانمان را که خواستیم هدایت کنیم، و همانا تو، قطعا بسوی صراط مستقیم هدایت می کنی».

این آیه از حقیقت بسیار بزرگی خبر می دهد، از روحی که به پیامبر خاتم (ص) تعلیم می دهد و باعث هدایتگری آن حضرت می گردد. درباره ی پیامبران دیگر در هیچیک از آیات سخنی از این روح گفته نشده است. اما از این آیه هم، اختصاص آن به رسول خدا (ص) قابل استفاده نیست. زیرا درباره ی آن به صیغه ی مضارع که مربوط به حال و آینده است فرموده: «جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا».

. الکافی، ج ۱، ص ۳۵۵.

. دیوار بین حجر الاسود و در خانه خدا که مستحب است سینه و شکم را به آنجا چسبانیده و دعا کنند.

. تأویل الآیات الظاهره، ص ۳۲۲.

اولین این عباد، خود پیامبر اکرم (ص) است و پس از او، به دلیل آیات و روایات بسیاری، بندگان برگزیده ی خدا ذریه و اهلبیت (ع) آن جناب می باشند، که ایشان نیز از آن روح بهرمندند.

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: «وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ» قَالَ: خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِیلَ

وَ مِيكَائِيلَ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يُخْبِرُهُ وَ يُسَدِّدُهُ وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ (ع) مِنْ بَعْدِهِ .

ابابصير گويد درباره ی آيه ی ... (آيه ی مذكور) از حضرت صادق پرسيدم. فرمودند: روح، آفريده ای از آفريدگان خدای است كه بزرگتر از جبرئيل و ميكائيل می باشد، همراه رسول خدا (ص) بود و به او خبر می داد و استوارش می داشت و همراه امامان پس از وی هم می باشد.

و قال : لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى غَيْرِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ يُسَدِّدُهُمْ .

و فرمودند: آن روح با احدی از گذشتگان نبوده جز با حضرت محمد (ص) و او همراه ائمه است و ايشان را استوار می دارد.

در آيات و روايات از اين روح، تعبير به روح الأمر شده است. روح الأمر يعنی روحی كه از عالم امر و از ملكوت است:

«وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى» (اسراء/۲۹۰/۸۵)

«و از تو درباره ی روح سؤال می كنند، بگو: روح از امر پروردگار من است».

عَنْ أَبِى بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى» قَالَ: خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ (ع) وَ هُوَ مِنَ الْمَلَكُوتِ .

ابابصير گويد: درباره ی آيه ی ... (آيه ی مذكور)، از حضرت صادق پرسيدم. فرمودند: او مخلوقی است بزرگتر از جبرئيل و ميكائيل كه همراه رسول خدا (ص) و همراه ائمه (ع) است و او از عالم ملكوت است.

از جهت قواعد ادبی هم صحيح است كه گفته شود: «ائمه (ع) توسّط امر خدا هدايت می كنند» و مقصود اين باشد كه توسّط روحی

که از امر خداست هدایت می کنند. بنابر این معنای سوّم هدایت به امر اینست که اهلبیت (ع) بواسطه ی روح الأمر است که پس از پیامبر اکرم (ص) هادی این امّت گشته اند.

اشکالی که ممکن است به نظر برسد اینست که خداوند متعال در قرآن کریم تنها راجع به پیامبر اکرم (ص) و اهلبیت ایشان سخن از روح الأمر گفته و روایات نیز بیانگر اختصاص این روح به ایشان است. اگر تعبیر «یَهْدُونَ بِأَمْرِنا» در دو آیه ی مذکور، اشاره به روح الأمر داشته باشد - از آنرو که دو آیه ی مذکور در مورد امامت پیامبران پیشین است - با اختصاص روح الأمر به پیامبر و امامان این امت منافات می یابد.

پاسخ این اشکال اینست که تعبیر «یَهْدُونَ بِأَمْرِنا» وصف معرّف معنای امامت است و لذا هیچ اشکالی ندارد که در خصوص مرتبه ی بالاتری از امامت نیز با معنایی فراتر (از معنایی که در امامت پیامبران پیشین داشت) قابل صدق باشد.

. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

ایه سوم

آیه ی سوم

آیه ی دیگری که در آن نیز، شأن هدایتگری اهلبیت (ع) مطرح شده این فرمایش خداوند متعال است که در خطاب به نبی اکرم (ص) می فرماید:

«إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ» (رعد/۷/۲۵۰)

«جز این نیست که تو مُنذِر و بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است» آیا این آیه بیانگر این است که رسول خدا تنها انذار دهنده اند؟ آیا در این آیه، شأن هدایتگری از آن حضرت نفی شده است؟ پاسخ اجمالی این است که: خیر، زیرا در آیات دیگر، سخن از هدایتگری آن حضرت گفته شده. امّا در پاسخ تفصیلی این سؤال،

بایستی ابتـدا مشـّخص شود که «مُنْذِرٌ» و «هَادٍ» در این آیه به چه معناست تا ببینیم معنایی که در این آیه از «هَادٍ» قصد شده آیا در آیات دیگر برای آن حضرت ثابت شده یا نه.

انـذار، مهمترین شـأن رسـالت است و به معنـای اخطـار و هشـدار دادن، و ترسانـدن و بر حـذر داشـتن است. شـأن انـذار در هر رسولی، از شأن بشارت بسیار مهمتر است؛ خداوند هیچ کجا در قرآن نفرموده فلان رسول را فرستادیم تا قومش را تنها بشارت دهد، بلکه هر جا شأن بشارت برای رسول مطرح شده شأن انذار نیز در کنارش مطرح شده. اما در آیات متعددی، خداوند، تنها شأن انـذار را برای رسولانش ذکر کرده و سـخنی از بشارت به میان نیاورده است. حتی در برخی از آیات، بجای اینکه بفرماید رسولی فرسـتادیم فرموده نذیر یا منذِر (: انذار دهنده) فرستادیم (سبأ/۳۴/۴۳۲ و ۴۴/۴۳۳، صافات/۷۲/۴۴۸ و زخرف/۲۳/۴۹۱). در مورد رسول خـدا (ص) نیز بیـان فرموده که رسـالتِ بشارت و انـذار، در آن حضـرت، از طریق قرآن بوده است (که البته در مورد ایشان نیز، شأن انذار جلوه ی بیشتری در آیات دارد):

«تَبارَكَ الَّذى نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمينَ نَذيراً» (فرقان/۱/۳۵۹)

«پرخیر و پاینده است آنکه بر بنده ی خود جدا کننده ی حق و باطل را نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد»

«وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ» (أنعام/۱۹/۱۳۰)

«و این قرآن بر من وحی شده است تا شما را بیم دهم».

«هذا كِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرى لِلْمُحْسِنينَ» (أحقاف/۱۲/۵۰۳)

«و این کتابی به زبان عربی است که تصدیق کننده است، تا کسانی را که ستم کردند هشدار دهد و

نیکوکاران را مژده ای باشد».

بنا بر این، قرآن کتاب انذار است. رسول خدا (ص) مسئول ابلاغ متن کتاب انذار به امّت بودند؛ از اینرو ایشان در آیه ی مورد بحث، «مُنذِر» نامیده شدند. پیامبر اکرم نسبت به متن انذار دو وظیفه داشتند که هر دو، هدایت امّت را در پی داشت:

۱. پیامبر (ص) آیات الهی را که به تدریج در طول دوران رسالت بر آن جناب نازل می شد برای امّت تلاوت می نمود و امّت با پذیرش آیات هدایت می شدند:

«... وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنْ أَتْلُوَا الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدى فَإِنَّما يَهْتَدى لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّما أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ» (نمل/۹۱ و ۹۲/۳۸۵)

«.... و من مأمورم به اینکه تسلیم او باشم و اینکه قرآن را تلاوت کنم. پس هر که هدایت پذیرد به سود خود هدایت یافته و هر که گمراه شود، پس بگو: من فقط از هشدار دهندگانم (یعنی وظیفه ی من رساندن و تبلیغ متن انذار است)».

«تَنْزِيلُ الْكِتابِ لا رَيْبَ فيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أَتاهُمْ مِنْ نَذيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (سجده/۲ و ۳/۴۱۵)

«فرو فرستادن کتاب – که هیچ شکّی در آن نیست – از طرف پروردگار جهانیان است. آیا می گویند: آنرا به دروغ ساخته است؟ بلکه آن حقّ است و از جانب پروردگار توست تا مردمی را که پیش از تو بیم دهنده ای برایشان نیامده هشدار دهی، امید که هدایت یابند».

۲. پیامبر (ص) وظیفه داشتند آیاتی را که به تدریج برای مردم نازل می شد (تنزیل)، با استفاده از کلّ قرآن که به صورت دفعی بر قلب مطهّر ایشان نازل شده بود (انزال)،

برای امّت تبیین فرمایند:

«وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل/۴۴/۲۷۲)

«و این قرآن را بصورت دفعی بسوی تو فرستادیم تا آنچه را بصورت تدریجی بسوی مردم نازل شده برایشان تبیین کنی و امید است که بیندیشند».

امّت در صورت پذیرش و ایمان به تبیینی که آن حضرت عرضه می دارد، راهش را می یابد و هدایت می شود:

«وَ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ إِلاَّ لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فيهِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (نحل/۶۴/۲۷۳)

«و ما این کتاب را بر تو بصورت دفعی نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برایشان بیان کنی و هدایت و رحمتی باشد برای مردمی که ایمان می آورند».

اگر چه در طول حیات رسول خدا (ص) کلّ قرآن بصورت تدریجی برای امّت فرو فرستاده شد و تبیین پیامبر نسبت به آیات الهی، مانع بروز اختلافات بود، ولی پس از رحلت آن جناب، نسبت به معارف قرآنی اختلافات بسیاری در امّت ایجاد شد و وجود قرآن به عنوان یگانه منبع و مصدر مورد قبول همه، به تنهایی، مانع پیدایش اختلافات و مانع فرقه فرقه گشتن امّت نشد.

آیا در چنین وضعیتی ممکن است خدا امّت را به حال خود واگذارده باشد؟؟؟

مسلّما نه؛ بروز اختلافات، بخاطر دور شدن از تدبیری بود که خداوند حکیم، پس از پیامبر، این امّت را مکلّف به مشی بر اساس آن فرموده بود. خداوند متعال علم حقایق قرآنی را پس از پیامبر (ص) نزد بندگان برگزیده اش به ارث نهاد (رک: فاطر/۳۱و۳۲/۴۳۸ و رعد/۴۳/۲۵۵)، لذا تنها آن بندگان برگزیده اند که قرآن را آنگونه که هست می فهمند و تبیین می کنند. اگر کسی آن بندگان برگزیده

را شناخت و تبیین قرآن را از ایشان شنید و پذیرفت، از اختلاف و تفرقه نجات یافته و هدایت می شود. آن بندگان برگزیده کسانی هستند که در هر دوره و زمانی وجود ایشان لازم است، کار ایشان تبیین معارف قرآن (تبیین متن انذار)، و هدایت امّت از طریق این تبیین است. این بندگان همان کسانی هستند که در آیه ی مورد گفتگو خدا با تعبیر «هَادٍ»: «هدایتگر» از ایشان یاد کرده است. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ»؛ مَعْنَى الْهَادِي: اَلْمُبَيِّنُ لِمَا جَاءَ بِهِ الْمُنْذِرُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ . --------------

. بحار الأنوار، ج۵، ص۲۰۸، از تفسیر نعمانی.

حضرت امیر درباره ی آیه ی «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است»، فرمودند: هدایت کننده یعنی کسی که آنچه را انذار دهنده از نزد خدا آورده تبیین می کند. چنان که گذشت، تبیین متن انذار، وظیفه ی خود پیامبر نیز بود، بنا بر این، خود آن حضرت نیز «هَادٍ» بودند امّا تنها برای دوره و زمان خود، امّت در هر دوره ای نیاز به تبیین کننده ای دارد، پیامبر در زمان خود تبیین کردند و ائمّه نیز هر کدام در زمان خود؛ لذا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِعَلِيٍّ : أَنْتَ الْهَادِي الثَّانِي .

رسول خدا (ص) به حضرت علی فرمودند: شما دوّمین هدایت کننده هستید (اوّلین هدایت کننده خود رسول خدا (ص) بودند). عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ : «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ»، فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْمُنْذِرُ وَ عَلِيٌّ الْهَادِي، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ؟

قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا

زَالَ مِنْکَمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّی دُفِعَتْ إِلَیْکَ.

فَقَالَ: رَحِمَکَ اللَّهُ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ! لَوْ کَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آیَهٌ عَلَی رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِکَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآیَهُ، مَاتَ الْکِتَابُ وَ لَکِنَّهُ حَیٌّ یَجْرِی فِیمَنْ بَقِیَ کَمَا جَرَی فِیمَنْ مَضَی .

ابوبصیر گوید: برای امام صادق این آیه ی را خواندم: «جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده ای است»، حضرت فرمودند: بیم دهنده رسول خداست (ص) و هدایت کننده علی . ای ابامحمد، آیا امروز نیز هدایتگری هست؟

عرض کردم: آری فدایت شوم، همیشه از شما خانواده هدایتگری پس از دیگری بوده تا به شما رسیده است.

فرمودند: خدایت رحمت کند ای ابامحمد، اگر چنین بود که چون آیه ای درباره ی مردی نازل می شد و آن مرد می مُرد آیه هم از بین می رفت (و مصداق دیگری نداشت) که قرآن مرده بود، ولی قرآن همیشه زنده است؛ بر بازماندگان منطبق می شود چنانچه بر گذشتگان منطبق می شد.

آیه ی «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ» یکی از آیاتی است که بیانگر لزوم وجود امام پس از رسول خدا می باشد. با توجّه به اینکه امام، تبیین کننده ی قرآن است، اگر آیندگان بخواهند به حقایق قرآن دست یابند چاره ای ندارند جز اینکه بیان درست آن را از ائمّه جویا شوند. در واقع وجود امام لازم است تا معارف قرآن از مسیر خود منحرف نشود و از تحریف و تفسیر به رأی در امان بماند. پیامبر وظیفه اش این بوده که قرآن را تمام و کمال به امّت ابلاغ کند و در زمان حیات خویش آن را تبیین فرماید و از این طریق امّت را هدایت کند. برای آیندگان نیز برای هر

زمانی خدا امامی قرار داد تا با تبیین آنچه از سوی پیامبر به جا مانده امّت را از اختلاف برهاند و به صراط مستقیم رهنمون گردد. در اینجا مناظره ای را از شاگرد مکتب امام صادق جناب هشام بن حکم که مطالب مذکور، در آن مطرح شده می آوریم:

مردی از اهل شام از مخالفان اهلبیت، خدمت امام صادق رسید و گفت: آمده ام تا با یاران شما مناظره کنم .... حضرت به او فرمودند: با این جوان (هشام بن حکم) مناظره کن.

گفت: آری. سپس به هشام گفت: ای جوان، درباره ی امامت این مرد از من بپرس!

هشام از بی ادبی او نسبت به ساحت مقدس امام خشمگین شد، طوری که می لرزید، سپس به شامی گفت: «یَا هَذَا!» ای مرد، آیا پروردگارت نسبت به آفریدگانش خیرخواه تر است یا آفریدگان نسبت به خودشان؟

شامی: بلکه پروردگارم نسبت به آفریدگانش خیرخواه تر است.

هشام: در مقام خیرخواهی برای مردم چه کرده است؟

برای ایشان حجّت و دلیلی به پا داشته تا گروه گروه نشوند و دچار اختلاف نگردند و او ایشان را با هم الفت دهد و ناهمواری هاشان را هموار سازد و ایشان را به آنچه پروردگارشان واجب فرموده آگاه سازد.

- او کیست؟

- رسول خداست.

- بعد از رسول خدا (ص) کیست؟

- قرآن و سنّت است.

. الیقین، ص۵۰۴.

. الکافی، ج۱، ص۱۹۱.

- قرآن و سنّت برای رفع اختلافِ امروز ما سودمند است؟

- آری.

– پس چرا من و تو اختلاف داریم و تو بخاطر مخالفتی که با تو داریم از شام به اینجا آمدی!

شامی خاموش ماند. امام صادق (ص) به او فرمودند: چرا جواب نمی دهی؟

شامی گفت: اگر بگویم قرآن و سنّت از ما رفع اختلاف

می کننـد حرفم نـادرست است، زیرا عبـارات کتـاب و سنّت، معـانی مختلفی را متحمّل است (چنـد جور معنا می شود)، و اگر بگویم اختلاف داریم و هر یک از ما مدّعی حقّ می باشیم، قرآن و سنّت، ما را سودی ندهند (زیرا که هر کدام از ما آن را به نفع خویش توجیه می کنیم)، ولی من هم همین استدلال را می توانم بر علیه هشام مطرح کنم.

حضرت فرمودند: از او بپرس تا بفهمی که سرشار است.

شامی خطاب به هشام گفت: ای مرد، چه کسی نسبت به آفریدگان خیرخواه تر است، پروردگارشان یا خودشان؟

هشام: پروردگارشان.

شامی: آیا پروردگار، شخصی را به پا داشته که ایشان را متّحد کنـد و ناهمواریشان هموار سازد و حقّ و باطل را به ایشان باز گوید؟

- در زمان رسول خدا (ص) یا امروز؟

- در زمان رسول خدا که خود آن حضرت بود، امروز کیست؟

- همین شخصی که بر مسند نشسته (اشاره به امام صادق) و از هر سو به سویش رهسپار می گردنـد، به میراث علمی که از پدرانش دست به دست از جدّش گرفته خبرهای آسمان و زمین را برای ما باز می گوید.

- من چگونه می توانم این را بفهمم؟

- هر چه خواهی از او بپرس.

- عذری برایم باقی نگذاردی، بر من است که بپرسم!

امام صادق فرمودند: ای شامی، می خواهی گزارش سفر و راهت را خبر دهم؟ چنین و چنان بود ...

هر چه حضرت خبر می دادند مرد شامی می گفت: راست گفتی، اکنون اسلام آوردم!

امام صادق فرمودند: خیر، بلکه اکنون به خدا ایمان آوردی، اسلام پیش از ایمان است، به وسیله ی اسلام از یکدیگر ارث می برند و ازدواج می کنند و به وسیله ی ایمان پاداش داده می شوند.

شامی

عرض کرد: درست فرمودید، گواهی می دهم که کسی جز خدا شایسته ی عبادت نیست و محمّد (ص) رسول خداست و شما جانشین اوصیای اویی ------------------

. الکافی، ج۱، ص۱۷۲.

هدایت به سوی قرآن

اهلبیت (ع) وارثان علم قرآننـد؛ خداوند متعال علم و فهم لطایف و حقایق دقیق قرآن را به اهلبیت (ع) عطا فرموده. انشاء الله در قسمت مربوط بـه خصوصیت علـم اهلـبیت (ع) دلائـل قرآنی و روایی این مطلب عرضه خواهـد شـد. اهلـبیت (ع) مؤمنـان را (کسانی را که امامت، ولایت و هـدایت ایشان را پـذیرا شونـد) بسوی معارف کتاب خـدا هـدایت و رهبری می کننـد. ایشان کتاب خـدا را به عنوان مرجع و مبنای علوم و روایات خود معرفی می کنند و کلام ایشان همه تبیین آیات قرآن است. لذا برای هر کلامشان شاهد و دلیلی از آیات قرآن دارند.

عَنْ أَبِی الْجَارُودِ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : إِذَا حَدَّثْتُکُمْ بِشَیْ ءٍ فَاسْأَلُونِی مِنْ کِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ فِی بَعْضِ حَدِیثِهِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) نَهَی عَنِ الْقِیلِ وَ الْقَالِ وَ فَسَادِ الْمَالِ وَ کَثْرَهِ السُّؤَالِ.

فَقِیلَ لَهُ: یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَیْنَ هَذَا مِنْ کِتَابِ اللَّهِ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ» (نساء/۱۱۴/۹۷) وَ قَالَ: «وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَکُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ قِیاماً» (نساء/۵/۷۷) وَ قَالَ: «لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ» (مائده/۱۰۱/۱۲۴) .

ابو جارود گویـد: امام باقر فرمودنـد: وقتی مطلبی برایتان گفتم از من بپرسید کجای کتاب خداست. آنگاه حضرت ضمن گفتارشان فرمودند: رسول خدا (ص) از بگو مگو و تباه کردن مال و زیادی سؤال نهی فرمود.

به حضرت عرض

شد: ای پسر رسول خدا! این که فرمودید در کجای کتاب خداست؟

فرمودند: خدای می فرماید: «در بسیاری از سخنانِ درِگوشی آنها، خیر و سودی نیست مگر کسی که امر به کمک به دیگران، یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند» و می فرماید: «اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست

____

. الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

____

بی خِردان نسپارید» و می فرماید: «از چیزهائی که اگر بر شما عیان شود ناراحتتان کند سؤال نکنید».

آنچنان کلمات آل الله (ع) با کتاب خدا مطابقت دارد که در روایات متعددی کتاب خدا را به عنوان ملاک و مبنا برای تشخیص صحّت انتساب کلامی به خود معرفی فرموده اند:

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِی خُطْبَةٍ بِمِنًى أَوْ بِمَکَّةَ: یَا أَیُّهَا النَّاسُ! مَا جَاءَکُمْ عَنِّی یُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ مَا جَاءَکُمْ عَنِّی لَا یُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أَقُلْهُ .

حضرت صادق در خطبه ای در سرزمین منا یا مکه فرمودند: ای مردم! آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق باشد من آنرا گفته ام و آنچه از قول من به شما برسد که با قرآن موافق نباشد من آنرا نگفته ام. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : یَا مُحَمَّدُ! مَا جَاءَکَ فِی رِوَایَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ یُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَخُذْ بِهِ وَ مَا جَاءَکَ فِی رِوَایَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ یُخَالِفُ الْقُرْآنَ فَلَا تَأْخُذْ بِهِ .

محمد بن مسلم گوید: حضرت صادق فرمودند: محمد! هر روایتی که از طریق نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی داشت آنرا بپذیر و هر روایتی که از طریق

نیکوکار یا بدکاری به تو رسید که با قرآن همخوانی نداشت آنرا مپذیر.

عَنْ كُلَيْبٍ الْأَسَدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: مَا أَتَاكُمْ عَنَّا مِنْ حَدِيثٍ لَا يُصَدِّقُهُ كِتَابُ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ .

کلیب اسدی گوید: از حضرت صادق شنیدم که می فرمودند: هر حدیثی از قول ما به شما برسد که کتاب خدا آنرا تصدیق نکند، پس آن باطل است (یعنی جعلی بوده و از اهلبیت (ع) نمی باشد).

تفسیر به رأی، نتیجه ی محرومیت از هدایت

اشاره

کسانی که برای فهم معارف قرآن و برای دریافت مراد خدا در آیات تدوین، سراغ اهلبیت (ع) نیامدند و از تبیین ایشان برخوردار نشدند و از این هدایت محروم گشتند، در فهم معارف قرآن واماندند، و چون نمی خواستند به جهل و نادانی خود اعتراف کنند، قرآن را بنابر رأی و نظر خود معنا کردند و اینگونه قرآن را از مسیرش منحرف ساختند و عامل تحریف معنوی قرآن شده و در واقع به خدا دروغ بسته و مصداق این آیه گشتند:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمينَ» (انعام/۱۴۴/۱۴۷)

«پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد، تا مردم را از روی جهل گمراه سازد؟! خداوند هیچگاه ستمگران را هدایت نمی کند»

شرط هدایت شدن توسط قرآن اینست که تمسک به قرآن، همراه با تمسک به عترت باشد. رسول خدا (ص) در حدیث ثقلین فرمودند: «لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا» : «هرگز گمراه نخواهید شد در صورتی که به آندو تمسک جویید».

کسانی که دم از «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» زدند، به شهادت تاریخ و به شهادت روایات فریقین ، از حقایق قرآن محروم شده

دچار تفسیر به رأی شده، هم خود گمراه گشتند و هم دیگران را به ورطه ی گمراهی راندند.

در روز قیامت کسانی که توسط آنها گمراه شده اند خطاب به حضرت حقّ می گویند:

«وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا رَبَّنا أَرِنَا الَّذَیْنِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِیَکُونا مِنَ الْأَسْفَلینَ» (فصّلت/۲۹/۴۷۹)

«کافران گفتند: پروردگارا! آن دو نفر، از جن و انس را که ما را گمراه کردند به ما نشان بده تا آنها را زیر پای خود نهیم تا از پست ترین مردم باشند!»

عَنْ سَوْرَةَ بْنِ کُلَیْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: «رَبَّنا أَرِنَا الَّذَیْنِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِیَکُونا مِنَ الْأَسْفَلِینَ»، قَالَ: یَا سَوْرَةُ! هُمَا وَ اللَّهِ هُمَا ثَلَاثاً، وَ اللَّهِ یَا سَوْرَةُ إِنَّا لَخُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ فِی السَّمَاءِ وَ إِنَّا لَخُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ .

سوره پسر کلیب گوید: امام صادق درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند: ای سوره! به خدا سوگند، مقصود از آن دو نفر آن دو هستند - و سه مرتبه این را فرمودند- به خدا سوگند ای سوره! مائیم خزانه داران علم خدا در آسمان و مائیم خزانه داران علم خدا در زمین.

رُوِیَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ وَ عَنِ الْبَاقِرِ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «أَرِنَا الَّذَیْنِ أَضَلَّانا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ»؛ هُمُ الْأَوَّلُ وَ الثَّانِیُّ .

. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۸.

. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۸.

. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۹.

. الکافی، ج۲، ص۴۱۵.

. علامه امینی در کتاب گرانمایه ی الغدیر، ج۶، ص۱۳۳ تا ۱۴۵ مواردی از جهل عمر و عثمان را نسبت به کتاب خدا، از

کتب اهل سنت استخراج و ارائه نموده است.

. الکافی، ج۸، ص۳۳۴.

____

قاسم بن جندب از قول ابن عباس روایت کردند و حضرت باقر نیز درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند: ایشان اوّلی و دوّمی هستند.

«وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُ أَ لَیْسَ فی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْکافِرینَ» (عنکبوت/۶۸/۴۰۴)

«چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آنکه به سراغش آمده تکذیب نماید؟! آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟!»

فِی کِتَابِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ إِلَی أَهْلِ الْبَصْرَهِ: فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ اللَّهِ (ص) یَقُولُ: مَنْ قَالَ فِی الْقُرْآنِ بِغَیْرِ عِلْمٍ فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ .

در نامه ی امام حسین به اهالی بصره آمده: همانا از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: هر کس درباره ی قرآن، بدون علم چیزی بگوید، باید نشیمنگاه خود را برای آتش مهیا کند.

در پایان این قسمت، دو مورد از موارد فراوان تفسیر به رأی قرآن در زمان ائمه (ع) و حتی در محضر ایشان را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ: دَخَلَ قَتَادَهُ بْنُ دِعَامَهَ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ فَقَالَ: یَا قَتَادَهُ! أَنْتَ فَقِیهُ أَهْلِ الْبَصْرَهِ؟

فَقَالَ: هَکَذَا یَزْعُمُونَ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ بَلَغَنِی أَنَّکَ تُفَسِّرُ الْقُرْآنَ!

فَقَالَ لَهُ قَتَادَهُ: نَعَمْ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ : بِعِلْمٍ تُفَسِّرُهُ أَمْ بِجَهْلٍ؟

قَالَ: لَا بِعِلْمٍ!

فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ : فَإِنْ کُنْتَ تُفَسِّرُهُ بِعِلْمٍ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ أَنَا أَسْأَلُکَ.

قَالَ قَتَادَهُ: سَلْ!

قَالَ: أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی سَبَإٍ: «وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيها لَيالِیَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ» (سبأ/۱۸/۴۳۰).

فَقَالَ قَتَادَةُ: ذَلِکَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَهٍ وَ

كِرَاءٍ حَلَالٍ يُرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ كَانَ آمِناً حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: نَشَدْتُکَ اللَّهَ يَا قَتَادَةُ، هَلْ تَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَهٍ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يُرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ فَيُقْطَعُ عَلَيْهِ الطَّرِيقُ فَتُذْهَبُ نَفَقَتُهُ وَ يُضْرَبُ مَعَ ذَلِکَ ضَرْبَهً فِيهَا اجْتِيَاحُهُ؟

قَالَ قَتَادَهُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: وَيْحَکَ يَا قَتَادَهُ! إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِکَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ، وَيْحَکَ يَا قَتَادَهُ ذَلِکَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ وَ رَاحِلَهٍ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يَرُومُ هَذَا الْبَيْتَ عَارِفاً بِحَقِّنَا يَهْوَانَا قَلْبُهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» (ابراهیم/۳۷/۲۶۰) وَ لَمْ يَعْنِ الْبَيْتَ فَيَقُولَ إِلَيْهِ، فَنَحْنُ وَ اللَّهِ دَعْوَهُ إِبْرَاهِيمَ الَّتِي مَنْ هَوَانَا قَلْبُهُ قُبِلَتْ حَجَّتُهُ وَ إِلَّا فَلَا، يَا قَتَادَهُ! فَإِذَا كَانَ كَذَلِکَ كَانَ آمِناً مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ.

قَالَ قَتَادَهُ: لَا جَرَمَ وَ اللَّهِ لَا فَسَّرْتُهَا إِلَّا هَكَذَا.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ □: وَيْحَکَ يَا قَتَادَهُ! إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ .

زید شحام گوید: قتاده پسر دعامه خدمت حضرت باقر □ رسید. حضرت بدو فرمودند: ای قتاده! تو فقیه اهل بصره هستی؟

گفت: چنین پندارند.

فرمودند: شنیده ام تو قرآن را تفسیر می کنی!

گفت: آری.

فرمودند: دانسته تفسیر می کنی یا ندانسته؟

گفت: خیر، بنا بر علم و دانش.

فرمودند: اگر بنا بر علم و دانش تفسیر می کنی، من از تو بپرسم.

گفت: بپرسید؟

فرمودند: مرا خبر ده از گفتار خدای ـ که در سوره ی سبأ می فرماید: «در میان آن منازل، سیر و سفر مقرر داشتیم، شبانه روز در امن و امان در آنها سیر و سفر کنید».

قتاده گفت:

این آیه درباره ی کسی است که از خانه اش و با توشه ی حلال، مرکب حلال، و کرایه ی حلال به قصد خانه کعبه بیرون آید، چنین کسی در امان است تا نزد خانواده اش بازگردد.

حضرت فرمودند: ای قتاده! تو را به خدا، آیا می دانی که بسا مردی با توشه حلال و مرکب و کرایه ی حلال از خانه اش به قصد کعبه بیرون آید و دچار راهزن گردد و خرجی راه او را ببرند و با وجود این، کتکی هم به او بزنند که گاه نابودیش در آن باشد؟

قتاده ی پاسخ داد: آری، البته اینچنین است.

حضرت فرمودند: وای بر تو ای قتاده! اگر تو قرآن را بنا بر نظر خود تفسیر کرده ای هم خود هلاك گشته و هم دیگران را هلاك کرده ای و اگر از مردم گرفته ای، باز هلاك شده و مردم را نیز به هلاکت رسانده ای، وای بر تو ای قتاده! این آیه درباره ی کسی است که از خانه خویش با توشه و مرکب و کرایه ی حلال به قصد کعبه بیرون آید و نسبت به حق ما آشنا باشد و در دل محبت ما را داشته باشد، چنان که خدای (از قول حضرت

الصراط المستقیم، ج۳، ص۳۹.

. التوحید، ص۹۱.

. الکافی، ج۸، ص۳۱۱. -------------

ابراهیم) فرموده: «و دلهای گروهی از مردم را مایل به آنها گردان»، که مقصود، میل به کعبه نیست و گر نه می فرمود: «مایل به آن»، پس به خدا سوگند، دعای حضرت ابراهیم در حقّ ماست، هر که در دل میل و محبت ما را داشته باشد حج او پذیرفته است و گر نه پذیرفته نیست، ای قتاده! هر کس چنین باشد از عذاب

جهنم در روز قیامت در امان است (و مقصود از امنیتی که در آیه آمده همین است).

قتاده گفت: ناچار به خدا سوگند من هم دیگر این آیه را جز بدین نحو تفسیر نخواهم کرد.

حضرت فرمودند: وای بر تو ای قتاده! قرآن را تنها کسی می فهمد که بدو خطاب شده است.

ذَکَرُوا أَنَّ أَبَا حَنِیفَهَ أَکَلَ طَعَاماً مَعَ الْإِمَامِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَلَمَّا رَفَعَ الصَّادِقُ یَدَهُ مِنْ أَکْلِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ، اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا مِنْکَ وَ مِنْ رَسُولِکَ.

فَقَالَ أَبُو حَنِیفَهَ: یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَ جَعَلْتَ مَعَ اللَّهِ شَرِیکاً؟

فَقَالَ لَهُ: وَیْلَکَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یَقُولُ فِی کِتَابِهِ: «وَ ما نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْناهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ» (توبه/۷۴/۱۹۹) وَ یَقُولُ فِی مَوْضِعٍ آخَرَ: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَیُؤْتِینَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ» (توبه/۱۹۶/۵۹).

فَقَالَ أَبُو حَنِیفَهَ: وَ اللَّهِ لَکَأَنِّی مَا قَرَأْتُهُمَا قَطُّ مِنْ کِتَابِ اللَّهِ وَ لَا سَمِعْتُهُمَا إِلَّا فِی هَذَا الْوَقْتِ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : بَلَی قَدْ قَرَأْتَهُمَا وَ سَمِعْتَهُمَا، وَ لَکِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَنْزَلَ فِیکَ وَ فِی أَشْبَاهِکَ: «أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها» (محمّد/۵۰۹/۲۴) وَ قَالَ: «کَلَّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ» (مطفّفین/۵۸۸/۱۴).

نقل شده که ابوحنیفه با حضرت صادق همسفره شد، وقتی حضرت دست از غذا کشیدند گفتند: «حمد و سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است، خدایا این از سوی تو از جانب رسول توست».

ابوحنیفه گفت: ای اباعبدالهن! با خدا شریک قرار دادی؟!

حضرت فرمودند: وای بر تو! خداوند متعال در کتابش می فرماید: «آنها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل او،

بی نیاز ساختند» و می فرماید: «اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی باشند، و بگویند: خدا ما را بس است، و به زودی خدا و رسولش، از فضل خود به ما می بخشند ما تنها رضای او را می طلبیم» .

ابوحنیفه گفت: به خدا قسم گوئی تا کنون هرگز این دو آیه را از کتاب خدا نخوانده و نشنیده بودم!

حضرت فرمودند: آری، هم خوانده ای و هم شنیده ای، ولی خداوند متعال درباره ی تو و امثال تو این آیه را نازل کرده: «یا بر دلها قفل زده شده» و فرموده: «چنین نیست (که آنها می پندارند)، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته است».

ایه چهارم

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَمیعاً فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدایَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» (بقره/۳۸/۷)

«گفتیم: همگی از بهشت فرود آیید! هرگاه هدایتی از من برای شما آمد، پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ تَفْسِیرِ هَذِهِ الْآیَهِ فِی بَاطِنِ الْقُرآنِ: «فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدایَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» قَالَ: تَفْسِیرُ الْهُدَی عَلِیٌّ ، قَالَ اللَّهُ فِیهِ: «فَمَنْ تَبِعَ هُدایَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» .

جابر گوید: از حضرت باقر درباره ی تفسیر این آیه در باطن قرآن پرسیدم (آیه ی مذکور)، فرمودند: تفسیر هُدی (: هدایت) علی است که خدا درباره ی او فرموده: «پس کسانی که از هدایت من پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین شوند».

تبعیت، شرط هدایت

اشاره

در آیه ی مذکور و آیات متعدد دیگری که در آنها سخن از هدایت رفته، تبعیت از هدایت و پیروی از هدایتگر، به عنوان شرط هدایت شدن معرفی شده است.

خداوند متعال در قرآن کریم، از قول دو تن از پیامبرانش، تبعیت از هدایتگر را به عنوان شرط هدایت معرفی کرده:

«یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا» (مریم/۴۳/۳۰۸)

«(حضرت ابراهیم به عمویش گفت:) ای پدر! علمی برای من آمده که برای تو نیامده است، پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم».

«وَ قالَ الَّذی آمَنَ یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبیلَ الرَّشادِ» (غافر/۳۸/۴۷۱)

. در این دو آیه ای که حضرت به عنوان شاهد و دلیل بر کلام خود مبنی

بر نسبت دادن نعمتها به رسول خدا (ص) ذکر کردند نیز، بخشش و فضل، هم به خدا و هم به رسول خدا نسبت داده شده است.

. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۳.

―――――――――――――――

«و آنکه (از قوم فرعون) ایمان آورده بود گفت: «ای قوم، مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد هدایت کنم»

رسول اکرم (ص) نیز به امر خدا به امتش چنین می فرماید:

«قُلْ یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ جَمیعاً الَّذی لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ یُحْیی وَ یُمیتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ الَّذی یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ کَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ» (أعراف/۱۷۰/۱۵۸)

«بگو: ای مردم من فرستاده خدای یکتا به همه شمایم، خدایی که آسمانها و زمین از اوست، معبودی جز او نیست، زنده می کند و می میراند، پس به خدا و فرستاده او پیامبر درس ناخوانده، که به خدا و کلمات او مؤمن است ایمان بیاورید و او را پیروی کنید شاید که هدایت شوید».

درباره ی آیه ی ذیل که بیانگر یکی از خصوصیات مؤمنان امّت پیامبر (ص) است:

«وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ» (أعراف/۱۷۰/۱۵۷)

«و از نوری که با وی (پیامبر) نازل شد پیروی کردند»

از حضرت صادق روایت شده که فرمودند: «النُّورُ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْأَئِمَّهُ (ع)» : «مقصود از نور در اینجا، امیر المؤمنین علی و دیگر امامان (ع) می باشند».

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَیْتٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلِمْنَا وَ مِنْ حُکْمِهِ أَخَذْنَا وَ مِنْ قَوْلِ الصَّادِقِ سَمِعْنَا؛ فَإِنْ تَتَّبِعُونَا تَهْتَدُوا .

جابر گوید: حضرت باقر فرمودند: ما خاندانی هستیم که از علم خدا می دانیم و از حکم او می گیریم و

گفتار راستگو را می شنویم؛ پس اگر از ما پیروی کنید هدایت می یابید.

آیه ی پنجم

«وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبيلِ الْمُؤْمِنينَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصيراً» (نساء/۹۷/۱۱۵)

«کسی که بعد از آشکار شدن هدایت، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد»

عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِيرٌ الْبَجَلِيُّ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِظَهْرِ الْكُوفَهِ بِالْفَرَسِ، مَرَّ بِنَا ضَبٌّ فَقَالَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِيرٌ: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»! خِلَافاً عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ □ فَلَمَّا خَرَجَ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ لِعَلِيٍّ □. فَقَالَ عَلِيٌّ □: دَعْهُمَا فَهُوَ إِمَامُهُمَا يَوْمَ الْقِيَامَهِ، أَ مَا تَسْمَعُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ يَقُولُ: «نُوَلِّهِ ما تَوَلَّى» .

مردی از انصار گوید: من و اشعث و جریر بَجَلی از کوفه خارج شدیم. سوسماری از پیش ما عبور کرد. اشعث و جریر خطاب به او گفتند: «سلام بر تو ای امیر المؤمنین»! قصدشان مخالفت با حضرت علی □ بود. مرد انصاری پیش از آنان آمد و خدمت حضرت رسید و ماجرا را گفت. حضرت فرمودند: رهایشان کن، همان سوسمار در روز قیامت امام آندو است، آیا نشنیدی که خدا می فرماید: «او را به همان راه که می رود می بریم».

آیه ی ششم

«فَريقاً هَدى وَ فَريقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (أعراف/۱۵۳/۳۰)

«گروهی را هدایت کرد و گروهی، گمراهی بر ایشان محقق شد، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود گرفتند و می پندارند که هدایت شده اند»

عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ اللَّيْثِيِّ عن أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ

الْبَاقِرِ أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَرِيقاً هَدى وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» يَعْنِي أَئِمَّةَ الْجَوْرِ دُونَ أَئِمَّةِ الْحَقِّ «وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» .

ابواسحاق لیثی گوید: حضرت باقر درباره ی این فرمایش خداوند «گروهی را هدایت کرد و گروهی، گمراهی بر ایشان محقق شد، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود گرفتند» فرمودند: امامان جور را بجای امامان حق ولی خود گرفتند «و می پندارند که هدایت شده اند».

آیه ی هفتم

«وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» (أعراف/۱۷۴/۱۸۱)

«و از آنها که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»

این آیه بیانگر اینست که در میان آفریدگان حضرت حق، حتما گروهی هستند که بر حق می باشند. اینکه در این آیه به طور مطلق آمده: «از آنها که آفریدیم»، معلوم می شود این مطلب قانون و سنتی الهی است که در هر زمانی مصداقی داشته و خواهد داشت. چنان که درباره ی قوم حضرت موسی نیز به صراحت، همین مطلب عنوان شده است:

«وَ مِنْ قَوْمِ مُوسى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» (أعراف/۱۷۰/۱۵۹)

«و از قوم موسی گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» --------------

. الکافی، ج۱، ص۱۹۴.

. بصائر الدرجات، ص۵۱۴.

. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۲۷۵.

. در آیه ی بیست و یکم توضیحی درباره ی این آیه خواهد آمد.

. علل الشرائع، ج۲، ص۶۱۰.

در کتب روایی فریقین نیز این مطلب از لسان رسول خدا (ص) روایت شده که فرمودند:

إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى افْتَرَقَتْ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِي النَّارِ، وَ إِنَّ أُمَّةَ عِيسَى افْتَرَقَتْ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ

فِرْقَةً؛ فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِی النَّارِ، وَ إِنَّ أُمَّتِی سَتَفْتَرِقُ عَلَی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَةً؛ فِرْقَةٌ نَاجِیَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِی النَّارِ فَقَالَ: یَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنِ النَّاجِی؟ قَالَ: الْمُتَمَسِّکُ بِمَا أَنْتَ عَلَیْهِ وَ أَصْحَابُکَ .

امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند. امت عیسی هفتاد و دو گروه شدند که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتشند و به زودی امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یک فرقه اهل نجات و دیگران در آتش خواهند بود. (حضرت علی) پرسید: ای رسول خدا چه کسی نجات می یابد؟ فرمودند: کسی که تمسک جوید به آنچه تو و یارانت بر آنید.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِی بَصِیرٍ: أَ مَا عَلِمْتَ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَنَّ سَبْعِینَ رَجُلًا مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ ضَلَالُهُمْ فَلَحِقُوا بِمُوسَی لَمَّا اسْتَبَانَ لَهُمْ هُدَاهُ فَسُمُّوا فِی عَسْکَرِ مُوسَی الرَّافِضَهَ لِأَنَّهُمْ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ وَ کَانُوا أَشَدَّ أَهْلِ ذَلِکَ الْعَسْکَرِ عِبَادَةً وَ أَشَدَّهُمْ حُبّاً لِمُوسَی وَ هَارُونَ وَ ذُرِّیَّتِهِمَا.

فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَی مُوسَی أَنْ أَثْبِتْ لَهُمْ هَذَا الِاسْمَ فِی التَّوْرَاهِ، فَإِنِّی قَدْ سَمَّیْتُهُمْ بِهِ وَ نَحَلْتُهُمْ إِیَّاهُ. فَأَثْبَتَ مُوسَی الِاسْمَ لَهُمْ ثُمَّ ذَخَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَکُمْ هَذَا الِاسْمَ حَتَّی نَحَلَکُمُوهُ.

یَا أَبَا مُحَمَّدٍ! رَفَضُوا الْخَیْرَ وَ رَفَضْتُمُ الشَّرَّ، افْتَرَقَ النَّاسُ کُلَّ فِرْقَهٍ وَ تَشَعَّبُوا کُلَّ شُعْبَهٍ فَانْشَعَبْتُمْ مَعَ أَهْلِ بَیْتِ نَبِیِّکُمْ (ص) وَ ذَهَبْتُمْ حَیْثُ ذَهَبُوا وَ اخْتَرْتُمْ مَنِ اخْتَارَ اللَّهُ لَکُمْ وَ أَرَدْتُمْ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ فَأَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا فَأَنْتُمْ وَ اللَّهِ الْمَرْحُومُونَ الْمُتَقَبَّلُ مِنْ

مُحْسِنِكُمْ وَ الْمُتَجَاوَزُ عَنْ مُسِيئِكُمْ مَنْ لَمْ يَأْتِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنْهُ حَسَنَهٌ وَ لَمْ يُتَجَاوَزْ لَهُ عَنْ سَيِّئَهٍ .

محمد بن سلیمان از قول پدرش گوید: حضرت صادق به ابابصیر فرمودند: ای ابا محمد، مگر نمی دانی که هفتاد نفر از بنی اسرائیل، وقتی گمراهی فرعون و قومش برایشان روشن شد آنها را ترک کردند، و همین که هدایت حضرت موسی برایشان روشن شد به او پیوستند، به همین سبب، در میان لشکر حضرت موسی به نام «رافضه» (: ترک کننده) خوانده می شدند. آنها در بین لشکر حضرت موسی بیش از دیگران عبادت می کردند و نسبت به حضرت موسی و هارون و فرزندانشان محبت بیشتری داشتند.

خداوند به حضرت موسی وحی فرمود: این نام را در تورات برای آنها ثبت کن، زیرا من آنان را به این اسم نامیده ام و این نام را بدانها بخشیده ام. حضرت موسی نیز این نام را برای آنها ثبت فرمود و پس از آن، خداوند، این نام را برای شما ذخیره کرد و به شما عطا فرمود.

ای ابا محمد، اینان (غیر دوستان اهلبیت) خیر ترک کردند و شما شرّ را. مردم به فرقه ها و گروه های مختلفی تقسیم شدند و شما در گروه خاندان پیامبرتان (ص) در آمدید و به راهی رفتید که آنها رفتند. شما کسی را که خدا برایتان برگزیده بود، انتخاب کردید و خواستار کسی که خدا اراده کرده بود شدید. پس مژده باد شما را و باز هم مژده باد شما را؛ به خدا سوگند شمایید که مورد رحمت حق قرار گرفته اید، کردار نیکوکاران شما پذیرفته می شود و از بدکارانتان

درمی گذرند. هر کس روز قیامت بدان عقیده ای که شما دارید به پیشگاه پروردگار درنیاید، خداوند نه کردار نیکش را می پذیرد و نه از کردار بدش درمی گذرد. امامان (ع) بنابر نص آیات و روایاتی که برخی از آنها مطرح شد، هدایتگران راه حقند، خصوصیت فرقه و گروه اهل نجات در هر زمانی اینست که اهل هدایتند. یعنی اصالتا اهلبیت (ع) و به تبع ایشان، شیعیان ایشان مصداق آیه ی مذکور می باشند.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ»، قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ .

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق درباره ی این خدای (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند: ایشان ائمه هستند.

عَنْ زَاذَانَ عَنْ عَلِيٍّ : تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً؛ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» وَ هُمْ أَنَا وَ شِيعَتِي .

زاذان گوید: حضرت علی فرمودند: این امّت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شود که هفتاد و دو فرقه در آتشند و یک فرقه در بهشت، و اینان همان کسانی هستند که خداوند در حقّ آن ها فرموده است: «و از آنها که آفریدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند» و آنها من و شیعیان من هستند.

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : «وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» قَالَ: يَعْنِي أُمَّةَ مُحَمَّدٍ (ص).

یعقوب بن زید گوید: حضرت امیر المؤمنین درباره ی آیه ی: «و از آنها

که آفریـدیم، گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند»، فرمودند: مقصود امت حضـرت محمد (ص) می باشند.

اما آیا تعبیر امت محمد (ص) در این حدیث به معنای مصطلحی که دارد بوده و همه ی مسلمانان را شامل می شود؟

در این صورت معنا نـدارد که پیامبر اکرم (ص) بفرماینـد: امتم هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یکی بر حق است و دیگران در آتش! بلکه مراد از تعبیر امت در کلام حضرت علی همان یک فرقه ی اهل نجات است که حقیقتا تنها همان یک فرقه امت رسول خـدا (ص) می باشـند و دیگر فرقه ها در واقع از امت جدا شده اند. شاهد دیگر بر این مطلب کلامی است از صادق آل محمد (ص).

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ : ... مَنْ أُمَّتُهُ (أُمَّهُ مُحَمَّدٍ (ص))؟ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ صَدَّقُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْمُتَمَسِّكُونَ بِالثَّقَلَیْنِ الَّذِینَ أُمِرُوا بِالتَّمَسُّکِ بِهِمَا كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِتْرَتِهِ أَهْلِ بَیْتِهِ الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً وَ هُمَا الْخَلِیفَتَانِ عَلَی الْأُمَّهِ بَعْدَهُ .

ابابصیر گوید: به حضرت صادق عرض کردم: ... امت حضـرت محمد (ص) چه کسانی هستند؟ فرمودند: مؤمنانی که آنچه را از نزد خـدا آمـده است تصـدیق نمودنـد، و به آن دو چیز گرانبهایی که مأمور به تمسک به آنـدو گشـته انـد، چنگ زدنـد، کتاب خـدا و عترت و خانـدان رسول خـدا (ص) که خداوند پلیدی را از آنان زدوده، و پاک و مطهرشان ساخته، و آن دو بعد از پیامبر، جانشین او بر امتش می باشند. شاهد دیگر بر اینکه فرقه ی ناجیه ی این امت، شیعیان و دوستان

حضرت امیر می باشند، اینست که در آیه ی شریفه آنچه به عنوان محور هدایت و عدالت معرفی شده «حق» است. و بنا بر نقل فریقین در بسیاری از کتب روایی خود به سندهای متعدد، پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ اَلْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ» : «علی با حق، و حق با علی است».

------------------ . الطرائف، ج۲، ص ۴۳۰، احقاق الحق، ج۷، ص۱۸۵.

. الکافی، ج۸، ص۳۳.

. الکافی، ج۱، ص۴۱۴.

. کشف الیقین، ص۳۸۹.

. تفسیر العیاشی، ج۲، ص۴۳.

آیه ی هشتم

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ مَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ یَهْدی لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلاَّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» (یونس/۲۱۳/۳۵)

«بگو: آیا از شرکای شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو: خدا به سوی حق هدایت می کند، آیا با این حال، کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟»

فِی رِوَایَهِ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ فِی قَوْلِهِ: «أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» فَأَمَّا مَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ فَهُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ بَعْدِهِ، وَ أَمَّا مَنْ لَا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدَی فَهُوَ مَنْ خَالَفَ مِنْ قُرَیْشٍ وَ غَیْرِهِمْ أَهْلَ بَیْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ .

ابوالجارود از حضرت باقر در باره ی آیه ی (آیه ی مذکور) روایت کرده که فرمودند: اما آنها که بسوی حق هدایت می کنند حضرت محمد (ص)

و آل محمد (ص) پس از اویند، اما کسانی که هدایت نمی یابند مگر آنکه کسی آنها را هدایت کند، کسانی از قریش و غیر قریش هستند که پس از پیامبر با خاندان او مخالفت کردند.

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ‌ قَالَ: لَقَدْ قَضَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ‌ بِقَضِیَّةٍ مَا قَضَی بِهَا أَحَدٌ کَانَ قَبْلَهُ وَ کَانَتْ أَوَّلَ قَضِیَّةٍ قَضَی بِهَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ ذَلِکَ أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ أَفْضَی الْأَمْرُ إِلَی أَبِی بَکْرٍ أُتِیَ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَکْرٍ أَ شَرِبْتَ الْخَمْرَ؟

فَقَالَ الرَّجُلُ: نَعَمْ.

فَقَالَ: وَ لِمَ شَرِبْتَهَا وَ هِیَ مُحَرَّمَةٌ؟

فَقَالَ: إِنَّنِی لَمَّا أَسْلَمْتُ وَ مَنْزِلِی بَیْنَ ظَهْرَانَیْ قَوْمٍ یَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ یَسْتَحِلُّونَهَا وَ لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهَا حَرَامٌ فَأَجْتَنِبُهَا.

قَالَ: فَالْتَفَتَ أَبُو بَکْرٍ إِلَی عُمَرَ فَقَالَ: مَا تَقُولُ یَا أَبَا حَفْصٍ فِی أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ؟!

فَقَالَ: مُعْضِلَةٌ وَ أَبُو الْحَسَنِ لَهَا.

فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ: یَا غُلَامُ! ادْعُ لَنَا عَلِیّاً.

قَالَ عُمَرُ: بَلْ یُؤْتَی الْحَکَمُ فِی مَنْزِلِهِ.

فَأَتَوْهُ وَ مَعَهُ سَلْمَانُ الْفَارِسِیُّ فَأَخْبَرَهُ بِقِصَّةِ الرَّجُلِ فَاقْتَصَّ عَلَیْهِ قِصَّتَهُ فَقَالَ عَلِیٌّ ‌ لِأَبِی بَکْرٍ: ابْعَثْ مَعَهُ مَنْ یَدُورُ بِهِ عَلَی مَجَالِسِ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ، فَمَنْ کَانَ تَلَا عَلَیْهِ آیَةَ التَّحْرِیمِ فَلْیَشْهَدْ عَلَیْهِ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ تَلَا عَلَیْهِ آیَةَ التَّحْرِیمِ فَلَا شَیْ ءَ عَلَیْهِ.

فَفَعَلَ أَبُو بَکْرٍ بِالرَّجُلِ مَا قَالَ عَلِیٌّ ‌ فَلَمْ یَشْهَدْ عَلَیْهِ أَحَدٌ فَخَلَّی سَبِیلَهُ.

فَقَالَ سَلْمَانُ لِعَلِیٍّ ‌: لَقَدْ أَرْشَدْتَهُمْ.

فَقَالَ عَلِیٌّ ‌: إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُجَدِّدَ تَأْکِیدَ هَذِهِ الْآیَةِ فِیَّ وَ فِیهِمْ: «أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» .

ابابصیر از امام صادق ‌ روایت کرده که فرمودند: روزی حضرت امیر المؤمنین ‌

قضاوتی کردند که کسی پیش از ایشان آن گونه قضاوت نکرده بود و این اولین قضاوتی بود که پس از رسول خدا (ص) نمودند؛ وقتی رسول خدا (ص) رحلت فرمودند و ابوبکر بر مسند حکومت نشست مردی را که شراب خورده بود نزد ابوبکر آوردند. از او پرسید: شراب نوشیده ای؟

گفت: آری.

گفت: چرا نوشیدی و حال آنکه حرام است؟

گفت: من اسلام آوردم در حالی که در میان مردمی زندگی می کردم که شراب می نوشیدند و آنرا حلال می دانستند. اگر می دانستم شراب حرام است از آن اجتناب می نمودم.

ابوبکر رو به عمر کرد و گفت: ای اباحفص! نظرت درباره ی مسأله ی این مرد چیست؟

گفت: امر پیچیده و دشواری است که ابوالحسن باید آنرا حل کند.

ابوبکر صدا زد: ای غلام! علی را فرا خوان.

عمر گفت: خیر، بلکه دیگران باید به منزل حَکَم و داور بروند.

پس همگی خدمت حضرت آمدند در زمانی که سلمان فارسی نزد ایشان بود. قصه ی آن مرد را برای حضرت گفتند. حضرت علی □ به ابوبکر فرمودند: کسی را با این مرد بفرست تا او را در مجالس مهاجران و انصار بگرداند، و جویا شود که اگر کسی شهادت داد که آیه ای را که بیانگر حرمت شراب است برای این مرد خوانده شهادت دهد، و گر نه گناه و حدی بر این مرد نیست.

ابوبکر کاری را که حضرت فرمودند انجام داد، اما کسی بر شهادت نداد. لذا آن مرد را رها کردند.

آنگاه سلمان به حضرت علی □ عرضه داشت: آنها را راهنمائی کردید.

حضرت فرمودند: خواستم تأکید این آیه را در حق خودم و ایشان تازه کنم: «آیا کسی که بسوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او

پیروی شود یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند؟ پس شما را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟».

رَوَی جَابِرُ بْنُ یَزِیدَ وَ عُمَرُ بْنُ أَوْسٍ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ اللَّفْظُ لَهُ أَنَّ عُمَرَ قَالَ: لَا أَدْرِی مَا أَصْنَعُ بِالْمَجُوسِ، أَیْنَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالُوا: هَا هُوَ ذَا، فَجَاءَ، فَقَالَ: مَا سَمِعْتَ عَلِیّاً یَقُولُ فِی الْمَجُوسِ؟ فَإِنْ کُنْتَ لَمْ تَسْمَعْهُ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذَلِکَ، فَمَضَی ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَی عَلِیٍّ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ: «أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» ثُمَّ أَفْتَاهُ .

روایت شده که عمر گفت: نمی دانم با زرتشتیان چه کنم. عبدالله بن مسعود کجاست؟ گفتند: او فلان جاست. وقتی که آمد عمر به او گفت: از علی درباره ی زرتشتیان چه شنیده ای؟ اگر نشنیده ای از او بپرس. ابن عباس خدمت حضرت رسید و سؤال کرد حضرت فرمودند: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟» سپس حکم زرتشتیان را به او فرمودند. ------------------- . معانی الأخبار، ص۹۴.

. رک: احقاق الحق، ج۵، ص۶۲۳ الی ۶۳۹ و ج۱۶، ص۳۸۴ الی ۳۹۸ و ج۲۱، ص۳۹۰ الی ۳۹۶ و ج۲۳، ص۳۰۷ و ۳۰۸ و ج۲۳، ص۳۸۱.

. تفسیر القمی، ج۱، ص۳۱۲. ----------------------

ابابصیر از امام صادق روایت کرده که فرمودند: روزی حضرت امیر المؤمنین قضاوتی کردند که کسی پیش از ایشان آن گونه قضاوت نکرده بود و این اولین قضاوتی بود

که پس از رسول خدا (ص) نمودند؛ وقتی رسول خدا (ص) رحلت فرمودند و ابوبکر بر مسند حکومت نشست مردی را که شراب خورده بود نزد ابوبکر آوردند. از او پرسید: شراب نوشیده ای؟

گفت: آری.

گفت: چرا نوشیدی و حال آنکه حرام است؟

گفت: من اسلام آوردم در حالی که در میان مردمی زندگی می کردم که شراب می نوشیدند و آنرا حلال می دانستند. اگر می دانستم شراب حرام است از آن اجتناب می نمودم.

ابوبکر رو به عمر کرد و گفت: ای اباحفص! نظرت درباره ی مسأله ی این مرد چیست؟

گفت: امر پیچیده و دشواری است که ابوالحسن باید آنرا حل کند.

ابوبکر صدا زد: ای غلام! علی را فرا خوان.

عمر گفت: خیر، بلکه دیگران باید به منزل حَکَم و داور بروند.

پس همگی خدمت حضرت آمدند در زمانی که سلمان فارسی نزد ایشان بود. قصه ی آن مرد را برای حضرت گفتند. حضرت علی به ابوبکر فرمودند: کسی را با این مرد بفرست تا او را در مجالس مهاجران و انصار بگرداند، و جویا شود که اگر کسی شهادت داد که آیه ای را که بیانگر حرمت شراب است برای این مرد خوانده شهادت دهد، و گر نه گناه و حدی بر این مرد نیست.

ابوبکر کاری را که حضرت فرمودند انجام داد، اما کسی بر شهادت نداد. لذا آن مرد را رها کردند.

آنگاه سلمان به حضرت علی عرضه داشت: آنها را راهنمائی کردید.

حضرت فرمودند: خواستم تأکید این آیه را در حق خودم و ایشان تازه کنم: «آیا کسی که بسوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند؟ پس شما

را چه شده؟ چگونه حکم می کنید؟».

رَوَی جَابِرُ بْنُ یَزِیدَ وَ عُمَرُ بْنُ أَوْسٍ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ اللَّفْظُ لَهُ أَنَّ عُمَرَ قَالَ: لَا أَدْرِی مَا أَصْنَعُ بِالْمَجُوسِ، أَیْنَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالُوا: هَا هُوَ ذَا، فَجَاءَ، فَقَالَ: مَا سَمِعْتَ عَلِیّاً یَقُولُ فِی الْمَجُوسِ؟ فَإِنْ کُنْتَ لَمْ تَسْمَعْهُ فَاسْأَلْهُ عَنْ ذَلِکَ، فَمَضَی ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَی عَلِیٍّ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ: «أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» ثُمَّ أَفْتَاهُ.

روایت شده که عمر گفت: نمی دانم با زرتشتیان چه کنم. عبدالله بن مسعود کجاست؟ گفتند: او فلان جاست. وقتی که آمد عمر به او گفت: از علی درباره ی زرتشتیان چه شنیده ای؟ اگر نشنیده ای از او بپرس. ابن عباس خدمت حضرت رسید و سؤال کرد حضرت فرمودند: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند سزاوارتر است که مردم پیرویش کنند و یا کسی که خودش راه به جایی نمی برد مگر آنکه دیگری هدایتش کند. پس شما را چه شده و چگونه حکم می کنید؟» سپس حکم زرتشتیان را به او فرمودند

آیه ی نهم

«وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ» (نحل/۱۶/۲۶۹)

«و علاماتی قرار داد و به وسیله ستارگان هدایت می شوند»

عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی: «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ» قَالَ: نَحْنُ الْعَلَامَاتُ وَ النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ (ص).

وشاء گوید: از حضرت رضا (ص) درباره ی این فرمایش خداوند متعال (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند: ما علامات هستیم و ستاره رسول خدا (ص) است

آیه ی دهم

«وَ لَقَدْ بَعَثْنا فی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلالَهُ فَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُکَذِّبینَ» (نحل/۳۶/۲۷۱)

«و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت. پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود».

این آیه از آیات بسیار مهمّی است که بیانگر شرایط هدایت است. پیام خدا به تمام امّت ها این است: پرستش خدا و اجتناب از طاغوت، ملاک هدایت، و سر باز زدن از این دو، موجب گمراهی است. انشاء الله پس از این در ذیل آیه ی شانزدهم (زمر/۱۷

و ۱۸/۴۶۰)، درباره ی شرایط هدایت، مفصّلا سخن خواهیم گفت؛ لذا در اینجا تنها به ذکر روایتی درباره ی این آیه بسنده می کنیم ------------------

الکافی، ج۷، ص۲۴۹. شیخ مفید در کتاب الإرشاد این قضیه را به اجمال نقل کرده و درباره ی آن فرموده: «جاء الخبر من رجال العامه و الخاصه».

. المناقب، ج۲، ص۳۶۸.

. الکافی، ج۱، ص۲۰۷.

عَنْ خَطَّابِ بْنِ مُسْلِمَهٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً قَطُّ إِلَّا بِوَلَايَتِنَا وَ الْبَرَاءَهِ مِنْ عَدُوِّنَا، وَ

ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ فِی کِتَابِهِ: «وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَی اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ الضَّلالَهُ» بِتَکْذِیبِهِمْ آلَ مُحَمَّدٍ (ص)، ثُمَّ قَالَ: «فَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُکَذِّبِینَ» .

خَطّاب بن مسلمه گوید: حضرت باقر فرمودند: خداوند هیچ پیامبری را برنیانگیخت مگر با ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما، و این همان فرموده ی خدا در کتابش است: «و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید. پس بعضشان را خدا هدایت کرد و بعض دیگر گمراهی برایشان مقرر گشت» زیرا آل محمد (ص) را تکذیب کردند؛ «پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کنان چگونه بود».

آیه ی یازدهم

«وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی» (طه/۸۲/۳۱۷)

«و همانا من بسیار آمرزنده ام نسبت به کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود»

عَنِ الْحَارِثِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ فِی قَوْلِ اللَّهِ: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی»، قَالَ: أَ لَا تَرَی کَیْفَ اشْتَرَطَ وَ لَمْ یَنْفَعْهُ التَّوْبَهُ وَ الْإِیمَانُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّی اهْتَدَی! وَ اللَّهِ لَوْ جَهَدَ أَنْ یَعْمَلَ بِعَمَلٍ مَا قُبِلَ مِنْهُ حَتَّی یَهْتَدِیَ.

قُلْتُ: إِلَی مَنْ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ؟

قَالَ: إِلَیْنَا .

حارث بن یحیی گوید: حضرت باقر درباره ی این فرمایش خدا (آیه ی مذکور) فرمودند: نمی بینی چگونه شرط کرده؟! توبه و ایمان و عمل صالح به بنده نفعی نرساند تا هدایت شود! به خدا قسم، هر چند در انجام کاری بکوشد، از او پذیرفته نشود

تا اینکه هدایت یابد.

گفتم: فدایتان گردم! بسوی چه کس هدایت شود؟

فرمودند: بسوی ما.

عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ هُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ: يَا سَدِيرُ! إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ لَنَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى»، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَلَايَتِنَا.

ثُمَّ قَالَ: يَا سَدِيرُ! فَأُرِيكَ الصَّادِّينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ؛ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ الصَّادُّونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ، إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَداً يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ (ص) حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ (ص) .

سَدیر گوید: من از مسجد الحرام خارج می شدم که حضرت باقر وارد شدند. دست مرا گرفتند و رو به خانه ی خدا کرده و فرمودند: ای سدیر! مردم امر شده اند که نزد این سنگها بیایند و گرد آن طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایتشان نسبت به ما را اعلام کنند و این همان فرموده ی خداست: «و همانا من بسیار آمرزنده ام نسبت به کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و آنگاه هدایت شود»، آنگاه با دست به سینه ی خود اشاره ی کرده و فرمودند: بسوی ولایت ما.

سپس فرمودند: ای سدیر! کسانی که مردم را از دین خدا مانع می شوند به تو نشان می دهم؛ آنگاه به

ابوحنیفه و سفیان ثوری که در آن زمان در مسجد مردم گرد ایشان حلقه زده بودند، نگریست و فرمود: اینها بدون هدایتی از جانب خدا و بدون سندی آشکار، از دین خدا جلوگیری می کنند، همانا این خبیث ها اگر در خانه های خود نشینند، مردم بگردند افتند و کسی را نیابند که از خداوند ﷻ و رسولش به آنها خبر دهد، تا اینکه نزد ما آیند و ما آنها را از خدای ﷻ و رسولش خبر دهیم.

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَ إِنِّى لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى» قَالَ: وَ مَنْ تَابَ مِنْ ظُلْمٍ وَ آمَنَ مِنْ كُفْرٍ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى إِلَى وَلَايَتِنَا وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ .

یعقوب بن شعیب گوید: از حضرت صادق درباره ی این فرموده ی خدا (آیه ی مذکور) پرسیدم، فرمودند: هر کس از ظلم به توبه بازگردد و از کفر به ایمان، و عمل صالح انجام دهد و آنگاه به ولایت ما راه یابد (و با دست به سینه ی خود اشاره فرمود).

عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِى عَبْدِ اللَّهِ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَ إِنِّى لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى»، فَمَا هَذَا الِاهْتِدَاءُ بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ الْإِيمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ الْأَئِمَّةِ وَ اللَّهِ إِمَامٍ بَعْدَ إِمَامٍ .

داود بن کثیر رقی گوید: بر امام صادق وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم، اینکه خداوند ﷻ فرموده: (آیه ی مذکور)، معنای این هدایت که پس از توبه و ایمان و عمل صالح

می باشد چیست؟ فرمودند: به خدا قسم مقصود شناخت ائمه است، امامی پس از امام دیگر.

. تفسیر العیاشی، ج۲، ص۲۵۸.

. تفسیر القمی، ج۲، ص۶۱.

. الکافی، ج۱، ص۳۹۲.

. بصائر الدرجات، ص۷۸.

. تأویل الآیات، ص۳۱۰.

آیه ی دوازدهم

«قالَ اهْبِطا مِنْها جَمیعاً بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لا یَشْقَی» (طه/۳۲۰/۱۲۳)

«خداوند فرمود: همگی پایین بروید در حالی که بعضی دشمن بعضی دیگر خواهید بود، پس اگر هدایتی از من سوی شما آمد، پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت»

عَنْ عِیسَی بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: أَنَّهُ سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لا یَشْقی»، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّبِعُوا هُدَی اللَّهِ تَهْتَدُوا وَ تَرْشُدُوا وَ هُوَ هُدَایَ وَ هُدَایَ وَ هُدَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ، فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَاهُ فِی حَیَاتِی وَ بَعْدَ مَوْتِی فَقَدِ اتَّبَعَ هُدَایَ وَ مَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَقَدِ اتَّبَعَ هُدَی اللَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَ هُدَی اللَّهِ فَلَا یَضِلُّ وَ لَا یَشْقَی .

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت کاظم از پدرشان درباره ی این فرمایش خداوند :.«پس هر کس هدایت مرا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت» پرسیدند، ایشان فرمودند: رسول خدا (ص) فرمودند: ای مردم! پیرو هدایت خدا باشید تا هدایت شوید و راه یابید، و آن، هدایتِ من است، و هدایت من هدایت علی بن ابیطالب است، پس هر که پیرو هدایت او باشد، چه در زمان زندگی من و چه پس از

مرگم، از هـدایت من پیروی کرده و هر که از هدایت من پیروی کند از هدایت خدا پیروی کرده و آنکه از هدایت خدا پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.

آیه ی سیزدهم

«قُلْ کُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِیِّ وَ مَنِ اهْتَدی» (طه/۱۳۵/۳۲۱)

«بگو: همه در انتظاریم! پس منتظر باشید که به زودی خواهید دانست چه کسی رهرو راه راست و هدایت یافته است»

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سُئِلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْبَاقِرُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِیِّ وَ مَنِ اهْتَدی» قَالَ: اهْتَدَی إِلَی وَلَایَتِنَا .

جابر گوید: از حضـرت باقر درباره ی این فرموده ی خداونـد (آیه ی مـذکور) پرسـش شد، فرمودند: یعنی به ولایت ما راه یافته است.

عَنْ عِیسَی بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِیِّ وَ مَنِ اهْتَدی» قَالَ: الصِّرَاطُ السَّوِیُّ هُوَ الْقَائِمُ وَ الْمَهْدِیُّ مَنِ اهْتَدَی إِلَی طَاعَتِهِ .

عیسی بن داود نجار گویـد: حضـرت موسـی بن جعفر فرمودنـد: از پـدرم دربـاره ی این فرمایش خداونـد پرسـیدم (آیه ی مذکور)، فرمود: راه راست حضرت قائم است و هدایت یافته، کسی است که به اطاعت او راه یابد.

نکته

اینکه در ذیل برخی از آیات، اهلبیت (ع) در روایات متعددی که از ایشان صادر شده، هدایت شدن را، به ولایت و پذیرش آن معنا کرده اند دو علت برای آن می توان برشمرد:

ولایت مهم ترین دسـتور خداست که موجب کامل شدن دین گشته، از اینرو هر کس بسوی آن هدایت شد و آنرا پذیرفت، به مهم ترین امر و تکلیف الهی راه یافته و گردن نهاده است.

راه یـافتن به ولاـیت مساوی است با هـدایت بسوی اسـلام تحریف نشـده. راه یافتن به ولایت یعنی فرا گرفتن عقایـد، اخلاق و احکام دین خود از معدن پاک اهلبیت (ع)،

آن گونه که خدا و رسول خدا (ص) فرموده اند، بدون هیچ تحریف و آلودگی مربوط به افکار و نظرات بشر (در بحث هدایت تشریعی و هدایت تبیینی اهلبیت (ع) مشروح این دلیل ذکر شد).

آیه ی چهاردهم

«وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صِراطِ الْحَميدِ» (حجّ/۲۴/۳۳۵)

«و بسوی گفتار پاک هدایت شدند و به راه ستوده راه یافتند»

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صِراطِ الْحَمِيدِ» قَالَ: ذَاكَ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرٌ وَ عُبَيْدَةُ وَ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ عَمَّارٌ هُدُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ .

عبد الرحمن بن كثير از حضرت صادق روایت کرده که درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: (از مصادیق این آیه) حمزه و جعفر و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار بودند که بسوی امیر المؤمنین هدایت شدند.

عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صِراطِ الْحَمِيدِ» فَقَالَ: هُوَ وَ اللَّهِ هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ . ----------------

تأويل الآيات، ص۳۱۴.

. تأويل الآيات، ص۳۱۷.

. تأويل الآيات، ص۳۱۷.

. الكافي، ج۱، ص۴۲۶.

ضُریس کُناسی از حضرت صادق درباره ی آیه ی مذکور پرسید، فرمودند: به خدا قسم، مقصود همین امری است که شما بر آنید (پذیرش امامت و ولایت اهلبیت (ع)).

آیه ی پانزدهم

«قُلْ أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبينُ» (نور/۵۴/۳۵۷)

«بگو: خـدا را اطـاعت کنیـد، و از رسولش فرمـان بریـد. و اگر سـرپیچی نماییـد، بر او بـار رسـالت اوست و بر شـما بار تکلیف خویش است، اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد و بر فرستاده چیزی جز رساندن آشکار نیست»

عَنْ

عِيسَى بْنِ دَاوُدَ النَّجَّارِ عَنْ الْإِمَامِ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ» مِنَ السَّمْعِ وَ الطَّاعَهِ وَ الْأَمَانَهِ وَ الصَّبْرِ «وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ» مِنَ الْعُهُودِ الَّتِی أَخَذَهَا اللَّهُ عَلَيْكُمْ فِی عَلِیٍّ وَ مَا بَيَّنَ لَكُمْ فِی الْقُرْآنِ مِنْ فَرْضِ طَاعَتِهِ، فَقَوْلُهُ «وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» أَیْ وَ إِنْ تُطِيعُوا عَلِيّاً تَهْتَدُوا «وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ» هَكَذَا نَزَلَتْ .

عیسی بن داود نجار گوید: حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر از قول پدرشان درباره ی آیه ی: «بگو: خدا را اطاعت کنید، و از رسولش فرمان برید. و اگر سرپیچی نمایید، بر او بار رسالت اوست» فرمودند: بر او شنیدن و اطاعت و امانت داری و صبر (در ادای رسالت خدا) است «و بر شما بار تکلیف خویش است» از پیمانهائی که خدا از شما در مورد علی گرفته و آنچه در قرآن از وجوب اطاعتش بیان نموده، پس اینکه فرموده: «اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید شد» یعنی اگر از علی اطاعت کنید هدایت می یابید «و بر فرستاده چیزی جز رساندن آشکار نیست» آیه این چنین نازل شده است.

نکته

با اینکه در آیه ی شریفه ظاهرا صحبت از اطاعت از پیامبر است و اطاعت از پیامبر، شرط هدایت یافتن معرفی شده، اما در کلام حضرت امام کاظم در ذیل این آیه، اطاعت از حضرت علی به عنوان شرط هدایت معرفی شد. سؤالی که به ذهن می رسد اینست که چرا حضرت کاظم ، آیه را اینگونه معنا کردند و آیا

در جای دیگری از قرآن هم مؤیدی بر این معنا وجود دارد یا خیر؟

در آیه ی (نساء/۵۹/۸۷) خداوند متعال درباره ی اطاعت از رسول و اطاعت از اولی الامر که اهلبیت (ع) می باشند با یک امر «أطیعوا» فرمان داده که معلوم می شود اطاعت از رسول خدا (ص) و اطاعت از اهلبیت ایشان از یک سنخ است. لذا هر کجا هر خصوصیتی در مورد اطاعت از رسول خدا (ص) صدق کند در مورد اطاعت از اهلبیت (ع) نیز صدق می کند. پس اگر اطاعت از رسول خدا موجب هدایت یافتن می شود اطاعت از هر کدام از اهلبیت (ع) و در صدر ایشان، اطاعت از حضرت علی نیز موجب هدایت یافتن می شود.

خداوند متعال به برکت پیامبر اکرم (ص) و اطاعت از آن حضرت، امت ایشان را از جهل و گمراهی نجات دارد و هدایت فرمود: «وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ» (آل عمران/۱۶۴/۷۱ و جمعه/۲/۵۵۳): «هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

اما نکته ای را هم به امت آن جناب هشدار داد:

«وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ» (آل عمران/۱۴۴/۶۸)

«محمد (ص) فقط فرستاده ی خداست، پیش از او نیز، فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد».

سؤال: ملاک بازگشت به گمراهی گذشته چیست؟

پاسخ این سؤال در چند آیه ی بعد آمده:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ تُطیعُوا الَّذینَ

كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلى أَعْقابِكَمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرينَ» (آل عمران/۶۹/۱۴۹)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کافر شده اند اطاعت کنید، شما را به عقب بازمی گردانند و از زیانکاران خواهید شد».

این آیه به صراحت بیان می دارد که ملاک بازگشت به جهل و گمراهی پیشین، اطاعت از کسی است که نباید از او اطاعت و فرمانبری کرد. خداوند متعال در آیه ی نساء/۵۹، به اهلبیت (ع) با عنوان «اولوا الامر» تعبیر فرموده و به اطاعت ایشان دستور داده. اگر کسی پس از پیامبر از اهلبیت (ع) اطاعت کند، دنباله رو همان راه هدایتی است که با اطاعت از پیامبر در آن وارد شده بود. اما اگر از کسانی که اطاعت ایشان مورد تأیید و امضای خدا نیست، بلکه مورد نهی او بوده و در مقابل آن می باشد اطاعت کند مسلما از شاهراه هدایت بیرون شده و به چاه ضلالت فرو شده و به دوران جاهلیت و گمراهی

. المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۹.

. تأویل الآیات، ص ۳۶۴. ----------------

گذشته اش بازگشته است. پس، اطاعت از حضرت علی و دیگر ائمه ی هدی (ع) به طریق اولی (نسبت به اطاعت از پیامبر اکرم (ص)) موجب هدایت یافتن می شود

آیه ی شانزدهم (شرایط هدایت اولوا الالباب)

اشاره

«وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُواْ الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُواْ إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذينَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ» (زمر/۱۷ و ۱۸/۴۶۰)

«و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن آنهاست. پس بندگان مرا بشارت ده، کسانی که گفتار را می شنوند و از نیکوترین آن پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندان اند»

بنا بر روایت ذیل،

بهرمندی اولوا الالباب از هدایت الهی، به خاطر رجوع به اهلبیت «علیهم السلام» و به برکت تسلیم شدن در مقابل ایشان بوده است:

عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» إِلَی آخِرِ الْآیَهِ، قَالَ: هُمُ الْمُسَلِّمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ (ص)؛ الَّذِینَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِیثَ لَمْ یَزِیدُوا فِیهِ وَ لَمْ یَنْقُصُوا مِنْهُ جَاءُوا بِهِ کَمَا سَمِعُوهُ .

ابابصیر گوید: از حضرت صادق درباره ی این آیه: «کسانی که قول را می شنوند و از نیکوترین آن پیروی می کنند» پرسیدم، فرمودند: آنها تسلیم شدگانند در برابر آل محمد «صلی الله علیه و آله»، کسانی که چون حدیثی شنوند کم و زیادش نکنند و چنان که آن را شنیده اند بیاورند. با توجّه به اینکه در دو آیه ی فوق سخن از کسانی است که از هدایت الهی بهرمند شدند و برای ایشان چهار خصوصیت ذکر شده که در واقع چهار شرط لازم برای برخورداری از هدایت الهی است:

۱. اِجْتَنَبُواْ الطَّاغُوتَ أَن یَعْبُدُوهَا

۲. وَ أَنَابُواْ إِلیَ اللَّهِ

۳. یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ

۴. فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

به نظر می رسد که چون برخورداری از هدایت الهی بسیار اهمّیت دارد، لازم است بدانیم که مقصود از هر یک از این چهار خصوصیت چیست تا «إنشاء الله» با اتیان به شرایط هدایت، از هدایت الهی بهرمند گردیم؛ و نیز با تحقیق درباره ی خصوصیات مذکور با توجّه به دیگر آیات، دریابیم که چه ربطی بین خصوصیات مذکور با رجوع به اهلبیت و تسلیم در مقابل ایشان است که حضرت صادق «علیه السلام» در تفسیر این آیه بیان فرمودند.

«اِجْتَنَبُواْ الطَّاغُوتَ أَن یَعْبُدُوهَا»

اشاره

سؤال: طاغوت چیست و یا کیست؟ عبادت طاغوت و اجتناب از عبادتش به

چه معناست؟

برای اینکه بدانیم طاغوت یعنی چه بایستی ابتدا معنای طغیان روشن شود. معنای طغیان را از این آیات می توان دریافت:

«عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ، كَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغَى، أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى» (علق/ ۵ الی ۷/۵۹۷)

«به انسان آنچه را نمی دانست آموخت. چنین نیست، همانا آدمی طغیان می کند، همین که خود را بی نیاز بیند».

از این آیات استفاده می شود که انسان با طغیانش - که آن هم در اثر احساس بی نیازی است — از پذیرش تعلیم الهی سر باز می زند. امّا «ما لَمْ يَعْلَمْ» انسان چیست که خدا به او آموخت؟ پاسخ این سؤال را در این آیه می جوییم:

«وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ» (نحل/۷۸/۲۷۵)

«و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و دیدگان و دل ها قرار داد».

انسان هیچ نمی دانست؛ خدا گوش و چشم و دلش داد تا اینها ابزار تعلّم باشد در وجود او. البتّه جز اینها، کتابت را نیز به انسان آموخت تا به وسیله ی آن نیز تعلّم بیند:

«الَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» (علق/۴/۵۹۷): «همان که به وسیله ی قلم آموخت».

امّا خدا انسان را با این ابزارها به حال خود وانگذاشت تا خود به خود بیاموزد، بلکه خیل عظیمی از پیامبران را نیز به سوی او فرستاد تا سعادتش را به وی بیاموزد، و برای تحقّق این مقصود، علمی به پیامبران داد که به امّتشان نداده بود و امّت نمی توانستند با ابزارهای تعلّم، خود به خود بدان دست یابند:

۱. «أُبَلِّغُكُمْ رِسالاتِ رَبِّی وَ أَنْصَحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» (اعراف/۶۲/۱۵۸)

«[نوح به امّتش گفت:] پیام های

پروردگار خویش را به شما می رسانم و اندرزتان می دهم و از خدا چیزها می دانم که شما نمی دانید».

. الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲.

. «یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جائَنی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا (مریم/۴۳/۳۰۸)

«[ابراهیم گفت:] ای پدر، مرا از دانش [وحی، حقایقی] به دست آمده که تو را نیامده است، پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم».

۳. «کَما أَرْسَلْنا فیکُمْ رَسُولاً مِنْکُمْ یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیاتِنا وَ یُزَکِّیکُمْ وَ یُعَلِّمُکُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُعَلِّمُکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره/۱۵۱/۲۳)

«چنان که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)، تا آیات ما را بر شما تلاوت کند و پاکتان سازد و کتاب و حکمتتان بیاموزد و آنچه را نمی دانستید تعلیمتان دهد».

۴. «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (نحل/۴۳/۲۷۲ و انبیاء/۷/۳۲۲)

«پس اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید».

یعنی «اهل ذکر»، علمی را که شما نمی دانید و نمی توانید بدانید می دانند، لذا راه شما به دانستن آن علم، تنها پرسش از اهل ذکر خواهد بود. امّا اهل ذکر چه کسانی هستند؟ اگر مراد از «ذکر»، قرآن باشد - چنان که در آیات متعدّدی قرآن به این نام خوانده شده (رک: حجر/۶/۲۶۲ و حجر/۹/۲۶۲ و نحل/۴۴/۲۷۲ و صاد/۸/۴۵۳ و زخرف/۵ الی ۸/۴۸۹ و قمر/۲۵/۵۲۹ و قلم/۵۱ و ۵۲/ ۵۶۶) - اهلش اوّلا رسول خداست «صلی الله علیه و آله» که قرآن به صورت دفعی و تدریجی بر او نازل شده و علم آن نزد اوست و ثانیا کسانی که پس از آن حضرت علم قرآن به ایشان به ارث رسیده که اهلبیت آن حضرت می باشند (رک: رعد/۴۳/۲۵۵،

و فاطر/۳۲/۴۳۸ به ضـمیمه ی این دو آیه: آل عمران/۳۳ و ۳۴/۵۴ و نساء/۵۴/۸۷)، و اگر مراد از «ذکر»، رسول خدا «صلی الله علیه و آله» باشد (رک: طلاق/۱۰ و ۱۱/۵۵۹)، باز اهل ذکر، اهلبیت آن حضرت می باشند.

انسان با ابزارهایی که خـدا به او بخشیده، خود به خود، تنها نسبت به ظاهر زندگی دنیا علم پیدا می کند و علمش فراتر از آن نمی رود:

«یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غافِلُونَ» (روم/۷/۴۰۵)

«از زندگی دنیا ظاهری را می دانند و آنها از آخرت بی خبرند»

و با این علم اندک، از «ذکر» که کتاب خدا و رسول اوست رویگردان می شود!

«فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ إِلاَّ الْحَیاهَ الدُّنْیا، ذلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (نجم/۲۹ و ۳۰/۵۲۷)

«پس، از کسی که از یاد ما دل می گرداند و جز زندگی دنیا را نمی خواهد روی گردان. این نهایت دانش آنهاست»

(و نیز رک: جاثیه/۲۴ و ۲۵/۵۰۱).

این رویگردانی در اثر طغیـان است، و طغیـان، ناشـی از احسـاس بی نیـازی از علم پیـامبران و اکتفا به علم خویش! طغیان یعنی لبریز شـدن، امّا نه لبریز شـدنی که بخاطر پر شـدن است، لبریز شدنی که ناشـی از خیال پر شدن است (أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَی). انسان کـوته بین که جز زنـدگی دنیـا نمی دانـد در مقابـل علم انبیـا و دعـوت ایشـان به فراتر از ظـاهر زنـدگی دنیـا (: خـدا و غیب و آخرت)، طغیان می کند، یعنی لبریز می شود و علوم و معارف ایشان را نمی پذیرد و انکار می کند و به زندگی دنیا بسنده می کند. این طغیان، اصل همه ی طغیانها و تجاوز از حدّهاست: «حُبُّ الدُّنْیا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَهٍ» .

«فَأَمَّا مَنْ طَغَی، وَ آثَرَ الْحَیاهَ الدُّنْیا، فَإِنَّ الْجَحیمَ هِیَ الْمَأْوَی»

(نازعات/۳۷ الی ۳۹/۵۸۴)

«پس امّا آنکه سرکشی کرد، و زندگی پست تر را برگزید، پس همانا دوزخ جایگاه اوست» خدا در ابتدای سوره ی بقره (۲/۲) می فرماید: «قرآن که شکّی در آن نیست هدایت است برای اهل تقوا». اهل تقوا کسانی اند که وقایه نفس می کنند، یعنی جلوی نفس خود را می گیرند تا مبادا پا از گلیمش فراتر نهد و طغیان کند. آنگاه وصفی که خدا برای ایشان ذکر فرموده این است: «الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره/۳/۲) «آنان که به غیب ایمان می آورند»، و در آیه ی بعد می فرماید:

«وَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ» (بقره/۴/۲)

«و آنان که به آنچه به تو نازل گردیده و آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان می آورند و اینانند که به آخرت یقین دارند»

این آیات بیانگر این است که: اهل تقوا در مقابل آن کسانی اند که تنها ظاهری از زندگی دنیا می دانند و از آخرت غافلند و این نهایت دانش ایشان است. اهل تقوا در برابر انبیا زانو زدند و علم الهی ایشان را آموختند و به آن ایمان آوردند و به دست آنان هدایت یافتند:

«أُولئِكَ عَلى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (بقره/۵/۲)

«آنان بر هدایتی از پروردگار خویشند و هم ایشان رستگارانند».

سپس روی سخن را به کفّار و منافقان طغیان گر می نماید که:

«إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ، خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ» (بقره/۶ و ۷/۳)

«همانا آنان که کفر ورزیدند تفاوتشان نکند، چه انذارشان کنی یا انذارشان نکنی ایمان نمی آورند. خدا بر دل ها و شنوایی شان مهر نهاده و بر چشمانشان

پرده ای است و آنها را عذابی بزرگ است».

چشم و گوش و دل که ابزار تعلّم است که خدا به انسان عطا کرده، در اهل طغیان، مهر و پلمپ شده و پذیرای علوم انبیا نیست! سپس در ادامه ی آیات روی سخن به منافقان می گراید و اینکه آنان نیز حقیقتا ایمان نمی آورند و حیله گری می کنند و مؤمنان را سفیه می دانند و چون با یاران شیطانی خود تنها شوند گویند: «ما بی تردید با شما هستیم، جز این نیست که ما آنها را به مسخره گرفته ایم». سپس خدا در پاسخ ایشان می فرماید:

«اَللَّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ یَمُدُّهُمْ فی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ» (بقره/۱۵/۳)

«خداست که آنها را به مسخره می گیرد و فرصت می دهد تا در طغیانشان سرگردان بمانند».

در این آیه، خدا کلّ تعامل ایشان با پیامبر و مؤمنان را که آیات قبل بیانگر آن بود «طغیان» نامیده، پس در ادامه می فرماید: «آنان گمراهی را به بهای هدایت خریدند پس تجارتشان سود نکرد و هدایت پذیر نبودند»، این وصف، در مقابل وصف اهل تقوا و اولوا الالباب است که چون از طغیان به دور بودند از هدایت الهی برخوردار گشتند.

«صُمٌّ بُكْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا یَرْجِعُونَ» (بقره/۱۸/۴)

«کران و گنگان و کورانند، پس باز نمی گردند».

وقتی ابزار تعلّم (چشم و گوش و دل) در اختیار معلّم نباشد، وجود و عدمش فرقی نخواهد داشت. ابزار تعلّم، در وجود اهل طغیان از مسیر اصلی خود دور افتاده:

«وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ كَما لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ» (انعام/۱۴۱/۱۱۰)

«و دل ها و دیدگانشان را می گردانیم همچنان که نخستین بار هم به آن ایمان نیاوردند و آنها را در طغیانشان رها می کنیم که سرگشته بمانند».

علم انبیا نه علمی

است که جز از طریق ایشان بتوان بدان دست یافت؛ لذا در آیه ی بعد می فرماید:

«وَ لَوْ أَنَّنـا نَزَّلْنـا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتى وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَىْ ءٍ قُبُلًا ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ» (انعام/۱۱۱/۱۴۲)

«و اگر ما فرشتگان را به سوی آنها می فرستادیم و مردگان با آنان به سخن می آمدند و همه چیز را فوج فوج در برابرشان گرد می آوردیم باز هم ایمان نمی آوردند مگر اینکه خدا بخواهد، و لیکن بیشترشان جهل می ورزند».

انسان بخاطر نهاد خداپرستش و نیز بخاطر اینکه وجودش آمیخته ای از ملك و ملکوت است، حقیقتا محتاج علم انبیاست - و اگر چه در سر خیال استغنا و بی نیازی پروراند - و سعادت دنیا و آخرتش جز به پیروی از ایشان حاصل نمی آید. اگر انسان از انبیا که به علم الهی دانایند روی گرداند از مقتضای وجود خویش روی گردانده، امّا این اقتضا و نیاز در وجود او باقی و حکمران است، اگر انسان از راه درست، آن اقتضا را پاسخ گفت که «فبها» و گر نه ناچار از راه نادرست پاسخ خواهد گفت و در دام طاغوت می افتد. «فَالطَّاغُوتُ مَنِ اشْتَدَّ طُغْيَانُهُ»؛ طاغوت کسی است که خود را از علم انبیا بی نیاز پنداشت امّا چون حقیقتا با این نیاز و اقتضا در وجود خود و دیگران مواجه شد و نیاز انسان ها را به علم و حکمت و هدایت انبیا دید، جاهلانه حکم راند و در مقابل انبیا دعوت راند و ادّعای هدایتگری نمود! طغیان گران که از علم انبیا سر باز می زنند ناچار دچار جهل طاغوت می شوند و به حکم طاغوت رجوع می کنند. طاغوت، رهبران جبهه ی مقابل

انبیا و اوصیای انبیایند. خدا در ادامه ی آیات مذکور از سوره ی انعام، رجوع طغیان گران را به حکم طاغوت، چنین بیان می کند:

«وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَياطينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما يَفْتَرُونَ، وَ لِتَصْغى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ لِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا ما هُمْ مُقْتَرِفُونَ» (انعام/۱۱۲ و ۱۱۳/۱۴۲)

«و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جنّ گماشتیم که برای فریب، بر یکدیگر سخنان فریبنده القا می کنند، و اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کردند. پس ایشان را با افترایی که می بندند رها کن. و برای این است که قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن گفتار [باطل] مایل شود و به آن دل خوش دارند و آنچه را در صدد ارتکاب آن هستند مرتکب شوند».

شیاطین انس و جنّ، همان شیاطینی هستند که در چند آیه ی بعد سخن از ایشان گفته شده:

«إِنَّ الشَّياطينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ» (انعام/۱۲۱/۱۴۲)

«همانا شیاطین، به اولیاء خود القا می کنند تا با شما مجادله کنند».

و نیز به دلیل لفظ «اولیاء» با توجّه به اینکه ولایت، رابطه ای دوطرفه است، همان طاغوتی هستند که به عنوان اولیاء کافران معرّفی شده اند:

«وَ الَّذينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» (بقره/۲۵۷/۴۳)

«و کسانی که کافر شدند اولیاء ایشان طاغوت است».

و نیز به دلیل مقابله ی «زخرف القول» با «حکم خدا» در آیات ۱۱۲ و ۱۴۴ انعام، معلوم می شود که شیاطین جنّ و انس، همان طاغوتی هستند که در این آیه نیز سخن از حکمرانی وی در مقابل تنزیل گفته شده است:

«أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ

ما أَنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعِيداً» (نساء/۸۸/۶۰)

«آیا ندیدی کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گشته ایمان دارند؟ می خواهند داوری را پیش طاغوت برند، حال آن که دستور یافته اند که به آن کافر شوند! ولی شیطان می خواهد آنها را به گمراهی دوری در اندازد».

«زخرف القول» سخنان بی اساس فریبنده است که طاغوت و طغیان گران بدان دل خوش کرده و از حکم عالمانه ی حقّ تعالی وامانده اند. علم فراتر از ظاهر زندگی دنیا را بایستی تنها از خدا جست (به وساطت انبیا و اوصیا). هر سخنی که هر کسی در موضوعی فراتر از ظاهر زندگی دنیا از خود بگوید از مصادیق «زخرف القول» است؛ در علوم ماوراء ظاهر زندگی دنیا، تنها قول خدا و قولی که بر اساس قول خدا گفته شود «زخرف القول» نیست. حضرت صادق «علیه السلام» فرمودند: «كُلُّ شَيْ ءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ كُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ» : « هر موضوعی باید به قرآن و سنّت ارجاع شود، و هر حدیثی که موافق قرآن نباشد زخرف است».

اینکه هر سخنی باید با کتاب خدا موافق باشد، از آیه ی بعد سوره ی انعام نیز فهمیده می شود، که خدا پس از بیان دلخوشی اهل طغیان به «زخرف القول» از زبان پیامبرش می گوید:

«أَ فَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغي حَكَماً وَ هُوَ الَّذي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتابَ مُفَصَّلاً» (انعام/۱۴۲/۱۱۴)

«پس آیا حَکَمی جز خدا جویم؟ در حالی که اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است».

یعنی کسانی که

سرگرم و دلخوش به «زخرف القول» گشتند، به جای پیروی از حکم خدا، پیرو حکم گویندگان «زخرف القول» گشتند. امّا اگر بنا شد ما جز خدا را حَکَم نگیریم و جز از حکم او پیروی نکنیم، حکم او را از کجا به دست آریم؟ آیه ی مذکور می فرماید: «از کتاب مفصّلی که خدا به سوی شما نازل کرده است». معلوم می شود که خدا حکم همه چیز را در قرآن بیان فرموده، و گر نه همین آیه، مجوّز این خواهد شد که آنجا که حکم خدا نباشد بتوان به حکم غیر او رجوع کرد.

اگر گفته شود: آیا ما می توانیم حکم همه چیز را از قرآن استنباط کنیم؟ پاسخ این است که: اگر ما در این زمینه ناتوانیم، حکم این ناتوانی ما نیز در قرآن بیان شده؛ خدا در قرآن بارها کسانی را که علم قرآن نزد ایشان است و تنها بر اساس آن حکم می کنند و حکم همه چیز را از آن استنباط می کنند معرّفی کرده و امّت را به ایشان ارجاع داده است. چنان که خدای تعالی در آیه ی «وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ» (نحل/۷۸/۲۷۵) فرموده، گوش و چشم و فؤاد را به عنوان ابزارهای تعلّم در وجود انسان نهاده، امّا در پایان آیه نیز فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ یعنی خدا گوش و چشم و فؤاد را برای شما نهاد تا شاید شکر کنید. شکر گوش و چشم و فؤاد به این است که انسان این سه را در جایگاه حقیقی علم به کار برد، یعنی در دانستن فراتر از ظاهر زندگی دنیا، گوش و چشم

و دلش را به پیامبران سپارد و در اختیار ایشان نهد که مجرای علم الهی اند. امّا در عین حال، خدا خبر داد که انسان ها کمتر شکر این سه نعمت را به جا می آورند. در سوره ی مؤمنون، ابتدا در آیات (۷۵ تا ۷۷) عاقبت اهل طغیان را بیان کرد و آنگاه خطاب به دیگر انسان ها فرمود:

«وَ هُوَ الَّذی أَنْشَأَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلیلاً ما تَشْکُرُونَ (مؤمنون/۷۸/۳۴۷)

«و اوست که برای شما گوش و چشم و دل پدید آورد، امّا کمتر سپاسگزاری می کنید».

و در سوره ی سجده (۹/۴۱۵) نیز از کمی شکر این سه نعمت سخن گفت و آیه ی بعد، از قول کسانی که نسبت به این سه نعمت ناشکر بودند فرمود:

«وَ قالُوا أَ إِذا ضَلَلْنا فِی الْأَرْضِ أَ إِنَّا لَفی خَلْقٍ جَدیدٍ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ» (سجده/۱۰/۴۱۶)

«و گفتند: آیا وقتی در زمین ناپدید شدیم، در آفرینش تازه ای خواهیم شد؟ بلکه آنها به لقای پروردگارشان کافرند».

(اینها همان اهل طغیانند که در جای دیگری نیز درباره ی ایشان فرمود: «فَنَذَرُ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقائَنا فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ» (یونس/۱۱/۲۰۹)). سپس خدا در ادامه ی آیات سوره ی سجده، حال آنان را در آخرت بیان می کند: «وَ لَوْ تَری إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناکِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنا أَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ» (سجده/۱۲/۴۱۶): «و اگر می دیدی هنگامی که مجرمان در پیشگاه پروردگارشان سرها را به زیر افکنده [می گویند]: پروردگارا، دیدیم و شنیدیم، پس ما را بازگردان تا کار شایسته کنیم، که اینک ما به یقین رسیده ایم». خدا ایشان را در دنیا چشم و گوش و دل داد تا در همین دنیا ببینند و بشنوند و یقین کنند!

طاغیان با رجوع

به طاغوت، چشم و گوش و فؤاد خود را در اختیار طاغوت گذاردند:

«وَ لِتَصْغی إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ» (انعام/۱۴۲/۱۱۳)

«و برای اینکه قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن گفتار [باطل] مایل شود».

طاغوت، مدّعی علم و حکمت و هدایت است، پرستش طاغوت به پذیرش این ادّعای اوست، لذا کسی که این ادّعای طاغوت را پذیرفت و چشم و گوش و دلش را در اختیار طاغوت نهاد در واقع طاغوت را پرستید.

قَالَ رَسُولَ اللَّهِ (ص): «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ؛ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنْ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ» .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس به سخنگویی گوش فرا دهد او را عبادت کرده است؛ اگر آن سخنگو از جانب خدا سخن گوید او خدا را عبادت کرده، و اگر از جانب ابلیس سخن گوید ابلیس را عبادت کرده است.

اگر کسی سخنش بر اساس کلام خدا باشد در واقع سخن خدا را گفته و اگر کسی سخنش بنا بر کلام خدا نباشد ناچار بنا بر جهلش سخن خواهد گفت و این همان «زخرف القول» است که شیاطین جنّ و انس به یکدیگر القا می کنند. پذیرش سخن اوّل، پرستش خداست، و پذیرش سخن دوّم، پرستش شیطان.

اینکه اولوا الالباب «از پرستش طاغوت دوری کردند» معنایش این است که ایشان اجتناب کردند از اینکه گوش و چشم و فؤاد خود را در اختیار طاغوت جاهل بگذارند، زیرا آنان متذکّر این بودند که: «آنان که می دانند با آنان که نمی دانند یکسان نیستند» (رک: زمر/۹/۴۵۹)، و اقتضای این تذکّر در وجود ایشان

این شد که از طاغوت کناره گیری کردند.

خدا کفر به طاغوت و ایمان به خویش را ملازم هم قرار داده:

«فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ فقد استَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی لاَ انْفِصامَ لَها» (بقره/۴۲/۲۵۶)

«پس هر که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، یقینا به محکم ترین دستاویز دست آویخته است که هرگز نخواهد گسست».

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْویلاً، أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُریدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوا إِلَی الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ وَ یُریدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعیداً» (نساء/۵۹ و ۶۰/۸۷ و ۸۸)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر و کاردارانی که از شما هستند فرمان برید. پس هرگاه در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید، که این بهتر و نیکو تأویل تر است. آیا ندیدی کسانی را که می پندارند به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گشته ایمان دارند؟ می خواهند داوری را پیش طاغوت برند، حال آنکه دستور یافته اند که به آن کافر شوند! ولی شیطان می خواهد آنها را به گمراهی دوری در اندازد».

در دو آیه ی فوق، ابتدا وظیفه ی مؤمنان به ایشان گوشزد شده: «اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر و ردّ موارد نزاع به خدا و رسول»، اگر چه در این آیه در ردّ موارد تنازع،

نامی از اولی الأمر برده نشد، امّا چون اطاعت ایشان و اطاعت از رسول از یک سنخ است – و از اینرو با یک «أَطِيعُوا» بدان امر کرد– لذا ردّ به ایشان عین ردّ به رسول است، مگر آنکه تنازع امّت در خصوص خود اولی الأمر باشد که با ردّ مورد تنازع به خدا و رسول، این تنازع برچیده خواهد شد. مؤیّد اینکه ردّ امور به اولی الأمر عین ردّ به رسول خداست این آیه است:

«وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء/۸۳/۹۱)

«اگر آن را به رسول و اولی الأمرشان ارجاع می دادند قطعا کسانی از ایشان که آن را استنباط می کنند آن را می دانستند».

امام رضا «علیه السلام» درباره ی این آیه فرمودند: «يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ (ص) وَ هُمُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَ مِنَ الْقُرْآنِ»: «مقصود، آل محمّدند (ص)، و ایشانند که از قرآن استنباط می کنند».

اینکه بایستی در احکام امور به اولی الأمر رجوع کرد از آن روست که علم قرآن نزد ایشان است و ایشان بر اساس حکم خدا در کتابش حکم می کنند، و اینکه نباید به طاغوت رجوع کرد برای این است که طاغوت، جاهلانه حکم می راند، لذا حکمش به بیراهه و گمراهی می کشد. در دو آیه ی فوق (نساء/۵۹ و ۶۰)، خدا پس از ذکر وظیفه ی مؤمنان، حال کسانی را بیان کرده که اگر چه مدّعی ایمان به رسول خدا و کتاب او و کتاب های دیگر رسولان الهی اند امّا با ارجاع حکم به طاغوت، از ایمان به دور و دچار گمراهی گشتند. خدا درباره ی آنان می فرماید: «الَّذينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» (نساء/۶۰)، و با

این بیان، مشکل آنان را ایمان نداشتن به قرآن و دیگر کتاب های الهی می داند. حکم خدا در امور مختلف، در کتاب های خدا آمده؛ ایمان به کتاب های خدا محض ادّعا نیست، بلکه لازمه ی ایمان حقیقی اینست که مؤمن، حکم تمام امور را تنها از کتاب پروردگارش جویا شود یا از کسی که می تواند بر اساس آن حکم کند:

«فَلا وَ رَبِّکَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً» (نساء/۸۸/۶۵)

« پس نه، به پروردگارت سوگند، ایمان نمی آورند مگر این که در اختلافی که دارند تو را داور کنند و آن گاه در دلشان از حکمی که کرده ای ملالی نیابند و بی چون و چرا تسلیم شوند».

خدا در سوره ی مائده در آیات (۴۴ و ۴۵ و ۴۷/ص۱۱۵ و ۱۱۶) کسانی را که بر اساس کتاب خدا حکم نمی کنند کافر و ظالم و فاسق خوانده:

«وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْكافِرُونَ»

«وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

«وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ»

و در آیات (۴۳ و ۴۴ و ۴۷) چنین گفته که حکم خدا در تورات و انجیل آمده و پیامبران خدا پیش از پیامبر اکرم بر اساس تورات حکم می کردند، و سپس در آیه ی (۴۸ و ۴۹) به خاتم انبیا می فرماید:

«احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ»

«و میان آنها مطابق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هوس هایشان پیروی مکن».

سپس در آیه ی ۵۰ می فرماید:

«أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»

«آیا آنها خواهان حکم جاهلیت اند؟ و برای قومی که یقین دارند، حکم چه

کسی از حکم خدا بهتر است؟»

معلوم می شود هر حکمی که بر اساس کتاب خدا نباشد حکم جاهلیت است. بلافاصله در آیه ی بعد می فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمینَ» (مائده/۱۱۷/۵۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصارا را اولیاء خود مگیرید، آنها اولیاء یکدیگرند، و هر که از شما پذیرای ولایت آنها شود از آنهاست. همانا خداوند ظالمان را هدایت نمی کند».

با توجّه به سیاق آیات، اولیاء گرفتن یهود و نصارا به معنی رجوع به ایشان است در احکام امور، و حال آنکه ایشان بنا بر کتاب خدا حکم نمی کنند، بلکه بنا بر هواها و هوس هاشان حکم می رانند، لذا چون هوا و هوس ها متعدّد است کسی که به آنان رجوع می کند با حکم ها و با اولیاء سر و کار دارد نه با حکم و با ولیّ، و در مقابل، خطاب به مؤمنان فرمود:

«إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ» (مائده/۱۱۷/۵۵)

«ولیّ شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند همانها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

چون رسول خدا و اهلبیت آن حضرت بر اساس کتاب خدا حکم می کنند، کسانی که به ایشان رجوع می کنند با حکم خدا و با ولایت او سر و کار دارند، حکم و ولایت رسول خدا و اهلبیت «علیهم السلام» همان حکم و ولایت خداست.

کسی که حکم و ولایت یهود و نصارا را پذیرفت، یگانه وجودش که از آن با ضمیر مفرد تعبیر می رفت: «فَإِنَّهُ»، متشتّت شد

و متعلّق شد به عدّه ای که با ضـمیر جمع از آنان تعبیر می شود: «مِنْهُمْ»، امّا کسی که ولایت خدا و رسول و اهلبیت را پذیرفت، یگانه شد مر خدای یگانه را، و از حزب خدا شد، آنجا تنها سخن از حزب خداست و تعدّد حزبی نیست:

«وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ (مائده/۵۶)

«و هر که ولایت خدا و رسول او و کسانی را که ایمان آورده اند بپذیرد پس همانا حزب خدا پیروزند».

و اینجا این مَثَل قرآنی روی می نماید که:

«ضَـرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلاً فیهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلاً الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ» (زمر/۲۹/۴۶۱)

«خدا مردی را مثل زده که مملوک شریکانی بدخو و ناسازگار است و مردی که تنها تسلیم یک نفر است. آیا این دو در مثل یکسانند؟ حمد مخصوص خداست، ولی بیشترشان نمی دانند».

اینکه درباره ی پذیرنـدگان ولایت یهود و نصارا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمینَ» (مائـده/۵۱)، با توجّه به چنـد آیه ی قبل که در آن ظالمان را معرّفی کرد: «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائـده/۴۵)، روشن می شود که چرا آنان از هدایت الهی محروم شدند؛ چون هدایت خدا در امور مختلف، همان حکم اوست در آن امور.

در آیات بعد خطاب به اهل کتاب می فرماید:

«قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنَّ أَکْثَرَکُمْ فاسِقُونَ» (مائده/۵۹)

«بگو: ای اهل کتاب، آیا بر ما خرده می گیرید؟ جز این است که ما به خدای یگانه و به آنچه بر ما نازل شده و آنچه پیش از

این نازل شده ایمان آورده ایم؟ و این به خاطر آن است که بیشتر شما فاسقید».

فاسق را نیز در آیات قبل (مائده/۴۷) معرّفی کرد: «وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ».

آنها بخاطر طغیان، زیر بار حکم خدا که بر خودشان نازل شده بود نمی رفتند، نزول قرآن بر پیامبر خات، مزید بر علّت شد و مرض ایشان را شدّت بخشید:

«وَ لَيَزِيدَنَّ كَثيراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْياناً وَ كُفْراً» (مائده/۶۴ و ۶۸/۱۱۸ و ۱۱۹)

«و آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، بی گمان بر کفر و طغیان بسیاری از آنان می افزاید».

مرکز و خواستگاه طغیان در وجود انسان نفس اوست:

«وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها، فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها، وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها، كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها، إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها، فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ناقَةَ اللَّهِ وَ سُقْياها، فَكَذَّبُوهُ» (شمس/۷ الی ۱۴/۵۹۵)

«و سوگند به نفس آدمی و آنکه او را سامان داد. پس فجور و تقوا را به وی الهام کرد. بی شک هر که خود را تزکیه کرد رستگار شد. و بی گمان آنکه خود را بیالود، محروم گشت. ثمود از روی طغیان نفس، تکذیب کردند. آنگاه که شقی ترین آنها به پاخاست. پس پیامبر خدا به آنها گفت ناقه خدا را با آب خوردنش گذارید. پس او را تکذیب نمودند».

طغیان نفس، تجاوز آن است از حدّ و مرز خویش؛

قال مولانا امیر المؤمنین «علیه السلام»: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ»، «كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ يَجْهَلَ قَدْرَهُ»، «لَا جَهْلَ أَعْظَمُ مِنْ تَعَدِّى الْقَدْرِ»، «مَنْ جَهِلَ قَدْرَهُ جَهِلَ كُلَّ قَدْرٍ»، «مَنْ جَهِلَ قَدْرَهُ عَدَا [تَعَدَّى] طَوْرَهُ»، «هَلَكَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ

قَدْرَهُ»، «مَا هَلَكَ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ»، «مَا عَقَلَ مَنْ عَدَا طَوْرَهُ»، «لَا عَقْلَ لِمَنْ يَتَجَاوَزُ حَدَّهُ وَ قَدْرَهُ» .

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّ الْعَقْلَ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ وَ النَّفْسَ مِثْلُ أَخْبَثِ الدَّوَابِّ فَإِنْ لَمْ تُعْقَلْ حَارَتْ فَالْعَقْلُ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ .

رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: همانا عقل، بندی است بر نادانی، و نفس همچون پلیدترین جنبندگان باشد که اگر پایبندش نباشد هار شود، پس عقل، پایبند نادانی است.

کسی که نفسش را که پلیدترین جنبندگان است به حال خود واگذارد و به پایبند عقل، در بندش نکشد حال او همین است که در این دو آیه بیان شده است:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذینَ لا یَعْقِلُونَ» (انفال/۲۲/۱۷۹)

«همانا بدترین جنبندگان نزد خداوند، ناشنوایان گنگی هستند که تعقّل نمی کنند».

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذینَ كَفَرُوا فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ» (انفال/۵۵/۱۸۴)

«همانا بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی هستند که کافر شدند پس آنها ایمان نمی آورند».

حدّ و مرز و قدّ و اندازه ی نفس چیست و کجاست که نباید از آن تجاوز کند؟

همان است که خدای تعالی در قرآن بیان فرموده:

«یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمیدُ» (فاطر/۱۵/۴۳۶)

«ای مردم، شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی نیاز و ستوده است».

«وَ اللَّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (بقره/۲۱۶ و ۲۳۲/ ۳۴ و ۳۷، آل عمران/۶۶/۵۸، نحل/۷۴/۲۷۵، نور/۱۹/۳۵۱): «خدا می داند و شما نمی دانید».

وقتی بنده با فقر خویش نسبت به حضرت حقّ که ریشه در ذات و خلقت او دارد آشنا شد و پذیرفت که خدا همه چیز را می داند و بنده ی فقیر، هیچ نمی داند، دیگر در محضر او و در مقابل فرستادگان و حجّت های او طغیان

نخواهـد کرد، بلکه در پیشگاه ایشـان زانوی ادب بر زمین می نهـد و توسّـط ایشان با حقایق آشـنا می شود، از اینرو قال مولانا «علیـه السـلام»: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدِ انْتَهَى إِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَ عِلْمٍ» : «هر کس خویشـتن را شـناخت به نهـایت هر معرفت و علمی راه یافت».

چنـان که پیش از این آیاتش ذکر شـد، طغیان علمی، ریشه و اصل هر طغیان است. جالب توجّه است که در روایتی که از امام صادق «علیه السلام» درباره ی آیه ی سیزدهم سوره ی شمس نقل شده، آن حضرت، طغیان قوم ثمود را نیز تأویل به طغیان در مقابـل علم الهی امـام فرمودنـد: النَّاقَةُ الْإِمَامُ الَّذِی فَهِمَ عَنِ اللَّهِ وَ فَهِمَ عَنْ رَسُولِهِ «وَ سُقْیاها» أَیْ عِنْدَهُ مُسْتَقَى الْعِلْمِ «فَكَذَّبُوهُ» : تأویل ناقه، امام است که فهمش از جانب خـدا و رسول خـداست «و آب خوردنش» یعنی نزد او آبشـخور علم است «پس او را تکذیب کردند».

خـدای تعـالی درباره ی قوم عاد که جهل می ورزیدنـد (احقاف/۲۳/۵۰۵) و پیامبرشان حضـرت هود را تکـذیب می کردنـد و آخر به عذاب الهی مبتلا شدند می فرماید:

«جَعَلْنا لَهُمْ سَمْعاً وَ أَبْصاراً وَ أَفْئِدَةً فَما أَغْنی عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لا أَبْصارُهُمْ وَ لا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَیْ ءٍ إِذْ كانُوا یَجْحَدُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ» (احقاف/۲۶/۵۰۵)

«و برای آنان گوشـش و دیده ها و دل هایی قرار داده بودیم، ولی چون آیات الهی را انکار کردند نه گوش و نه دیدگانشان و نه دل هایشان به هیچ وجه به کارشان نیامد و آن که استهزایش می کردند بر سرشان آمد».

کسی از گوش و چشم و دلش بهرمند خواهد شد که با این ابزارها، علم صحیح الهی را از مجاری حقیقی

آن که حجج اویند دریافت کند و این امر را امتثال کند که:

«وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» (اسراء/۳۶/۲۸۵)

«و چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن، همانا گوش و چشم و دل، همه ی آنها مورد سؤال واقع خواهند شد».

عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ □ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّ أَبَا بَکْرٍ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ السَّمْعِ وَ إِنَّ عُمَرَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ الْبَصَرِ وَ إِنَّ عُثْمَانَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ الْفُؤَادِ قَالَ فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ دَخَلْتُ إِلَیْهِ وَ عِنْدَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ، فَقُلْتُ لَهُ: یَا أَبَتِ، سَمِعْتُکَ تَقُولُ فِی أَصْحَابِکَ هَؤُلَاءِ قَوْلًا، فَمَا هُوَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ أَشَارَ إِلَیْهِمْ فَقَالَ: هُمُ السَّمْعُ وَ الْبَصَرُ وَ الْفُؤَادُ وَ سَیُسْأَلُوَن عَنْ وَصِیِّی هَذَا وَ أَشَارَ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا»، ثُمَّ قَالَ: وَ عِزَّهِ رَبِّی إِنَّ جَمِیعَ أُمَّتِی لَمَوْقُوفُونَ یَوْمَ الْقِیَامَه وَ مَسْئُولُونَ عَنْ وَلَایَتِهِ، وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ» (صافّات/۲۴/۴۴۶) .

امام حسین «علیه السلام» فرمودند: رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمودند: همانا ابوبکر نسبت به من همچون گوش است و همانا عمر نسبت به من همچون چشم است، و همانا عثمان نسبت به من همچون فؤاد است! فردای آن روز مجدّدا خدمت آن حضرت رسیدم، امیر المؤمنین «علیه السلام» و ابوبکر و عمر و عثمان نیز آنجا بودند. عرض کردم: پدر جان، دیروز درباره ی این اصحابتان مطلبی فرمودید، مقصودتان چه بود؟ فرمودند: بله،

سپس به آنان اشاره کرده، چنین گفتند: آنان گوش و چشم و فؤاد هستند و به زودی در خصوص وصیّ من – و به علیّ بن ابی طالب «علیه السلام» اشاره کردند – سؤال خواهند شد، سپس افزودند: همانا خدای عزوجل می فرماید: «همانا گوش و چشم و دل، همه ی آنها مورد سؤال واقع خواهند شد»، سپس فرمودند: قسم به عزّت پروردگارم که تمام امّتم را در قیامت نگه دارند و از ولایت او سؤال کنند، و این مطلب، همان است که در این آیه آمده است: «آنان را نگه دارید، که از ایشان سؤال خواهد شد».

اینکه «منّی بمنزله» ترجمه شد به اینکه «نسبت به من همچون» نه به اینکه «از مننـد همچون»، با توجّه به سیاق روایت معنا شد، که اگر جز این بود معنا نداشت که در روز قیامت، از گوش و چشم و دل پیامبری که خود ولایت دارد و در ولایت بر وصی ّاش تقدّم دارد و ولیّ او نیز هست، در خصوص ولایت وصیّ وی پرسش و بازخواست شود!

اوّلی را فرمودند: «گوش است» امّا نفرمودند که آیا گوشی شنواست است یا گوشی کر؟ و همچنین در خصوص دوّمی که آیا چشمی بیناست است یا نابینا؟ و نیز سوّمی آیا فؤادی است متمایل و هوایی این خانواده یا میلش به سمت و سوی دیگری است؟ با توجّه به رفتار این سه به وصیّ پیامبر می توان پاسخ این سه سؤال را دریافت.

امّا تفاوت تعبیرات سه گانه شاید به تفاوت خصوصیت شخصی آن سه بازگردد. اگر چه خدا همه را گوش و چشم و دل داده امّا میزان اثر بخشی هر یک از اینها در

افراد، مختلف است؛ برخی بیشتر از راه شنیدن اثر می پذیرند، برخی از راه دیدن و برخی از طریق گرایش دل. هدایت و گمراهی هر یک این سه دسته نیز متناسب با خصوصیت هر کدام است. اهل سمع، به شنیدن دعوت، راه می یابند، اهل بصر به دیدن معجزات، و اهل فؤاد به مواجه شدن با محبوب و دلخواه خویش. عامل اصلی محرومیت از هدایت، طغیان است، امّا طغیان اهل سمع، به ناشنیدن رهنمودهای پیامبران است، طغیان اهل بصر به نادیدن معجزات و نسبت سحر دادن به پیامبران، و طغیان اهل فؤاد به دلدادگی به باطل و پشت کردن به حقّ است.

اگر در این امّت، مظاهر طغیان در مراتب سه گانه وجود داشته، حتما مظاهر کمال هدایت در مراتب سه گانه را نیز می توان یافت. سلمان با اینکه پیامبر را ندیده و سخنش نشنیده بود امّا به نام و وصفی که از آن حضرت دریافته بود هوایی ایشان شد تا آنکه پس از سالها انتظار، با محبوبش ملاقات کرد، و در ارتباط او با پیامبر اکرم و اهلبیت ایشان، محبّت در وجود او نقش اوّل را داشت، و از طریق ایشان به علوم و معارفی راه یافت که دیگران از آن محروم بودند. ابوذر در ابتدا امری خارق العاده مشاهده کرد و این باعث بر ایمانش شد، و پس از آن نیز بیشتر اهل تفکّر و عبرت بود که تفکّر و عبرت، در بصیرت اصل است، و مقداد دعوت و سخن پیامبر را شنید و پذیرفت و تا پایان نیز شعار زبان و عمل وی، «سمع و طاعت» بود. اجتناب از بندگی طاغوت، شرط جدائی ناپذیر هدایت

است و پذیرش طاغوت و ایمان به آن و آنرا هدایت یافته تر از اهلبیت (ع) پنداشتن، حتما و حتما موجب گمراه شدن است:

«أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ أُوتُوا نَصیباً مِنَ الْکِتابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذینَ کَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدی مِنَ الَّذینَ آمَنُوا سَبیلاً» (نساء/۸۶/۵۱)

«آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده، به جبت و طاغوت ایمان می آورند، و درباره کافران می گویند: آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند!»

مؤمنان همه در مسیر هدایتند و در رأس مؤمنان، ائمه هدی (ع)، هم خود در منتها مرتبه ی هدایتند و هم هدایتگر مؤمنانند. اما کسانی که نسبت به امامت ایشان کافرند و از هدایت ایشان محروم، از جبت و طاغوت هدایت می جویند و آن دو را بر ائمه ی هدی (ع) ترجیح می دهند!

عَنْ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ» فُلَانٌ وَ فُلَانٌ «وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلًا» یَقُولُونَ لِأَئِمَّهِ الضَّلَالِ وَ الدُّعَاهِ إِلَی النَّارِ هَؤُلَاءِ أَهْدَی مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ سَبِیلًا «أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ یَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً» .

برید عجلی گوید: امام باقر درباره ی این فرمایش خداوند متعال: «آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب به آنان داده شده، به جبت و طاغوت ایمان می آورند» فرمودند: (مقصود از جبت و طاغوت) فلانی و فلانی هستند «و درباره کافران می گویند: آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند!» درباره ی پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان بسوی آتش می گویند: آنها از آل محمد (ص) هدایت

یافته ترند! «آنان کسانی اند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز یاوری برای او نخواهی یافت».

------------ عیون أخبار الرضا «علیه السلام»، ج۱، ص۳۱۳.

. راغب در بیان معنای این کلمه گوید: جبت، رذل و پستی است که هیچ خیری در آن نیست، به هر معبودی جز خدا نیز جبت گفته می شود.

. بصائر الدرجات، ص۳۴. . تصنیف غرر الحکم، ص۲۳۳.

. تحف العقول، ص۱۵.

. تصنیف غرر الحکم، ص۲۳۲.

. تأویل الآیات، ص۷۷۷.

نکته

جزائی که خدا به بندگانش در قبال عمل ایشان می دهد با عمل آنان هم گونی و هم خوانی دارد، چنان که فرمود: «جَزاءً وِفاقاً» (نبأ/۵۸۲/۲۶)، جالب توجّه است هم گونی دو نمونه جزای دو دسته از طاغیان با طغیان آنان:

«وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ کانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغی» (نجم/۵۲۸/۵۲): «و پیش از آنها قوم نوح را [هلاک نمود]، آنها ظالم تر و طاغی تر بودند». در اثر طغیان آنها: «طَغَی الْماءُ» (الحاقّه/۵۶۷/۱۱): «آب طغیان کرد».

«کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها» (شمس/۵۹۵/۱۱): «ثمود از روی طغیان نفس، تکذیب کردند». و در اثر طغیان آنها: «فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِکُوا بِالطَّاغِیَهِ» (الحاقّه/۵۶۶/۵): «امّا ثمود با صیحه ی طغیانگر به هلاکت رسیدند».

«إِنَّا لَمَّا طَغَی الْماءُ حَمَلْناکُمْ فِی الْجارِیَهِ، لِنَجْعَلَها لَکُمْ تَذْکِرَهً وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَهٌ» (الحاقّه/۱۱ و ۵۶۶/۱۲): «ما وقتی که آب طغیان کرد، شما را بر کشتی سوار نمودیم، تا آن را برای شما تذکّری گردانیم و گوش های فرا گیرنده آن را نگاه دارد». «واعِیَهٌ» معنایی مقابل طغیان است، اگر آنها طغیان کردند و پذیرای علوم پیامبران نشدند شما درس بگیرید و پذیرا گردید.

«وَ أَنابُوا إِلَی اللَّهِ»

اشاره

شرط دیگری که اولوا الالباب که هدایت یافتگان حضرت حقّند بدان اتیان نمودند «انابه» است:

«إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدى إِلَيْهِ مَنْ أَنابَ» (رعد/۲۷/۲۵۲)

«خدا هر كه را بخواهد گمراه مى كند و هر كه را انابه كند به سوى خويش هدايت مى كند»

«اَللَّهُ يَجْتَبى إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدى إِلَيْهِ مَنْ يُنيبُ» (شورى/۱۳/۴۸۴)

«خدا هر كه را بخواهد به سوى خود بر مى گزيند و هر كه را انابه مى كند به سوى خود هدايت مى نمايد»

چون انابه موجب هدايت مى شود خدا به پيروى از راه اهل انابه دستور مى دهد: «وَ اتَّبِعْ سَبيلَ مَنْ أَنابَ إِلَىَّ» (لقمان/۱۵/۴۱۲).

انابه را

به رجوع و بـازگشت قلبی عبـد به سوی حقّ تعالی معنا کرده انـد؛ در قرآن تعبیر «قَلْبٍ مُنیبٍ» آمـده است (ق/۳۳/۵۱۹). امّا چه خصوصـیتی در انابه وجود دارد که هـدایت را در پی دارد؟ به بیان دیگر در این بازگشت قلبی عبـد به مولا چه اتّفاقی می افتد که موجب هدایت می شود؟ با تأمّل در این چند آیه می توان به جواب ره یافت:

«وَ إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنیبینَ إِلَیْهِ ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذا فَریقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ» (روم/۳۳/۴۰۸)

«و چون مردم را زیـانی رسـد پروردگـار خود را بـا حـال انابه می خواننـد، و آنگاه که از جانب خود رحمتی به آنها چشانـد به ناگاه دسته ای از ایشان به پروردگار خود شرک می ورزند!»

«فَإِذا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ إِذا هُمْ یُشْرِکُونَ» (عنکبوت/۶۵/۴۰۴)

«و هنگامی که بر کشتی سوار می شونـد، خدا را با اخلاص در دین می خوانند، و آن گاه که نجاتشان داد و به خشـکی آورد، به ناگاه همانها شرک می ورزند»

بـا تـوجّه به اتّحـاد موضـوع و نـتیجه در دو آیه ی فـوق، می توان «دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنیـبینَ إِلَیْهِ» را از جهت معنـایی معـادل «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ» قرار داد؛ مؤیّد این جمع، این آیه است:

«وَ ما یَتَذَکَّرُ إِلاَّ مَنْ یُنیبُ، فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ» (غافر/۱۳ و ۱۴/۴۶۸)

«و تنهـا کسـی متـذکّر می شود که انابه می کنـد؛ پس خـدا را در حالی که دین را برای او خالص کرده ایـد بخوانیـد، هر چند کافران را خوش نیاید»

تفریع آیه ی دوّم بر آیه ی اوّل، افـاده ی این معنا می کنـد که: حال که تنها اهل انابه متـذکّر می شونـد راه شـما برای اهل انابه شدن این

است که خدا را با دین خالصانه بخوانید.

با توجه به آیه ی مذکور از سوره ی روم (۳۳) و نیز آیه ی ذیل:

«وَ إِنْ جاهَداكَ عَلى أَنْ تُشْرِكَ بی ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِی الدُّنْيا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سَبيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ» (لقمان/۱۵/۴۱۲)

« و اگر آن دو (والدینت) سعی کنند که تو چیزی را که بدان علم نداری شریک من انگاری، فرمانشان مبر، و در دنیا با آنها به نیکی معاشرت کن، و راه کسی را پیروی کن که به سوی من انابه می کند».

انابه، در مقابل شرک است. انابه یعنی خداخوانیِ خالصانه ی خالی از شرک. کسی که نسبت به حقّ تعالی شرک ورزد مسلّما در جهل قدم نهاده است: «تُشْرِكَ بِی ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»، زیرا بر خلاف حقّ و حقیقت عمل کرده، حقّ و حقیقت این است که: «لا شَرِيكَ لَهُ» (أنعام/۱۶۳/۱۵۰). خداخوانی و پرستش خالصانه، بر اساس حقّ و حقیقت و مطابق علم است. کسی که بخواهد خدا را خالصانه بخواند یا بپرستد مهم تر از همه چیز، نیازمند «علم» نسبت به حقّ و حقیقت است، لذا علم، لازمه ی انابه است. البته انابه دو گونه است: انابه ی اضطراری و انابه ی اختیاری. انابه ی اضطراری در زمانی روی می نماید که انسان در طوفان حوادث و مشکلات گرفتار آید و غیر خدا را عاجز از یاری خود یابد، در این زمان، فطرت یکتاپرست انسان در وجود او حکم می راند و خداخوانی خاصلانه از او سر می زند. امّا انابه ی اختیاری از آن رو که عملی اختیاری است – و اگر چه مطابق فطرت است – نیازمند علم است، و این علم را باید از خدا و

فرستادگان و حجّت های او بر خلقش اخذ کرد.

«ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلاً مِنْ أَنْفُسِكُمْ، هَلْ لَكُمْ مِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ شُرَكاءَ فی ما رَزَقْناكُمْ فَأَنْتُمْ فيهِ سَواءٌ تَخافُونَهُمْ كَخيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، بَلِ اتَّبَعَ الَّذينَ ظَلَمُوا أَهْوائَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَمَنْ يَهْدی مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرينَ، فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ، مُنيبينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ لا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكينَ، مِنَ الَّذينَ فَرَّقُوا دينَهُمْ وَ كانُوا شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (روم/۲۸ الی ۳۲/۴۰۷)

«خدا برای شما از خودتان مثلی زده است: آیا از بردگانتان در اموالی که روزیتان کرده ایم شریکانی هست تا در آن با آنها برابر باشید و همان طور که از یکدیگر بیم دارید، از آنها بترسید؟ این گونه آیات خود را برای مردمی که می اندیشند شرح می دهیم. بلکه ستم پیشگان، بی هیچ دانشی از هوس های خود پیروی کردند. پس آن را که خدا گمراه کرده، چه کسی هدایت می کند؟ و آنها را هیچ یاوری نیست. پس حقّ گرایانه به سوی این آیین روی آور، فطرتی که خدا مردم را بر آن سرشته است، تغییری در آفرینش خدا نیست، آیین پایدار همین است و لیکن بیشتر مردم نمی دانند. در حالی که به سوی او انابه می کنید و از او پروا دارید، و نماز را برپا کنید و از مشرکان نباشید، از آنها که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه هایی شدند، هر فرقه ای بدانچه نزد خود دارند دلخوشند».

اگر انابه این است که «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ»،

مشـركان كه در مقابل اهل انابه انـد چنين اند كه: «فَرَّقُوا دينَهُمْ». مشـركان تابع هواى نفس خويش اند و از علم بى نصـيب: «بَلِ اتَّبَعَ الَّذينَ ظَلَمُوا أَهْوائَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»، لـذا به آنچه نزد خود دارنـد، يعنى عقايـد جاهلانه ى خويش شادند: «كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»؛ امّا كسانى كه علم را از معدنش كه حضرت حقّ است كه: «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (بقره/۲۱۶ و ۲۳۲/ ۳۴ و ۳۷، آل عمران/۶۶/۵۸، نحل/۷۴/۲۷۵، نور/۱۹/۳۵۱): «خدا مى داند و شما نمى دانيد»، از طريق مجارى آن كه رسول خدا و ائمّه ى بر حقّ پس از اويند دريافت كنند ديگر به علمى كه نزد خداست شاد خواهند بود نه به آنچه نزد خودشان است و چنين كسانى از حزب الله خواهند بود نه از حزبهاى متفرّقه ى بشرى:

«وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ» (مائده/۵۶/۱۱۷)

«و هر كه ولايت خدا و رسول او و كسانى را كه ايمان آورده اند بپذيرد پس همانا حزب خدا پيروزند».

لذا در آيات قرآن، در مقابل اهل انابه - كه داراى دين خالصند، و دين خالص خويش را از طريق پذيرش ولايت خدا و رسول و اهلبيت دارا شده اند - سخن از كسانى گفته شده كه بتها و شياطين را به جاى خدا اولياء خود گرفتند:

«قُلْ أَمَرَ رَبِّى بِالْقِسْطِ وَ أَقيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، فَريقاً هَدى وَ فَريقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَهُ، إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (اعراف/۲۹ و ۳۰/۱۵۳)

«بگو: پروردگارم به انصاف فرمان داده است و اينكه نزد هر مسجدى روى خود را فرا داريد و خدا را با

خالص کردن دین برای او بخوانید (انابه). همان گونه که شما را پدید آورد بر می گردید. گروهی را هدایت کرد (اهل انابه) و گروهی گمراهی بر آنها محقّق شد، آنها شیاطین را به جای خدا اولیاء خود گرفتند و می پندارند که ره یافته اند!»

«إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ أَلا لِلَّهِ الدِّينُ الْخالِصُ وَ الَّذينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللَّهِ زُلْفى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فى ما هُمْ فيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدى مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفَّارٌ» (زمر/۲ و ۳/۴۵۸)

«همانا ما کتاب را به حقّ به سوی تو نازل کردیم، پس خدا را بندگی کن در حالی که دین را برای او خالص کرده ای (ربط نزول کتاب با پرستش خالصانه این است که کتاب به علم خدا نازل شده و راه عبودیت خالصانه را ترسیم می کند). آگاه باش که دین خالص برای خداست (دین خالص، خصوصیتی است که در خداخوانی اهل انابه نیز هست)، و کسانی که جز خدا اولیائی گرفتند [می گویند:] ما آنها را عبادت نمی کنیم جز برای اینکه ما را به خدا نزدیک کنند! به یقین خداوند در باره ی آنچه اختلاف می کنند میانشان داوری خواهد کرد، بی تردید خدا آن کسی را که دروغ پرداز کفرپیشه است هدایت نمی کند».

پیش از این در بحث طاغوت با توجّه به آیات (مائده/۴۴ الی ۵۵) گفته شد که: ولایت خدا و رسول و ائمّه «علیهم السلام» بر مؤمنان به معنای آن است که رسول و ائمّه «علیهم السلام»، بر اساس «مَا أَنْزَلَ اللهُ» برای مؤمنان حکم می فرمایند؛ اهل انابه، حکم الهی را از ایشان اخذ می کنند. در دو آیه ی ذیل

نیز ابتـدا سـخن از انحصـار ولاـیت در خـدای تعالی گفته شـده و سـپس اینکه حکم هر اختلافی نزد اوست، پس تنها بر او باید توکّل کرد و تنها به سوی او انابه نمود:

«أَم اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِیُّ وَ هُوَ یُحْیِ الْمَوْتی وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ، وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِن شیَ ءٍ فَحُکْمُهُ إِلیَ اللَّهِ ذَلِکُمُ اللَّهُ رَبیّ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ» (شوری/۹ و۱۰/۴۸۳)

«آیا به جای او سرپرستانی برای خود گرفته انـد؟ خـداست که ولیّ است، و اوست که مردگان را زنده می کند و هموست که بر هر چیزی توانـاست. و درباره ی هر چه اختلاف کردیـد حکمش با خـداست. این خـدای یکتا است که پروردگار من است، تنها بر او توکّل کردم و تنها به سوی او انابه می کنم».

لذا در سوره ی انعام پس از ذکر اهل طغیان و رجوع ایشان به شیاطین جنّ و انس که اولیای ایشانند (که گفته شد طاغوت هم ایشانند)، در آیه ی بعد در واقع از لسان اهل انابه فرمود:

«أَ فَغَیْرَ اللَّهِ أَبْتَغی حَکَماً وَ هُوَ الَّذی أَنْزَلَ إِلَیْکُمُ الْکِتابَ مُفَصَّلاً» (انعام/۱۱۴/۱۴۲)

«پس آیا حَکَمی جز خدا جویم؟ در حالی که اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است».

و چنانچه در سوره ی زمر، ابتدا اجتناب اولوالالباب از عبادت طاغوت مطرح شده و بلافاصـله انابه ی ایشان به سوی حقّ تعالی، در اینجـا چگونگی عبـادت طاغیان نسبت به طاغوت و بلافاصـله پس از آن، چگونگی انابه ی اهل انابه که همان اولوا الألباب می باشند ذکر شده است.

امّا دلیلی دیگر بر اینکه اهل انابه همان اولوا الألباب هستند:

«وَ ما یَتَذَکَّرُ إِلاَّ مَنْ یُنیبُ» (غافر/۱۳/۴۶۸): «و تنها کسی

متذکّر می شود که انابه می کند»

«إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ» (رعد/۱۹/۲۵۲ و زمر/۹/۴۵۹): «تنها اولوا الالباب متذکّر می شوند»

از این دو آیه که در هر دو، تنها گروهی که اهل تذکّرند منحصرا ذکر شده، می توان دریافت که اولوا الالباب همان اهل انابه اند و اهل انابه همان اولوا الالباب.

سؤال: در حالت اضطرار چه خصوصیتی نهفته که حتّی مشرکان را به مرتبه ی انابه می رساند؟ آن خصوصیت آیا در انابه ی اختیاری هم وجود دارد؟

جواب: کسانی که مشرک می شوند و غیر خدا را می خوانند از آن رو چنین می کنند که غیر خدا را نافع یا ضارّ می پندارند، لذا وقتی که خدا آنان را در طوفان حوادث دچار اضطرار می کند در آنجا ناتوانی غیر خدا را در نجات خویش مشاهده کرده و به فطرت خود بازگشته و خدا را خالصانه می خوانند (= انابه ی اضطراری). در مقابل، کسانی بدون اینکه نیاز به مشکلات و حوادث داشته باشند به خدا ایمان آورده و تنها او را همه کاره ی عالم می دانند و با تکیه بر او دلشان آرام گرفته و در هر زمان برای درخواست هر نفع و خیر و برکتی و نیز برای نجات از هر ضرر و شرّی دلشان تنها متوجّه ی او می گردد (= انابه ی اختیاری). از مهم ترین منافع، راه سعادت دنیا و آخرت را به انسان نمودن و او را از شقاوت و عذاب ابدی نجات دادن است (= هدایت)، که اهل انابه چون این منفعت را از معدن و مرجع آن طلب می کنند از آن برخوردار می شوند و مشرکان چون این منفعت را از کسانی طلب می کنند که عالم به آن و قادر به اعطای آن نیستند محروم می گردند:

۱. «قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُنا وَ لا يَضُرُّنا وَ نُرَدُّ عَلى أَعْقابِنا بَعْدَ إِذْ هَدانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّياطينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرانَ لَهُ

أَصْحابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدى وَ أُمِرْنا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمينَ» (انعام/۷۱/۱۳۶)

«بگو: آیا به جای خدا چیزی را بپرستیم که نه سودی به ما رساند و نه زیانی، و بعد از آنکه خدا هدایتمان کرده به گذشته ی خود بازگردیم؟ مانند کسی که شیاطین او را زمین گیر کرده که سرگشته مانده است، یارانی هم دارد که وی را به هدایت می خوانند که به سوی ما بیا! بگو: بی گمان تنها هدایت خدا هدایت است، و ما دستور یافته ایم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم».

اگر کسی تنها هدایت خدا را هدایت دانست نیاز خود به هدایت را تنها با رجوع به او پاسخ می دهد (= انابه)، لذا از هدایت الهی برخوردار می شود. اینکه در پایان آیه فرمود: «وَ أُمِرْنا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمينَ» تسلیم حکم الهی شدن مرتبه ی پس از انابه است، چنان که جای دیگر فرمود: «وَ أَنيبُوا إِلى رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ» (زمر/۵۴/۴۶۴): «و پیش از آنکه شما را عذاب فرا رسد و دیگر یاری نشوید به سوی پروردگارتان انابه کنید و تسلیم او شوید».

۲. «وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفاً وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكينَ، وَ لا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُكَ وَ لا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذاً مِنَ الظَّالِمينَ، وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصيبُ بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ، قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدى فَإِنَّما يَهْتَدي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكيلٍ»

(یونس/۱۰۵ الی ۱۰۸/۲۲۰ و ۲۲۱)

«و با گرایش به حقّ به این دین روی آور و هرگز از مشرکان مباش. و جز خدا چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند مخوان که اگر چنین کنی در آن صورت قطعا از ستمکارانی. و اگر خدا زیانی به تو برساند هیچ کس جز او برطرف کننده ی آن نیست و اگر برای تو خیری بخواهد، تفضّل او را هیچ بازدارنده ای نخواهد بود. آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می رساند، و او آمرزنده ی مهربان است. بگو: ای مردم، پیام حقّ از جانب پروردگارتان برای شما آمده است؛ پس هر که هدایت پذیرد تنها به سود خویش هدایت می شود و هر که گمراه شود فقط به زیان خود گمراه می گردد، و من بر شما نگهبان نیستم»

۳. «يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُ وَ ما لا يَنْفَعُهُ ذلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعيدُ» (حجّ/۱۲/۳۳۳)

«به جای خدا چیزی را می خواند که نه زیانی به او می رساند و نه سودش می دهد! گمراهی دور همین است».

کسانی که به جای رجوع به معدن علم و هدایت سراغ غیر خدایی که مالك این منفعت نیست رفتند دچار «گمراهی دوری» خواهند شد. تا اینجا مشخّص شد که لازمه ی انابه این است که انسان بداند که سود و زیان تنها در دست خداست و غیر او مالك سود و زیانی نیست مگر به اذن او. این علم، حقیقت توکّل است، چنان که جبرئیل به رسول خدا «صلی الله علیه و آله» در تعریف توکّل عرضه داشت: «الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَ لَا يَنْفَعُ وَ لَا يُعْطِي وَ لَا يَمْنَعُ وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا

كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ» : «علم به اینکه مخلوق زیان نمی زند و سود نمی بخشد و بخشش نمی کند و باز نمی دارد، و ناامیدی از مخلوق را به کار داشتن، پس هر گاه بنده چنین باشد برای کسی جز خدا عمل نکند و امید نبندد و نترسد جز از خدا، و به کسی جز خدا طمع نبندد؛ پس اینست توکّل».

بنا بر این، توکّل، مقدّمه ی انابه است، چنان که حضرت حقّ نیز توکّل را قبل از انابه ذکر فرمود: «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ» (شوری/۱۰/۴۸۳).

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ

اشاره

از دیگر خصوصیات اولوا الالباب که هدایت ایشان را در پی دارد گوش فرا دادن است به «القول».

سؤال: اولوا الألباب به چه قولی گوش فرا می دهند؟ در آیه ی مذکور، بیان شده که به «القول»؛ مراد از «القول» چیست؟ آیا مقصود این است که به هر گفتاری گوش فرا می دهند و از برترین آنها پیروی می کنند؟

جواب: لازمه ی اطلاق تجویز استماع، این است که به سخنان طاغوت نیز می توان گوش فرا داد، و حال آنکه این معنا با اجتناب از پرستش طاغوت که در آیه ی قبل مطرح شده مقابل است، و ثانیا خدا در دیگر آیات، اجازه ی همنشینی و شنیدن سخنان هر کسی را به مؤمنان نمی دهد:

«وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقِينَ وَ الْكافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً» (نساء/۱۴۰/۱۰۰)

«البتّه خدا در این کتاب بر شما نازل کرده که: چون بشنوید آیات الهی مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد با آنها منشینید تا سخنی دیگر آغاز کنند، چرا که در این صورت شما نیز مثل آنها خواهید شد! و مسلّما خدا همگی منافقان و کافران را در دوزخ گرد خواهد آورد».

این منکران ریشخند کننده، همان اهل طغیانند که درباره ی آنان فرمود: «وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطِينِهِمْ قالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ، اَللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (بقره/۱۴ و ۱۵/۳)

«و چون با مؤمنان رو به رو شوند گویند: ایمان آورده ایم، و چون با یاران شیطانی خود تنها شوند گویند: ما بی تردید با شما هستیم، جز این نیست که ما به ریشخند گرفته ایم. خداست که آنها را به ریشخند می گیرد و فرصت می دهد تا در طغیانشان سرگردان بمانند».

پس مسلّما نمی توان سخن هر کسی را گوش فرا داد و مراد از

«القول» نمی توانـد هر قولی باشد و «ال» آن را نمی توان «ال» جنس گرفت، بلکه «ال» عهد ذکری است و بایستی دید در دیگر آیـات آیـا مصـداق مشخّصـی برای آن معرّفی شـده یا خیر؟ پاسـخ این است که: آری، خـدای تعالی در دیگر آیات، مصـداق «القول» را مشخص نموده و این تعبیر را در دو آیه در خصوص قرآن استعمال فرموده است:

«أَ فَلَمْ یَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جاءَهُمْ ما لَمْ یَأْتِ آباءَهُمُ الْأَوَّلینَ» (مؤمنون/۶۸/۳۴۶)

«آیا در این قول تدبّر نکردند یا چیزی برای آنها آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده است؟»

«وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ» (قصص/۵۱/۳۹۲)

«و به راستی برای ایشان، قول را پی در پی آوردیم، به امید آن که متذکّر شوند».

و در چند آیه ی بعد در وصف ایمان آورندگان به قرآن می فرماید:

«وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لا نَبْتَغِی الْجاهِلینَ» (قصص/۵۵/۳۹۲)

«و چون سخن بیهوده شنوند از آن روی بر می تابند و می گویند: اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست، سلام بر شما، ما خواهان جاهلان نیستیم».

که این خود دلیـل دیگری است بر عـدم اطلاـق تجویز اسـتماع هر قولی. جز دلیل فوق، به دو دلیل دیگر نیز می توان اسـتدلال کرد بر اینکه مراد از «القول» قرآن است:

۱. با توجّه به اینکه اولوا الألباب، خوبان از بندگان خدا هسـتند مسـلّما آن قولی که ایشان بدان گوش فرا می دهند قولی اسـت گوش دادنی. حال بنا بر آیات قرآن کـدام قول است که گوش دادنی است (یعنی شایسـته ی آن است که بدان گوش فرا داده شود)؟

الف: در آیات قرآن تنها در دو مورد خدای تعالی

با صیغه ی امر به گوش فرا دادن (: استماع) دستور داده است:

اوّل: دربـاره ی کلّ قرآن: «وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (اعراف/۲۰۴/۱۷۶): «و چون قرآن خوانده شود، به آن گوش بسپارید و خاموش باشید تا مشمول رحمت شوید».

دوّم: درباره ی جزئی از قرآن: «يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ» (حجّ/۷۳/۳۴۱): «ای مردم، مثلی زده شده است، پس بدان گوش فرا دهید».

ب: چنان که در بحث پیرامون طاغوت گفته شـد، با توجّه به آیه ی ۷۸ نحل (ص۲۷۵)، خـدا گوش و چشم و فؤاد را به عنوان ابزار تحصیل علم در وجود انسان قرار داده و تشکّر و قـدردانی نسـبت به این سه نعمت را از انسان خواهان است. قـدردانی از این سه نعمت هم این است که آنهـا را آنجـا که حقیقتا مجاری علم است اسـتعمال کنـد، و علم فراتر از ظاهر زنـدگی دنیا تنها نزد خداست و از مجرای پیامبران و فرستادگان و حجّت های او می توان بدان دست یافت. لذا انسان موظّف و مسئول است که سمع و بصر و فؤاد خود را تنها در این مجرا کار فرماید:

«وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» (اسراء/۳۶/۲۸۵)

«و چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن، همانا گوش و چشم و دل، همه ی آنها مورد سؤال واقع خواهند شد».

۲. با توجّه به اینکه اولوا الألباب از هـدایت الهی بهرمندنـد مسلّما آن قولی هم که بـدان گوش فرا می دهند قولی است که در هدایت ایشان نقش دارد. آن قول شنیدنیی که موجب هدایت می شود قول خداست:

«وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ

يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً» (جنّ/۵۷۲/۱۳)

«و ما همین که هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم، پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد نه از نقصان می ترسد و نه از ستمی».

در این آیه خداوند متعال گفتار اجنّه ای را که قرآن را از پیامبر شنیده و بدان ایمان آوردند نقل فرموده. جالب توجّه است که آنها نگفتند: «ما وقتی قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم»، بلکه آن قدر هدایتگری قرآن برایشان جلوه داشت که گفتند: «ما وقتی هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم». شاهد بر اینکه مسموع ایشان همان آیات قرآن بوده اوّلاً آیات (جنّ/۱ و ۲/۵۷۲) است و ثانیا آیات (احقاف/۲۹ و ۳۰/۵۰۶). بنا بر این آیه، قرآن آن قول شنیدنی است که هدایت را در پی دارد.

. معانی الأخبار، ص ۲۶۱.

فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

اشاره

چهارمین خصوصیت اولوا الالباب که مجوب هدایت ایشان می شود و شرط چهارم هدایت است پیروی از احسنِ قول است.

سؤال: همه ی قرآن از حُسن برخوردار است، امّا آیا می توان آیات آن را تقسیم به حَسَن و اَحسن کرد؟ اینکه در این آیه سخن از تبعیت از احسن قول گفته شده آیا موجب تضعیف این نظر که مراد از «القول» قرآن باشد نمی شود؟ اگر مراد از «القول» قرآن است مراد از «أحسنه» چیست؟

پاسخ: اوّلا: تبعیت از احسن در خصوص قرآن کریم تنها در آیه ی مورد بحث مطرح نشده، بلکه در آیه ی (زمر/۵۵/۴۶۴) نیز خدا صریحا فرموده:

«اِتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»

«و از نیکوترینِ آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده پیروی کنید».

و در آیه ی قبلش نیز همچون آیه ی مورد گفتگو سخن از انابه است و امر به آن

فرموده، که این نیز دلیل دیگری است بر اتّحاد مفاد در دو موضع؛ لذا «أحسن» در آیه ی ۵۵ زمر به هر معنایی که باشد «أحسنه» نیز در آیه ی مورد گفتگو به همان معناست.

ثانیا: اگر چه مؤمنان مأمور به تبعیت از کلّ قرآنند، امّا خدا در قرآن، هر گونه تبعیتی را نسبت به قرآن تأیید نکرده است؛

«هُوَ الَّذی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ» (آل عمران/۷/۵۰)

«اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم است که اساس کتابند و برخی متشابه اند، امّا کج دلان، برای فتنه جویی و به قصد تأویل، متشابهات آن را که پیروی می کنند».

«زَیْغْ» را به انحراف از حقّ معنا کرده اند و در روایتی به شکّ معنا شده که باعث انحراف از حقّ است. در هر صورت وجود «زیغ» در دل، موجب فسوق و محرومیت از هدایت می گردد، چنان که خدای تعالی می فرماید:

«فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقینَ» (صفّ/۵/۵۵۱)

«پس چون منحرف شدند خدا هم دل هایشان را برگرداند (دچار زیغ کرد)، و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند».

تعبیر «فَیَتَّبِعُونَ» در دو جای قرآن آمده، یکی درباره ی اهل زیغ و دیگری درباره ی الوا الالباب، در هر دو نیز مقصود، تبعیت از قرآن است، امّا نتیجه ی یکی محرومیت از هدایت است و ثمره ی دیگری برخورداری از هدایت الهی. جالب این است که در پایان آیه ی ۷ آل عمران، سخن از اولوا الالباب نیز به میان آمده و در ابتدای آیه ی بعد، دعای ایشان مطرح شده: «رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا» (آل عمران/۸):

«پروردگارا، دل های ما را پس از آن که هدایتمان کردی برمگردان (دچار زیغ مکن)».

اهل زیغ در مقابل اولوا الالباب اند، و تبعیت از متشابهات قرآن در مقابل تبعیت از احسن قرآن است. حال، آیا مقصود از احسن قرآن چیست؟ خدای تعالی در ادامه ی آیه ی ۷ آل عمران می فرماید:

«فَأَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْویلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ»

«امّا کج دلان، برای فتنه جویی و به قصد تأویل، متشابهات آن را که پیروی می کنند، و تأویل آن را جز خدا ندانند! و آنها که در دانش ریشه دارند گویند: ما بدان ایمان داریم، همه از جانب پروردگار ماست، و جز اولوا الالباب متذکّر نمی شوند».

با توجه به ادامه ی آیه، آیا مقصود از احسن قرآن محکمات آن است؟ اگر تنها محکمات مقصود باشد مستلزم این است که متشابهات قرآن که کتاب هدایت است در هدایتگری با قرآن همراهی نداشته و وجود آنها در کتاب هدایت بی فاید باشد، حال آنکه اوّلا: خدا بارها دستور به تبعیت از کلّ قرآن داده مانند:

«اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ» (اعراف/۳/۱۵۱)

«از آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده پیروی کنید».

و ثانیا: بنا بر آیات متعدّدی، کلّ قرآن، کتاب هدایت است:

«ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقینَ» (بقره/۲/۲)

«آن کتاب هیچ تردیدی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است».

بنا بر این نمی توان گفت که احسن قرآن محکمات آن است، بلکه می توان گفت که احسن قرآن، هم محکمات است و هم متشابهات مؤوّل به محکمات، امّا «وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاَّ

اللَّهُ»، تأویل متشابهات را جز خـدا نمی دانـد و البتّه راسـخان در علم نیز به تعلیم خـدا می داننـد، و تنها اولوا الالباب متذکّر این مطلب هستند؛ لذا اولوا الالباب تأویل متشابهات قرآن را از طریق راسخان در علم درمی یابند و از آن تبعیت می کنند.

«یـا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنـازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْویلاً» (نساء/۵۹/۸۷)

«ای کسـانی که ایمان آورده ایـد، خـدا را اطاعت کنیـد و از پیامبر و کاردارانی که از شـما هسـتند فرمان بریـد. پس هرگاه در چیزی اختلاف کردیـد آن را به خـدا و پیامبر ارجاع دهید اگر به خدا و روز واپسـین ایمان دارید، که این بهتر و نیکو تأویل تر است».

و البتّه ردّ امور به اولی الأمر نیز عین ردّ به خدا و رسول است، چنان که در جای دیگر فرمود:

«وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء/۸۳/۹۱)

«اگر آن را به رسول و اولی الأمرشان ارجاع می دادند قطعا کسانی از ایشان که آن را استنباط می کنند آن را می دانستند».

با رجوع به رسول خدا و اولی الامر می توان به علم دست یافت. رسول خدا و اولی الامر همان راسخان در علم اند که به تعلیم الهی، تأویـل متشابهـات قرآن را می داننـد و می تواننـد حکـم امـور را از قرآن اسـتنباط کننـد: «لَعَلِمَهُ الَّذیـنَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء/۸۳)؛ لذا تنها با رجوع به ایشان می توان به تأویل احسن دست یافت: «ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْویلاً» (نساء/۵۹).

اگر نتوان آیات قرآن را تقسیم به احسن و غیر احسن کرد امّا چنین تقسیمی

درباره ی تأویل متشابهات رواست؛ یک تأویل، تأویل جاهلانه ی ناپسند و خالی از حُسن اهل زیغ است، و یک تأویل، تأویل عالمانه ی الهی احسن است که اولوا الالباب به واسطه ی راسخان در علم که رسول خدا و اولی الامر (اهلبیت آن حضرت «علیهم السلام») می باشند دریافت و از آن تبعیت می کنند: «اَلَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» أی أحسنه تأویلا.

پس اگر خدا در جایی فرمود: «اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَیْکُم مِنْ رَبِّکُمْ» (اعراف/۳) و در جای دیگر فرمود: «اِتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ» (زمر/۵۵)، جمع این دو آیه به این نخواهد بود که یکی را عامّ دانیم و دیگری را خاصّ (که در این جمع، ابهاماتی نیز هست، مثل اینکه: آیا «احسن» و «غیر احسن» قرآن کدام آیات است؟ آیا ملاک و معیاری هست که تکلیف را کاملا مشخص و متمیّز سازد، که اگر نباشد نمی توان به تکلیف اتیان نمود؟! و آیا مخاطبان به خطاب خاصّ، مخاطب به خطاب عامّ نیز هستند یا اینکه تبعیت از «غیر احسن» قرآن بر آنان واجب نیست؟ پس خطاب عامّ، خطاب به کیست؟)، بلکه جمع این دو آیه به این خواهد بود که بگوییم: آیه ی دوّم در واقع بیانگر چگونگی تبعیت از آیه ی اوّل است.

«أُولئِکَ الَّذینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ»

آیه ی هفدهم

«وَ الَّذینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» (محمد/۱۷/۵۰۸)

«و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» عَنْ خَیْثَمَةَ الْجُعْفِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ فَقَالَ لِی: یَا خَیْثَمَهُ، إِنَّ شِیعَتَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ یُقْذَفُ فِی قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَیْتِ، أَلَا إِنَّ الرَّجُلَ

يُحِبُّنَا وَ يَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يَرَنَا وَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى «وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» يَعْنِي مَنْ لَقِيَنَا وَ سَمِعَ كَلَامَنَا زَادَهُ اللَّهُ هُدًى عَلَى هُدَاهُ .

خیثمه ی جعفی گوید: خدمت حضرت باقر رسیدم. فرمودند: خیثمه! همانا محبت ما اهلبیت به دل شیعیان ما می افتد و محبت ما اهلبیت به آنان الهام می شود. شخص، ما را دوست دارد و آنچه در فضل ما می شنود می پذیرد با اینکه ما را ندیده و سخن ما را نشنیده، چون خدا خیر او را خواسته، و این فرمایش خدا اشاره به همین است: «و کسانی که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان افزوده و تقوایشان را به آنان عطا کرده است»، یعنی هر کس ما را ببیند و کلام ما را بشنود خداوند بر هدایت او می افزاید. عَنْ مُحَمَّدٍ الْحَلَبِيِّ قَالَ قَرَأَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : «وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا» بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ «زادَهُمْ هُدىً» حَيْثُ عَرَّفَهُمُ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْقَائِمَ «وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ» أَيْ ثَوَابَ تَقْوَاهُمْ أَمَاناً مِنَ النَّارِ .

محمد حلبی گوید: حضرت صادق فرمودند: «و کسانی که هدایت یافتند» به ولایت علی ، «خدا بر هدایتشان افزود» به شناساندن امامان پس از حضرت علی و حضرت قائم ، «و تقوایشان را به آنان عطا کرده است» یعنی پاداش تقواشان را که امان از آتش بود.

آیه ی هجدهم

«إِنَّ الَّذينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلى لَهُمْ» (محمد/۵۰۹/۲۵)

«همانا کسانی که پس از روشن شدن هدایت برای آنها، روگردان شدند، شیطان این کار

زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!» عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فِی قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَی: «إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی»؛ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ، ارْتَدُّوا عَنِ الْإِیمَانِ فِی تَرْكِ وَلَایَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ .

حضرت صادق درباره ی آیه ی مذکور فرمودند: مقصود فلانی و فلانی و فلانی هستند که با ترک ولایت امیر المؤمنین از ایمان روگردان شدند.

آیه ی نوزدهم

«إِنَّ الَّذینَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدی لَنْ یَضُرُّوا اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیُحْبِطُ أَعْمالَهُمْ» (محمد/۳۲/۵۱۰)

«همانا کسانی که کافر شدند و از راه خدا جلوگیری نموده و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد، هرگز ضرری به خدا نمی زنند و به زودی خدا اعمالشان را نابود می کند» قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ : «وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ» أَیْ قَاطَعُوهُ فِی أَهْلِ بَیْتِهِ بَعْدَ أَخْذِهِ الْمِیثَاقَ عَلَیْهِمْ لَهُ .

امیر المؤمنین فرمودند: «و از رسول خدا جدا شدند» یعنی از رسول خدا (ص) در اهلبیت او جدا شدند بعد از آنکه از آنها نسبت به اهلبیتش پیمان گرفته بود.

عَنِ الْبَاقِرِ «وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی» قَالَ: فِی أَمْرِ عَلِیٍّ .

امام باقر درباره ی «و از رسول خدا جدا شدند بعد از آنکه هدایت را برایشان روشن کرد» فرمودند: در امر (ولایت) حضرت علی (از رسول خدا جدا شدند)؛ نسبت به امر (ولایت) حضرت علی مطلب را برایشان روشن کرد ------------

تفسیر فرات، ص۴۱۷.

. تأویل الآیات، ص۵۷۲.

. الکافی، ج۱، ص ۴۲۰.

. تفسیر

القمی، ج۲، ص۳۰۸.

. کشف الیقین، ص۳۷۳.

. الکافی، ج۸، ص۲۸۸.

آیه ی بیستم

«أَ فَمَنْ يَمْشي مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ أَهْدى أَمَّنْ يَمْشي سَوِيًّا عَلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ» (ملک/۵۶۳/۲۲)

«پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر صراط مستقیم می رود؟» عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلَيَّ، فَنَظَرَ إِلَى النَّاسِ وَ نَحْنُ عَلَى بَابِ بَنِي شَيْبَةَ فَقَالَ: يَا فُضَيْلُ! هَكَذَا كَانَ يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ؛ لَا يَعْرِفُونَ حَقّاً وَ لَا يَدِينُونَ دِيناً. يَا فُضَيْلُ! انْظُرْ إِلَيْهِمْ مُكِبِّينَ عَلَى وُجُوهِهِمْ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ مِنْ خَلْقٍ مَسْخُورٍ بِهِمْ مُكِبِّينَ عَلَى وُجُوهِهِمْ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ أَهْدى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» يَعْنِي وَ اللَّهِ عَلِيّاً وَ الْأَوْصِيَاءَ .

فضیل گوید: همراه امام باقر وارد مسجد الحرام شدم، حضرت به من تکیه زده بود، کنار درب بنی شیبه بودیم، حضرت نگاهی بسوی مردم انداخته و فرمودند: ای فضیل! مردم در دوران جاهلیت نیز همین طور طواف می کردند؛ نه حقی را می شناختند و نه دینی داشتند. ای فضیل! آنها را ببین، بر روی خود واژگونند، خدا لعنتشان کند که مردمی خوار و زبون و واژگون بر روی خویش اند. آنگاه حضرت این آیه را تلاوت کردند: «پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر صراط مستقیم می رود؟» و فرمودند: به خدا قسم، مقصود (از صراط مستقیم) علی و اوصیاء هستند. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَ فَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلى وَجْهِهِ أَهْدى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلى

صِراطٍ مُسْتَقِيم» قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلَ مَنْ حَادَ عَنْ وَلَايَهِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِى عَلَى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِی لِأَمْرِهِ، وَ جَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيّاً عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ .

محمد بن فضیل گوید: حضرت کاظم درباره ی این آیه (آیه ی مذکور) فرمودند: همانا خدا کسی را که از ولایت علی برگشته مثال زده به کسی که بر رویش راه می رود و در کارش گمراه است، و کسی را که از علی پیروی کند، با قامت راست و بر صراط مستقیم قرار داده و صراط مستقیم امیر المؤمنین است.

آیه ی بیست و یکم

«وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً» (جنّ/۵۷۲/۱۳)

«و ما همین که هدایت را شنیدیم بدان ایمان آوردیم، پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد، نه از نقصان می ترسد و نه از ستمی». عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْمَاضِی قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ... «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدى آمَنَّا بِهِ»، قَالَ: الْهُدَى الْوَلَايَهُ، آمَنَّا بِمَوْلَانَا فَمَنْ آمَنَ بِوَلَايَهِ مَوْلَاهُ فَلا يَخافُ بَخْساً وَ لا رَهَقاً .

محمد بن فضیل گوید: از حضرت کاظم درباره ی این آیه پرسیدم: «و ما همین که هدایت را شنیدیم به آن ایمان آوردیم»، فرمودند: هدایت، همان ولایت است. یعنی به مولای خود ایمان آوردیم، پس هر کس به ولایت مولایش ایمان آورد از نقصان و ستم نهراسد. در آیه ی فوق، سخن بعضی از جنّیان نقل شده که آیات قرآن را از پیامبر شنیدند و به آن ایمان آوردند (رک: جنّ/۱ و ۲/۵۷۲). امّا اینکه امام کاظم «هدی» را

به «ولایت» تفسیر کردند وجهش این است که - همچنان که در جای جای مباحث مربوط به شرایط هدایت اولوا الالباب آیاتش ذکر شد – پذیرش ولایت خدا - که ولایت پیامبر و ائمّه نیز همان ولایت خداست – شرط اصلی و اساسی هدایت است، بلکه این شرط، جامع شرایط هدایت اولوا الالباب و مجمل آن است. اثبات این گفته و تفصیل این اجمال در آن مباحث گذشت. اینکه پذیرش ولایت خدا شرط هدایت است، از آیه ی ذیل نیز قابل استفاده است:

«فَریقاً هَدی وَ فَریقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَهُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (اعراف/۱۵۳/۳۰)

«گروهی را هدایت کرد و گروهی گمراهی بر آنها محقق شد آنها شیاطین را به جای خدا ولیّ خود گرفتند و می پندارند که راه یافته اند».

بنا بر این آیه، علّت تحقّق ضلالت در حقّ گمراهان، شیاطین را به جای خدا اولیاء خود گرفتن است؛ معلوم می شود که هدایت یافتگان، ولایت خدا را پذیرفتند که هدایت شدند.

____

. الکافی، ج ۱، ص۴۳۳.

. الکافی، ج ۱، ص۴۳۳.

انتخاب هدایتگر

اشاره

خدا با علم به پیشینه و پسینه ی هر کس و باخبر دادشتن از سرّ و نهان هر انسان، نسبت به وضعیت هدایت او داناتر است. غیر خدا در تشخیص هدایت یافتگان نیز دچار اشتباه می شوند، چه رسد به اینکه بخواهند پس از تشخیص اینکه کسی هدایت یافته، دریابند که در آینده نیز دچار گمراهی نخواهد شد، و بالاتر اینکه برایشان محرز شود که او می تواند هدایتگر خلق نیز باشد! «إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ یَضِلُّ عَنْ سَبیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ» (أنعام/۱۴۲/۱۱۷)

«همانا پروردگار تو بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف

می شـود، و همو به ره یافتگـان دانـاتر است» «أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» (یونس/۳۵/۲۱۳)

«پس آیا کسـی که به سوی حق رهبری می کنـد سـزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسـی که راه نمی یابـد مگر آن که هـدایتش کننـد؟ شـما را چه شـده است، چگونه حکم می کنیـد؟» بشـریت در تجربه ی تـاریخی اش بارهـا نـاتوانی خود را در تشـخیص این امر ثابت کرده است؛ لـذا خدا نیز هرگز از بشـر کاری را که در توانش نیست نخواسـته و اصـلا چنین اختیاری به بشر نداده است: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ» (قصص/۶۸/۳۹۳)

«پروردگار تو هر چه بخواهـد می آفرینـد، و هر چه بخواهـد برمی گزیند. آنان اختیاری ندارند. منزّه است خدا از همتایانی که برای او قائل می شوند!» عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنْ مَعْنَی قَوْلِهِ: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ» فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ آدَمَ مِنْ طِینٍ کَیْفَ شَاءَ، ثُمَّ قَالَ: «وَ یَخْتارُ» إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی اخْتَارَنِی وَ أَهْلَ بَیْتِی عَلَی جَمِیعِ الْخَلْقِ فَانْتَجَبَنَا، فَجَعَلَنِیَ الرَّسُولَ وَ جَعَلَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ الْوَصِیَّ ثُمَّ قَالَ: «ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ» یَعْنِی مَا جَعَلْتُ لِلْعِبَادِ أَنْ یَخْتَارُوا وَ لَکِنِّی أَخْتَارُ مَنْ أَشَاءُ؛ فَأَنَا وَ أَهْلُ بَیْتِی صَفْوَتُهُ وَ خِیَرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، ثُمَّ قَالَ: «سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ» یَعْنِی اللَّهُ مُنَزَّهٌ عَمَّا یُشْرِکُونَ بِهِ کُفَّارُ مَکَّهَ .

انس بن مالـک گویـد: از رسـول خـدا (ص) دربـاره ی معنـای آیه ی «پروردگـار تـو هر چه بخواهـد می آفرینـد ...» پرسـیدم. فرمودند: خداوند آدم را از

گل، آن گونه که می خواست آفرید، سپس فرمودند: «و هر چه بخواهد برمی گزیند» همانا خداوند متعال مرا و اهلبیت مرا بر جمیع آفریدگان اختیار کرد و برگزید؛ مرا فرستاده اش قرار داد و علی را وصیّ. سپس فرمودند: «آنان اختیاری ندارند» یعنی برای مردم، حقّ انتخاب قرار ندادم، لکن خود، هر کس را بخواهم انتخاب می کنم. پس من و اهلبیتم برگزیدگان خدا از میان آفریدگان او هستیم. سپس فرمودند: «منزّه است خدا از همتایانی که برای او قائل می شوند» یعنی منزّه است خداوند از همتایانی که کافران مکّه برای او قائل می شوند. خداوند متعال خود عهده دار هدایت خلق گشته و هدایت را بر خویش واجب ساخته و فرموده است: «إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى» (لیل/۱۲/۵۹۵): «همانا هدایت بر عهده ی ماست». تعیین امام هم که لازمه ی هدایت خلق است بر عهده ی خود اوست. از اینرو که برای هدایت، بایستی هدایتگری (امام) تعیین شود خدا هیچ قومی را بدون هادی و امام، به حال خود وانمی گذارد. آیه ی: «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ» (رعد/۷/۲۵۰): «و هر قومی را هدایتگری است»، بیانگر تضمین الهی در زمینه ی تعیین امام است. چنان که خطاب به حضرت نوح نیز فرمود:

وَ لَمْ أَكُنْ أَتْرُكُ النَّاسَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِي وَ دَاعٍ إِلَيَّ وَ هَادٍ إِلَى سَبِيلِي وَ عَارِفٍ بِأَمْرِي فَإِنِّي قَدْ قَضَيْتُ أَنْ أَجْعَلَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِياً أَهْدِي بِهِ السُّعَدَاءَ وَ يَكُونُ حُجَّةً لِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ .

من مردم را بدون حجّت خود و دعوت کننده ی بسوی خود و هدایتگر به راه خود و عارف به امر خود وانهم، من چنین مقرّر کردم که در میان هر قومی رهبر و رهنمایی قرار دهم تا به وسیله ی او سعادتمندان را رهنمایی

کنم و بر بـدبختان اتمام حجّت باشد. او کسـی را امام قرار می دهد که خود مسـتقیما پذیرای هدایت الهی بوده و می تواند این هـدایت را به خلق خـدا برسانـد و در آینـده نیز از جهـل و گمراهی پیراسـته خواهـد بود. بر همین اسـاس رسول خـدا (ص) در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به امام و هدایتگر امت پس از خویشتن، حضرت امیر المؤمنین فرمودند:

لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ أَنْ تَضِلَّ بَعْدَ الْهُدَى وَ لَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكَ فُسَّاقَ قُرَيْشٍ وَ عَادِيَتَهُمْ . ---------------

. الطرائف، ج۱، ص۹۷.

. الکافی، ج۸، ص۲۸۵.

. بصائر الدرجات، ص۱۲۱.

نسبت بـه تـو از این نمی ترسم که پس از هـدایت، گمراه شـوی، بلکه بر تـو از فاسـقان قریش و دشـمنی ایشـان بیم دارم. امیر المؤمنین از جانب حضـرت حقّ، امام و هدایتگر این امت گشـته؛ لذا راه نداشتن جهل و گمراهی در او، از سوی علم بیکران الهی تضـمین شـده است. از اینرو پیـامبر اکرم بـا اعتمـاد به پشـتوانه ی علم الهی است که خطاب به او می فرمایـد: «از این نمی ترسم که پس از هـدایت، گمراه شوی». و این خاصّ امیر المؤمنین نیست، بلکه شامل حال امامان پس از آن حضـرت نیز که از جانب خـدا تعیین شـده انـد می شود. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْهُودٌ لِرِجَالٍ مُسَمَّيْنَ لَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَزْوِيَهَا عَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ .

معاویه پسر عمار گوید: حضـرت صادق فرمودنـد: امامت، عهـد و پیمانی است از جانب خـدای ـِ که برای مردانی نـامبرده و معیّن، بسته شده است؛ امام، حقّ ندارد آن را از امام

بعد از خود دور دارد و بگرداند. عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ يَوْماً وَ عِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا وَ قَدِ اجْتَمَعَ الْفُقَهَاءُ وَ أَهْلُ الْكَلَامِ مِنَ الْفِرَقِ الْمُخْتَلِفَهِ، فَسَأَلَهُ بَعْضُهُمْ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! بِأَيِّ شَيْ ءٍ تَصِحُّ الْإِمَامَهُ لِمُدَّعِيهَا؟

قَالَ: بِالنَّصِّ وَ الدَّلِيلِ.

قَالَ لَهُ: فَدَلَالَهُ الْإِمَامِ فِيمَا هِيَ؟

قَالَ: فِي الْعِلْمِ وَ اسْتِجَابَهِ الدَّعْوَهِ .

حسن بن جهم گويد: روزى به مجلس مأمون وارد شدم، حضرت رضا در آنجا بود و فقها و متكلمان از هر فرقه و طائفه اى نيز در آن مجلس بودند، يكى از آنان از حضرت پرسيد: اى فرزند رسول خدا! به چه دليل امامت براى مدعى آن ثابت مى شود؟

حضرت فرمودند: به نصّ و دليل.

پرسيد: دلالت امام در چيست؟

فرمود: در علم و دانش، و مستجاب شدن دعاى او. اينكه ثابت شدن امامت نياز به نصّ دارد، بيان ديگر همان مطلبى است كه گفته شد. نصّ بر امامت امام بعد و معرّفى او لازم است از سوى امام قبل يا امامان قبل يا پيامبر و يا حضرت حقّ رسيده باشد. بازگشت نصوصى هم كه بر امامت امامان بعدى از سوى امامان قبلى وجود دارد همه به اختيار و انتخاب خداست كه امام در واقع همان را بيان مى كند و پرده از آن برمى دارد. ----------------

. الكافى، ج۱، ص۲۷۸.

. عيون أخبار الرضا ، ج۲، ص۲۰۰.

اوصاف هدايت در روايات

ائمّه الهدى

تعبير امام هدايت و ائمّه ى هدى، در روايات بيش از هر تعبير و توصيف ديگرى (در موضوع هدايت)، در خصوص اهلبيت (ع) استعمال شده است. عين اين تعبير را خداوند متعال در قرآن كريم درباره ى ائمّه مطرح فرموده كه در قسمت آيات،

در ذیل آیه ی اوّل و دوّم بررسی شد.

ابواب الهدی

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيّاً بَابُ الْهُدَى بَعْدِی .

عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: ای مردم! همانا علی ، پس از من درِ هدایت است.

یعنی تا وقتی رسول خدا (ص) در این عالم بودند وجود ایشان همچون دری بود که از آن به هدایت راه می یافتند. پس از آن حضرت، دری که بایستی هدایت را از آن جست امیر المؤمنین علی است. إِبْرَاهِیمُ بْنُ أَبِی بَکْرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى یَقُولُ: إِنَّ عَلِیّاً بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْهُدَى؛ فَمَنْ دَخَلَ مِنْ بَابِ عَلِیٍّ کَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ کَانَ کَافِراً وَ مَنْ لَمْ یَدْخُلْ فِیهِ وَ لَمْ یَخْرُجْ مِنْهُ کَانَ فِی الطَّبَقَةِ الَّذِینَ لِلَّهِ فِیهِمُ الْمَشِیئَةُ .

ابراهیم بن ابی بکر گوید: از حضرت کاظم شنیدم که می فرمود: همانا علی دری از درهای هدایت است، کسی که از این در وارد شود مؤمن است و کسی که از آن خارج شود کافر است و کسی که نه از آن وارد شود و نه خارج، در آن طبقه ای است که خدا هر چه خواهد درباره ی آنان انجام می دهد. در زیارت مأثور امام حسین نیز خدمت ایشان عرضه می داریم: «أَشْهَدُ أَنَّکَ کَلِمَةُ التَّقْوَى وَ بَابُ الْهُدَى» : «شهادت می دهم که شمایید کلمه ی پرهیزگاری و درب هدایت». با توجّه به اینکه اهلبیت (ع) درهای هدایتند، قسمتی از خطبه ی حضرت علی را نیز مورد توجّه قرار می دهیم. ایشان در خطبه ی ۸۷ نهج البلاغه، هم کسی را که با درهای هدایت آشناست معرفی می کنند

و اوصاف او را بیان می فرمایند و هم کسی را که با درهای هدایت بیگانه است؛ در ابتدا می فرمایند: ای بندگان خدا! همانا بهترین و محبوب ترین بنده نزد خدا، بنده ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است .... «فَخَرَجَ مِنْ صِفَهِ الْعَمَی وَ مُشَارَکَهِ أَهْلِ الْهَوَی وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِیحِ أَبْوَابِ الْهُدَی وَ مَغَالِیقِ أَبْوَابِ الرَّدَی» : «و از کوردلی و مشارکت با هواپرستان خارج شد، کلید درهای هدایت شد و قفل درهای خواری گشت». اینکه فرمودند: «کلید درهای هدایت شد»، بیانگر اینست که چنین بنده ای، دم از اهلبیت (ع) می زند و دیگران را بسوی ایشان ره می نماید. در ادامه، در توصیف گروه دیگر می فرمایند: و دیگری که او را دانشمند نامند اما از دانش بی بهره است، یک دسته از نادانی ها را از جمعی نادان فرا گرفته، و مطالب گمراه کننده را از گمراهان آموخته، و دام هایی از طناب های غرور و گفته های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر امیال و خواسته های خود تطبیق می دهد، و حقّ را به هوس های خود تفسیر می کند .... «فَالصُّورَهُ صُورَهُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَیَوَانٍ لَا یَعْرِفُ بَابَ الْهُدَی فَیَتَّبِعَهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَی فَیَصُدَّ عَنْهُ وَ ذَلِکَ مَیِّتُ الْأَحْیَاء» : «چهره ی او چهره انسان، و قلبش قلب حیوان است، درِ هدایت را نمی شناسد تا از او پیروی کند، و درِ کوری را نمی شناسد تا از آن روی گرداند؛ پس او مرده ای است در میان زندگان». آنگاه حضرت، از این قسمت خطبه به بعد، عترت پیامبر (ص) را که درهای هدایتند معرفی می کنند. --------------

أمالی الصدوق، ص۳۱.

. الکافی، ج۲، ص۳۸۸.

. الکافی،

ج۴، ص ۵۷۰.

. نهج البلاغه، ص۱۱۸.

. نهج البلاغه، ص۱۱۹.

ارکان الهدی

هنگام ضربت خوردن حضرت علی جبرئیل به گونه ای که هر انسان بیداری می شنید صدا زد:

تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى .

به خدا قسم ستونهای هدایت فروریخت.

اعلام الهدی

کلمه ی عَلَم، از جهت لغوی به چیزی گفته می شود که توسّط آن، عِلم به چیزی حاصل می شود: «العَلَمُ إِسْمٌ لِمَا يُعْلَمُ بِهِ» . در فارسی کلمه ای که به روشنی همین معنا را می رساند کلمه ی «علامت و نشانه» است.

در زمان رسول خدا (ص) خود آن حضرت علامت و نشانه ی هدایت بودند. در صلواتی که بعد از نماز عصر جمعه وارد شده درباره ی پیامبر اکرم (ص) تعبیر «علم الهدی» وارد شده است .

پس از رسول خدا (ص) نیز ائمه (ع) علامتها و نشانه های هدایتند. رسول خدا (ص) در واپسین لحظات زندگی مبارکشان خطاب به حضرت علی فرمودند:

فَإِنَّمَا مَثَلُكَ فِي الْأُمَّةِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ نَصَبَهَا اللَّهُ عَلَمًا وَ إِنَّمَا تُؤْتَى مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ وَ نَادٍ سَحِيقٍ وَ إِنَّمَا أَنْتَ الْعَلَمُ عَلَمُ الْهُدَى .

همانا تو در این امت همچون کعبه ای که خدا آنرا عَلَم ساخته؛ از هر راه و مجلس دوردستی نزد تو می آیند و تنها تو عَلَم و نشانه ی هدایتی. و در دعائی که از حضرت صادق روایت شده (پس از دو رکعت نمازی که خواندن آن در روز عید غدیر مستحبّ است) به خدا عرضه می داریم:

اَللَّهُمَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى إِنْعَامِكَ عَلَيْنَا بِالَّذِي هَدَيْتَنَا إِلَى وَلَايَهِ وُلَاهِ أَمْرِكَ مِنْ بَعْدِ نَبِيِّكَ الْأَئِمَّهِ الْهُدَاهِ الرَّاشِدِينَ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمْ أَرْكَاناً لِتَوْحِيدِكَ وَ أَعْلَامَ الْهُدَى .

خداوندا! تو را سپاس بخاطر اینکه بر ما نعمت نهادی با هدایت کردن ما به ولایت صاحبان امرت پس از پیامبرت، امامان هدایگر راهنمائی که آنها را

پایه های توحید و عَلَم های هدایت قرار دادی. حضرت صادق نیز به مفضل فرمودند: «فنحن أعلام الهدی» : «ماییم نشانه های هدایت». همچنین در موارد متعددی در زیارات اهلبیت (ع) تعبیر «علم الهدی» راجع به ایشان استعمال شده است. از جمله در دعای پس از زیارت آل یاسین که از ناحیه ی مقدسه صادر گشته درباره ی امام زمان نیز تعبیر مذکور وجود دارد .

مهمترین خصویتی که عَلَم و نشانه باید از آن برخوردار باشد پیدایی است، علم باید آشکار باشد. از اینرو خداوند متعال، پس از پیامبر اکرم (ص)، امامت و هدایت را در اهلبیت و ذریه ی آن حضرت که از تمام امّت آشکارتر و نمودارتر بودند قرار داد. در اینجا بخشی از مناظره ی هشام بن حکم را که بیانگر لزوم نمود و پیدایيِ امام پس از پیامبر (ص) است ذکر می نماییم:

امام بایستی از جهت نژادی چهار خصوصیت داشته باشد:

۱.از جنسی شناخته شده و معروف باشد.

۲.از تیره و قبیله ی شناخته شده ای باشد.

۳.از خاندان شناخته شده ای باشد.

۴.از سوی صاحب شریعت و دعوت (رسول خدا (ص))، اشاره ای در خصوص وی رسیده باشد.

در میان اجناس بشری، جنسی از جنس عرب معروف تر نیست که صاحب شریعت و دعوت از آنها است، همان که هر روز پنج نوبت بالای مساجد به نام او فریاد می زنند: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ»، و دعوت او به گوش هر نیکوکار و بدکار و دانا و نادان و مقرّ و منکر در شرق و غرب زمین می رسد. اگر روا بود که حجّت خدا بر این خلق در جنس دیگری باشد لازم می آمد که جوینده و خواستار، عمری جستجو کند

و به او پی نبرد و روا بود که او را در نژاد دیگری از بشر مانند عجم و دیگران بجوید و لازم می آمد از راهی که خدا مصلحت جوئی برای بشر کرده فساد به وجود آید و این در حکمت و عدل خدا روا نباشد که بر مردم امری واجب کند که یافت نشود، و چون این موضوع جائز نباشد روا نیست

بحار الأنوار، ج۴۲، ص۲۸۲.

. التحقیق، ج۸، ص۲۱۰.

. بلد الأمین، ص۷۳.

. خصائص الأئمه، ص۷۲.

. تهذیب الأحکام، ج۳، ص۱۴۵.

. دعائم الإسلام، ج۱، ص۵۰.

. الإحتجاج، ج۲، ص۴۹۴.

که امام و رهبر از غیر جنس عرب باشد، زیرا جنس عرب به صاحب شریعت و دعوت پیوند دارد، و به همین دلیلی که ذکر شد در میان جنس عرب هم روا نیست که در غیر تیره و قبیله ی پیامبر باشد که قریشند، زیرا نژاد آنان قرب به پیامبر دارد. و چون روا نبود که در قبیله ی دیگری باشد روا نیست مگر آنکه در میان این قبیله نیز در خاندانی باشد که پیامبر از آنهاست، زیرا آن خاندان نسبت به صاحب شریعت و دعوت نزدیکترند، و چون اهل این خاندان بسیارند و ناچار در امر امامت به ستیزه و گفتگو پردازند و بخاطر برتری و شرافت این مقام، هر یک مدّعی آن گردند، لذا بایستی صاحب شریعت و دعوت، او را نشان دهد و شخص و نام و نسبش را بیان کند تا دیگری در آن طمع نکند . اهمیت روز عید غدیر بخاطر همین است که در این روز، پیامبر اکرم (ص) به امر حضرت حقّ، حضرت علی را در مقابل تمام

امّت عَلَم نمودند.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی: «فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلی رَبِّکَ فَارْغَبْ» (انشراح/۷ و ۸/۵۹۶) يَقُولُ: إِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ عَلَمَکَ وَ أَعْلِنْ وَصِيَّکَ فَأَعْلِمْهُمْ فَضْلَهُ عَلَانِيَةً، فَقَالَ (ص): مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ .

حضرت صادق درباره ی آیه ی «پس چون فارغ شدی منصوب کن و بسوی پروردگارت رغبت نما» فرمودند: می گوید: وقتی فراغت یافتی عَلَمت را نصب کن و وصی خود را اعلان دارد و برتری او را علنا به آنها بیاموز. پس (رسول خدا (ص) در پی این دستور الهی) فرمودند: هر که را من مولا بودم علی مولاست، خدایا هر که را که او را دوست دارد دوست بدار و هر که را که او را دشمن دارد دشمن دارد. سه مرتبه اینرا فرمودند. اما برخی از خفّاش صفتان این امت چشم خود را بر روی این عَلَم بستند تا در تاریکی جهل و گمراهی خود وامانند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَوْفَلِ بْنِ عَائِذٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الْهَيْثَمِ بْنِ حَبِيبٍ الصَّيْرَفِيِّ فَدَخَلَ عَلَيْنَا أَبُو حَنِيفَةَ النُّعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ فَذَكَرْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ وَ دَارَ بَيْنَنَا كَلَامٌ فِی غَدِيرِ خُمٍّ، فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: قَدْ قُلْتُ لِأَصْحَابِنَا: «لَا تُقِرُّوا لَهُمْ بِحَدِيثِ غَدِيرِ خُمٍّ فَيَخْصِمُوكُمْ»!

فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الْهَيْثَمِ بْنِ حَبِيبٍ الصَّيْرَفِيِّ وَ قَالَ لَهُ: لِمَ لَا يُقِرُّونَ بِهِ أَ مَا هُوَ عِنْدَکَ يَا نُعْمَانُ؟!

قَالَ: بَلَی، هُوَ عِنْدِی وَ قَدْ رُوِّيتُهُ! ...

محمد بن نوفل گوید: نزد هَیثَم بن حبیب صیرفی بودم که ابوحنیفه نعمان بن ثابت بر ما وارد شد، از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب

گفتیم و درباره ی غدیر خم سخن به میان آمد. ابوحنیفه گفت: من به یاران خود گفته ام: «نزد آنان (شیعیان) به حدیث غدیر اعتراف نکنید که شما را محکوم می کنند»!

ناگهان رنگ چهره ی هیثم دگرگون شد و به او گفت: چرا اعتراف نکنند، مگر تو خود قبول نداری ای نعمان؟!

گفت: چرا، من خودم قبول دارم و برایم نقل شده است! .... اندک اندک خوی کن با نور روز

ور نه خفاشی بمانی بی فروز

أنف الهدی و عیناه

امیر المؤمنین در خطبه ای به مردم فرمودند:

أَیُّهَا النَّاسُ أَنَا أَنْفُ الْإِیمَانِ أَنَا أَنْفُ الْهُدَی وَ عَیْنَاهُ .

ای مردم! من بینی و دو چشم هدایتم.

آیه الهدی

عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَیْلَهَ أُسْرِیَ بِی إِلَی السَّمَاءِ السَّابِعَهِ سَمِعْتُ نِدَاءً مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ: أَنَّ عَلِیًّا آیَهُ الْهُدَی .

ابوهریره گوید: رسول خدا (ص) فرمودند: شبی که مرا به آسمان هفتم بردند صدائی از زیر عرش شنیدم که می گفت: علی نشانه ی هدایت است. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: نَحْنُ آیَهُ الْهُدَی .

____

کمال الدین، ج۲، ص۳۶۶.

. الکافی، ج۱، ص۲۹۴.

. أمالی مفید، ص۲۶.

. غیبت نعمانی، ص۲۷.

. مئه منقبه، ص۸۹.

. بحار الأنوار، ج۲۶، ص۲۵۹.

محمد بن سنان گوید: حضرت صادق فرمودند: مائیم آیت و نشانه ی هدایت.

رابطه سبیل الهدی

حضرت باقر در شأن ائمه (ع) فرمودند:

جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ... رَابِطَةً عَلَى سَبِيلِ هُدَاهُ لَا يَهْتَدِى هَادٍ إِلَّا بِهُدَاهُمْ وَ لَا يَضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدَى إِلَّا بِتَقْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ .

خداوند آنها را ... رابط راه هدایتش قرار داد؛ هیچ کس هدایت نشود مگر به هدایت ایشان و کسی از هدایت بیرون نشود مگر به کوتاهی نسبت به حقّ ایشان.

رایه الهدی

رایت به پرچم بزرگی گفته می شود که در گذشته در جنگها در هر کدام از دو لشکری که در مقابل هم قرار داشتند برافراشته می شد و دو لشکر را از هم جدا می کرد و حمله ی هر لشکر به سمت و سوی پرچم لشکر دیگر بود و هدف دشمن در وحله ی اول پرچم بود، زیرا لشکر بی پرچم را تاب و توان رویاروئی با دشمن نبود: «الرَّايَةُ هِيَ الَّتِي يَتَوَلَّاهَا صَاحِبُ الْحَرْبِ وَ يُقَاتِلُ عَلَيْهَا وَ إِلَيْهَا تَمِيلُ الْمُقَاتَلَةُ» .

تعبیر «پرچم هدایت» در موارد متعددی در روایات درباره ی ائمه (ع) آمده است. اهلبیت (ع) چه در گذشته و چه در حال و آینده، در همه ی میدانهای علم و عمل، پرچم هدایتند. در رویاروئی آراء و عقاید اقوام و ملل مختلف، در تهاجم های فرهنگی و در میدان عمل، در مقابل نفس اماره و شیطان، بایستی توجه داشت که پرچم را گم نکنیم. مبادا دشمن، پرچم را از ما بگیرد و ما را در ورطه ی نادانی و گمراهی واگذارد!

در روایات متعددی در کتب مناقب فریقین، این تعبیر آمده است: «عَلِيٌّ رَايَةُ الْهُدَى» و یا: «إِنَّ عَلِيًّا رَايَةُ الْهُدَى» .

خصوصیتی که در «رایت» وجود دارد اینست که در جلوی لشکر قرار دارد و تمام لشکر

به دنبال آن حرکت می کنند و کسی حق پیش افتادن یا واماندن از آنرا ندارد.

حضرت امیر فرمودند: «مَعَنَا رَایَهُ الْحَقِّ وَ الْهُدَی مَنْ سَبَقَهَا مَرَقَ وَ مَنْ خَذَلَهَا مُحِقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ»

پرچم حق و هدایت با ماست؛ هر کس از آن پیش افتد از دین خارج شود، و هر کس آن را واگذارد نابود شود، و هر کس همراه آن باشد به مقصد رسد.

از اینرو در زیارت جامعه ی کبیره به ائمه (ع) عرضه می داریم:

«فَالرَّاغِبُ عَنْکُمْ مَارِقٌ وَ اللَّازِمُ لَکُمْ لَاحِقٌ وَ الْمُقَصِّرُ فِی حَقِّکُمْ زَاهِقٌ»

پس هر کس از شما روی برتابد از دین خارج شود، و کسی که ملازم شما گردد (به مقصد و مقصود) پیوندد، و کسی که در حقّ شما کوتاهی کند نابود شود.

سبب الهدی

عَنْ أُمِّیٍّ الصَّیْرَفِیِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ الْبَاقِرَ یَقُولُ: ... اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّا سَبَبُ الْهُدَی لَهُمْ .

اُمّی صیرفی گوید: از حضرت امام باقر شنیدم که می فرمودند: ... خداوندا! تو می دانی که ما سبب هدایت ایشانیم.

سبیل الهدی

حضرت امیر بر منبر کوفه خطاب به مردم فرمودند:

فَنَحْنُ کَلِمَهُ التَّقْوَی وَ سَبِیلُ الْهُدَی .

مائیم کلمه ی پرهیزگاری و راه هدایت.

غایه الهدی

رسول خدا (ص) خطاب به حضرت علی فرمودند:

یَا عَلِیُّ! انّکَ مَنَارَهُ الْأَنَامِ وَ غَایَهُ الْهُدَی .

ای علی! همانا تو نور مردم و غایت هدایتی.

الکافی، ج ۱، ص۱۹۸.

. مجمع البحرین، ج ۱، ص۱۹۹.

. إحقـاق الحق، ج۴، ص۱۶۵الی ۱۷۱ و ج۱۵، ص ۱۸۱ الی ۱۸۴ و ج۲۲، ص۳۱۸ الی ۳۲۱ و ج ۳۱، ص۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۶۰ و ۲۶۱.

. کتاب سلیم بن قیس، ص۷۱۵.

. أمالی مفید، ص۳۱۲.

. تفسیر فرات، ص۱۷۸.

قاده الهدی

رسول خدا (ص) خطاب به حضرت علی فرمودند:

یَا عَلِیُّ! أَنْتَ مِنْ أَئِمَّهِ الْهُدَی وَ أَوْلَادُکَ مِنْکَ فَأَنْتُمْ قَادَهُ الْهُدَی وَ التُّقَی .

ای علی! تو از ائمه ی هدی هستی و فرزندان تو از تو می باشـند، پس شـما زمامداران هدایت و تقوائید. وَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ : هُدِیَ مَنْ سَلَّمَ مَقَادَتَهُ إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ وَلِیِّ أَمْرِهِ .

حضرت امیر المؤمنین فرمودند: هدایت شده کسی که زمام خود را تسلیم خدا و رسول خدا و ولی امرش نماید.

مدینه الهدی

حضرت امام حسین در حضور امیر المؤمنین خطاب به مردم فرمودند:

یَا مَعَاشِرَ النَّاسِ! سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ اللَّهِ (ص) یَقُولُ: إِنَّ عَلِیّاً هُوَ مَدِینَهُ الْهُدَی فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَکَ .

ای مردم! از جدم رسول خدا (ص) شـنیدم که می فرمود: همانا علی شـهر هدایت است، هر که وارد این شهر شود نجات می یابد و هر که از آن واماند هلاک گردد.

منار الهدی

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَهْلُ بَیْتِی مَنَارُ الْهُدَی وَ الدَّالُّونَ عَلَی اللَّهِ.

رسول خـدا (ص) فرمودند: اهلبیت من منار هدایت و راهنمایان بسوی خدا می باشـند. عَنْ خَیْثَمَهَ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ قَالَ:

سَمِعْتُهُ يَقُولُ: نَحْنُ مَنَارُ الْهُدَی .

خثیمه جعفی گوید: از حضرت باقر شنیدم که می فرمودند: ما منار هدایتیم.

منازل الهدی

عَنْ أَبِی ذَرٍّ الْغِفَارِیِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) یَقُولُ: ... فَإِنَّا مَنَازِلُ الْهُدَی .

ابوذر غفاری گوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: .... همانا ما فرودگاه هدایتیم.

____

. إحقاق الحق، ج۲۰، ص۳۸۴ و ج۲۲، ص۳۴۳ و ج۳۱، ص۲۴۹ و ۲۵۹ الی ۲۶۱.

. تأویل الآیات، ص۱۱۲.

. تصنیف غرر الحکم، ص۹۴.

. إرشاد القلوب، ج۲، ص۳۷۶ و إحقاق الحق، ج۲۰، ص۳۳۶.

. کمال الدین، ج۱، ص۲۰۶.

. تفسیر فرات، ص۲۵۸.

. الاحتجاج، ج۱، ص۱۰۴.

. خصائص الأئمه، ص۷۴.

موطن الهدی

از آنرو که «الفضل ما شهدت به الأعداء» جالب توجّه است که ابوبکر پس از شنیدن سخنان حضرت زهرا (خطبه ی فدکیه) خطاب به ایشان گفت:

صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَتْ اِبْنَتُهُ مَعْدِنُ الْحِکْمَهِ، وَ مَوْطِنُ الْهُدَی ...

راست گفت خدا و رسول او و دخترش که معدن حکمت و اقامتگاه هدایت است.

نور الهدی و ضیاؤه

پیامبر اکرم (ص) خطاب به مردم فرمودند:

خَلَّفْتُ فِيكُمُ الْعَلَمَ الْأَكْبَرَ عَلَمَ الدِّينِ وَ نُورَ الْهُدَى وَ ضِيَاؤُهُ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ .

به جانشینی گذاردم در میان شما، بزرگترین علامت را، علامت دین و نور و تابش هدایت را که علی بن ابیطالب است. در کلام رسول خدا (ص) دو تعبیر «نور» و «ضیاء» آمده. تفاوت بین این دو کلمه اینست که با توجه به اینکه در قرآن کریم ضیاء برای خورشید مطرح شده و نور برای ماه ، ضیاء مرتبه ی شدیدتر و بالاتر نور و اصل آنست. در هدایت، حضرت علی هم با نور افشانی خود و کلامشان هدایت می کنند و هم مرتبه ی شدیدتر و بالاتر و اصل این نور در وجود آن حضرت موجود است.

هداه الأبرار

در زیارت جامعه ی کبیره که از امام هادی روایت شده خطاب به ائمه (ع) عرضه می داریم:

أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاهُ الْأَبْرَارِ .

شما نور خوبان و هدایتگر نیکوکارانید.

. یونس/۵/۲۰۸: «هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً»: «او کسی است که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد».

. تهذیب الأحکام، ج۶، ص۹۹.

منابع و مآخذ

۱.احقاق الحق و ازهاق الباطل، قاضی نور الله مرعشی، نشر مکتبه آیه الله مرعشی، قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ ق.

۲.الإحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، نشر مرتضی مشهد مقدس، چاپ اوّل، ۱۴۰۳ق.

۳.الإختصاص، شیخ مفید محمد بن محمد، نشر الموتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ ق.

۴.الإرشاد، شیخ مفید محمد بن محمد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ق.

۵.إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، انتشارات شریف رضی، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ ق.

۶.إقبال الاعمال، علی بن موسی بن طاووس، دارالکتب اسلامیه، تهران، چاپ دوّم، ۱۳۶۷.

۷.الأمالی، شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه، نشر کتابچی، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶ ش.

۸.الأمالی، الأمالی، شیخ مفید محمد بن محمد، نشر کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ ق.

۹.بحار الأنوار، علامه محمد باقر مجلسی، نشر دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوّم، ۱۴۰۳ ق.

۱۰.بشاره المصطفی بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، عماد الدین أبی جعفر محمد بن أبی القاسم طبری آملی، نشر المکتبه الحیدریه، نجف، چاپ دوّم، ۱۳۸۳ ق.

۱۱.بصائر الدرجات فی فضائل آل محمّد «صلّی الله علیهم»، محمد بن حسن صفّار، نشر مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، چاپ دوّم، ۱۴۰۴ ق.

۱۲.البلد الأمین و الدرع الحصین، ابراهیم بن علی کفعمی عاملی، نشر مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۸ ق.

۱۳.تأویل الآیات الظاهره،

سیّد شرف الدین حسینی استر آبادی، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ق.

۱۴.تحف العقول، حسن بن علی ابن شعبه حرانی، نشر جامعه ی مدرسین، قم، چاپ دوّم، ۱۴۰۴ ق.

۱۵.التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۶۸ ش.

۱۶.ترجمه تفسیر المیزان، سید محمد باقر موسوی همدانی، نشر دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.

۱۷.تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد تمیمی آمدی، نشر دفتر تبلیغات، قم، چاپ اوّل، ۱۳۶۶ ش.

۱۸.تفسیر الإمام العسکری، امام حسن عسکری «علیه السلام»، انتشارات مدرسه امام مهدی، قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ق.

۱۹.تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، نشر المطبعه العلمیه، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۸۰ ق.

۲۰.تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، مؤسسه چاپ و نشر وزارت ارشاد، چاپ اوّل، ۱۴۱۰ق.

۲۱.تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، نشر دار الکتاب، قم، چاپ سوّم، ۱۴۰۴ ق.

۲۲.التوحید، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر جامعه مدرسین، قم، چاپ اوّل، ۱۳۹۸ ق.

۲۳.تهذیب الأحکام، محمد بن حسن طوسی، نشر دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۲۴.خصائص الأئمّه «علیهم السلام»، شریف الرضی محمد بن حسین، نشر آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اوّل، ۱۴۰۶ ق.

۲۵.الخصال، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر جامعه مدرسین، قم، چاپ اوّل، ۱۳۶۲ ش.

۲۶.دعائم الإسلام، ابن حیون نعمان بن محمد مغربی، نشر مؤسسه آل البیت «علیهم السلام»، قم، چاپ دوّم، ۱۳۸۵ ق.

۲۷.الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم، علی بن محمد عاملی نباطی، نشر المکتبه الحیدریه، نجف، چاپ اوّل، ۱۳۸۴ ق.

۲۸.الطرائف، علی بن موسی بن طاووس، نشر خیّام، قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۰ ق.

۲۹.عیون أخبار الرضا «علیه السلام»،

شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر جهان، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۷۸ ق.

۳۰.علل الشرائع، محمد بن علی ابن بابویه، نشر کتاب فروشی داوری، قم، چاپ اوّل، ۱۳۸۵ ش.

۳۱.الغدیر، علّامه امینی، نشر مرکز الغدیر، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۶ ق.

۳۲.الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، نشر صدوق، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۹۷ ق.

۳۳.القطره من بحار مناقب النبی و العتره «علیهم السلام»، سید احمد مستنبط، نشر حاذق، چاپ دوّم، ۱۴۲۱ ق.

۳۴.الکافی، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، نشر دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

۳۵.کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس هلالی، انتشارات هادی، قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۵ ق.

۳۶.کشف الغمه، علی بن عیسی إربلی، نشر مکتب بنی هاشمی تبریز، چاپ اوّل، ۱۳۸۱ق.

۳۷.کشف الیقین، علامه حلّی حسن بن یوسف بن مطهّر، نشر وزارت ارشاد، تهران، چاپ اوّل، ۱۴۱۱ ق.

۳۸.کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه، نشر اسلامیه، تهران، چاپ دوّم، ۱۳۹۵ ق.

۳۹.مائه منقبه من مناقب أمیر المؤمنین و الأئمه، ابن شاذان محمد بن احمد، نشر مدرسه الإمام المهدی علیه السلام، قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۷ ق.

۴۰.مجمع البحرین، فخر الدین بن محمد طریحی، نشر مرتضوی، تهران، چاپ سوّم، ۱۳۷۵ ش.

۴۱.المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، نشر دار الکتب الإسلامیه، قم، چاپ دوّم، ۱۳۷۱ ق.

۴۲.مستدرک الوسائل، محدث نوری، مؤسسه آل البیت قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۸ق.

۴۳.المصباح (جنّه الأمان الواقیه)، ابراهیم بن علی کفعمی، نشر دار الرضی، قم، چاپ دوّم، ۱۴۰۵ ق.

۴۴.معانی الأخبار، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، نشر دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اوّل، ۱۴۰۳ ق.

۴۵.من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق محمد بن علی ابن بابویه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوّم، ۱۴۱۳ ق.

۴۶.مناقب آل

ابی طالب، محمد بن شهر آشوب مازندرانی، مؤسسه انتشارات علامه، قم، چاپ اوّل، ۱۳۷۹.

۴۷.نهج البلاغه للصبحی صالح، محمد بن حسین شریف الرضی، انتشارات هجرت، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۴ ق.

۴۸.ولایت کلّیه، سیّد حسن میرجهانی طباطبایی، انتشارات الهادی، قم، چاپ اوّل، ۱۳۸۲ ش.

۴۹.الهدایه الکبری، حسین بن حمدان خصیبی، نشر البلاغ، بیروت، ۱۴۱۹ ق.

۵۰.الیقین باختصاص مولانا علیّ علیه السلام بإمره المؤمنین، علی بن موسی بن طاووس، نشر دار الکتاب، قم، چاپ اوّل، ۱۴۱۳ ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند يکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹